



۷۶ - ۷۷

بهار و تابستان

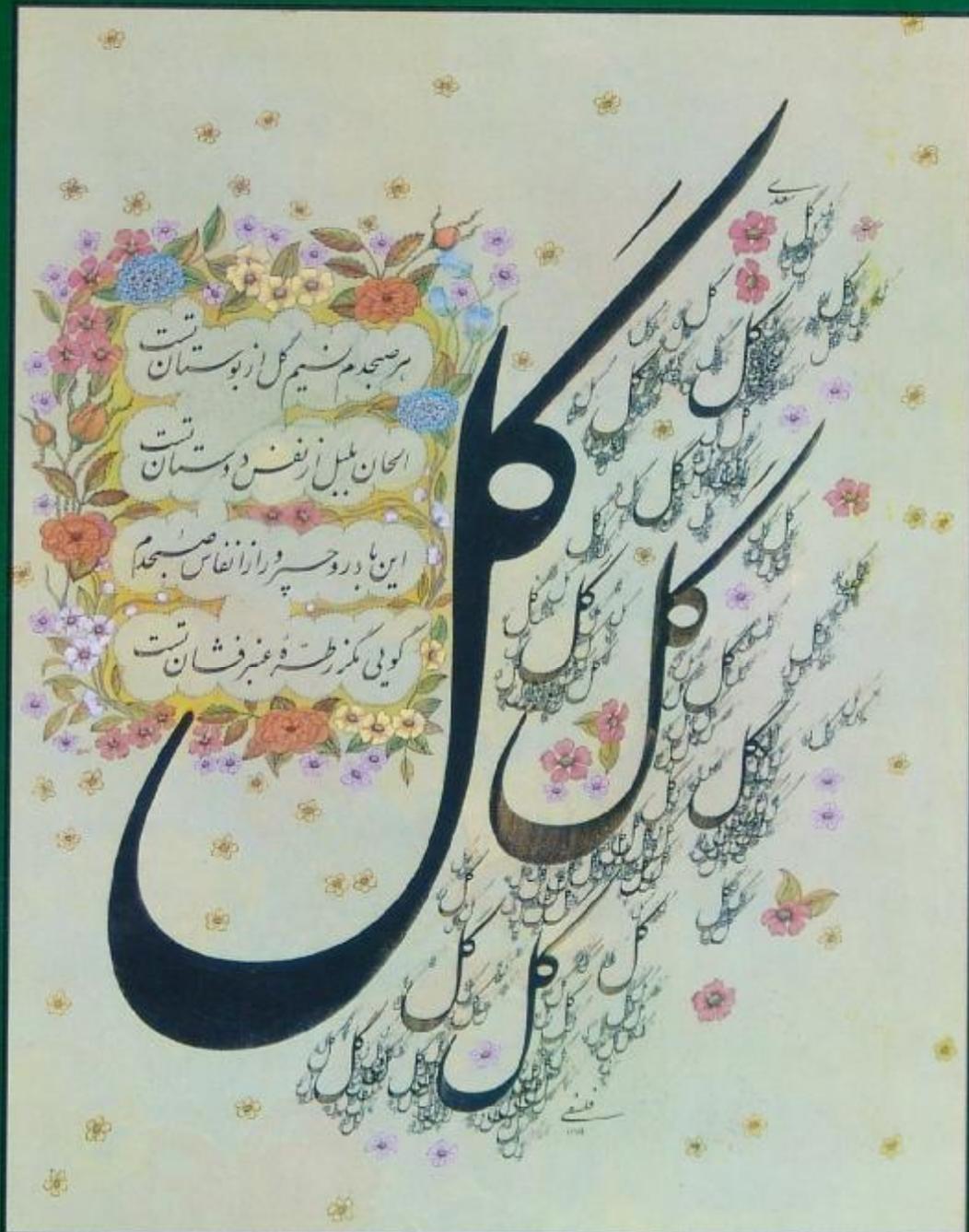
۱۳۸۳

تاریخ شماره ۱۳۸۳

شماره ۲۰۱۴

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



گنجینه دانش

پس علم اول شرمردان^{هو} علی
عشق آسیر ایمان علی
ارولای و دانش زنده‌ها
جهان مثل کھت با بنده‌ها

خاتم از غر او آسینده
تیوان مدین او سینه
قوت بین چین بود
کلمات این نیز بود
بر کردمانک بنور زید
نمای علی اندک
میل حق کرد با شیب
حق ایند کرد در اتم کتاب

دات او در راه علم
زرفی با شیب خاز و صین روم

زیر پاش خاشخه است
دست او سحاب ایم است

نور سیرت

شعر علامه اقبال

به خط آقای موحد قمی خوشنویس معاصر ایران



۷۶-۷۷

بهار و تابستان

۱۳۸۳

دانش

تاریخ نشر: مهر ۱۳۸۳ ش |

اکبر ۲۰۰۴ م

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: _____ دکتر نعمت الله ایران زاده
 مدیر: _____ سید مرتضی موسوی
 حروف چین: _____ محمد عباس بلتستانی
 چاپخانه: _____ آرمی پریس (اسلام آباد)

با همکاری

شورای نویسندگان دانش

(به ترتیب حروف الفبا)

دکتر نعمت الله ایران زاده (استادیار)، دکتر تسبیحی، دکتر سید
 سراج الدین (دانشیار)، دکتر شبلی (استاد)، دکتر صغری بانو شگفته
 (استاد)، دکتر گوهر نوشاهی (استاد)، آقای سید مرتضی موسوی،
 دکتر مهرنور محمد خان (استاد)، دکتر سید علیرضا نقوی (استاد)

روی جلد:

هر صبح دم نسیم گل از بوستان تست
 الحان بلبل از نَفَس دوستان تست

«سعدی»

پدیدآورنده: آقای علیرضا آقامیری



یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است.
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانویس" و "کتابنامه" باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس: ۲۲۶۳۱۹۳ تلفن: ۹۲-۲۲۶۳۱۹۱

Email: IranPakistan1969@yahoo.com

daneshper@yahoo.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فهرست مطالب

۵

سخن دانش

نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش

- جزیره مثنوی ۹ یوسف سینه چاک
به کوشش دکتر نعمت الله ایران زاده

اندیشه و اندیشه مندان (۱)

- اقبال و مفهوم سرزمین مادری ۳۳ دکتر محمد بقایی ماکان
- تأثیر زبان و ادبیات عربی بر روی زبان فارسی ۴۱ دکتر مهر النساء خان
- ابزارها و منابع شناخت در شعر فارسی ۵۹ دکتر سید حمید رضا علوی
- مدیریت هنری در دوره کمال الدین بهزاد و تأثیر امیر علیشیر نوایی در شکل گیری مکتب هرات ۷۷ دکتر صغری بانو شکفته
- سوانح عمری مختصر: تحلیلی بر قصیده پیشگوی نعمت الله ولی ۸۹ دکتر قاسم صافی
- علامه اقبال و خوشحال خان ختک ۹۷ دکتر غزن ختک
- گل محمد ناطق مکرانی و اخلاص و ارادتش به حضرت علی (ع) ۱۰۳ دکتر رضا مصطفوی
- ارزشهای اخلاقی و انسانی در ادبیات فارسی ۱۰۷ سید مرتضی موسوی
- حدیث قاهری و دلبری در شعر فارسی اقبال ۱۱۹ دکتر سید محمد جواد همدانی
- زبان و هنر و فنون ایرانی در سند ۱۲۷ دکتر شهلا سلیم نوری

اندیشه و اندیشه مندان (۲)

- ویژه مقالات سمینار علمی سی امین سالگرد مرکز
- نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در حفظ میراث مشترک ۱۳۷ دکتر عارف نوشاهی
- سهم مرکز تحقیقات فارسی در حفظ واحیاء زبان و ادب فارسی بخصوص در بلوچستان پاکستان ۱۴۳ دکتر انعام الحق کوثر

- اهمیت زبان و ادبیات فارسی در منطقه دکتر شفقت جهان ۱۵۹
- نقش زبان و ادب فارسی در پیوستگیهای فرهنگی دکتر گل حسن لغاری ۱۶۷

ادب امروز ایران

- داستان کوتاه: ضریح چشمهای تو سید مهدی شجاعی ۱۷۵
- شعر: نصرالله مردانی، سید حسن حسینی، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، دکتر قیصر امین پور، سلمان هراتی، فرخی یزدی، سهیل محمودی، فریدون اکبری، علی رضا رضایی، فریدون مشیری، محمد علی بهمنی، فاطمه راکعی

فارسی شبه قاره

- مثنوی درد و داغ غالب دکتر محمد ظفر خان ۱۹۳
- میر غلام علی آزاد بلگرامی در پرتو سیر و سفرهای او رمضان بامری ۲۰۵

— شعر فارسی امروز شبه قاره..... ۲۱۱-۲۱۸
 فضل الرحمن عظیمی، سید شاکر القادری، افتخار احمد حافظ قادری، دکتر رئیس احمد نعمانی، سلمان رضوی، محمد اقبال جسکانی، محمد صادق صبا، فائزه زهرا میرزا، سمن عزیز، فتانه محبوب، صابر ابوهری، ظفر عباس، صدیق تأثیر، دکتر سید قاسم جلال

گزارش و پژوهش

- اخبار پژوهشی و فرهنگی ۲۲۰
- گزارش هم اندیشی های علمی و جلسات سید مرتضی موسوی ۲۲۱
- انجمن ادبی فارسی اسلام آباد
- گروه آموزشی فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین: دکتر مهر نور محمد خان ۲۲۵
- تیلور همکاریهای فرهنگی میان ایران و پاکستان
- کتابها و نشریات تازه سید مرتضی موسوی ۲۳۷

نامه ها

- پاسخ به نامه ها دفتر دانش ۲۵۷

1-10 Abstracts of Contents in English

چکیده مطالب به انگلیسی

A Glimpse of Contents of this issue

Syed Murtaza Moosvi

سخن دانش

پیش از اینت بیش از این غمخواری عشاق بود
یاد باد آن صحبت شبها که با زلف توام
حسنِ مهرویان مجلس گرچه دل می برد و دین
از دم صبح ازل تا آخرِ شام ابد
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
بیش از این کین سقف سبز و طاق مینا برکشید
رشته تسبیح اگر بگست معذورم بدار
بسر درشاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد
شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد
مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود
بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود
عشق ما بر لطف طبع و خوبی اخلاق بود
دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود
دولت نسرین و گل را زینت اوراق بود

ماندگاری آثاری همچون دیوان حافظ، مثنوی معنوی مولوی و گلستان و بوستان سعدی و دهها اثر ادبی دیگر رازی است که هرچه درباره آن سخن گفته شود همچنان ناگشوده می ماند؛ به هر جمعی که در آیی و در هر حلقه‌ای که قرار بگیری از گیرایی و حلاوت و ملاحات سخنان ادبی و از بزرگان ادب و فرهنگ، سخن به میان می آید. از تو می خواهند شعری از آنان بخوانی، یا آثار بزرگان را برایشان تهیه کنی یا به امانت در اختیارشان قرار دهی؛ درباره نکته‌ای از شعر توضیح می خواهند و آن وقت تازه بر تو معلوم می شود وقتی می خواهی چند کلمه‌ای در دیباچه این شماره دانش بنویسی، چرا در سایه پر عظمت آفتاب وجود روحانی حافظ آرام می گیری و راه دیگری نمی توانی برگزینی و با حافظ و شعر او هم صحبتی با مخاطبات را - چه با اختیار و چه بی اختیار - بر هر چیز دیگری ترجیح می دهی.

در کتابخانه گنج بخش به سراغ دیوان حافظ (با ترجمه و شرح اردو از عباد الله اختر) رفتم و تقالی زدم که خوانندگان ارجمند خواندند و می خوانند. سپس درخواستهایی را به یاد آوردم که در این مدت از این جانب و همکاران، دوستداران حافظ و مولوی و سعدی داشته اند؛ از جمله تجدید چاپ آثار این بزرگان یا ارسال آثار آنها به کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی و آموزشی. در این تأمل بود که فهمیدیم: مدت زیادی از نخستین چاپ ترجمه اردو از دیوان حافظ می گذرد: نزدیک به بیست و پنج سال و حالا نسخه‌ای برای اهدا به کتابخانه‌ها و هدیه به دوستداران حافظ در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان باقی نمانده است؛ باید از حافظ آموخت که فرمود:

«کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف عروسان چمن شانه زدند»
 بنا بر این شایسته است این عروسِ حُسن را با ویرایش جدید و پیرایش چاپ و منتشر
 کرد و برای سایر آثار نیز اقدام در خوری انجام داد.

از چاپ و انتشار اولین شماره مجله دانش هم قریب به بیست سال می‌گذرد. بعضی از
 مخاطبان گاه شماره‌های قبلی مجله دانش را می‌خواهند که سعی می‌کنیم برای آنان شماره‌های
 موجود را ارسال کنیم؛ اما باید گفت اغلب این شماره‌ها نایاب و کمیاب شده‌اند. برآنیم تا
 گزیده مقاله‌های دانش را در چندین موضوع در آینده نزدیک با ویرایشی در خور به چاپ
 برسانیم تا بدین شکل جوابگوی عزیزان باشیم.

در آستانه بیست سالگی دانش جوان، از درگاه خداوند حکیم و خبیر برای همه
 جوانان دانش‌پژوه و دانشمندان جوان دل، سلامت و عمر با برکت خواستاریم.

گفتم در باب سر جاودانگی آثار ادبی بیشتر باید تأمل کرد. اگر مجله دانش را پیک
 خوش خبری بدانیم که پیامها را از فرستندگان به گیرندگان می‌رساند، پس با ملاحظه عناوین
 مقاله‌ها، شاید بتوان قدری به باورها و علاقه‌ها و دل‌بستگی‌ها و نیازها پی برد؛ مثلاً چرا هنوز
 مقاله‌هایی ارزشمند درباره علامه اقبال نوشته می‌شود و یا فرا یاد آوردن ارزشهای اخلاقی و
 انسانی در ادب فارسی بازمی‌نغز و دلنشین، چرا پرتأثیر سودمند است و اصلاً این چه نوع
 نیازی است و پرسشهایی از این دست.

خوانندگان فاضل و دانشمند و ادب‌دوستان و فارسی‌گویان گرانمایه می‌توانند درباره
 دلایل و وجوه ماندگاری آثار ادبی دیدگاهها و مقاله‌های خودشان را به مجله دانش بفرستند. در
 همین جا یک بار دیگر از همه دستداران دانش می‌خواهیم با نقد و نظر و راهنمایی و ارسال
 مقاله‌های تازه و سروده‌های فارسی ما را در این خدمت فرهنگی و ادبی بیشتر یاری فرمایند.
 ما نیز برآنیم دانش را به طرز پسندیده و با رعایت آیین نگارش و ویرایش منتشر کنیم و
 از خدا توفیق می‌خواهیم که این سخن، دلنشان بماند؛ چه خوش سروده است سعدی علیه
 الرحمه:

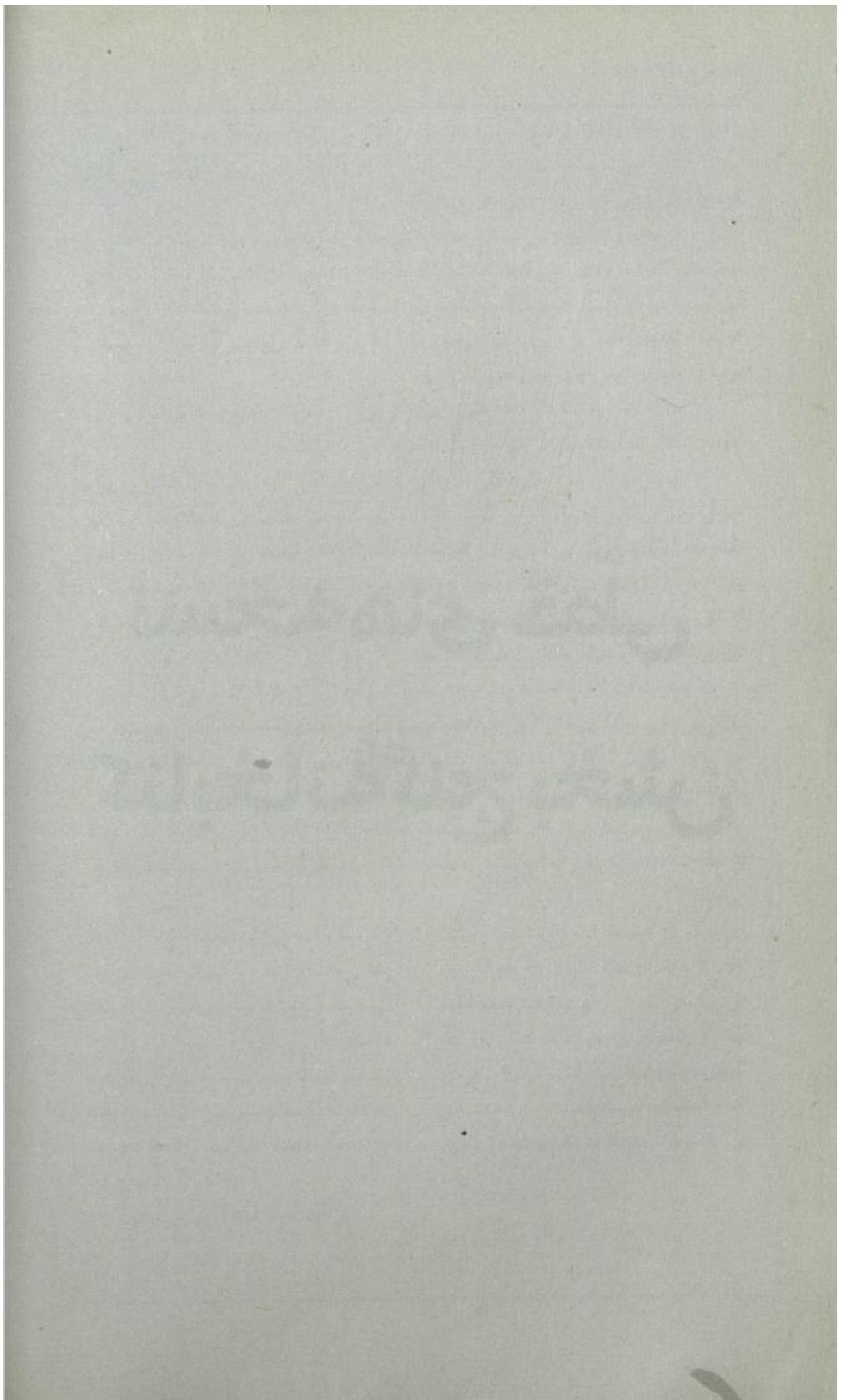
ای پیک پی خجسته که داری نشان دوست	با ما مگو بجز سخن دلنشان دوست
حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود	یا از دهان آنکه شنید از دهان دوست
ای یار آشنا علم کاروان کجاست	تا سرنهیم بر قدم ساربان دوست
گر زر فدای دوست کنند اهل روزگار	ما سر فدای پای رسالت رسان دوست
گردوست بنده را بگشاید یا بپرورد	تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست
گر آستین دوست بیفتد به دست من	چندان که زنده‌ام سر من و آستان دوست
بی حسرت از جهان نرود هیچکس به در	الا شهید عشق به تیر از کمان دوست

والحمد لله اولاً و آخراً

سردبیر

نسخه‌های خطی^۳

کتابخانه گنج بخش



از : یوسف سینه چاک

به کوشش : دکتر نعمت الله ایران زاده *

جزیرهٔ مثنوی

معرفی :

در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، دو نسخه خطی به نام

جزیرهٔ مثنوی هست:

نسخه اول: جزء مجموعه خطی شماره ۱۶۸۸۰ صفحات ۷۲ تا ۹۷. متن قبل از جزیره

مثنوی، شرح اسماء (الصغیر) از شاه نعمت الله ولی و تاریخ کتابت آن ۱۰۱۳ هـ ق است. این عبارت

در پایان شرح اسماء آمده است: « وقع الفراغ من النسخة فی اليوم الثامن من شهر ذی الحجة

سنة ثلاثة من بعد الف بمحروسة مصر القاهرة بالخانقاه الکلشنی والحمد لله وحده»؛ اما جزیره

مثنوی در سال ۱۰۱۴ در همان خانقاه (گلشنی) کتابت شده است و کاتب خود را درویش یوسف

الحافظ الموصلی معرفی کرده است: « وقع الفراغ من النسخة فی اليوم الثامن من شهر ربیع الآخر

سنة اربع عشر بعد الالف بخانقاه حضرت شیخ ابراهیم گلشنی ^(۱) قدس سره السنی علی ید تراب

الاقدام درویش یوسف الحافظ الموصلی وطناً.

* - عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی (تهران) و مدیر مرکز

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

۱ - ابراهیم گلشنی (۹۴۰ هـ ق / ۱۵۳۴ م) از مشایخ و پیران طریقت صوفیه و مؤسس طریقت خلوتیه

گلشنی است. در زمان شاه اسمعیل صفوی از تبریز به مصر هجرت کرده و به قاهره در قبة المصطفی

اقامت گزیده است. آن گاه که سلطان سلیم مصر را تسخیر کرد ابراهیم را حرمت داشت و زمین مقابل

مؤبدیه را به وی بخشید و ابراهیم تکیهٔ خویش را آنجا بنا کرد.

خانقاه ابراهیم گلشنی اولین معماری دینی است که عثمانی‌ها در قاهره - در محلهٔ تحت الربیع

باب الزاویه - پس از فتح مصر ایجاد کردند. این اثر در فاصلهٔ سالهای ۱۵۱۹-۱۵۲۴ به نام ابراهیم

گلشنی بنا شده است. برای آگاهی بیشتر مراجعه فرمایید به: لغت نامهٔ دهخدا و Turkiye Diyanet

Vakfi Islam Ansiklapedisi, Istanbul, 2000, Cilt 21, P: 301-305.

نسخه دوم: به شماره ۱۵۶۴۶. این نسخه در فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش (به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۸) به نام جزیره مثنوی ثبت شده است، در واقع در برگزیده دو منتخب از مثنوی مولاناست:

الف) تا آخر صفحه ۱۵ بخشی از جزیره مثنوی (۲۱۰ بیت) است تا بیت:

از خدا خواهم توفیق ادب بی ادب محروم شد از لطف رب

ب) از صفحه ۱۶ تا صفحه ۴۵۷ پایان نسخه، «لب لباب» (خلاصه مثنوی از ملا حسین کاشفی در قرن نهم هجری) است که اول آن افتادگی دارد و بابت زیر شروع می‌شود:

هر کجا رنگی به بیرنگی ره است رنگ چون ابر است وی رنگی مه است

در فهرست نسخه‌های فارسی خطی به کوشش احمد منزوی (جلد چهارم، نشریه شماره ۳۸ موسسه فرهنگی منطقه‌نی وابسته به سازمان همکاری‌های منطقه‌نی RCD، ص ۲۷۲) مشخصات سه نسخه از جزیره مثنوی هر سه از دارالکتب قاهره به شماره‌های ۲۸۸۶۲، ۲۸۸۶۳ و ۲۸۸۷۲ نقل شده است. استاد احمد منزوی جزیره مثنوی را از یوسف فرزند محمد ورداری رومی، سینه چاک، در گذشته* ۹۵۳ ه.ق دانسته‌اند.

پدید آورنده در مقدمه جزیره مثنوی با فروتنی خود را چنین شناسانده است: «این

نامراد پر تأسف اعنی غمناک [کذا] و سینه چاک یوسف».

لذا این یوسف مشهور به سینه چاک با کاتب نسخه خطی مجموعه شماره ۱۶۸۸۰ با نام:

«درویش یوسف الحافظ الموصلی»، نباید یکی پنداشته شود؛ چه یوسف سینه چاک به سال

۹۵۳ ه.ق در گذشته است و نسخه خطی مذکور به سال ۱۰۱۴ ه.ق کتابت شده است.

در کتابخانه‌های ترکیه چندین نسخه از جزیره مثنوی ثبت شده است:

۱- کتابخانه سلیمانیه، حاجی محمود، به شماره ۳۰۸۸، از ص ۱-۱۸.

۲- کتابخانه سلیمانیه، حاجی محمود، به شماره ۳۲۴۰، شانزده برگ

۳- کتابخانه سلیمانیه، پرتو پاشا، به شماره ۶۳۵، از ص 1b-17b

۴- کتابخانه سلیمانیه، نافذ پاشا، به شماره ۴۹۹۶، سیزده برگ

۵- کتابخانه سلیمانیه، حالت افندی، به شماره ۷۸، ده برگ

۶- کتابخانه نور عثمانیه در استانبول، به شماره ۵۰۰۸، از صفحه ۱ تا ۱۵

جزیره مثنوی به ترکی ترجمه و با شرح هم چاپ شده است. وجود نسخه‌های متعدد از جزیره

* در کشف الظنون بر این نکته تصریح شده است: «واتتخب المولی یوسف المولی المعروف بسینه

چاک المتوفی سنة ۹۵۳». رک: کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون؛ حاجی خلیفه؛ المجلد

الثانی؛ دارالفکر ۱۴۰۲ ه.ق / ۱۹۸۲ م، ص ۱۵۸۸.

مثنوی نشان می‌دهد که این خلاصه مثنوی، مورد توجه اهل ادب و مثنوی خوانان بوده است. نسخه خطی شماره ۱۵۶۴۶ جمعا ۲۱۰ بیت داشت و نسخه خطی شماره ۱۶۸۸۰، جمعا ۳۴۳ بیت که از طریق مقابله و مقایسه، این متن کامل شد. متن اساس ما نسخه ۱۶۸۸۰ می‌باشد. ابیات جزیره مثنوی با متن مثنوی معنوی تصحیح رینولد. انیکلسن مطابقت داده شد. در کنار یکایک ابیات شماره دفتر شماره بیت را برای مراجعه بهتر علاقه‌مندان نوشتیم و رسم خط را به شیوه املائی فارسی رایج در آورده‌یم. از ذکر تفاوت‌های دو نسخه و یا اختلاف آن نسخه‌ها با نسخه انیکلسن پرهیز کردیم.

جزیره مثنوی خلاصه موضوعی بسیار دقیق و خوبی از مثنوی معنوی مولوی است و در آن، پدید آورنده به بیان سی و چهار موضوع اساسی سیر و سلوک پرداخته است تا طالبان حقایق و راغبان دقیق را راهگشا باشد. جزیره مثنوی در برگزیده سیصد و شصت و شش* بیت است؛ یعنی به عدد روزهای سال خورشیدی، یعنی هر روز یک بیت از مثنوی معنوی؛ البته پدید آورنده به این برابری و همسانی اشاره‌ای نکرده است به هر حال قصدش این بوده است: تشنگان در پای ناپیداگران مثنوی را جرعه‌های گوارا بنوشاند و آنان را با گشت و گذار و تفرج در جزیره مثنوی، به اقیانوس معنوی بکشاند.

یوسف سینه چاک در جزیره مثنوی توانسته است با تسلط عجیب خود بر مفاهیم مثنوی معنوی، ابیات مرتبط را از دفترهای شش‌گانه، به خوبی کنار هم قرار دهد. این کار به قدری ماهرانه و استادانه و دقیق انجام شده است که به نظر می‌آید او مثنوی حضرت مولانا را از حفظ داشته است.

به این ترتیب جزیره مثنوی متن مستقلی به نظر می‌رسد که بین اجزای آن پیوستگی و همخوانی و هماهنگی موج می‌زند و خواننده هنگام مطالعه و تفرج در آن، احساس خوشایندی دارد.

هنر پدید آورنده این است که خواننده را برای حرکت از جزیره به بحر مثنوی و اقیانوس معنوی، آماده و تشویق می‌کند و جوینده را به یافتن گهرهای بیشتر و صید مروارید آبدارتر و غواصی در اقیانوس عرفان امیدوارتر می‌سازد. این خلاصه ارزشمند از مثنوی معنوی مولوی را به شیفتگان عرفان اسلامی و اهل ادب و معرفت و دوستداران مولانا تقدیم می‌کنیم.

* - مثنوی معنوی حدود بیست و شش هزار و پانصد بیت است و تدوین چنین خلاصه سیصد و شصت و شش بیتی در واقع کار بسیار دشواری است.

[متن جزیرهٔ مثنوی]

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حدّ و شکر بلا غایه لا بحصى و لا یعدّ بدان خدای را که سینهٔ بی کینهٔ کاملان را به اشعهٔ انوار کمالات ظاهریه رُخشان و تابان ساخت و صدور پر صبور عارفان را به لمعات اضواء معارف باطنیه ضیا پرور و منور گردانیده و درود نا محدود بر آن پیشوای مرشدان کامل و رهنمای کاملان واصل را سزااست که در جولانگاه مترنم به صدای رأیت ربی* و در سجده گاه رسالت متکلم به ندای ایست عند ربی** و بر آل و اصحاب او باد که هر یک از ایشان پیش برندهٔ و اماندگان چاه عصیان است.

اما بعد مدتی بود که این نامراد پر تأسف اعنی غمناک و سینه چاک یوسف، تتبع مثنوی خداوندگار - قدسنا الله بسرهٔ العزیز - می کردم؛ روزی از طالبان حقایق مثنوی و راغبان دقایق معنوی التماس کردند که مثنوی مولانا جلال الدین - افاض الله نوره علینا - بحری است بی حد و بی پایان و دریایی

* - در متون عرفانی احادیثی از حضرت رسول (ص) و اقوالی از بزرگان و مشاهیر صوفیه نقل شده است که با رأیت ربی شروع می شود؛ از جمله دو حدیث از حضرت محمد (ص) بسیار معروف است: «رأیت ربی بقلبی»؛ «رأیت ربی لیلۃ المعراج فی احسن صورة». هم چنین از ذوالنون نقل شده است: «رأیت ربی برئی و لولا ربی لما قدزت علی رؤیة ربی»؛ یعنی پروردگارم را به وسیلهٔ پروردگارم دیدم و اگر پروردگارم نبود، به دیدار پروردگارم توانایی نمی یافتم. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به: فرهنگ مآثورات متون عرفانی (مشمول بر احادیث، اقوال و امثال متون عرفانی فارسی)؛ تألیف باقر صدری نیا؛ انتشارات سروش، ۱۳۸۰، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

** - از حضرت محمد (ص) نقل شده است که فرمود: «انی لست کأحدکم ائی ایست عند ربی یطعمنی و یسقینی»؛ یعنی «من چون شما نیستم، مرا هر شب از حق تعالی طعام و شراب آرند»؛ رک: فرهنگ مآثورات متون عرفانی؛ پیشین، ص ۵ و ۱۶۰.

است نامتناهی و بی کران در او هرکس به مراد اقتدار ملاحی و استطاعت سباحی نتوان کرد مگر از لاکمی منظومه وی در سلک اختصار و انتخاب و در رشته ایجاز و انتخاب کشیده شود تا مبتدیان از او حظی یابند و بهره یافته شوند. این بنده نحیف نیز به مقتضای فاما السائل فلا تنهر* از شش جلد مثنوی سیصد و شصت و شش ابیات اختصار کردم و به یکدیگر ارتباطی دادم و به هر جلد مثنوی در صورت ارقام هندی [کذا؟] اشارتی نمودم** و او را جزیره مثنوی لقب نهادم. والله المعین و المستعان و علیه التکلان.

مثنوی

گر شدی عطشان بحر معنوی

فرجه ای کن در جزیره مثنوی

فرجه کن چندان که اندر هر نفس

مثنوی را معنوی دانی و بس دفتر ۶/ بیت ۶۷ و ۶۸ ***

طالبانی که از علم الهی به عالم صنع افتاده اند
و بر موجب حب الوطن من الایمان وطنهای اصلی خود می طلبند

[۱] بشنو از نی چون حکایت می کند از جدا ییها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند

* - قرآن کریم سورة الضحی (۹۳)، آیه ۱۰: «و اما السائل فلا تنهر» ؛ یعنی «و سؤال کننده را از خود مران».

** - در نسخه شماره ۱۵۶۴۶ عبارات پایانی مقدمه جزیره مثنوی چنین است: ... بر مقتضای فحوای و اما السائل فلا تنهر از شش جلد مثنوی سیصد و شصت و شش ابیات اختیار کردم و او را جزیره مثنوی نام نهادم و به یکدیگر ارتباطی دادم والله المعین و المستعان و علیه الاتکاء و التکلان.

*** - سمت راست نشانه ممیز / شماره دفتر و سمت چپ آن شماره بیت بر اساس مثنوی معنوی نسخه نیکلسن است.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
[۵] من به هر جمعیتی نالان شدم	جفت بدحالان و خوش حالان شدم
هرکسی از ظنّ خود شد یار من	از درون من نجّت اسرار من
سرّ من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هرکه این آتش ندارد نیست باد
[۱۰] آتش عشق است کاندر نی فتاد	جوشش عشق است کاندر می فتاد
نی حریف هر که از یاری برید	پرده هایش پرده‌های ما درید
همچو نی زهری و تویاقتی که دید	همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
نی حدیث راه پر خون می‌کند	قصه‌های عشق مجنون می‌کند
محرم این هوش جز بیهوش نیست	مرزبان را مشتری جز گوش نیست
[۱۵] در غم ما روزها بیگانه شد	روزها با سوزها همراه شد
روزها گرفت گور و باک نیست	تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد	هر که بی روزی ست روزش دیر شد
در نیابد حال پخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید والسلام ۱۸-۱/۱

دربیان درک مستمعان

ای دریغا مر ترا گنجای بُدی	تا ز جانم شرح دل پیدا شدی ۲۳۷۷/۱
[۲۰] این سخن شیراست در پستان جان	بی کشنده خوش نمی‌گردد روان ۲۳۷۸/۱
مستمع چون تشنه و جوینده شد	واعظ ار مرده بود گوینده شد ۲۳۷۹/۱
مستمع چون تازه آمد بی ملال	صد زبان گردد به گفتن گنگ و لال ۲۳۸۰/۱
چون که نامحرم در آید از درم	پرده در پنهان شوند اهل حرم ۲۳۸۱/۱
ور در آید محرمی دور از گزند	برگشایند آن ستیران روی بند ۲۳۸۲/۱
[۲۵] چون که زاغان خیمه بر بهمن زدند	بلبلان پنهان شدند و تن زدند ۴۰/۲
مستمع خفته است کوتاه کن خطاب	ای خطیب این نقش کم کن تو بر آب ۱۰۹۴/۴

در بیان کتمان سرّ

رازها دانسته و پوشیده اند ۲۲۳۹/۵	عارفان که جام حق نوشیده اند
مُهر کردند و دهانش دوختند ۲۲۴۰/۵	هر که را اسرار کار آموختند
لب خموش و دل پر از آوازه‌ها ۲۲۳۸/۵	بر لبش قفل است و در دل رازها
که ز گفتن لب تواند دوختن ۳۳۸۷/۳	[۳۰] بی‌ر غیب آن را سوزد آموختن
کاو چو سوسن صد زبان افتاد و لال ۲۱/۳	گوش آن کس نوشد اسرار جلال
تا نریزد قند را پیش مگس ۲۰/۳	تا نگوید سرّ سلطان را به کس
نهم کن و اللّهُ اعْلَمُ بِالضّوَابِ ۳۳۸۸/۳	در خورِ دریا نشد جز مرغ آب

در بیان کمال ذات پاک حضرت خداوندگار

بحر می‌داند زبان ما تمام ۳۷۸۸/۲	ما همه مرغاییم ای غلام
وصف ما از وصف او گیرد سبق ۱۱۹۳/۴	[۳۵] خَلَقَ ما بر صورت خود کرد حق
ما چو دریا زیر این گه در نهان ۸۲۲/۴	جسم ما روپوش ما شد در جهان
هم ز من می‌روید و من می‌خورم ۲۴۳۰/۲	کمان قندم نیستان شکرم
نقل من نوشید پیش از نقل من ۱۱۷۸/۲	تا که نفرید شما را شکل من
می‌ندام کرد خویش از نور فرق ۲۴۰۸/۳	من چو خورشیدم درون نور غرق
بهر تعلیم است ره مر خلق را ۲۴۰۹/۳	[۴۰] رفتم سوی نماز و آن خلا
مدعی هستم ولی کذاب نه ۴۰۶۵/۶	خواب می‌بینم ولی در خواب نه
نزد سُکّان افق معنی است این ۳۵۷۵/۲	نزد آنکه لم یذُق دعوی است این

در نصیحت منکران

گنج می‌پندار اندر هر وجود ۲۱۴۷/۲	چون تو را آن چشم باطن بین نبود
زیر هر سنگی یکی سرفنگ بین ۲۳۴۹/۲	گر تو را باز است آن دیده یقین
سوی درویشی بمنگر سُست سُست ۲۳۵۶/۱	[۴۵] کار درویشی و رای فهم تُست
روزی ای دارند ژرف از ذوالجلال ۲۳۵۷/۱	ز آنکه درویشان و رای ملک و مال
گفت من از آتشم آدم ز طین ۲۲۹۹/۳	تو همان دیدی که ابلیس لعین

چشم ابلیسانه را یکدم ببند چند بینی صورت آخر چند چند ۱/۳۰۰
 کاز از این ویران شده‌ست‌ای مرد خام که بشر دیدی مر اینها را چو عام ۳/۲۹۸

دربیان مقلدانی که خویش را کامل قیاس کنند

[۵۰] جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد ۱/۲۶۴
 آن دلی کز آسمانها برتر است آن دلی ابدال یا پیغمبر است ۳/۲۴۸
 تصد جنگ انبیا می‌داشتند جسم دیدند آدمی پنداشتند ۲/۳۱۸
 گفته اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور ۱/۲۶۶
 این ندانستند ایشان از عَمی هست فرقی در میان بی مُنتها ۱/۲۶۷
 [۵۵] از محقق تا مقلد فرقه‌هاست کاین چودا ووداست و آن دیگر صداست ۲/۴۹۵
 کافر و مؤمن خدا گویند لیک در میان هر دو فرقی هست نیک ۲/۴۹۹
 آن گدا گوید خدا از بهر نان متقی گوید خدا از عین جان ۲/۵۰۰
 هر دو گون زنبور خوردند از محل لیک شد ز آن نیش وزین دیگر عمل ۱/۲۶۸
 هر دو گون آهوگیا خوردند و آب زین یکی سرگین شد و ز آن مُشک ناب ۱/۲۶۹
 [۶۰] این خورد گردد پلیدی زو جدا آن خورد گردد همه نور خدا ۱/۲۷۲

دربیان ذات پاک درویشان عارفان

چون مبدل گشته‌اند ابدال حق نیستند از خلق برگردان و زق ۶/۳۱۹
 جسمشان را هم ز نور اسرشته‌اند تا ز روح و از ملک بگذشته‌اند ۳/۸
 در دل انگور می‌را دیده‌اند در فنای محض شی را دیده‌اند ۲/۱۸
 پیشتر از خلقت انگورها خورده میها و نموده شورها ۲/۱۷۹
 [۶۵] برترند از عرش و کرسی و خلا ساکنان مقعد صدق و علا ۱/۳۵۰

دربیان تقسیم مراتب اولیاء کرام

ز اولیا اهل دعا خود، دیگرند که همی دوزند و گاهی می‌درند ۳/۱۸۷۹
 قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا ۳/۱۸۸۰

کُفرشان آید طلب کردن خلاص ۱۸۸۲/۳	در قضا ذوقی همی بینند خاص
شُهرهٔ خلقانِ ظاهر کی شوند ۳۱۰۴/۳	قوم دیگر سخت پنهان می‌روند
نامشان را نشنوند ابدال هم ۳۱۰۶/۳	[۷۰] هم کرامتشان هم ایشان در حرم

در بیان اتحاد اولیای کرام

هم یکی باشند و هم ششصد هزار ۱۸۳/۲	چون از ایشان مجتمع بینی دو یار
در عدد آورده باشد بادشان ۱۸۴/۲	بر مثال موجها اعدادشان
در درون روزن ابـدانها ۱۸۶/۲	مـفترق شد آفتاب جانها
جسمشان معدود لیکن جان یکی ۴۰۷/۴	مؤمنان معدود لیک ایمان یکی
نفس واحد روح انسانی بود ۱۸۷/۲	[۷۵] تفرقه در روح حیوانی بود
اختلاف مؤمن و گبر و جهود ۱۲۵۸/۳	از نظرگاه است ای مغز وجود
در معانی تجزیه و افراد نیست ۶۸۱/۱	در معانی قسمت و اعداد نیست

در بیان منازل خلقت آدمیت

بی سر و بی پا بدیم آن سر همه ۶۸۹/۱	منبسط بودیم و یک جوهر همه
بی گره بودیم و صافی همچو آب ۶۹۰/۱	یک گهر بودیم همچون آفتاب
شد عدد چون سایه‌های کنگره ۶۹۱/۱	[۸۰] چون به صورت آمد آن نور سره
وز جمادی در نباتی او فتاد ۳۶۳۶/۴	آمده اول به اقلیم جماد
نامدش حال نباتی هیچ یاد ۳۶۳۸/۴	وز نباتی چون به حیوانی فتاد
می‌کشید آن خالقی که دانی اش ۳۶۴/۴۵	باز از حیوان سوی انسانی اش
تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت ۳۶۴۶/۴	همچنین اقلیم تا اقلیم رفت
از فزونی آمد و شد در کمی ۱۰۰۰/۳	[۸۵] خویشتن شناخت مسکین آدمی

در بیان ترغیب معرفت خود

اندر امن سرمدی قصری بساخت ۳۳۴۱/۵	ای خنک آن را که ذات خود شناخت
مرد آن باشد که بیرون از شک است ۳۳۴۴/۵	هر که محجوب است از خود کودک است

هر بُزی را ریش و مو باشد بسی ۳۳۴۵/۵	گر به ریش و خایه مردستی کسی
صیقلی کن صیقلی کن صیقلی ۲۴۶۸/۴	پس چو آمن گرچه تیره هیکی
اندر او هر سو ملیحی سیم بر ۲۴۶۹/۴	[۹۰] تا دلت آینه گردد پُر صور
تا به گوشت آید از گردون خروش ۱۹۴۳/۲	پنبه و سواس بیرون کن ز گوش
تا ببینی باغ و سروستان غیب ۱۹۴۴/۲	پاک کن دو چشم را از موی عیب
تا که ریحُ الله در آید در مَشاَم ۱۹۴۵/۲	دفع کن از مغز و از بینی زُکام
تا بیابی از جهان طعم شکر ۱۹۴۶/۲	هیچ مگذار از تب و صفرا اثر
تا کُند جولان به گرد انجمن ۱۹۴۸/۲	[۹۵] کُنده تن را ز پای جان بکن

در بیان همت طالبان است

پژ مردم همت است ای مردمان ۱۳۴/۶	مرغ با پرمی بود تا آشیان
چون که صیدش موش باشد شد حقیر ۱۳۶/۶	باز اگر باشد سپید و بی نظیر
او سر باز است منگر در کلا ۱۳۷/۶	ور بود جُغدی و میل او به شاه
خیر و شر منگر تو در همت نگر ۱۳۵۰/۶	عاشقی کالوده شد در خیر و شر
منگر اندر جُستن او سُست سُست ۱۳۴۸/۳	[۱۰۰] گریکی موری سلیمانی بَجُست

در بیان کردن از صورت و ترغیب معنی

جان بی معنیت از صورت نَرست ۱۰۲۱/۱	چند صورت آخر ای صورت پرست
احمد و بوجهل خود یکسان بُدی ۱۰۱۹/۱	گر به صورت آدمی انسان بُدی
چون سگ اصحاب را دادند دست ۱۰۲۲/۱	شد سر شیران عالم جمله پست
چون که جانش غرق شد در بحر نور ۱۰۲۳/۱	چه زیانستش از آن نقش نفور
با خصال بد نیرزد یک تَسو ۱۰۱۸/۲	[۱۰۵] پس بدان که صورتِ خوب و نکو
هیچ اهلِیت به از خوی نکو ۸۱۰/۲	من ندیدم در جهانِ جُست و جو
بی ز زر همیان و کیسه اَبتر است ۲۵۳۴/۳	قیمت همیان و کیسه از زر است
قدر جان از پر تو جانان بود ۲۵۳۵/۳	همچنان که قدر تن از جان بود
هیچ گفتی کافران را مَیثون ۲۵۳۶/۳	گر بُدی جان زنده بسی پرتو کنون

[۱۱۰] مغز هر میوه به است از پوستش پوست دان تن را و مغز آن دوستش ۳۴۱۷/۳
 مغز نغزی دارد آخر آدمی یک دمی آن را طلب گر زان دمی ۳۴۱۸/۳
 آخر آدم زاده‌ای ای ناخلف چند پنداری تو پستی را شرف ۵۴۱/۱

در بیان حسن توبه

گر سیه کردی تو نامه عمر خویش توبه کن ز آنها که کردستی تو پیش ۲۲۲۱/۵
 عمر اگر بگذشت بیخس این دم است آب توبه اش ده اگر او بی نم است ۲۲۲۲/۵
 [۱۱۵] بیخ عموت را بده آب حیات تا درخت عمر گردد با نبات ۲۲۲۳/۵
 جمله ماضیها از این نیکو شوند زهر پارینه از این گردد جو قند ۲۲۲۴/۵
 سنیات را مبدل کرد حق تا همه طاعت شود آن ما سبق ۲۲۲۵/۵
 توبه آرند و خدا توبه پذیر امر او گیرند و او نعم الامیر ۳۶۲۴/۶
 مرکب توبه عجایب مرکب است بر فلک تازد به یک لحظه ز پست ۴۶۴/۶
 [۱۲۰] چون بر آرند از پشیمانی حنین عرش لرزد از آنین المذنبین ۳۶۲۴/۶

در بیان فواید گریه

زاری و گریه قوی سرمایه‌ای ست رحمت کلی قویتر دایه‌ای ست ۱۹۵۱/۲
 تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی جوشد لبن ۱۳۴/۵
 طفل یک روزه همی داند طریق که بگیریم تا رسد دایه شفیق ۱۳۵/۵
 تو نمی‌دانی که دایه دایگان کم دهد بی گریه شیر او رایگان ۱۳۶/۵
 [۱۲۵] گفت نَلْبَبْکُوا کَثِیراً گوش دار تا بریزد شیو فضل کردگار ۱۳۷/۵
 آخر هر گریه آخر خنده‌ای ست مرد آخر بین مبارک بنده‌ای ست ۸۱۹/۱
 هر کجا آب روان سبزه بود هر کجا اشکی دوان رحمت شود ۸۲۰/۱
 باش چون دولا ب نالان چشم تر تا ز صحن جائت بر روید خضر ۸۲۱/۱

در بیان کسب و مجاهده

کسب را همچون زراعت دان عمو تا نکاری دخل نبود زان تو ۲۳۹۲/۳
 [۱۳۰] کانچه کاری بدزوی آن آن توست ورنه این بیداد بر تو شد دُرس ۲۳۹۳/۳

هیچ گندم کاری و جو بَر دهد	دیده‌ای اسبی که گُوه خر دهد ۱/۱۶۴۶
ای خُنک آن کاو جهادی می‌کند	بر بدن زجری و دادی می‌کند ۲/۲۴۷۳
گر توکل می‌کنی در کار کن	کشت کن پس تکیه بر جبار کن ۱/۹۴۷
جهد می‌کن تا توانی ای کیا	در طریق انبیا و اولیا ۱/۹۷۵
[۱۳۵] کافر من گر زیان کرده ست کس	در ره ایمان و طاعت یک نفس ۱/۷۷۰
سنگ بر آهن زدی آتش نجست	این نباشد و بر بپاشد نادر است ۳/۴۷۸۶

در بیان من قرع الباب ولج ولج

خود که کوید این در رحمت نثار	که نیابد در اجابت صد بهار ۴/۴۲۳۸
چون در معنی زنی بازت کنند	پَر فکرت زن که شهبازت کنند ۱/۲۸۷۰
چون طلب کردی به جد آمد نظر	جد خطا نکنند چنین آمد خبر ۲/۱۶۹۷
[۱۲۰] گر گران و گر شتابنده بُود	آنکه جوینده ست یابنده بُود ۳/۹۷۸
چون نشینی بر سر کوی کسی	عاقبت بینی تو هم روی کسی ۳/۴۷۸۳
چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک	عاقبت اندر رسی در آب پاک ۳/۴۷۸۴
گفت پیغمبر که چون کوی ذری	عاقبت زان در برون آید سری ۳/۴۷۸۲
در طلب زن دائماً تو هر دو دست	که طلب در راه نیکو رهبر است ۳/۹۷۹
[۱۲۵] گه به گف و گه به خاموشی و گه	بوی کردن گیر هر سوی بوی شه ۳/۹۸۱
هین مزن تو از ملولی آه سرد	درد جو و درد جو و درد درد ۴/۴۳۰۴
ای بسا کارا که اول صعب گشت	بعد از آن بگشاده شد سختی گذشت ۳/۲۹۲۴
اندرین ره می‌تراش و می‌خراش	تا دم آخر دمی فارغ مباش* ۱/۱۸۲۲
غیر پیر اُستاد و سز لشکر مباد	پیر گردون نی ولی پیر رشاد ۶/۴۱۲۱
[۱۵۰] پیر باشد نردبان آسمان	تیر پُران از که گردد از کمان ۶/۴۱۲۵

* - پس از این بیت در اینجا سه بیت در هر دو نسخه هست که به نظر الحاقی می‌رسد:

همرمی را جو که زویا بی مدد	هم دم و هم درد و جویای امد
لیک هر گمراه را عمره مدان	غافلان خفته را آگه مدان
هست تنهایی به از یاران بد	نیک با بد چون نشیند بد شود

دربیان آنکه طالب را هرآینه از پیر ناگریز است

پیر را بگزین که بی پیر این سفر	هست بس پرافت و خوف و خطر ۱/۲۹۴۳
آن ره‌ی که بارها تو رفته‌ای	بی تلاووز اندر آن آشفته‌ای ۱/۲۹۴۹
پس ره‌ی را که ندیدی تو هیچ	هین سرو تنها ز رهبر سر میبچ ۱/۲۹۵۰
گر نباشد سایه او بر تو گول	پس تو را سر گشته دارد بانگ غول ۱/۲۹۵۱
[۱۵۵] هر که در ره بی تلاووزی رود	هر دو روزه راه صد ساله شود ۳/۵۸۸
[گر نباشد سایه او بر تو گول	بس ترا سرگشته دارد بانگ غول ۱/۲۹۶]
أَطْلُبِ الدُّرَّ أَخَى وَسَطِ الصُّدْفِ	وَأَطْلُبِ الْقَنَّْ مِنْ أَرْبَابِ الْجَوْفِ ۵/۱۰۵۷
سایه شاهان طلب هر دم شتاب	تا شوی زان سایه بهتر ز آفتاب ۲/۲۲۱۶
مهر پاکان در میان جان نشان	دل مده الا به مهر دلخوشان ۱/۷۲۳
[۱۶۰] رو بجویار خدایی را تو زود	چون چنان کردی خدا یار تو بود ۲/۲۳

دربیان فواید مصاحبت مردان خدا

هر که خواهد همنشینی خدا	تا نشیند در حضور اولیا ۲/۲۱۶۲
از حضور اولیا گر بگلی	تو هلاکی ز آنکه جزو بی کلی ۲/۲۱۶۳
چون شوی دور از حضور اولیا	در حقیقت گشته‌ای دور از خدا ۲/۲۲۱۴
همنشین اهل معنی باش تا	هم عطا یابی و هم باشی فتا ۱/۷۱۱۰
[۱۶۵] جان بی معنی درین تن بی خلاف	هست همچون تیغ چوبین در غلاف ۱/۷۱۲
تا غلاف اندر بود با قیمت است	چون برون شد سوختن را آلت است ۱/۷۱۳
تیغ چوبین را مبر در کار زار	بئگو اول تا نگرده کار زار ۱/۷۱۴
گر بود چوبین برو دیگر طلب	ور بود الماس پیش آ با طرب ۱/۷۱۵
تیغ در زراد خانه اولیاست	دیدن ایشان شما را کیمیاست ۱/۷۱۶
[۱۷۰] جمله دانایان همین گفته همین	هست دانا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ۱/۷۱۷
گر توسنگ صخره و مرمر شوی	چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی ۱/۷۲۲
نار خندان باغ را خندان کند	صحبت مردانت از مردان کند ۱/۷۲۱

در بیان نهی کردن از مصاحبت مدعیان مزوران

دوستی جاهل شیرین سخن	کم شنو کآن هست چون سم کهن ۱۴۳۱/۶
ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت	صحبته احمق بسی خونها که ریخت ۲۵۹۵/۳
[۱۷۵] ده مرده مرد را احمق کند	عقل را بسی نور و بی رونق کند ۵۱۷/۳
ده چه باشد شیخ واصل ناشده	دست در تقلید و حجت در زده ۵۲۲/۳
حرف درویشان بدزدد مردِ دون	تا بخواند بر سلیمی ز آن فسون ۳۱۹/۱
از خدا بسوی نه او را نی اثر	دعوی اش افزون ز شیث و بوالبشر ۲۲۷۲/۱
دیو ننموده و راهم نقش خویش	او همی گوید ز ابدالیم و بیش ۲۲۷۳/۱
[۱۸۰] چون بسی ابلیس آدم روی هست	پس نه هر دستی شاید داد دست ۳۱۶/۱
ز آنکه صیاد آورد بانگ صغیر	تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر ۳۱۷/۱
دست را منیپار جز در دست پیر	حق شده ست آن دست او را دستگیر ۷۳۶/۵

در بیان تعریف ذات پاک حضرت پیر

شیخ که بود پیر یعنی مو سپید	معنی این مو بدان ای بی امید ۱۷۹۰/۳
هست آن موی سیه هستی او	تا ز هستی اش نماند تای مو ۱۷۹۱/۳
[۱۸۵] چون که هستی اش نماند پیر اوست	گریه موباشداو یا خود دو مُوست ۱۷۹۲/۳
هست آن موی سیه و صف بشر	نیست آن مو موی ریش و موی سر ۱۷۹۳/۳
عیسی اندر مهد بردارد نفیر	که جوان ناگشته ما شیخیم و پیر ۱۷۹۴/۳
چون یکی موی سیه کآن و صف ماست	نیست بر وی شیخ و مقبول خداست ۱۷۹۶/۳
چون بُود مویس سپید او با خود است	او نه پیر است و نه خاص ایزد است ۱۷۹۷/۳
[۱۹۰] پیر عقل باشد ای پسر	نه سپیدی موی اندر ریش و سر ۲۱۶۳/۴
و سر مویی ز وصفش باقی است	او نه از عرش است او آنافی است ۱۷۹۸/۳
دست پیر از غایبان کوتاه نیست	دست او جز قبضه الله نیست ۲۹۷۵/۱
غایبان را چون چنین خلعت دهند	حاضران از غایبان لا شک به اند* ۲۹۷۶/۱

* - نسخه دوم این سه بیت (۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳) را ندارد.

در بیان استقامت طالبان و آداب خدمت پیر

چون گزیدی پیر نازک دل مباش	سُست و ریزیده چو آب و گل مباش ۲۹۷۹/۱
[۱۹۵] چون گرفتت پیر هین تسلیم شو	همچو موسی زیر حکم خضر رو ۲۹۶۹/۱
این رسولانِ ضمیرِ رازگو	مستمع خواهند اسرافیل خو ۳۶۰۵/۳
نخوتی دارند و کبری چون شهان	چاکری خواهند از اهل جهان ۳۶۰۶/۳
کی رسانند آن امانت را به تو	تا نباشی پیششان راع دو تو ۳۶۰۷/۳
نه گدایانند کز هر خدمتی	از تو دارند ای مزور مثنی ۳۶۱۰/۳
[۲۰۰] تا ادبهاشان به جاگه نآوری	از رسالتشان چگونه بر خوری ۳۶۰۷/۳
هر ادبشان کی همی آید پسند	کآمدند ایشان ز ایوان بلند ۳۶۰۹/۳
دل نگه دارند که ای بی حاصلان	در حضور حضرت صاحب‌الان ۳۲۱۸/۲
پیش اهل دل ادب بر باطن است	ز آنکه دلشان بر سرایر فاطن است ۳۲۲۰/۲
پیش اهل تن ادب بر ظاهراست	که خدا زیشان نهان را ستر است ۳۲۱۹/۲
[۲۰۵] تو به عکسی پیش کوران بهر جاه	با حضور آیی نشینی پایگاه ۳۲۲۱/۲
پیش بینایان کنی ترک ادب	نار شهوت را از آن گشتی حطَب ۳۲۲۲/۲
بی ادب گفتن سخن با خاص حق	دل بمیراند سیه دارد و زرق ۱۷۴۰/۲
از خدا جویم توفیق ادب	بی ادب محروم شد از لطف رب ۷۸/۱
بی ادب تنها نه خود را داشت بد	بلکه آتش در همه آفاق زد ۷۹/۱
[۲۱۰] هرچه بر تو آید از ظلمات و غم	آن ز بی باکی و گستاخی ست هم ۸۹/۱
هر که بی باکی کند در راه دوست	رهزنی مردان شد و نامرد اوست ۹۰/۱

در بیان امتحان شیخ را

شیخ را که پیشوا و رهبر است	گر مریدی امتحان کرد او خور است ۳۷۴/۴
امتحانش گر کنی در راه دین	هم تو گردی مُمتَحَن ای بی یقین ۳۷۵/۴
جرات و جهلت شود عریان و فاش	او برهنه کی شود زان اِفتاش ۳۷۶/۴
[۲۱۵] امتحان همچون تصرف دان در او	تو تصرف بر چنان شاهی مجو ۳۸۰/۴
و سوسه این امتحان چون آمدت	بخت بد دان کآمد و گردن زدت ۳۸۴/۴

چون چنان وسواس دیدی زود زود با خدا گُرد و درآ اندر سجود ۳۸۵/۴
 سجده گه را تَز کن از اشکِ روان کای خدا تو وارهام زین گمان ۳۸۶/۴

دربیان ترک طعن است

ظَنِّ نیکو بر، بر اخوانِ صفا گرچه آید ظاهر از ایشان جفا ۲۶۴۳/۵
 [۲۲۰] این خیال و وهم بد چون شد پدید صد هزاران یار را از هم بُرید ۲۶۴۴/۵
 چون خدا خواهد که پرده کس دَرَد میلش اندر طعنه پاکان بَرَد ۸۱۵/۱
 چون خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زسد در عیب معیوبان نَفَس ۸۱۶/۱
 سَتَر کن تا بر تو ستاری کنند تا نبینی ایمنی بر کس مخند ۴۵۲۶/۶
 ای خنک جانی که عیب خویش دید هر که عیبی گفت آن بر خود خرید ۳۰۳۴/۲
 [۲۲۵] غافلند این خلق از خود ای پدر لا جرم گویند عیب همدگر ۸۸۲/۲

در بیان طعنه زدن منکران شیخ را

هر که باشد از زنا و زانیان این بَرَد ظن در حق ربّانیا ۲۱۹۶/۲
 شاربِ خمر است و سالوس و خبیث مر مریدان را کجا باشد مُغیث ۳۳۰۴/۲
 این چنین بُهتان منه بر اهل حق این خیال توست بر گردان ورق ۳۳۰۷/۲
 این نباشد و بود ای مرغ خاک بحر قُلُوم را ز مُرداری چه باک ۳۳۰۸/۲
 [۲۳۰] آتش ابراهیم را نبُود زیان هر که نمرودی ست گو می ترس از آن ۳۳۱۰/۲
 زَلَّتِ او به ز طاعت نزد حق پیش کفرش جمله ایمانها خَلَق ۱۵۷۹/۱
 کفر و ایمان نیست آنجایی که اوست زآنکه او مغزاست و این دورنگ و پوست ۳۳۲۲/۲
 کیست کافر غافل از ایمان شیخ چیست مرده بی خبر از جان شیخ ۳۳۲۵/۲
 کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر ۲۶۳/۱

دربیان حال خود پرستان

[۲۳۵] وز هوس وز عشق این دنیای دون چون زنان مر نفس را بودن زبون ۳۰۶۱/۲
 با دل و با اهل دل بیگانگی با شهان تزویر و روبه شانگی ۳۰۶۳/۲
 گر پذیرد چیز توگویی گداست ورنه گویی زرق و مکر است و دغا است ۳۰۶۵/۲

گر در آمیزد تو گویی طامع است	ورنه، گویی در تکبر مَوْلَع است ۳۰۶۶/۲
یا منافق وار عذر آری که من	مانده‌ام در نَفَقَة فرزند و زن ۳۰۶۷/۲
[۲۴۰] نه مرا پروای سر خاریدن است	نه مرا پروای دین ورزیدن است ۳۰۶۸/۲
ای فلان ما را به همت یاد دار	تا شویم از اولیا پایان کار ۳۰۶۹/۲
این سخن نه هم ز درد و سوز گفت	خوابناکی مرزه گفت و باز خُفت ۳۰۷۰/۲
هیچ چاره نیست از قوتِ عیال	از بُن دندان کنم کسب حلال ۳۰۷۱/۲
چه حلال ای گشته از اهل ضلال	غیر خون تو نمی بینم حلال ۳۰۷۲/۲
[۲۴۵] از خدا چاره ستش و از لُوت نی	چاره اش است از دین و از طاغوت نی ۳۰۷۳/۲
ای که صبرت نیست از دنیای دون	صبر چون داری ز نِعَمَ الْمَاهِدُون ۳۰۷۴/۲
ای که صبرت نیست از پاک و پلید	صبر چون داری از آن کاین آفرید ۳۰۷۶/۲

در بیان آنکه هر خوبی که بینی آخر آن زشت است

ای بسایده لوت‌های چرب خیز	فضله آن را بسین در آبریز ۱۶۰۱/۴
مر خَبَث را گو که آن خوویت کو	بر طبق آن ذوق و آن نغزی و بو ۱۶۰۲
[۲۵۰] گوید او آن دانه بُد من دام آن	چون شدی تو صید شد دانه نهان ۱۶۰۲/۴
هر که آخرین تر او مسعود تر	هر که آخوری تر او مطرود تر ۱۶۱۴/۴
ای ز خوبی بهاران لب گزان	بنگر آن سردی و زردی خزان ۱۵۹۵/۴
روز دیدی طلعت خورشید خوب	مرگ او را یاد کن وقت غروب ۱۵۹۷/۴
بدر را دیدی بر این خوش چار طاق	حسرتش را هم بسین اندر مُحاق ۱۵۹۸/۴

در بیان ترک فنا و کسب بقا

[۲۵۵] هر چه از وی شاد گردی در جهان	از فراق او بسیندیش آن زمان ۳۶۹۷/۳
ز آنچه گشتی شاد بس کس شاد شد	آخر از وی جست و همچون باد شد ۳۶۹۸/۳
از تو هم بجهد تو دل بر وی منه	پیش از آن کاو بجهد از وی تو بجه ۳۶۹۹/۳
عشق بر مرده نباشد پایدار	عشق را بر حی جان افزای دار ۳۲۷۲/۵
عشق‌هایی کز پی رنگی بود	عشق نبود عاقبت ننگی بود ۲۰۵/۱
[۲۶۰] پرتو خورشید بر دیوار تافت	تابش عاریتی دیوار یافت ۷۱۰/۲
بر کلوخی دل چه بندی ای سلیم	وا طلب اصلی که تابد او مقیم ۷۱۱/۲

در بیان ترک دنیا

بند بگسل باش آزاد ای پسر	چند باشی بند سیم و بند زر ۱۹/۱
گر بریزی بحر را در کوزه ای	چند گنجد قسمت یکروزه ای ۲۰/۱
کوزه چشم حریصان پر نشد	تا صدف قانع نشد پر دُر نشد ۲۱/۱
[۲۶۵] ترک دنیا هرکه کرد از زهد خویش	بیش آمد پیش او دنیا و بیش ۴۷۹/۱
هرکه از دیدار بر خوردار شد	این جهان در چشم او مُردار شد ۵۸۲/۲
مُلک بر هم زن تو ادهم وار زود	تا بیایی همچو او مُلک خُلود ۷۲۶/۴
این جهان خود حبس جانهای شماست	مین روید آن سو که صحرای شماست ۵۲۵/۱
کاین جهان چاهی ست بس تاریک و تنگ	هست بیرون عالمی بی بو و رنگ ۶۴/۳
[۲۷۰] انبیا را تنگ آمد این جهان	چون شهان رفتند اندر لامکان ۳۵۳۸/۳
ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز	چشم نرگس را از این کرکس بدوز ۷۵۴/۲

در بیان ذم مال و جاه است

مال و زر سر را بُود همچون کلاه	گل بود او کز گُلّه سازد پناه ۲۳۴۳/۱
آنکه زلف جمع و رعنا باشدش	چون کلاهش رفت خوشتر آیدش ۲۳۴۴/۱
مال دنیا دام مرغان ضعیف	مُلک عُقبی دام مرغان شریف ۶۴۷/۴
[۲۷۵] باژگونه ای اسیر این جهان	نام خود کردی امیر این جهان ۶۵۱/۴
ای تو بنده این جهان محبوبش جان	چندگویی خویش را خواجه جهان ۶۵۲/۴
مر اسیران را لقب کردند شاه	عکس چون کافور نام آن سیاه ۳۱۲۳/۴
شه که او از حرص تصد هر حرام	می کند او را گدا گوید مُمام ۳۱۳۵/۴
شاه آن دان کاو ز شاهی فارغ است	بی مه و خورشید نورش بازغ است ۱۴۶۹/۲
[۲۸۰] تخته بند است آنکه تختش خوانده ای	صدر پنداری و بر دَر مانده ای ۶۶۱/۴
از خراج ار جمع آری زر چو ریگ	آخر آن از تو بماند مُرّده ریگ ۶۷۱/۴
نردبان خلق این ما و منی ست	عاقبت زین نردبان افتادنی ست ۲۷۶۳/۴
هر که بالاتر رود ابله تر است	کاستخوان او بتر خواهد شکست ۲۷۶۴/۴
آن خداوندی که دادندت عوام	باز بستانند از تو همچو وام ۲۷۷۷/۴
[۲۸۵] ده خداوندی عاریت به حق	تا خداوندیت بخشد مُتفق ۲۷۷۸/۴

در بیان آفت شهرت

که اشتهارِ خلق بستد محکم است	در ره این از بند آهن کمی کم است ۱/۱۵۴۶
تا توانی بنده شو سلطان مباش	زخم کش چون گوی شو چو گان مباش ۱/۱۸۶۸
هر که اندر عشق یابد زندگی	کفر باشد پیش او جز بندگی ۵/۱۸۶۶
دانه باشی مرغکانت برچسند	غنچه باشی کودکانت بر گنند ۱/۱۸۳۳
[۲۹۰] هر که داد او حسن خود را در مزاد	صد قضای بد سوی او رو نهاد ۱/۱۸۳۵

در بیان فواید نیستی

پوستین و چارق آمد از نیاز	در طریق عشق محراب ایاز ۶/۲۳۴
هر که او بر در من و ما می زند	ردّ باب است او و بر لا می تند ۱/۳۰۵۵
چیت معراج فلک این نیستی	عاشقان را مذهب و دین نیستی ۶/۲۳۳
کارگاه و گنج حق در نیستی ست	غزه هستی چه دانی نیست چیت ۳/۴۵۱۶
[۲۹۵] خوش بُراقی گشت خنک نیستی	سوی هستی آردت گر بیستی ۴/۵۵۵

در بیان توکل و قناعت

صبر کن با فقر و بگذار این ملال	زانکه در فقر است نور ذوالجلال ۱/۲۳۷۴
هین توکل کن ملرزان پا و دست	رزق تو بر تو ز تو عاشقتر است ۵/۲۸۵۱
بر دل خود کم نه اندیشهٔ معاش	عیش کم نآید تو بر درگاه باش ۲/۴۵۴
گفت پیغمبر که جنت از اله	گر همی خواهی ز کس چیزی خواه ۶/۳۳۳
[۳۰۰] چون نخواهی من کفیلم مر تو را	جنت المأوی و دیدار خدا ۶/۳۳۴
هین از او خواهی نه از غیر او	آب در یم جو مجو در خشک جو ۴/۱۱۸۲
ور بخواهی از دگر هم او دهد	بر کف میلش سخا هم او نهد ۴/۱۱۸۳
پس چه عرضه می کنی ای بی گهر	احتیاج خود به محتاجی دگر ۶/۳۷۴۷
بسر که مفروش و هزاران جان بسین	از قناعت غرق بحر انگبین ۱/۲۳۷۵
[۳۰۵] دانه کمتر خور مکن چندین رفو	چون کُلُوا خواندی بخوان لا تُشْرِقُوا ۷/۱۴۰۷
تا خوری دانه نیفتی تو به دام	این کند علم و قناعت والسلام ۵/۱۴۰۸

در بیان ریاضت و گرسنگی

۱۶۳۹/۱	پرز گوه‌های اجلائی کنی	گر تو این انبان ز نان خالی کنی
۱۶۴۰/۱	بعد از آتش با مَلک انباز کن	طفل جان از شیر شیطان باز کن
۲۸۷۲/۱	تا نمائی همچو گِل اندر زمین	نان گِل است و گوشت کمتر خور ازین
۲۷۴۴/۳	بی غرض داده ست از محض عطا	[۳۱۰] روز حکمت خور علف کآن را خدا
۳۷۴۶/۳	کآن گلو گیوت نباشد عاقبت	رزق حق حکمت بُود در مرتبت
۳۷۴۷/۳	کاو خورنده لقمه‌های راز شد	این دهان بستی دهانی باز شد
۳۷۴۸/۳	در فِطام او بسی نعمت خوری	گر ز شیر دیو تن را وا بُری
	کاین غذای خربُود نه آن خور	زین خورشها اندک اندک باز بُر
۳۴۸۴/۵	طالبانِ دوست را آمد حرام	[۳۱۵] گر حلال آمد پی قوتِ عوام
۱۹۵۴/۴	نورِ عقل است ای پسر جان را غذا	مائدهٔ عقل است نی نان و شِوا
۱۹۵۵/۴	از جُز آن جان نیابد پرورش	نیست غیر نورِ آدم را خورش
۱۹۵۸/۴	فیض آن جان است کاین جان جان شده	عکس آن نور است کاین نان نان شده
۱۹۵۹/۴	خاک ریزی بر سرِ نان و تنور	چون خوری یک بار از ماکولِ نور
۲۸۳۳/۵	جمله خوشها بی مجاعتها رَد است	[۳۲۰] جمله ناخوش از مجاعت خوش شده
۲۸۲۹/۵	از پی هَیْضه بر ارد از تو سر	گر نباشد جوع صد رنج دگر
۲۸۳۱/۵	خاصه در جوع است صد نفع و هنر	رنج جوع از رنجها پاکیزه تر
	کاین علفزاری ست ز اندازه برون	خود نباشد جوع هرکس را زبون
۲۸۳۸/۵	تا شوند از جوع شیر زورمند	جوع مر خاصان حق را داده اند
۲۸۳۹/۵	چون علف کم نیست پیش او نهند	[۳۲۵] جوع هر جلف گدا را کی دهند
۲۹۳/۵	إِنَّمَا الْمَيْتَاهُجُ تَبْدِيلُ الْغِذَا	يَا حَرِيصُ الْبَطْنِ عَرَّجْ هَكَذَا
۲۹۷/۵	وَإِنِّقَ الْأَمْلاَكُ يَا خَيْرَ الْبَشَرِ	إِغْتَدَّ بِالنُّورِ كُنْ مِثْلَ الْبَصْرِ
۲۹۸/۵	تا رمی همچون ملایک از اذاه	چون مَلک تسبیح حق را کن غذا
۳۰۰/۵	لیک از چشم خسیان بس نهان	حَبِّذَا خَوَانِي نَهَادَهْ دَر جِهَان
۳۰۱/۵	قسم موش و مار هم خاکی بود	[۳۳۰] گر جهان باغ پُر از نعمت شود
۳۸۷۷/۱	تا کی ات باشد حیات جان به نان	بس کن از دون هَمَّت کسوتَه بنان
۲۷۲۵/۱	تو چه دانی شَط و جیحون و فرات	ای که اندر چشمه شور است جات
۲۷۲۶/۱	تو چه دانی مَحُو و سُکر و انبساط	ای تو نازسته ازین فانی ریاط

چون تو عاشق نیستی ای نرگدا همچو کوهی بی خبر داری صد ۴۶۵۱/۶

در بیان عشق و منتها

دستمزد و اجرت و خدمت هم اوست ۵۸۶/۵	[۳۳۵] عاشقان را شادمانی و غم اوست
عشق نبود هرزه سودایی بود ۵۸۷/۵	غیر معشوق از تماشایی بود
هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ۵۸۸/۵	عشق آن شعله است کماو چون بر فروخت
مخزمش در ده یکی دینار نیست ۱۹۷۸/۶	عشق را در پیچش خود یار نیست
این نباشد مذهب عشق و وداد ۴۰۴۳/۶	هر یکی را هست در دل صد مُراد
ما غلام ملک عشق بی زوال ۴۴۲۱/۶	[۳۳۰] مُلک دنیا تن پرستان را حلال
بندگی بند و خداوندی صداع ۴۷۲۲/۳	مطرب عشق این زند وقتِ سماع
زین دو پرده عاشقی مکتوم شد ۴۷۲۴/۳	ببندگی و سلطنت معلوم شد
بر در ناموس ای عاشق مایست ۶۱۲/۶	عشق و ناموس ای برادر راست نیست
عاشقی بر غیر او باشد مجاز ۹۷۱/۶	عشق ز اوصاف خدای بی نیاز
عشق لرزاند زمین را از گزاف ۲۷۳۶/۵	[۳۲۵] عشق بشکافت فلک را صد شکاف
گر نبودی عشق بغسردی جهان ۳۸۵۴/۵	دور گرددونها ز موج عشق دان
عشق دریایی ست تعرش نا پدید ۲۷۳۱/۵	در ننگجد عشق در گرفت و شنید
ای طیبب جمله عتّهای ما ۲۳/۱	شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما ۲۴/۱	ای درای نَخوت و ناموس ما
کوه در رقص آمد و چالاک شد ۲۵/۱	[۳۵۰] جسم خاک از عشق بر افلاک شد
عقل از سودای او کور است و کر ۱۹۷۹/۶	نیست از عاشق کسی دیوانه تر
ور بود پُر خون شهیدان را مشو ۱۷۶۶/۲	گر خطا گوید ورا خاطی مگو
این خطا از صد صواب اولی تر است ۱۷۶۷/۲	خون شهیدان را ز آب اولی تر است
تو بجز نامی چه می دانی ز عشق ۱۱۶۳/۵	تو به یک خواری گریزانی ز عشق
تا گریزد آنکه بیرون بُود ۴۷۵۱/۳	[۳۵۵] عشق از اول چرا خونی بُود
عشق با صد ناز می آید به دست ۱۱۶۴/۵	عشق را صد ناز و استکبار هست
کاسمان را فرش سازد درد عشق ۲۱۹۳/۵	کسی رسند آن خائفان در گردِ عشق

تشنه زارم به خونِ خویشتن ۳/۳۸۳۳	تو مکن تهدید از گشتن که من
جان من نویگه طبلِ بلا ۳/۴۰۹۸	عاشقم من گشته قُربانِ لا
با شکر مقرون نه‌ای گرچه نی ای ۳/۳۸۷۰	[۳۶۰] تو فزوده در خورِ این دَم نه‌ای
عشق را نشناخت دانشمند تو ۳/۳۸۳۱	سخت‌تر شد بستد من از پند تو
بوحنیفه و شافعی درسی نکرد ۳/۳۸۳۲	آن طرف که عشق می‌افزود درد
صد قیامت بگذرد و آن ناتمام ۵/۲۱۸۹	شرح عشق از من بگویم بر دوام
حد کجا آنجا که وصف ایزد است ۵/۲۱۹۰	ز آنکه تاریخ قیامت را حد است
آب حیوان است خوردی نوش باد ۱/۲۵۹۵	[۳۶۵] این شتیدی موبه مویت گوش باد
روح تو بین در تن حرف کهن ۱/۲۵۹۶	آب حیوان خوان سخوان این را سخن

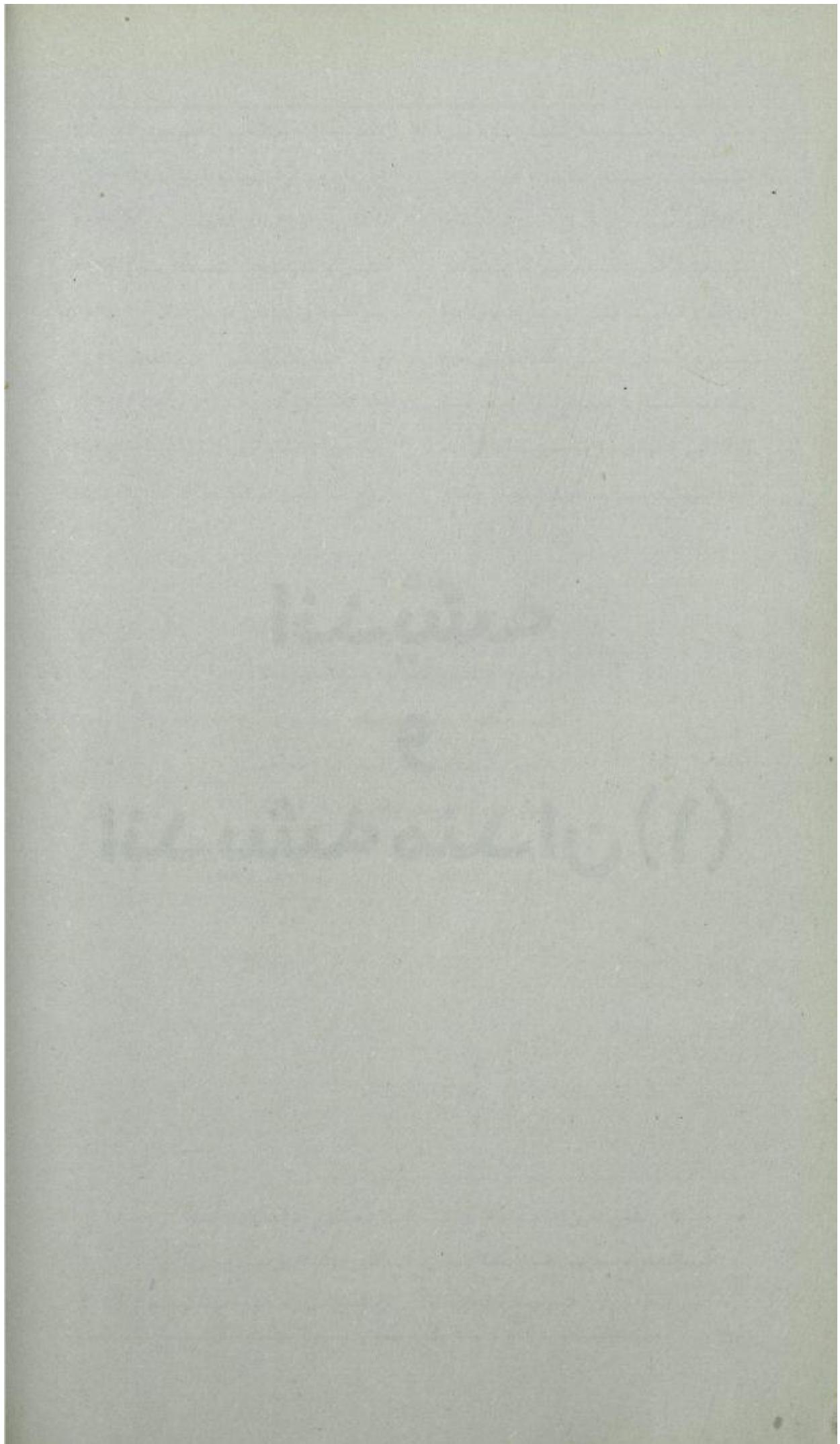


این چنین فرمود مولانای ما
کاشف اسرارهای کبریا*
نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب
وحی حق والله اعلم بالصواب ۴/۱۸۵۲

* - مولانا در مثنوی تعبیر کاشف اسرار و کاشف السرّ را به کار برده است ؛ از جمله:

- کاشف السّریم و کار ما همین کاین نهان‌ها را بر آریم از کمین ۴/۱۰۱۲
- امر معروف او و هم معروف اوست کاشف اسرار و هم مکشوف اوست ۶/۲۰۹۲

اندیشه
و
اندیشه مندان (۱)



اقبال و مفهوم سرزمین مادری^(۲)

چکیده:

در آثار اقبال مفهوم وطن از مفاهیم محوری اندیشه او به شمار می آید. یکی از واژه‌های کلیدی برای فهم این موضوع کلمه کشمیر است یعنی سرزمین مادری اش. ستایشهای وی از کشمیر خواننده را به یاد توصیفاتی می اندازد که فردوسی و بهار از مازندران دارند. همچنین در آثارش نام مستعار کشمیر یعنی «ایران صغیر» را چندین بار به چشم خواننده می کشد. اقبال در سروده‌های خود ناله‌هایی بسیار از ذلت کشمیر و کشمیریان، از لزوم همت و جرأت، از لغت آزادی و آزاد زیستن و از ثمره اتحاد و اتفاق سر می دهد. از آثارش بر می آید که او نخست شیدای سرزمین مادری خویش است، بعد به وطنش عشق می ورزد، آنگاه غم دنیای اسلام می خورد و سپس به جامعه نامحدود بشری می اندیشد.

برخی از کلمات در میان واژگان اصلی یک متفکر، شاعر و نویسنده به مثابه اعداد رمزی هستند که با درست کنار هم قرار دادن آنها می توان به رازهای سر به مهر و برخی ابهامات مورد اختلاف موجود در آثارشان پی برد. یکی از این دست موضوعات در آثار اقبال مفهوم وطن است که از مفاهیم محوری اندیشه او به شمار می آید و برای فهم درست آن لازم است تا مجموع واژگانی که وی در این زمینه به کار برده و مفاهیمی که از آنها در نظر داشته کنار هم قرار داده شوند تا شکل واقعی مورد نظر اقبال به دست آید. یکی از واژه‌های کلیدی برای فهم این موضوع کلمه کشمیر است، یعنی سرزمین مادری او، جایی که ریشه در آن دارد. کشمیر ناحیه‌ای است کوهستانی و پُر آب و حاصلخیز در شمال غربی شبه قاره هند، واقع در دامنه هیمالیا که ۲۱۳۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. سیالکوت شهری که اقبال در آن به دنیا آمد در مرز این ایالت قرار دارد. کشمیر نه تنها دارای

۱ - نویسنده و اقبال شناس شهیر ایرانی ساکن تهران makanbaghai@yahoo.com

۲ - متن سخنرانی که در دانشگاه تهران ایراد شده.

طبیعی زیبا و روحبخش است بلکه از فرهنگی غنی نیز برخوردار است. این منطقه پیوسته مورد توجه ایرانیان بوده. از جمله در پیش از ظهور اسلام تعدادی از خانواه‌های ایرانی به کشمیر مهاجرت می‌کنند. و به تدریج آیین برهمنان را می‌پذیرند تا آن‌که در دویست و پنجاه سال پیش مسلمان می‌شوند. جدّ اعلای اقبال یکی از این مردم بود که آنها را سپرو می‌خواندند؛ یعنی کسی که پیش از دیگران شروع به خواندن کند، زیرا در زمانی که مسلمانان بر کشمیر مسلط شدند نخستین کسانی که به زبان فارسی گرایش پیدا کردند سپروها بودند. اینان که در واقع اصالت ایرانی داشتند ناخود آگاه به زبان و فرهنگ ایرانی علاقه نشان دادند و مصداق این بیت معروف مولوی شدند که:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصلِ خویش
اجداد اقبال تا زمان محمد رفیق، جد او، در کشمیر بوده‌اند تا آن‌که رفیق به همراه سه برادر خود از قریه لوهار کشمیر به شهر سیالکوٹ مهاجرت می‌کند و در آنجا اقامت می‌گزیند. از میان آن قوم و این خانواده که در کشمیر یا «ایران صغیر» بودند ولی وجودشان ریشه در ایران کبیر داشت فرزانه‌ای کشمیری ظهور می‌کند که زادهٔ سیالکوٹ پنجاب است و مظهر فرهنگ و ادب ایران در شبه قاره؛ یعنی محمد اقبال لاهوری که آوازه‌ای جهانی دارد.

مرا بنگر که در هندوستان، دیگر نمی‌بینی برهن زاده‌ای رمز آشنای روم و تبریز است
کشمیر یکبار دیگر هم در تاریخ، یعنی در قرن هشتم هجری به جز مهاجرت‌های خانوادگی ایرانیان پذیرای گروه بزرگ از آنان می‌شود و این همان زمانی است که:
به شعر حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
جریان واقعه از این قرار است که در قرن هشتم هجری گروهی از سادات همدان و سمنانی مرکب از هفتصد نفر به سرپرستی میر سید علی همدانی که اقبال در جاویدنامه از وی نام برد، به منظور تبلیغ عرفان ایرانی اسلامی به کشمیر مسافرت می‌نمایند و در آنجا ساکن می‌شوند. اکنون اکثر سادات کشمیر از نوادگان آنان هستند. میر سید علی همدانی مسجد و خانقاه باشکوهی در سری‌نگر بنا می‌کند که هنوز هم باقی است و معروف شده است به خانقاه و مسجد شاه همدان که مورد توجه و احترام مردم است. اینکه کشمیر را «ایران صغیر» نامیده‌اند جای تعجب نیست زیرا بیش از دیگر مناطق شبه قاره از فرهنگ و زبان ایران تأثیر پذیرفته، به طوری که تذکره‌های متعدد در مورد شاعران و سخنوران پارسی‌گوی کشمیری تألیف شده از جمله کتاب «ایران

صغیر یا تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر» تألیف شادروان عبدالحمید عرفانی، و همچنین «تذکره شعرای کشمیر» تألیف مرحوم حسام الدین راشدی که هر یک از صد تا صد و بیست شاعر پارسی گوی کشمیری را بانمونه هایی از سروده هایشان نام می‌برند؛ کسانی که رشته روحشان نسل اندر نسل با فرهنگ و ادب ایران پیوند خورده؛ اینجاست که به قول مولوی باید گفت:

رگ، رگ است، این آب شیرین آب شور در خلائق می‌رود تا نفع صور
اقبال بنا به دلایل یاد شده و مهمتر از همه به سبب آن که پروریده آن سرزمین
است تعلق خاطری خاص به آن منطقه دارد و این احساس را در آثار منظوم خود
به کرات نشان می‌دهد و بیش از ده بار در دیوان خود از کشمیر و کشمیریان با
صمیمانه‌ترین بیان نام می‌برد:

تنم گلی ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نواز شیراز است
او همچنین نام مستعار کشمیر یعنی «ایران صغیر» را دوبار در جاوید نامه تکرار
می‌کند و این مبین علاقه‌ای است که به سرزمین مادری خویش و ایران توأمان
دارد. توصیفات دلپذیری که اقبال از سرزمین اجدادی خود می‌کند، پاسخی
است به آنان که او را عاری از احساس وطن دوستی می‌دانند و گمان می‌کنند که
چون او با توجه به شرایط زمان خود با ناسیونالیسم افراطی، از نوع کمونیستی و
نازیستی به مبارزه برخاست پس علاقه‌ای هم به ملیت و سرزمین خود نداشته و
فردی جهان وطن بوده است، حال آنکه او پایه ریز کشوری مستقل به نام
پاکستان است. مگر ملی‌گرایی، وطن دوستی و احترام به دستاوردهای فرهنگی
یک قوم در محدوده‌ای به نام وطن، معانی بیش از این دارد؟ اگر نظریه «جامعه
نامحدود»^(۱) چارلز پیرس مؤسس مکتب پراگماتیسم را در خصوص مراتب
علائق آدمی به محیط خویش بپذیریم که از اتاق اختصاصی او آغاز و به همه
عالم ختم می‌شود، باید اذعان کنیم که دیدگاه اقبال در این زنجیره به لحاظ
مراتب علاقه‌اش به کشمیر و سپس به وطن بزرگترش یعنی شبه قاره و بعد به
دنیای اسلام بسیار قابل توجه و از منظر روانشناسی اجتماعی و قومی در
خوربررسی است. زیرا ناقض نظری است که مونوپولیستهای مذهبی برای
زدودن مفهوم وطن دوستی از قول اقبال مطرح می‌سازند و به شدت سعی دارند
که با سرپوش نهادن و تحریف اندیشه‌های نوین و خلاقش، او را الگویی برای
تحقیر مفهوم وطن دوستی قرار دهند. حال آن که اقبال در پانزده هزار بیت شعر

1 - Unlimited Community.

حکیمانه خود به فارسی و اردو طوری از کشمیر و نیز از آب و خاک و وطنش سخن می‌گوید که گویی عاشقی شنیدا زبان به وصف زیباییهای معشوقش گشوده. در ضرب کلیم ابیات زیبایی دارد تحت عنوان «شعاع امید» که زادگاهش را عاشقانه می‌ستاید. او در ارتباط با وطنش تب و تاب بی به زبان شعر از خود بروز می‌دهد که گویی پروانه‌ای است که به گرد شمع می‌گردد؛ در اینجا تأکید مکرر او بر کلمه «خاک» که همان سرزمین مادری اوست بسیار حائز اهمیت است:

(ترجمه)

چشم امید شرق به این خاک دوخته شده است
این همان خاکی است که اشکهای اقبال آن را سیراب کرده
دیدگان ماه و پروین از این خاک منور است
خزف ریزه این خاک در ناب است
از این خاک غواصان معانی بی سر بر آورده اند
که دریاهاى پُر آشوب، پیش چشمشان بر که‌ای است
سازی که نغمه هایش در محافل، به دلها گرمی و حرارت می‌بخشید
افسوس که اکنون خاموش افتاده و بامضرب بیگانه شده
برهمن بر درگاه بتخانه به خواب رفته
و مسلمان در زیر محراب، سوگوار سرنوشت خویش است
سر زمین! نه از شرق روی گردان شو و نه از غرب حذر کن
آفرینش از تو می‌خواهد که شب را روزگردانی^(۱)

شبه قاره چنان که از نامش پیداست سرزمین وسیعی است و زیباییهای رمز آلوده‌اش که زبانزد جهانیان است تنها به کشمیر محدود نمی‌شود، ولی عشق کار دل است و کار گل نیست، آنهم عشق به سرزمین مادری که یکی از متعالی‌ترین انواع عشق است. از همین رو او کشمیر را به زیباترین بیان می‌ستاید. ستایشهای وی از کشمیر خواننده را به یاد توصیفاتى می‌اندازد که فردوسی و

۱ - تشخیص (Personification) بخشیدن به سرزمین مادری و از وی کاری کارستان خواستن در شعر فارسی نمونه‌های متعدده دارد. بهار در دماوندیه دوم، پس از وصف دمارند که این چنین آغاز می‌شود:

ای دیو سپید پای در بتد ! ای گتبد گیتی ای دمارندا

با وی به درد دل می‌نشیند و سرانجام با توجه به اوضاع سیاسی آن ایام (۱۳۰۱ خورشیدی) می‌گوید:

ز این بی خردان سغله بستان داد دل مردم خردمند

بهار از مازندران دارند. اگر فردوسی گفته است :

همیشه برو بومش آباد باد	که مازندران شهر ما یاد باد
به کوه اندرون لاله و سنبل است	که در بوستانش همیشه گل است
نه سرد و نه گرم و همیشه بهار	هوا خوشگوار و زمین پُرنگار

و اگر بهار در وصف زیباییه‌های بخشی از وطنش، گیلان و مازندران، بازیباترین تعبیرات و توصیفات می‌گوید:

بر مرغزار دیلم و طرف سپید رود	هنگام فرودین که رساند ز ما درود
گویی بهشت آمده از آسمان فرود	کز سبزه و بنفشه و گل‌های رنگ رنگ
جنگل کبود و کوه کبود و افق کبود	دریا بنفش و مرز بنفش و هوا بنفش
وین جایگه، بنفشه به خرمن توان درود	جای دگر، بنفشه یکی دسته بدرود

اقبال نیز در وصف زیباییه‌های کشمیر همین شیدایی و احساس را ابراز می‌دارد. در مجموعه افکار در یک ساقی نامه و وصف طبیعت کشمیر می‌پردازد و بایانی که یاد آور توصیفات همان شاعران بزرگ زبان فارسی است، زیباییه‌های بخشی از وطنش کشمیر را به وقت بهار این چنین می‌ستاید:

نجوم پرن رُست از مرغزاری	خوشا روزگاری، خوشا نوبهاری
ز نواره الماس بار آبشاری	زمین از بهاران، چو بال تدروی
نفلتد هوا، جز که بر سبزه زاری	نیچند نگه، جز که در لاله و گل
چه زیبا نگاری، چه آینه داری	لب جو، خود آرایی غنچه دیدی؟
که می‌آید از خلوت شاخساری	چه شیرین نوایی، چه دلکش صدایی
ز آوای ساری، ز بانگ هزاری	به تن جان، به جان آرزو زنده گردد
در آمیخت با نغمه جویباری	نواهای مرغ بلند آشیانی
نهادست در دامن کوهساری	تو گویی که یزدان بهشت برین را
رها سازد از محنت انتظاری	که تا رحمتش آدمی زادگان را
شرابی، کتابی، ربابی، نگاری	چه خواهم در این گلستان، گریخواهم
بیار از نیاکانمان یادگاری	سرت گردهم ای ساقی ماه سیما!

به عقیده اقبال خاک کشمیر دامنگیر است و از آن نمی‌توان دل کند. اگر حافظ، شیراز را «منزلی دامنگیر» می‌داند که نسیم باد مصلی و آب رکناباد به وی اجازت سیر و سفر نمی‌دهند، اقبال نیز خاک کشمیر را دارای چنین تأثیری می‌داند. او در دیدار خیالی خود با غنی کشمیری (شاعر پارسی‌گوی هند در سده یازدهم هجری) در جاویدنامه حتی برهمنان کشمیری را هم به لحاظ دانش و اندیشه از دیگر هندیان برتر می‌شمارد و آن برتری را حاصل آن خاک می‌داند:

آن برهمن زادگان زنده دل
تیز بین و پخته کار و سخت کوش
اصلشان از خاک دامنگیر ماست
خاک ما را بی شرر دانی اگر
این همه سوزی که داری از کجاست؟
این همان باداست کز تأثیر او
و باز در مجموعه افکار ضمن قطعه‌ای در مورد غنی کشمیری، سرزمین
کشمیر را به بهشت تشبیه می‌کند و آن را «مینو نظیر» می‌خواند:

غنی آن سخنگوی بلبل صغیر
نوا سنج کشمیر مینو نظیر
همچنین در جای دیگر ضمن تمجید از غنی همان توصیف را برای کشمیر به کار
می‌برد:

سید آن کشور مینو نظیر
میر و درویش و سلاطین را مشیر
اقبال شیفته و شیدای ایران و فرهنگ بر آمده از آن است. نام ایران برای وی
قداستی همپایه و همتراز نامهای متبرک و مقدس دارد. مثنوی مولوی را
«قرآن پهلوی» می‌خواند. پیشنهادش این است که تهران مرکز دنیای اسلام شود.
آرزویش در آخرین ایام حیات این بوده که دو سرزمین را ببیند یکی مدینه و
دیگری ایران^(۱) اقبال بوی ایران را می‌دهد. این حلقه اتصال دو ملت پاکستان و
ایران هرچاکه می‌خواهد به موضوع مورد بحث خود اعتبار ببخشد صبغه‌ای از
فرهنگ ایرانی به آن می‌زند و سونشی از غالبه دان گلهای عجم بر آن می‌پاشد. از
همین رو در آثارش نام مستعار کشمیر یعنی «ایران صغیر» را که نشان از علاقه
و افرش به سرزمین مادری اش دارد چند بار به چشم خواننده می‌کشد. در جاوید
نامه با تلمیحی به دیوان غنی کشمیری که نام آن نیز «ایران صغیر» است،
می‌گوید:

آفرید آن مرد «ایران صغیر»
با هنرهای غریب و دلپذیر
اقبال در سروده‌های خود ناله‌های بسیار از ذلت کشمیر و کشمیریان، از لزوم

۱ - اگر در مورد مدینه گفته است :

خاک یثرب از دو عالم خوشتر است
ای خوشا شهری که در آن دلبر است
در ارتباط با ایران، خود را گلی از این بوستان می‌داند که جانش با جان مردم آن پیوند خورده است:
چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم! جان من و جان شما
حلقه گرد من زیندای پیکران آب و گل!
آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

همت و جرأت، از لذت آزادی و آزادزیستن و از ثمره اتحاد و اتفاق سر می دهد.
در پیام مشرق (افکار) می گوید:

بستی می تراشد ز سنگ مزاری	کشیری ^(۱) که بآبندگی خو گرفته
خودی ناشناسی، ز خود شرمساری	ضمیرش تهی از خیال ^(۲) بلندی
نصیب تنش جامه ی تار تاری	بریشم قبا، خواجه از محنت او
نه در سینه ی او دل بی قراری	نه در دیده ی او فروغ نگاهی
که خاکسترش آفریند شراری	از آن می، فشان قطره ای برکشیری

او کشمیریان را در جاوید نامه «اهل خطّه» می نامد و سوز درویش را در مورد آنان این چنین بیان می دارد:

خیزد از دل ناله های دردمند	جان ز اهل خطه سوزد چون سپند
وستپس در وصفشان که سزاوار چنان شرایط ذلت باری نیستند می گوید:	
در جهان تردستی او آیتی است	زیورک و درآک و خوش گل ملتی است
	و افسوس می خورد که با این همه :
در نی من ناله از مضمون اوست	ساغرش غلتنده اندر خون اوست
در دیار خود غریب افتاده است	از خودی تابی نصیب افتاده است
ماهی رودش به شت دیگران	دستمزد او به دست دیگران
کار او ناخوب و بی اندام و خام	کاروانها سوی منزل گام گام
آتشی اندر رگ تاکش فرود	از غلامی جذبه های او بمرد
جبهه ^(۳) را همواره سود است این چنین	تا پنداری که بود است این چنین
چیره و جانباز و پُر دم بوده است	در زمانی صف شکن هم بوده است
آتشین دست چنار او نگر	کوه های خننگسار او نگر
خیزد از خاکش یکی توفان رنگ	در بهاران لعل می ریزد ز سنگ
پنبه پسران از کمان پنبه زن	لگنه های ابر در کوه و دمن
من خدا را دیدم آنجا بی حجاب	کوه و دریا و غروب آفتاب
بشنو از نی می سرودم در نشاط	با نسیم آواره بودم در نشاط ^(۴)
با پیشیزی می نیرزد این بهار	مرغکی می گفت اندر شاخسار

۱ - کشیری: اهل کشمیر؛ کشمیری.

۲ - خیال: اندیشه.

۳ - جبهه: پیشانی

۴ - باغی معروف در کشمیر.

لاله رست و نرگس شهلا دمید باد نوروزی گریبانش درید
 عمرها بالید از این کوه و کمر نستر^(۱) از نور تهر پاکیزه تر
 عمرها گل رخت بر بست و گشاد خاک ما دیگر شهاب الدین^(۲) نژاد
 ناله پر سوز آن مرغ سحر داد جانم را تب و تاب دگر

غرض از همه آنچه گفته شد و می توانست بسیار بیش از این باشد این است که دانسته شود اقبال همانند هر انسان طبیعی به دامنی که در آن پروریده شده مهر می ورزد. او چنان که از آثارش بر می آید نخست شیدای سرزمین مادری خویش است، بعد به وطنش عشق می ورزد، آنگاه غم دنیای اسلام را می خورد. سپس به همه ی عالم یعنی به جامعه نامحدود می اندیشد، نه آن که جهان وطن باشد.

برای میزان سنجش شیدایی اقبال به سرزمین مادری اش معیار دیگری هم با توجه به شاعر بودنش در دست است و آن این است که وقتی مضمونی بیش از حد مورد توجه شاعری قرار می گیرد و او را به تب و تاب وا می دارد، آن را در قالبی دلپذیر بیان می دارد و نیز مفردات و ترکیباتی آهنگین به کار می برد که نمونه های برجسته آن را در دیوان شمس می بینیم.

در میان غزلیات اقبال نیز یکی از غزلهای پر تب و تاب که دارای واژگانی آهنگین است غزلی است در وصف کشمیر که ساختار آن مبین میزان دلبستگی شدید وی به مضمونی است که در بحر زیبا و دلنشین رجز مثنی سالم (مستفعلن مستفعلن) است؛ غزلی که بیشتر به کار سماع می آید:

رخت به کاشمر^(۳) گشا، کوه وتل و دمن نگر سبزه جهان جهان بین، لاله چمن چمن نگر
 باد بهار موج موج، مرغ بهار فوج فوج صلصل و سار، زوج زوج، بر سر نارون نگر
 تا نفدت به زینتش، چشم سپهر فتنه باز بسته به چهره زمین، برقع نستر نگر
 لاله ز خاک بر دمید، موج به آب جوتپید خاک، شور شور بین، آب، شکن شکن نگر
 زخمه به تار ساز زن، باده به ساتگین بریز قافله ی بهار را انجمن انجمن نگر

دخترکی برهمنی، لاله رخی سمنبری

چشم به روی او گشا، باز به خویشتن نگر

۱ - نستر: نثرن.

۲ - یکی از سلاطین معروف و نیکو کار کشمیر.

۳ - کشمیر.

تأثیر زبان و ادبیات عربی بر روی زبان فارسی

چکیده:

سراسر منطقه شامل ایران و آسیای میانه پیش از ظهور دین مبین اسلام دارای زبان و فرهنگ ایرانی بود. ورود لغات عربی در زبان رایج دری پس از سيطرة اعراب در ایران و آسیای مرکزی آغاز شد. رشد عناصر عربی در زبان دری مدیون مراحل منظم بود و تا دوره فردوسی به زبان پارسی (فارسی) نامیده شد که به گفته خودش «عجم زنده کردم بدین پارسی» استناد می شود. نفوذ اولیه زبان عربی در حیطه اصطلاحات و ترکیبات فقهی و اداری بوده است. همزمان با سلطه اموی و عباسی، تشخیص زبان عربی در ایران به عنوان زبان دیپلماسی، مذهبی، رسمی و ادبی ممتاز بوده. اما با روی کار آمدن سلسله های بومی و ملی در ایران و ماوراء النهر تا دوره غزنویه آثار نظم و نثر بی شماری به فارسی به وجود آمد. در طی قرون دانشمندان، سیاحان، جغرافی دانان، فلاسفه، پژوهشگرانی که ریشه و اصالت ایرانی داشته اند، آثار گونه گونی به زبان عربی تصنیف و تألیف کردند. در شاهکارهای نثر اولیه فارسی مقامات، چهار مقاله، قابوس نامه و سیاست نامه می باشند. در شاعران اولیه درباری ابوالمعالی رازی، امیر معزی، عبدالواسع جلیلی به صنف قصیده توجهاتی مبذول داشتند. تأثیر و نفوذ عربی در غزلیهای سخنوران در ادوار مختلف به خصوص سعدی و حافظ مشهود است. مثنوی سرایان برجسته فارسی به استثنای فردوسی نظیر سنایی، نظامی، عطار، مولانا و جامی نیز از این کلیه مستثنی نیستند. تراجم کتب پهلوی و پارسی، به عربی نشانگر اثر متقابل فارسی به عربی است که در قرون بعدی به قیام شعوبیه منتج گردیده. جنبش شعوبیه خواستار رنسانس ملی و برتری قومی بوده. آثار بیرونی، حمزه اصفهانی و دهها محقق و دانشمند که اصالت ایرانی داشته اند، را می توان برشمرد.

قبل از ورود اسلام، سراسر ایران و آسیای مرکزی که خراسان را نیز شامل می‌گردید، زبان و فرهنگ ایرانی داشتند. جغرافی دان مشهور مقدسی، در یکی از آثار جغرافیایی خودش به نام "احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم" (۱) که دارای اطلاعات با ارزش و جامعی دربارهٔ زبان و لهجه‌های رایج در مناطق شرقی ایران و آسیای مرکزی است، دلایل و علائم جالب تباین های زبانی را به ما ارائه می‌دهد. نخستین کتاب فارسی دری مانند ترجمهٔ فارسی "تاریخ طبری" نیز یک منبع مفید جهت گسترش و وسیع زبان دری می‌باشد. زبان دری یک زبان ادبی و مشترک آمیخته بود. آثار اولیهٔ نثر اختلافات جزئی تفرق های لهجه ای متنوع را آشکار می‌نماید. به همراه لهجه‌های اولیه و زبان مشترک دری، زبان عربی نیز پیشروی نمود. عربی زبان آمیختهٔ اعراب مهاجر بود. محققین متفق القول هستند که ورود لغات عربی در زبان رایج دری توسط غلبه و فتح اعراب در ایران و آسیای مرکزی آغاز گردیده است. (۲)

عناصر عربی که در حال حاضر در زبان فارسی است، غالباً از آغاز عصر اسلام می‌باشند و زُشد آن بسیار مدیون مراحل منظم و محکم لهجه‌ای می‌باشد. این امر به توسعهٔ زبان فارسی جدید ملبّس به لباس دری با اختلاف جزئی به اشارات ضمنی معین در فهرست معانی و زیر و بم اصوات که ناحیه به ناحیه فرق داشته است، دلالت می‌نماید. این زبان به نام زبان پارسی (فارسی) شناخته شد، چنانکه فردوسی در شاهنامه‌اش می‌گوید:

بسی رنج بُردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی

زبان دری در بیان محاوره‌ای مردم بومی مورد استفاده بود، ولی زبان ادبی مُشخصاً در ماوراءالنهر، اصولاً برپایهٔ اشکال محاوره‌ای صحبت کردن در شرق استوار بود.

در اینجا بود که نظم با محتوای لغات و معانی مستعمل بین بومیان ناآشنا در بخشهای دیگر ایران ترویج گردید. (۳) این مطلب توسط کهن ترین فرهنگ

۱- تألیف از: دی جیوژ، لیدن ۱۸۷۷ م

۲- گیپ، فتح اعراب در آسیای مرکزی، لندن ۱۹۲۳ م از مقدمه

۳- میرزا محمد قزوینی، بیست مقاله، تهران ۱۹۱۰ م از مقدمه

لغات اسدی طوسی به نام لغت فرس به خوبی تأیید گردید که در قرن پنجم هجری مطابق با یازدهم میلادی تدوین گردیده است. این فرهنگ شاهد افکار ویژه بومی که ریشه شرقی داشتند و اصالتاً محتوای زبان ادبی فارسی بودند، گردیده است.^(۱)

یکی از مشخصات برجسته دوران عباسی تولد نثر و نظم فارسی بود. روی کار آمدن سلسله های ملی در بین النهرین و ایران، شاعری قد علم کرد و با شدت و نیرومندی به سرودن اشعار رزمی و بزمی رنسانس ایران پرداخت. در میان سلسله های متعدد فرمانروایی، از کوچکترین آنها تا پهناورترین سلطه عباسیان که پدیدار شدند سامانیان (۹۹۹ - ۸۷۴ میلادی) و غزنویان (۱۱۸۴ - ۹۷۶ م) را باید متذکر شد.^(۲)

باتوجه به شرایط مختلف سیاسی و تاریخی لهجه فارسی در بخش روحانی و معنوی با هدایت های اسلامی توسعه پیدا نمود.

هدف ما کوششی برای تجزیه و تحلیل مختصر عوامل دیگری که در توسعه زبان فارسی، خصوصاً در زمینه ادبی نقش داشته اند. قبلاً متذکر شدیم که نفوذ اولیه زبان عربی در حیطة و قلمروی اداری و فقه بوده است.

حقیقت این است که بگوییم هر کجا که فرهنگ عربی به تسلیم فرهنگ فارسی درآمده پیشرفته تر شده، ولی زبان فارسی بیشتر به خاطر تغذیه و غنای زبان، مدیون زبان عربی است. تحت تابعیت سلسله های اموی و عباسی، در ایران زبان عربی عنوان یک زبان دیپلماسی، مذهبی، ادبیات و کلیه بیانات ادبی شناخته شد. در طول بیش از دو سده سال نگهداری و تأیید و پشتیبانی از توسعه زبان فارسی، در زمان غزنویان زبان فارسی، تعداد بی شماری از آثار نظم و نثر را به وجود آورد، و زبان فارسی در مرحله ای قرار گرفت که می توانست ادبیات را پدید آورد. بدین ترتیب زبان متداول در سراسر ایران و آسیای مرکزی به زبان عربی مدیون بوده است. زبان فارسی جدید با اصطلاحات ادبی عربی

۱ - آر. ان فرای. عصر طلایی ایران، لندن ۱۹۷۵ م

۲ - محی الدین مؤمن، دیوان و رساله نگاری فارسی در دوران مغول (از بابر تا شاه جهان ۱۴۵۸ -

۱۵۲۴) کلکته ۱۹۷۱ م به مقدمه مراجعه گردد.

آشنا گردید که بلاغت و فصاحت و شیرینی بیان در فرمهای ادبی پیدا کرد که اکثر آنان را از ادبیات عربی وام گرفته بود. جالب اینجاست که در این مرحله از گفتارمان بگوییم که تماس با زبان عربی توسط ملّی گرایان ثابت قدمی چون فردوسی که کوشش نمود اصطلاحات و لغات عربی را رها نماید، بسیار شدید و جدّی بود و فارسی را از عربی، پاک سازی نمود و اخراج کلمات و تعبیرات زبان عربی را انجام داد.^(۱)

با وجود خلاف عقاید عمومی، این واقعیت است که توافق ایرانیان برای رسم الخط عربی به زبان مادری شان برای نمایش روشهای هنری و ذوق زیبایی شناسی در ابعاد مختلف علم خطاطی دور نماهایی را گشودند. برای زبان فارسی جدید (که معنی فارسی کلاسیک را می دهد) جهت سفری که در پیش دارد، زمینه وسیعی باز بود.

هنگامی که ما از زبان فارسی مدرن صحبت می کنیم، منظورمان زبان فارسی ای است که بعد از غلبه اعراب ظاهر گردید و بعد از به آغوش کشیدن اسلام، توسط اکثر ایرانیان و مردم آسیای مرکزی پذیرفته شد. ایرانیان که به دین اسلام گرویده بودند، نوشتن زبان عربی را آغاز کردند. شایسته است متذکر شویم که هیچکس نتوانست فارسی را به طور خالص و آزاد از عناصر عربی بنویسد. یک نویسنده عربی ایرانی نژاد به نام ابو حاتم رازی (۹۳۹ م / ۳۲۲ هـ)، مشاهده کرده بود که با توجه به بیان بسیاری عقاید، ایرانیان عادتاً پیدا کرده اند که یک دوره از فهرست لغات و الفاظ عربی را مطالعه کنند.^(۲) این به خاطر آن است که همانگونه که شرق شناسان آن را فارسی جدید نامیده اند، مانند یک زبان مخلوط بر پایه لهجه های فارسی و علائمی از لهجه های دیگر ایرانی که توسط فهرست لغات عربی تصفیه شده بود را آشکار نمود. این حقیقت است که در طول حکمرانی بنی امیه (۷۵۰ - ۶۴۱ م) و ابتدای دوره عباسیان (۱۲۵۸ - ۷۵۰ م)، زبان پهلوی مورد هجوم لغات عربی قرار گرفته بود که عاقبت به پیدایش زبان معرب فارسی آن دوران منتج شد. تحت حکومت سلسله های

۱- میرزا محمد قزوینی "بیست مقاله" تحریر شده در پاریس.

۲- آر - آن - فرای ص ۴

ملی در آسیای مرکزی، فارسی جدید به ظهور رسید و شکوفه نمود مجموعاً بعد از غلبه اعراب بر ایران، رؤسای جدید، آداب و رسوم، امور حقوقی، کشور داری، امور مالی، حتی فلسفه، ادبیات، معماری با شیوه‌های مذهبی را به صورت اختصاصی آموختند. آن فقط انتقال این میراث بود و به عبارتی می‌توان گفت که شرایط و مفهومات زبان عربی و هماهنگی با تقاضاهای مورد نیاز قرآنی بود که بتدریج مسلمانان ایران را به فراموشی از آن چیزی که آنان وام‌گرفته بودند و در ابتدا از آن دوری می‌جستند، وا داشت.

زبان عربی چنان در اصل و ریشه زبان فارسی وارد شد که شاعر فردوسی ترسید که طوری نباشد که زبان مادری اش و همه میراث غنی فارسی از صفحات کتب محو و پاک شود. شاید تحت همین فکر آزار دهنده‌ای بود که فردوسی بزرگترین اثر رزمی و بزمی خود را برای احیای تاریخ گذشته، به زبان فارسی نوشت. این پذیرش کم نظیری است هنگامی که مورخ مشهور عربی ابن‌الاثیر (متوفی ۱۲۳۹م) مشاهده نمود که باوجود تحقیر زبان ایرانیان، آنها شاهنامه فردوسی را دارند که شامل شصت هزار بیت است و نظیر آن در ادبیات عرب وجود ندارد.^(۱)

این مسأله با ادبیات فارسی جدید که زندگی تازه‌ای را در زمان سلجوقیان یافته بود، مصادف گردید، در حالی که زبان عربی در نهایت توسعه ادبی قرار داشت. اشعار عربی از حدود اسلوب و اشکال، صنایع و بدایع به صورت مبالغه آمیزی عبور نمود. از نقطه نظر هنر و فضیلت ادبی، در خطابت ایرانیان با اعراب برابری داشتند، ولی برای اثبات سخنانشان همانند اعراب توانایی نداشتند. از این گذشته، هنگامی که هیچگونه سند و مدرکی برای اثبات علم معانی بیان در زبان فارسی وجود نداشت، اعراب ذوق و استعداد کافی همراه با قدرت بیان فراوان داشتند، عمل تجزیه میان عربی و فارسی آشکارا شد. تعدادی از کلمات را از فارسی وام‌گرفت و سپس بعد از فتوحات اسلامی دوباره آن را به فارسی باز پس داد. کلماتی مانند: جوهر، گردو، و مانند آن از این دسته‌اند. بزرگترین هجوم لغات عربی به فارسی در قرون وسطی صورت گرفت که جهت تغییر از زبان

۱- ون، گرام باوم، "اسلام در قرون وسطی" دانشگاه شیکاگو. ۱۹۵۳ م صص ۲۵-۲۴

دری به فارسی خالص، در قرون دهم و یازدهم مکتوب گردیده است. به تدریج دریافتند که روش ورود لغات عربی در زبان فارسی با فتوحات اسلامی آغاز گردید و لغات فارسی نیز در زبان عربی نفوذ کردند.^(۱)

غالباً از اوایل عصر اسلامی، زبان عربی در زبان فارسی موجودیت پیدا کرده بود و با گذشت زمان، رشد منظم و مرتبی را یافته بود. درست است که گسترش زبان فارسی به دانش و آگاهی زبان عربی افزود و به صورت برجسته‌ای در زبان فارسی نفوذ کرد. زبان فارسی افتخار دارد که ادبیات وسیعی در نثر و نظم علاوه بر عربیها در تمام کشورهای که زبان فارسی تکلم می‌کنند ادبیات وسیعی در نثر و نظم به وجود آمده است. اما ثروت آثار عربی با میراث علمی زبان فارسی قابل قیاس نیست. علت این امر آن است که قضات، جغرافی دانان، سیاحان، دانشمندان، فلاسفه و پژوهشگرانی که ریشه و اصالت ایرانی داشته‌اند و زبان مادری شان فارسی بوده است، به زبان عربی نوشته‌اند^(۲) و این نتیجه حرکت و جنبش شعوبیه بود.

تأثیر نثر و نظم عربی در توسعه ادبیات فارسی

در قلمرو نثر، زبان عربی مسئول توضیح افکار و اشکال نثر فارسی و توسعه سبک های مختلف بوده است. بخشهای ادبیات به نثر اکثراً محکم به صورت تاریخ نگاری و فلسفه علاوه بر تئوری سیاسی (اصول السیاسة) و اخلاقیات عمومی به وجود آمده بودند. متذکر می شویم که سه بخش مطالعات قبلی افتخار اصلی ادبیات یونان بودند. این ادبیات توسط ترجمه های عربی (در زمان مأمون الرشید (۸۳۳ - ۸۱۳ م) شخصی که "بیت الحکمه" را تأسیس نمود، بر افکار ایرانی اثر گذاشت. تاریخ، توسعه فراوانی یافت و مورخین ایرانی تفوق خودشان را بر اعراب که همیشه و حتی در زمان جاهلیت در این موضوع خود را برتر می دانستند، خصوصاً در حَسَب و نَسَب یا "علم الانساب"، برتری خود را نشان دادند.

۱ - قزوینی، مکتوب از پاریس، تهران، ۱۹۱۰ م

۲ - قزوینی، مکتوب از پاریس، تهران، ۱۹۱۰ م

این امر ایرانیان وطن پرست را به مداوا از غرور مجروحشان که توسط شکوه و جلال دوباره آن تمدن باستان در غلبه بر اعراب سبقت گرفته بود، قادر و توانا کرده. (۱)

با توسعه حساب شده و چشم و گوش باز سبک و روش در زبان، زبان فارسی خودش فرم عربی مانند سجع و سبک مصنوع را انتخاب نمود. ذوق هنرهای زیبا، در مقامات که حمیدی در فارسی پیشوایی داشت، آشکار گردید. در زبان فارسی بدیع الزمان همدانی متوفی در سال ۱۰۰۷ میلادی در شهر هرات، کسی بود که برای نخستین بار فرم اکتشافی ارزشیابی مکالمه ها را در مجامع مختلف (مقامات) با موضوعات متنوع مطرح نمود. مقامات حریری (متوفی ۱۱۲۲ م) در دنیای زبانها و ادبیات شرقی با شکوهتر می نمود. نظامی عروضی سمرقندی، قالب جدیدی به نام "مقاله" ایجاد نمود. چهار مقاله وی، که به اعتقاد آقای براون، یکی از جالب ترین و بارزترین آثار نثر فارسی است و بیش از هر کتاب دیگر در آگاهی از طرز زندگی ایرانیان و مردم آسیای مرکزی در قرن دوازدهم میلادی تا دور دستها درخشیده است. (۲)

"چهار مقاله"، در مورد چهار موضوع جداگانه بحث می کند که به قرار زیر

می باشد:

۱ - در ماهیت دبیری

۲ - در علم ماهیت شعر

۳ - در نجوم و ستاره شناسی

۴ - در علوم پزشکی

در عصر وی که قرن دوازدهم میلادی می باشد، آشکار گردیدند. دانشجویان و محققان اکثر به زبان عربی کلاسیک در هر یک از موضوعات ذکر شده بالا تحصیل می نمودند. به هر حال نویسندگان فارسی به هیچ راهی در وجود علاقه یا عدم علاقه به موضوعات بالابرهانی ندارند. مقاله در فرم فارسی خالص است. به گفته ملک الشعراى بهار "چهار مقاله" و "قابوس نامه" کیکاووس بن وشمگیر و «سیاست نامه» خواجه نظام الملک طوسی، شاهکارهای نثر اولیه

۱- آبروی، ادبیات کلاسیک فارسی، لندن ۱۹۵۸ م ص ۱۵

۲- براون، تاریخ ادبی ایران، چاپخانه دانشگاه کمبریج، ۱۹۴۴ م ص ۳۳۷

در مقابله با سبک ساده و طبیعی که در چهار مقاله مشهود است و هنر روایت و حکایت، از قبیل سَمک عیار، سبک قافیه دار و موزون با محققین دانشمند و متبحر، که نثر خودشان را با اقتباساتی از قرآن و سنت پیامبر (ص) آرایش فراوان کرده بودند بیشتر معمول بود. ادبیات متصوفانه در دوران سلجوقیان شاهد پیشرفتهایی بوده است. کارهای بزرگ و برجسته سلجوقیان در در زمینه فرهنگ، علوم مذهبی، علوم دقیق، هنر و معماری، مجلّ ترین و با شکوه‌ترین دوره بوده است. قرن یازدهم میلادی، دورانی که سلجوقیان در منتهی درجه شهرت بودند، بدرستی که "بازگشت به تاریخ فرهنگ اسلامی" نامیده شده است. آمدن تُرکها در آغاز آن قرن، به منزله تولّد "مهاجرت تمدن مسلمان" قلمداد گردیده است. مفهوم این دوره مانند یک عصر انتقال و مهاجرت به طور وسیع و همه جانبه، حداقل برای مناطق مرکزی و شرقی کشور اسلامی مورد قبول واقع گردیده است. در اینجا ما باید برای ارزشیابی مشروح ادبی صوفی و فعالیت‌های نظری و باطنی و مشارکتهای آنان، درنگ نماییم.

کتاب درسی با هدف اثبات مطابقت ضروری تمایس صوفی با آداب و رسوم سنت‌گرایی و خدانشناسی در چارچوب اصول محکم اسلامی توسط بسیاری از صوفی‌های فارسی زبان تدوین شد. متذکر می‌شویم که السراج از طوس (متوفی ۹۸۸ م)، ابوبکر کلابادی (متوفی ۹۹۵ م) و مشهورتر از همه قشیری از نیشابور (متوفی ۱۰۷۲ م) بوده‌اند. تمامی آنان به زبان عربی می‌نوشتند و درخور مشخصات اسلامی نگاشته‌اند. (۲) زبان فارسی در دوره سامانیان (۳۸۹-۲۶۱ هـ)، صفاریان (۲۹۰-۲۴۵ هـ) و غزنویان (۱۱۸۹-۹۷۷ م / ۵۸۲-۳۹۹ هـ) زندگی جدیدی را پیدا کرد. علی‌هجویری اولین کتاب تصوف کشف‌المحجوب را و خواجه عبدالله انصاری از هرات (متوفی ۱۰۸۸ م) مناجات‌نامه خودش را به حمد خداوند متعال به فارسی نوشته‌اند.

۱- سبک‌شناسی، جلد اول و دوم، از بخش چهارم مقاله، تهران ۱۹۴۴ م

۲- آری، مقدّسین مسلمان و متصوّف، لندن ۱۹۴۴ م ص ۵.

نظم بومی فارسی در عصر سامانیان ساده بود.^(۱) یک تجزیه اساسی نظم فارسی در آن روزها عناصر سازنده زیر را به وجود آورد که نظم فارسی را با نظم عربی پیوند زده بود.

۱ - النسیب قصیده که محتوایش در قصاید فارسی، توصیف و شرح بهار یا جشنهای ایام بهاری بوده است. النسیب، که یک شکل تعریفی در قصیده است، تمام عناوین را از مدیحه های عربی وام گرفته است که شاعر درباری برای خوشنودی پشتیبانش به موضوعاتی مانند: شکار، چوگان، ضیافت و غیره سروده است.

۲ - هجوع آن در مرحله بعدی وارد نظم فارسی شد. هجو احساسات انسانی نویسنده و شخص کینه جویی که مخالف وی است، را نشان می دهد. هجو برای بیان احساسات کینه جویی نگاشته می شود و منفذی برای بیان احساسات تلخ است.

۳ - رثاء احساسات نرم، مهیج و اشرافی بشر با بهترین بیان و ابیات مرثیه ای که میراث باشکوه نظم عربی است. این نوع نظم عربی، کاملترین بیان را در زبان فارسی دارا می باشد که تحت تأثیر شیعیه جهت سوگواری ها برای شهادت امام حسین (ع) در واقعه کربلا، قرار گرفته است.

۴ - مدیحه مدیحه نیمی از قصیده را تشکیل می دهد و اهمیت موضوعی اش در ستایش و تمجید اغراق آمیز پشتیبان است. در فارسی و هم در عربی، قصیده گویی نظم درباری شد. نظم فارسی به این نوع مدیحه گویی بسیار مدیون است.^(۲)

اشعار عربی در زمینه عیش و باده گساری، در هنر شعر فارسی عمیقاً تأثیر گذاشته است، ولی غزل برای افکار هنری و ژمانتیک ایرانیان بسیار مناسب بود. آن امر به قصیده سرایان و غزل سرایان جهت شناسایی این نوع نظم و اگذار گردید. شعرا یک شکل قطعی به نام غزل به آن دادند که در مورد صحبت مهیج و احساساتی با زنان بحث می نماید. در غالب این فرم زیبا و هنرمندانه قالب ریزی

۱ - یو - ام - داوود پوتا، "تأثیر نظم عربی بر تکامل شعر فارسی"، بمبئی ۱۹۴۶ ص ۱۸ مقدمه

۲ - یو - ام - داوود پوتا، "تأثیر نظم عربی بر تکامل شعر فارسی" ص ۱۸.

شد که درخشنده ترین مروارید گلویند ادب فارسی گردید. اشعار بدوی فلسفی و مقالات تعلیمی، انعکاسی از اشعار فارسی مخصوصاً از استادان اخلاق مانند ناصر خسرو و سعدی شیرازی (۱۱۸۴م - ۱۲۹۱م) دارد. توسعه تصوّف، غزل و مثنوی را کاملاً جذب نمود. لازم به نظر می‌رسد که مختصری از تمایلات متداول و شایع در دورانی را که نثر فارسی محتمل الوقوع بود، بیان نماییم.

در بسیاری از جهات نویسندگی در نثر فارسی، در تمام حوادث، مراحل ابتدایی اشکال عربی از انشاء ترسّل، مجالس و خطابت مقصودش را رسانده است. نظامی عروضی سمرقندی فهرستی از نثر کلاسیک عربی را ارائه نموده، که مطالعه آن برای تربیت شوندگان هنر دبیری لازم و اجباری بوده است. هنگامی که ادبیات فارسی طفل کوچکی بود، انتشارات وسیع نثر ادبی به اوج خود رسیده بود.^(۱)

در زبان عربی و فارسی، "اشعار حبسیّه" ثابت قدم و بی نظیر بودند. این نوع نظم مورد پسند ابو فراس همدانی (متوفی ۹۸۴م) بود که در طول سالهای اسارتش در ترکیه سروده بود.^(۲) یکی از قدیمی ترین شاعران شبه قاره در دوران غزنویان، مسعود سعد سلمان است که مدت طولانی در اسارت حکمران وقت سلطان مسعود غزنوی بود. از حبسیات وی چنین برداشت می‌شود که تهیدستی های دوران اسارت و اظهار تأسف وی از این امر بر احساساتش اثر نموده که تنها و بی کس بود.^(۳) آیا وی نمونه خوبی برای تقلید از ابوفراس همدانی در اشارات و حرکات و گفتار است. احساسات تنهایی و تهیدستی که خاقانی شیروانی در حبسیات خودش بیان می‌نماید، کمتر از گریه‌ها و بدبختیهای مسعود سعد سلمان نبوده است. به هر حال، سرچشمه حبسیات مرهون زبان عربی است و اشکال دیگر نظم و نثر از آن ریشه گرفته‌اند. در هند، حبسیات "ملک الکلام امیر فخرالدین عمید نونکی" که معاصر سلطان

۱ - نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله (بخش اول)، تألیف میرزا محمد قزوینی، تهران

۱۹۱۰ ص

۲ - آ - جی - آربری، ص ۱۲

۳ - گروهی از شرح حال نویسان، هندی بودن سعد سلمان را تکذیب می‌نمایند.

ناصرالدین محمود (متوفی ۶۴۴ هجری) بوده، کهن ترین از این نوع را ارائه نموده است. (۱) اشعاری که وی در زندان سروده، در مقایسه با ابیات زیر که آراسته به صنایع بدیعی و کسل کننده و پیش پا افتاده است، یک کار استادانه بالبداهه می باشد:

من که چون سیمرغ در یک گوشه مسکن کرده‌ام

ماورای مرکز خاکی نشیمن کرده‌ام

نگ هر مرغی در این بوم از چه معنی می‌کشم

رفته‌ام عنقا صفت در کوه مسکن کرده‌ام

شاهباز غیرت حق از کمین زد پنجه‌ای

زان کبوتر وار در یک گوشه مسکن کرده‌ام

بدیهی است که شاعر از کلیه اشکال مراعات النظیر و رعایت لفظی

توسط استفاده از کلمات به هم پیوسته و مرکب مانند: سیمرغ، مسکن، مرغی،

عنقا، شاهباز، کبوتر، نشیمن و غیره استفاده نموده است. این توقیفات و موانع

مصنوعی، برای بیرون ریختن احساسات طبیعی درونی و جنجال واقعیت

است. اشعار زیر هجوم شدید الفاظ عربی را نشان می دهد.

مرا که گوید کای دوست عید فرخ باد	نگار من به لهو وور و من به نیشابور
ره دراز و غریبی و فرقت جانان	اگر بتالم، دارید، مر مرا معذور
زیاد یار همی آیدم که هر عیدی	در آمدی ز در من بسان حور و تصور
هزار شاخ ز سنبل نهاده هر لاله	هزار حلقه ز عنبر فگنده بر کافور
تنی چوسیم بیاراسته به جامه عید	نهاده هر دو کف خویشتن گلاب و بخور
بیردی از دل من تاب زان دو زلف بتاب	خمار عشق فزودی به چشمک مخمور

این یک فرم فصیح و جالب غزل است که در زبان فارسی خیلی توسعه

یافته بود و به عنوان یک بخش جداگانه شناخته شده بود. در این فرم است که

زیبایی شناسی و آزادگی از قیود زبان در دوران اولیه، اشعار تمثیلی هنرمندانه

بزرگی را با فصاحت کامل به وجود آورد. مانند: سنایی غزنوی، عطار

نیشابوری، و سعدی شیرازی. غزل با حافظ شیرازی به اوج خود رسید.

قصیده نبوغ هنری ایرانیان زنجیرهای ساختار عربی در نظم را توسط اختراع و آشنا نمودن فرمهای جدید شعری شکست و هنوز همه اشعار تحت تأثیر آن قرار دارد. پس از یک تجزیه از اثرات و علائم زیر از زبان عربی، مشخص می شود که تراشهایی در نظم فارسی وجود داشته اند که به تدریج کامل گردیده اند.

۱- از فرمهای متنوع ابیات شاعران قدیمی مانند: منوچهری دامغانی (۳۸۰ م/ ۴۳۰ ه) و معزی (۱۱۴۷ م/ ۵۴۲ ه) در دوران سلجوقیان پیروی شده بود^(۱) دولتشاه در "تذکرة الشعراء" خودش و رشیدالدین وطواط نویسنده "حدائق السحر" ابیات خودش را با همردیفانشان در زبان عربی اقتباس و مقایسه نموده اند. می توان درباره شعرای دوران غزنویان، عنصری و فرخی نیز چنین پنداشت که همانند مُتنبی شاعر معروف عرب است.^(۲)

۲- ایرانیان قبل از تماس با نظم عربی هیچ اطلاعی از علم معانی بیان نداشتند. آنها کلاً از اعراب وام گرفتند. قبل از آنکه مردم صحرا نشین استفاده از کاغذ و جوهر را بشناسند، تبحر عظیمی را اعراب در این زمینه از خود بروز دادند.

۳- (الف) شاعران اولیه درباری، قصایدی در مدح حکمرانان که از قصاید عربی تقلید و پیروی کرده بودند، سرودند. شاعرانی که در این سبک از دیگران برتری داشتند، عبارتند از: ابوالمعالی ازری، امیر معزی، عبدالواسع جبلی، لامعی و جوهری از ایران که کمتر شناخته شده است.^(۳)

(ب) قصاید ایرانیان در وزن و بحر و قافیه قصاید معروف عربی نوشته شده بود. در این قصاید تقلیدی، شعرای ایرانی، دانش عروضی عربی خودشان را به نمایش گذاشتند که در آن دوران آنان استاد این روش بودند.

(ج) ایرانیان در سلوک و تماس خودشان، به شعرای کلاسیک عربی نزدیک شدند و عقاید آنان را قبول نمودند و در بعضی موارد پیروی تألیفات

۱- مقایسه اشعار امیر معزی در تذکرة الشعراء تألیف پرفسور برون، ۱۹۰۱ م ص ۲۴

۲- دولتشاه صفحات ۵۵، ۱۰ براون تاریخ ادبی ایران چاپخانه (دانشگاه کیمبریج ۱۹۴۴ م جلد دوم ص ۱۲۴ همچنین به نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، با تصحیح میرزا محمد قزوینی ۱۹۱۰ در ماهیت شعر مراجعه شود.

۳- یو. ام. دارود پوتا. مراجعه شود. ص ۳۲

عربی صورت می‌گرفت. (۱)

غزل - در هنر تغزل یا غزل سرایی، شعرای ایرانی که از تأثیر نظم عربی بکلی پاک باشند، استثناء هستند. در آن دوران اشعار غزل واریبی شمار از قرن هفتم به بعد به زبان عربی سروده شد. (۲) در این فرم شاعری، زبان فارسی برای ایجاد تعدادی شاعر بسیار معروف و برجسته که می‌توانستند با شعری جهانی به هر زبانی همتایی نمایند، افتخار کند. سعدی شیرازی و پس از وی حافظ شیرازی شهرت جهانی یافته‌اند و تأثیر آنان را بر روی پیروانشان می‌توان مشاهده نمود. در بعضی موارد غزل‌ها اشعار کلاسیک هستند و فقط در هیأت تفکر با الحاق اصطلاحات فارسی می‌باشند. همین قضاوت در مورد رباعی و اشعار رزمی نیز مورد قبول می‌باشد. اولی به نظم ایرانی قرابت دارد. از زمان فردوسی طوسی، سراسر عصر کلاسیک "حماسه سرایی" که نوشتن اشعار رزمی است و وسعت گسترده‌ای یافت. مثنوی که شکل تکنیک حماسه است، نه فقط به موضوعات و مقالات قهرمانی و رمانتیک خدمت نمود، بلکه یک انشای مؤثر و تعلیمی را به اثبات رسانید. در میان بزرگترین نمایندگان این سبک ما می‌توانیم: سنایی غزنوی، نظامی گنجوی، مولانا رومی، سعدی و جامی شاعر بزرگ و عارفی را نام ببریم.

مشارکت متناسب آنان به مذهب و مطالعات دینی مخصوصاً توسط فرقه شعوبیه باعث گردید که اعراب به عقب رانده شوند. هنوز شعرای عرب در صحرای خشک و کم‌باز در بت پرستی آزاد بودند. هنگامی که شاعران نرم گوی فارسی، شکوه و جلال و عظمت پادشاهان گذشته خود را می‌ستودند، اعراب در مرگ عزیزانشان سوگواری می‌کردند و به حسب و نسب شان می‌بالیدند. دقیقی (متوفی ۹۵۲ م) بود که سرودن مطالب تاریخی یعنی تاریخ گذشته ایران را آغاز نمود و داستانی را که پیش بینی شده بود با تخصص و قصه‌گویی شفاهی توسط فردوسی (متوفی ۱۰۲۰ م) انجام پذیرفت. فردوسی طوسی کتاب حماسی شاهنامه را نوشت که کتاب پادشاهان باستانی است که

۱- برای شرح مطلب به داوود پوتا فصل پنجم ۷۴ مراجعه شود.

۲- آری، ص ۱۳

شاهکار بزرگ همه دوران شناخته شده است. حماسه ملی در عربی ناشناخته نیست. حماسه به شکل و فرم مزدوج وجود داشت. در این فرم آثار متعددی به وجود آمد. برای مثال فقط مشهورترین آن تحت عنوان کلیله و دمنه توسط ابن مقفع به عربی ترجمه گردید. این کاری که تفکر سیاسی بود ولی در روح اعراب ملی گرا انعکاس پیدا کرد. آثار دیگری در این زمینه به زبان فارسی به نام بلورهر و بوداسف و نیز مخاطرات سندباد، مزدک، و داستانهای اردشیر و انوشیروان وجود دارد.^(۱) باید متذکر شویم که کلیله و دمنه در دوره غزنویان توسط نصرالله ابوالمعالی و سپس در دوران مغول توسط علامی فهامی ابوالفضل با عنوان چهار درویش نگاشته شد.^(۲)

اثر متقابل عربی و فارسی

اعراب در مقابل تأثیر فرهنگ فارسی با وجود تسلط اشرافی و غرور نژادی شان تسلیم شدند. در عراق و ایران، مهاجرین عرب خودشان را وارث سلسله ساسانیان می دانستند. ابتدا فقط در ارتش و در بعضی از سازمانها و ارگانهای سیاسی چنین ادعایی را داشتند، ولی به تدریج ادعای وراثت فرهنگی، ادبی و هنری را نمودند. مرحله فرهنگی کردن در این مناطق در مقایسه با کشورهایی که تحت انقیاد بودند، آسانتر می نمود و حالات روحانی و زندگی روشنفکرانه و استعداد و توانایی را دارا بود^(۳) به هر حال، برای مدتی، راههای زندگی ایرانی و تفکر در میان بخشهای سخت گیر مؤسسات مذهبی دشمنی اعراب وجود داشت. بنابر این، شکل و ظاهر ادبی و فرهنگی، عدم تصویب مذهبی را پذیرفت که در مباحثات شعوبیه چنانکه بعداً خواهیم گفت دیده شده است. طرفداران و حامیان عرب نتوانستند ریزش درونی ادبی و اتصالات فرهنگی غیر عربی را که در زبان عربی ریخته می شد، تحمل نمایند. یک چاپ واضح و مجزای فارسی در بخشهایی از ادبیات عربی، بیشتر برجسته و ممتاز

۱- آربری، ص ۱۳

۲- به چهار درویش مراجعه نمایید

۳- به منبع قبلی مراجعه گردد. ص ۴۸۳

است. این امر، کانهالی برای جاری شدن بسیاری از مفهومات سیاسی و اخلاقی را در تمدن اسلامی فراهم نمود. بهترین مثال فراهم نمودن ترجمه‌های ادبی کتب پهلوی و فارسی به زبان عربی بود. در میان آثار کلاسیک ترجمه کلیله و دمنه به عربی نشان نقطه آغاز ادبیاتی گردید که به نام "آینه های شاهزادگان" معروف گردید که مربوط به تمرینهای سیاسی و زندگانی اشرافی بود. اکثر این نوع ادبیات توسط نویسندگان ایرانی مانند ابن مقفع و هم مسلکان وی بوجود آمدند. چنانکه ما قبلاً در بالا متذکر شدیم. نشانه‌ها و علائم فرهنگ های عربی و فارسی به طور واضح و برجسته در حیطه و قلمرو ادبیات بیان گردید. و فرمهای دیگر ادبیات فارسی و عربی در ابتدای قرون وسطی، تاریخ نگاری عربی است که در فارسی توسط شاهنامه که شکل معکوس آن است مشخص و برجسته شده است.

قیام فرقه شعوبیه - در یک ارزیابی کلی، ما نمی توانیم بحث قیام شعوبیه را نادیده بگیریم چراکه علائم پاک نشدنی را در تاریخ ادبیات عربی به جا گذاشتند و در شکل دادن زبان فارسی فعال و مؤثر بودند. توسط شرق شناسان و محققان خودمان مطالعات شگفت انگیزی بر روی قیام شعوبیه انجام شده است.^(۱) قیام شعوبیه و حزب آن در نتیجه تسلط اجتماعی و سیاسی رؤسای عربی ایرانی طلوع نمود. قیام شعوبیه یک راهپیمایی بی نظیر و عالی، در توسعه‌ای که تمامی ایرانیان از وابستگی قومی خودشان اجتناب می کردند، تشکیل دادند. هنگامی که ایرانیان، اعراب را رقیب خود دیدند، هوشیاری ملی خودشان را در قالب زبان بیان نمودند.

مقدمه آداب و رسوم سلطنت خواهی ایرانی و فلسفه سیاسی در کشورهای مسلمان ملی گرا در آسیای مرکزی به یک نزاع اجتماعی و عقاید قومی منجر گردید که به صورت گسترده‌ای جنگیدند و آن هم در "جنگ کتب"^(۲) بود. ادیبان فارسی قرن دهم اکثراً دو زبانه بودند، در سرودن به عربی و

۱- اچ.آ.آر. [قیام شعوبیه] به کتب اکتفا نکرد، بلکه خواستار یک رنسانس ملی بود.

۲- اچ.آ.آر. گیب، ص ۱۳

فارسی و نگاشتن آثار نثر از امکانات مساوی برخوردار بودند.

جنبش ایرانی نمودن ادبیات، که به قیام شعوبیه شناخته شده است، معمولاً به عنوان یک عکس العمل متصل در میان ایرانیان بر ضد اشرافیت عربی و تسلط آنان قلمداد گردیده است. قیام شعوبیه فقط به کتابها اکتفا نکرد، بلکه خواستار یک رنسانس ملی بود.^(۱)

در نتیجه، پیروان فرقه شعوبیه برتری و تفوق ایرانیان را از اعراب ادعا می نمودند. نام آن از آیه قرآن (آیه ۴۹ سوره ۱۳) که در اسلام مساوات متعلق به همه بشر می باشد، اخذ گردیده است. این قیام به گروهی از محققان جهت بهره برداری از غیر اعراب که توسط رؤسای عرب آنان، خصوصاً طبقه کشاورز مرتکب شده بودند، نسبت داده شده است.^(۲)

در حقیقت فرقه شعوبیه بر یک گروه مؤلفان و نویسندگان دلالت دارد و حرکتی نبود که توسط سرکشان و یاغیان دنبال شده باشد.

اشرافیت عرب به وسیله تفوق نژادی، خود را حفظ نمود و حقوق ایرانیان را از زمان فتوحات اعراب در ایران و آسیای مرکزی تخفیف نمود. هنگامی که در میان خوارج و شیعیان، این قیام جنبه های سیاسی به خود گرفت و در میان گروهی از ایرانیان متهم به حفظ تمایلات ضد اسلامی و بدعت گذاری و نوآوری شد، فرقه شعوبیه به طور عمومی شکل مباحثه ادبی به خود گرفت.^(۳) به هر حال، هنگامیکه عباسیان با کمک طبقه مولا و پشتیبانی ایرانیان به روی کار آمدند، موقعیت تغییر نمود و نسل بعدی به نام "ابناءالدوله" مشهور گردید.^(۴) در نتیجه ادامه کشمکش های نژادی و عدم توازن سیاسی مابین دو گروه مردم، در ایران سلسله های ملی روی صحنه آمدند. سلسله های ایرانی غیر عربی، اعراب را در همه زمینه ها مخصوصاً در زبان، ادبیات، پایه علمی به عقب راندند. دیوان مالی کاملاً توسط ایرانیان اداره می شد و در ارگانهای دیگر

۱- گوستا و گرون باوم. اسلام قرون وسطی. دانشگاه شیکاگو ۱۹۵۳. ص ۲۰۵

۲- ملک الشعراى بهار، سبک شناسی. جلد اول. تهران ۱۹۴۴م، صص ۱۴۰-۱۴۸

۳- هیتی. ص. ۴۰۲

۴- ام. آ. شایان. انقلاب سلسله عباسیان. کمبریج ۱۹۷۰م صص ۱۴۳-۱۵۳

سازمانهای سیاسی عناصر غیر ایرانی به صورت واضح و برجسته مسلط بودند. بنابراین، محیط سیاسی و اجتماعی برای قیام شعوبیه نامناسب نبود، و قیام جهت پراکنده نمودن چنین تمایلاتی بود که توسط باطنیها یا اسماعیلیان و حرکت‌های موروثی دیگر ایجاد شده بود.^(۱) ادبیات عرب به فرقه شعوبیه بسیار مرهون است. مشارکت شعوبیه به آثار ادبیات عربی، تألیفات فراوان و با شکوه آنان کمتر از خود اعراب نبود که فکر می‌کردند ادعای بهتری در زبان مادری خود دارند. ضمناً این جنبش مسئول احیای زبان فارسی است که در شاهنامه فردوسی آشکار و مجسم است. یکی از عوامل بزرگ احیای زبان فارسی و ایجاد شاهنامه و امثال آن در خراسان نتیجه تأثیرات شعوبیه بوده است.^(۲) در فعالیت ادبی فرقه شعوبیه برای مساوات در اسلام، با ملل غیر عرب راهنمایی شدند و نائل گردیدند. بدون شک، بزرگترین بخش توسط مسلمانان ایرانی نژاد گرفته شد.^(۳) آنان، یک نوع از ادبیات شعوبیه را در عربی ایجاد نمودند، در نتیجه ایرانیان والا مقام برای آشکار نمودن زمینه‌های متناسب‌تر ادبی بورس گرفته بودند. غیر عرب بودن در قرن چهارم قدرت و علل فراوانی داشت. هنگامی که علت طرفداری از عرب توسط چندین محقق زبان عرب و نیز دیگران که اصلیت ایرانی داشتند، به بیرونی و حمزه اصفهانی آموخته شد و علاوه بر آن به معتزین الجاحظ (کتاب الحيوان)، ابن ذرأید فرهنگ نویس بغدادی، ابن قتیبه ادیب برجسته، والبلاذری نویسنده جغرافیای تاریخی آموخته شد.

با وجودی که کارهای بزرگ آنان در قلمرو ادبیات عرب، فرقه شعوبیه بزرگترین صدمه را به اسلام وارد کرد، ظهور اصول "دوگانگی" و زندقیه در این مفهوم اثبات روشن و واضحی از این حقیقت می‌باشد.

۱- گولد زیهر. ص ۱۴۲

۲- ش.ع. آذری؛ فردوسی و امیر اعلی مسیمجور، تهران ۱۳۳۵ ش، صص ۱۹۷ - ۱۹۴ با بهار مقایسه

شده است. صص ۹-۱۴۸

۳- گولد زیهر ص ۱۱۴۸

منابع و مأخذ

- ۱ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، مقدسی، دی جیوژہ، لیدن، ۱۸۷۷م
- ۲ - ارمغان پاک، شیخ محمد اکرام، لاہور، ۱۹۵۰م.
- ۳ - انقلاب سلسلہ عباسیان، ام - آ - شایان. کمبریج، ۱۹۷۰م.
- ۴ - بیست مقاله، میرزا محمد قزوینی، تهران، ۱۹۱۰م.
- ۵ - تذکرۃ الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی، به تصحیح ادوارد برون، لندن، ۱۹۰۱م
- ۶ - چہار مقالہ، نظامی عروضی سمرقندی، به تصحیح میرزا محمد قزوینی، تهران ۱۹۱۰م.
- ۷ - دیوان و رسالہ نگاری فارسی در دوران مغول، محی الدین مومن، کلکتہ، ۱۹۷۱م.
- ۸ - سبک‌شناسی، ملک الشعراء بہار، تهران، ۱۹۴۳م.
- ۹ - فتح اعواب در آسیای مرکزی، اچ. آ. آرگیب، لندن، ۱۹۲۳م.
- ۱۰ - فردوسی و امیر اعلی سیمجور، تهران، ۱۳۳۵ ھ.ش.
- ۱۱ - قصہ چہار درویش، ابوالفضل علامی .
- 12 - A Literary History of Persia, Brown Cambridge Univ. Press 1944.
- 13 - Classical Persian Literature, A.J. Arberry, London, 1958.
- 14 - Influence of Arabic Poetry on the Development of Persian poetry, U.M. Daudpota, Bombay, 1946.
- 15 - Medieval Islam, Von grunebaum, Univ. of Chicago, 1953.
- 16 - Muslim Saints and Mystics , A.J. Arberry, London, 1966.
- 17 - The Golden Age of Persia, R.N.Frye , London, 1975.

ابزارها و منابع شناخت در شعر فارسی

چکیده:

هدف اصلی این تحقیق، بررسی و تحلیل دیدگاههای شعرای فارسی در مورد معرفت و شناخت بوده است. به منظور وصول به این اهداف، ابزارها و وسائل معرفت و شناخت در شعر فارسی استخراج شده و سپس مورد طبقه بندی و تحلیل قرار داده شده‌اند. در این راستا حواس، عقل و قلب انسان مورد تشریح قرار گرفته‌اند. همچنین در این مقاله منابع معرفت در شعر فارسی استخراج گردیده و مورد تشریح قرار داده شده‌اند که در این راستا آیات آفاقی (طبیعت)، آیات انفسی (وجود انسان) خدا و کلام مکتوب و شفاهی توضیح داده شده‌اند.

نگاهی به نتایج تحقیق مبین آن است که اشعار فارسی مشحون از نکات و مباحث ظریف و دقیق فلسفی و تربیتی در مورد مسأله شناخت و فراشناخت هستند که توجه به آنها می‌تواند موجب درک صحیح مقوله مهم و حساس شناخت و همچنین تضمین سعادت فرد و جامعه گردد.

* واژه‌های کلیدی: معرفت، شناخت، حکمت، عقل، علم.

مقدمه

ادبیات فارسی لبریز از نکات ادبی، تربیتی و فلسفی است. در واقع، بالاترین شعرای ما حکمایی بوده‌اند که ظریف‌ترین و دقیق‌ترین مفاهیم را در زمینه‌های مذکور در قالب زیباترین و مؤثرترین اشعار بیان می‌داشتند. دقت در شعر فارسی مبین این حقیقت است که این شعرا تا وقتی که خود

به عالیترین مرزهای عرفان و حکمت و اخلاق نظری و عملی نائل نیامده باشند هرگز درک برخی مفاهیم ناب و بیان آن در قالب اشعاری آنچنان دقیق و زیبا برای آنان امکان‌پذیر نخواهد بود. اینجاست که می‌بینم شایسته آن است که تربیت و حکمت را در آیینۀ درخشان ادبیات فارسی نیز به نظاره نشینیم تا آنکه حقیقت مفاهیم تربیتی و فلسفی را آنگونه که هست دریابیم. در این راستا، شاید مبالغه نباشد اگر بگوییم مهمترین مبحث که پیوسته در فلسفه و تعلیم و تربیت مطرح بوده است موضوع معرفت‌شناسی می‌باشد.

در شاخه معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی راجع به موضوعاتی نظیر تعریف، ماهیت، مراحل، انواع معرفت و... بحث می‌شود اما می‌توان گفت از جمله مهمترین مباحثی که در این شاخه مطرح می‌شوند ابزارها، منابع، اصول و آفات معرفت هستند که به همین علت، در این مقاله نیز همین عناوین در شعر فارسی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. به منظور آنکه اهمیت معرفت و نتایج آن نیز روشن شود قبل از طرح مباحث مذکور نیز اهمیت و نتایج معرفت و شناخت از اشعار شعرای مختلف استخراج و تحلیل و تشریح شده است.

لازم به تذکر است ۲۶ تن از شعرائی که اشعار آنان در این مقاله و تحقیق به منظور استخراج و تحلیل نکات مربوط به معرفت و شناخت مورد بررسی واقع شده به قرار ذیلند:

ابو سعید ابوالخیر، سعدی شیرازی، سنایی غزنوی، اوحدی مراغه‌ای، پروین اعتصامی، حافظ شیرازی، خاقانی شروانی، صائب تبریزی، عطار نیشابوری، فخرالدین عراقی، فروغی بسطامی، ملک الشعرای بهار، وحشی بافقی، انوری ابیوردی، سیف فرغانی، شهریار، مولوی، محتشم کاشانی، فردوسی، شیخ محمود شبستری، منوچهری دامغانی، ناصر خسرو، نظامی گنجوی، فرخی سیستانی، جامی، امیر خسرو دهلوی.

در مواردی که از یک شاعر بیش از یک مجموعه شعر موجود بوده است، در صورت لزوم، به مجموعه‌های دیگر شعر وی نیز مراجعه شده است. بر این اساس، در این پژوهش از ۲۶ تن شعرای فوق، ۳۵ دیوان و مجموعه شعر مربوط به آنان مطمح قرار گرفته است.

ابزارهای معرفت

ابزارهای معرفت، وسائلی هستند که آدمی می‌تواند به وسیله آنها به شناخت و معرفت نائل آید. در فلسفه تعلیم و تربیت این ابزارها به صور گوناگونی معرفی شده و تقسیم بندیهای مختلفی در مورد آنها به عمل آمده و از زوایای متفاوتی مورد بحث قرار گرفته‌اند. دقت در اشعار شعرای فارسی مبین آن است که از یک دیدگاه می‌توان موارد زیر را از جمله مهمترین ابزارهای شناخت و معرفت در انسان معرفی نمود:

۱ - حواس انسان می‌توانند به عنوان ابزار و وسیله شناخت عمل کنند:

اگرچه سوز محبت ز من اثر نگذاشت به بوی سوختگی می‌توان شناخت مرا

(صائب تبریزی، دیوان اشعار)

توان چو آهوی مشکین به بوی مشک شناخت

ز حرفهای جگر سوز، جان سوخته را

(همان)

حواس انسان می‌توانند زمینه ساز معرفت باشند و مقدمات لازم جهت ایجاد معرفت را فراهم سازند:

در معرفت دیده آدمی است که بگشوده بر آسمان و زمی است

(سعدی شیرازی - بوستان)

البته همانگونه که از شعر فوق پیداست دیدگان «گشوده» و بینا، یعنی چشم‌هایی که متفکرانه می‌بینند و جامع نگر و ژرف نگر هستند - و به گفته قرآن کریم به کائنات «نظر» (سوره غاشیه، آیات ۲۱ - ۱۷) می‌کنند در آن صورت آسمان و زمین و کل طبیعت بهترین منبع معرفت بر آنها خواهد بود و گرنه بنا به فرموده قرآن چه بسیار آیاتی در آسمانها و زمین که بعضی انسانها از آنها گذر می‌کنند و به آنها بی‌توجهند و لذا هیچ‌گونه معرفتی در آنان حاصل نخواهد شد: «وَكَأَيِّنْ قُرْآنٍ آتَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَمُؤْمِنِينَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» (سوره یوسف - آیه ۱۰۵)

اما باید توجه داشت که حواس آدمی از محدودیت تشخیص و ادراک

برخوردارند:

بینش ظاهر به کنه روح نتواند رسید چون مسیحا را تواند دیده سوزن شناخت
(صائب تبریزی - دیوان اشعار)

چون توانم دور گردان را به یک دیدن شناخت

من که با این قرب خود را سالها نشناختم
(همان)

همچنین لازم به تذکر است که «چشم» اگر با بینش، بصیرت و معرفت
همراه نباشد، حقیقت امور را نمی بیند و لذا در واقع شخص واجد آن کور و نابینا
است:

به چشم از معرفت نوری بیفزای، ارنه بی چشمی

به جان از فضل و دانش جامه ای پوش، ارنه بی جانی

(پروین اعتصامی، دیوان اشعار)

و این همان حقیقت مجزوم و مسلمی است که قرآن کریم نیز به آن اشاره
می کند که دسته ای از مردم هستند که بصر دارند و بصیرت ندارند، چشم دارند
ولی نمی بینند: «لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا» (سوره اعراف، آیه ۱۷۹).

و دیدن توأم با معرفت می تواند سبب سلوک حقیقی راه حقیقت گردد:

به چشم معرفت در راه بین آنگاه سالک شو که خواب آلوده نتوان یانت عمر جاودانی را

(پروین اعتصامی - دیوان اشعار)

چنانکه بوعلی سینا هم چشم جان خود را با نور معرفت روشن داشته بود:

دیده جان بوعلی سینا بود از نور معرفت بینا

(انوری ایوردی - دیوان اشعار)

لذا شایسته است که چشم آدمی با کحل معرفت بصیرت و بینش یابد:

بصیرت گرکنی روشن به کحل معرفت زبید که دردش را اگر جویی هم اینجا توتیا یابی

(سنایی غزنوی - دیوان اشعار)

و ظاهر نگری هرگز منجر به معرفت حق نخواهد گردید:

از زاهد بی مغز مجو معرفت حق کف از دل دریا چه خیر داشته باشد

(صائب تبریزی - دیوان اشعار)

اما اگر چشم، باز باشد و دیده، بینا گردد یعنی اگر ابزار حواس با ابزار عقل و فکر
همراه باشند آنگاه می توان انتظار شناخت صحیح و درست را داشت:

به چشم باز توان شب شناخت راه از چاه که شهریار چراغ هدایت است ای دوست
(شهریار - گزین غزلیات)

و در این صورت است که چشم درست که امور را منحرف نمی بیند می تواند به
آدمی شناخت حقیقی بخشد:

همیشه تا که تواند شناخت چشم درست نماز خفتن بیگانه ز بامداد پگاه
(فرخی سیستانی - دیوان اشعار)

۲ - عقل و هوش آدمی تواند یکی از ابزارهای مهم معرفت باشد و لذا در نظر
عقل و افراد باهوش هر کدام از برگهای درختان می توانند بعنوان یک منبع
عالی معرفت عمل کنند و سبب گردند شخص به مراتب عالی معرفت نائل آید:

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش هر ورقی دفتری است معرفت کردگار
(سعدی شیرازی - دیوان اشعار)

و لذا بیهوده نیست که واژه های «عقل» و «معرفت» باهم به کار برده می شود:

با تو باشم از توندیشم که بافضلی و عدل نه بدان کز راه عقل و معرفت پیشم ز تو
(سنایی غزنوی - دیوان اشعار)

خلاف معرفت و عقل، ره چرا سپریم به روی دشمن خود، در چگونه باز کنیم
(پروین اعتصامی - دیوان اشعار)

نه از معرفت باشد و عقل و رای که بر ره کند کاروانی سرای
(سعدی شیرازی - بوستان)

حضرتی دیدند بی وصف و صفت برتر از ادراک عقل و معرفت
(عطار نیشابوری - منطق الطیر)

و یا واژه های «معرفت» و «عقل» و «عشق»:

عقل و عشق و معرفت شد نردبان بام حق لیک حق را در حقیقت نردبانی دیگرست
(مولوی - دیوان شمس)

و یا «معرفت» و «عشق»:

چون تو را این پاسبانی شد صفت عشق زود آید پدید و معرفت
(عطار نیشابوری - منطق الطیر)

و یا واژه های «معرفت» و «حکمت»:

تو آباد کردی شبستان خویش	مرا حکمت و معرفت گشت بسیار
	(همان)
چنان حکمت و معرفت کار بست	که از امر و نهیش درونی نخست
	(همان)
و یا واژه‌های «معرفت» و «علم»:	
ثمر عمر عقل و تجربت است	تجربت بیخ علم و معرفت است
	(ملک الشعراى بهار - دیوان اشعار)
به کار علم و معارف به جد شدم مشغول	که هست معرفت و علم قوت انسانی
	(همان)
طالع عیسی است علم و معرفت	طالع خر نیست ای تو خر صفت
	(مولوی - مثنوی معنوی)
دیه معرفت و علم چنان باید یافت	که توانیم فرستاد به بازاری چند
	(پروین اعتصامی - دیوان اشعار)
البته باید به این نکته توجه داشت که تعقل - یعنی تفکر جهت دار - می تواند منجر به معرفت گردد. از طرف دیگر، معرفت بالاتراز علم است به این صورت که در هر معرفتی علم هست اما هر علمی توأم با معرفت نمی باشد، زیرا معرفت به علم و دانش جامع و ژرف است، همان علم و دانشی که می تواند سبب دیدن هستی آنگونه که هست شود - یعنی حکمت - و لذا بکار بردن این کلمات در کنار معرفت در اشعار فوق کاملاً بجای و شایسته جلوه می کند. بر این اساس می توان با جامعیت بخشیدن به علم و ژرف نگری در آن توقع معرفتی معقول را در خود داشت:	
پروین، شراب معرفت از جام علم نوش	ترسم که دیر گردد و خالی کنند جام
	(همان)
البته باید توجه داشت که خود «عقل» به تنهایی نیز یک ابزار ناکافی برای شناخت و معرفت می باشد:	
در رسن‌های منجنيق شناخت	عقل یک ريسمان همی يابم
	(عطار نیشابوری، دیوان اشعار)

۳ - دل و قلب انسان می تواند یکی از مهمترین ابزارها و وسائل معرفت و شناخت باشد که بوسیله آن می توان به بالاترین مراتب معرفت نائل آمد:

سیاح جهان معرفت یعنی دل در بحر غمت دست به سر پای به گل

(ابوسعید ابوالخیر - دیوان اشعار)

از آنجا که در دل آدمی تخم خدا دانی کاشته شده است آنگاه آن دل می تواند ابزار خوب کسب معرفت گردد و در پرتو آن دولت معرفت به آن بخشیده خواهد شد:

دولت تخم خدادانی کاشت دولت معرفت ارزانی داشت

(عبدالرحمن جامی - گزیده هفت اورنگ)

و چنین قلب و سینه ای ست که می تواند گنج معانی و غرق در نور معرفت گردد:

تا شود گنج معانی سینه ات غرق نور معرفت آینه ات

(عبدالرحمن جامی - گزیده هفت اورنگ)

اما آن دل و قلبی می تواند معرفت آفرین باشد که از هرگونه آلودگی پاک و مبرا باشد:

جان را هر آنکه معرفت آموخت مردم است دل را هر آنکه نیک نگهداشت پادشاست

(پروین اعتصامی - دیوان اشعار)

و استمرار در انجام رفتار نیک و اکتساب خوبیها سبب خوشی و شادمانی اینچنین قلب و دلی خواهد بود:

روشنی اندوز که دل را خوشی است معرفت آموز که جان را غذاست

(همان)

وگرنه هر ذات و قلبی، مظلوف خوب معرفت نخواهد بود:

خز طبع را چه مال دهی و چه معرفت بی دیده را چه میل کشی و چه توتیا

(خاقانی شروانی، دیوان اشعار)

و اگر قلب و سینه آدمی لایق و شایسته معرفت گردد آنگاه دُر و گوهر

معرفت را در سینه خود پرورش خواهد داد:

چون صدف پروردم اندر سینه دُر معرفت تا به جوهر طعنه بر دُرهای دریایی زدم

(سعدی شیرازی - مواعظ)

قلب و نفس پاک می تواند ابزار و وسیله خوب شناخت بوده و کلید گنج معرفت قرار گیرد:

گفتم کلید گنج معارف توان شناخت گفتا توان اگر نشود نفس اسیر کام

(خاقانی شروانی - دیوان اشعار)

و اگر آدمیان سینه و قلب خویش را از زنگار گناه و آلودگی صیقل دهند،
آنگاه آفتاب معرفت از آنچنان قلب و سینه‌ای طلوع خواهد کرد:

سینه خود عالمی چون صبح صیقل داده اند آفتاب معرفت تا از کجا سربرکنند

(صائب تبریزی - دیوان اشعار)

لذا می توان گفت که گناه یکی از علّت‌ها و عوامل بی معرفتی خواهد بود
البته از طرف دیگر، بی معرفتی و شناخت ناکافی خود می توان به عنوان یکی از
عوامل عصیان و گناه عمل کند:

دیده ابلیس اگر می داشت نور معرفت خاک را از چهره خورشید در زر می گرفت

(همان)

اینچنین دلی را باید با آب معرفت از هرگونه آلودگی شستشو داد:

به لوث خاکیان آمیخت دامن دل پاکم به آب معرفت دامن دل را شستی باید

(ملک الشعراى بهار - دیوان اشعار)

و براستی اگر دل و قلب آدمی نور و صفای معرفت را در خود ایجاد
نماید، آنگاه هر چیزی را که بنگرد برای او منبع معرفت بوده می تواند خدا را در
آن ببیند:

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اول خدا دید

(شیخ محمود شبستری - گلشن راز)

ولذا افراد «اهل دل» که به مقام معرفت نائل آمده‌اند می توانند به دیدار
خدا نائل آیند:

نقد باشد اهل دل را روز و شب در مقام معرفت دیدار او

(عطار نیشابوری - دیوان اشعار)

و اگر دلی واجد معرفت نباشد حتی کلام و شعر شیرین صائب برای او
دلنشین و مؤثر نخواهد بود:

به هر دلی که ندارد ز معرفت خبری کلام صائب شیرین به او نمی چسبد

(صائب تبریزی - دیوان اشعار)

نه تنها شعر صائب، که حتی شعر و هنر حافظ نیز برای انسانهای
بی معرفت اثر بخش نبوده و خریداری نخواهد داشت:

معرفت نیست در این قوم خدا را سببی تا برم گوهر خود را به خریدار دگر
(حافظ شیرازی - دیوان اشعار)

و بر خلاف آن، برای اهل شناخت و معرفت، چیزی خوشتر از حدیث
سعدی - که در واقع حدیث عشق و معرفت است - نخواهد بود:

سعدیا خوشتر از حدیث تو نیست تحفه روزگار اهل شناخت
(سعدی شیرازی - دیوان اشعار)

چنانکه ملک الشعرای بهار و محتشم کاشانی و سایر شعرا هم سخنان و اشعار و
حکیمانه و توأم با معرفت دارند:

هم درین ماه قطعهای گفتم و ندر آن در معرفت سفتم
(ملک الشعرای بهار - دیوان اشعار)

ملول اگر نشدی باش مستمع که کنم تصیده‌ای دگر از بحر معرفت انشاء
(محتشم کاشانی - دیوان اشعار)

و شعر حافظ که سراسر عجین با معرفت است برای اهل معرفت دلنشین و مؤثر
خواهد بود:

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش
(حافظ شیرازی - دیوان اشعار)

دین و تمامی موارد مربوط به آن نیز معرفتی خاص می‌طلبند که قطعاً
بدون این معرفت هرگز رفتار دینی که از آدمیان سر می‌زند، واجد تأثیرات
ویژه‌ای در جهت و کمال آنان نخواهد بود. اینجاست که می‌بینیم در شعر
فارسی، واژه‌های «شرع» و «معرفت» در کنار هم به کار برده می‌شوند:

ای پی احیاء شرع و معرفت کردی جدا تیروی ز اصحاب جبر و خیرگی ز اهل قدر
(سنایی غزنوی - دیوان اشعار)

و یا دین و معرفت:

آن را که فنا شیوه و فقر آیین است نه کشف یقین نه معرفت نه دین است
(ابوسعید ابوالخیر - دیوان اشعار)

و یا واژه «صدق» که از بالاترین آموزه‌های دینی است - به همراه واژه
«معرفت»:

اینت بی همت که در بازار صدق و معرفت روی از عیسا بگردانید و سم خر گرفت
(همان)

و یا می‌توان از معرفت نسبت به «دنیا و آخرت» سخن گفت :

گفت ز علمی که مرا داده اند معرفت هر دو سرا داده اند

(امیر خسرو دهلوی - گزیده اشعار)

و یا از معرفت نسبت به «قرآن» سخن به میان آورد :

آنکه شناخته از هم الف و با را زو چه داری طمع معرفت قرآن

(پروین اعتصامی - دیوان اشعار)

و یا از معرفت خدای رحمان:

بینات لمن اضحی له بصر بنور معرفة الرحمن مکتحلا

(سعدی شیرازی - مواعظ)

لذا با گذر از در معرفت و عدم روی برگرداندن از آن می‌توان به شهر عرفان - که اوج معرفت نسبت به خداست - وارد شد:

از در معرفت مگردان روی کام جویی، به شهر عرفان پوی

(اوحدی مراغه‌ای - جام جم)

و لذا برآستی اگر فردی زنده به روح معرفت نباشد در نزد اهل عرفان حیوان محقری بیشتر نخواهد بود :

تا جان معرفت نکند زنده شخص را نزدیک عارفان حیوانی محقری

(سعدی شیرازی - مواعظ)

اما اگر نور و صفای معرفت حاکم بر قلب و روح انسان گردد، به عرفان حقیقی دست خواهد یافت و سراسر جهان و تمام کائنات برای او تجلیگاه خدا خواهند بود :

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اول خدا دید

(شیخ محمود شبستری، گلشن راز)

اینجاست که حتی می‌توان از معرفت نسبت به عشق سخن گفت:

مجنون که بلند نام عشقت از معرفت تمام عشقت

(نظامی گنجوی - لیلی و مجنون)

و آنکس که شناخت خرده عشق هر خرده او بزرگواری است

(عطار نیشابوری - دیوان اشعار)

و یا حتی از عشق معرفت :

- عشق صورت، نیست عشق معرفت هست شهوت بازی از حیوان صفت
(عطار نیشابوری - منطق الطیر)
- و باید در هر دو زمینه محبت و معرفت کامل و ورزیده بود:
- در وادی محبت و صحرای معرفت مردی تمام پاک رو و اختیار کو
(عطار نیشابوری - دیوان اشعار)
- لذا چنین معرفتی را هم باید از پیر عشق جستجو کرد:
- معرفت خواجه ز پیر عشق جوی تا سخن ملک تو گردد بی سخن
(خواجوی کرمانی - دیوان اشعار)
- تا آنکه صاحب «عشق» و «معرفت» هر دو گردید:
- چون تو را این پاسبانی شد پدید عشق زود آید پدید و معرفت
(عطار نیشابوری - منطق الطیر)
- و اینجاست که می بینیم حیطة شناختی و حیطة عاطفی شخصیت انسان همزمان مورد توجه قرار گرفته اند و بیهوده نیست که دین خدا مهتنی بر چنین معرفت و شناختی است:
- معرفت کارکنان خدای دین مسلمانی را چون بناست
(ناصر خسرو - دیوان اشعار)
- و حتی از «مذهب اهل معرفت» سخن گفت:
- هر کس که سر از حکم شریعت پیچید در مذهب اهل معرفت نیست تمام
(خاقانی شروانی - دیوان اشعار)
- و اصولاً یکی از نکاتی که باعث می شود آدمی معرفت خویش را در مسیر شناخت خدا و دین او به کار گیرد آن است که اصولاً معرفت آدمی از اول هم عطای الهی به انسان بوده است:
- کلید رحمتم آخر عطا فرست چنان که گنج معرفت اول هم از تو بود عطا
(خاقانی شروانی - دیوان اشعار)
- و لذا انسان با معرفت نمی تواند خدا را فراموش سازد و شایسته آن است که در مسیر شکر این نعمت خوب خدا، آن را در جهت شناخت خدا - یعنی عرفان حقیقی - به کار گیرد:
- معرفت قدیم را بعد حجاب کی شود گرچه به شخص غایبی در نظری مقابلم
(سعدی شیرازی - دیوان اشعار)

و بر خلاف آن، اگر فرد از معرفت دینی برخوردار نباشد، در این صورت حتی «زهد» او زهد خشک و بی روح خواهد بود:

زاهد خشک از وصول معرفت بی بهره است تنگ در بر شمع را محراب نتواند گرفت
(صائب تبریزی - دیوان اشعار)

و کلاً عبادت چنین زاهدی هم عبادت خشک و بی روح می باشد:

فغان که زاهد بی معرفت نمی داند که کار هیزم تر می کند عبادت خشک

(همان)

بنابر این، برای آنکه از زهد و پارسایی راستین و حقیقی برخوردار شد، برآستی باید حقیقت دنیا را شناخت و به مقامی رسید که دنیا و متاع آن را نطلبید و نسب به آن احساس بی نیازی کرد:

زهد اندر کاشتن کوشیدن است معرفت آن کشت را رویدن است

(مولوی - مثنوی معنوی)

اصولاً معرفت از سنخ نور و نشأت گرفته از نور است:

آن سنا برقی که بر ارواح تاخت تا که آدم معرفت زان نور یافت

(مولوی - مثنوی معنوی)

لذا بر همین اساس انسانهای جلیل و نورانی می توانند مظروف چنان معرفتی قرار گیرند:

طالع عیسی است علم و معرفت طالع خر نیست ای تو خر صفت

(همان)

و دل‌های لایق انسانهای موحد روشن از نور معرفت گردند:

تا موحد را دل اندر معرفت روشن شود تا منجم را دو چشم اندر فلک ناظر شود

(منوچهری دامغانی - دیوان اشعار)

و بنابر این دل‌های بی معرفت، هرگز حقیقت وحدت و توحید را در نخواهند یافت:

نکته وحدت مجو از دل بی معرفت گوهر یکدانه را در دل دریا طلب

(وحشی باققی - دیوان اشعار)

منابع معرفت

«منبع» در معنای محل جوشش بوده و منظور از «منابع معرفت» مواردی

است که شناخت و معرفت از آنها می‌جوئد و نشأت می‌گیرد. به عبارت دیگر، منابع معرفت، سرچشمه‌های شناخت برای انسان محسوب می‌شوند که آدمی با کمک ابزارهای معرفت - حواس، عقل و قلب - می‌تواند از آنها معرفت و شناخت دریافت دارد. در متون مختلف، این منابع به صورگوناگون تحلیل و تشریح شده‌اند. در ادبیات فارسی نیز در مواردی به منابع مذکور اشاره شده است. از جمله مهمترین منابعی را که می‌توان با دقت در اشعار فارسی استخراج نمود به قرار زیرند:

۱ - «خود انسان» می‌تواند یکی از «منابع شناخت» محسوب شود، به طوری که انسان با شناخت خود می‌تواند به مراتب بالاتر معرفت و شناخت نائل آید:

چه نیکو بود هر که خود را شناخت	چرا تا ز دشمن ببایدش تاخت
(حکیم ابوالقاسم فردوسی - شاهنامه)	
بود در تپید محبت تا دلم خود را شناخت	از حلاوت این شکر دایم اسیر تنگ بود
(صائب تبریزی - دیوان اشعار)	
ای خنک آن را که ذات خود شناخت	اندر امن سرمدی قصری بساخت
(مولوی - مثنوی معنوی)	
هر که خود را چنانکه بود شناخت	تا ابد سر به زندگی افروخت
(نظامی گنجوی - هفت پیکر)	

۲ - «خداوند» نیز بالاترین «منبع شناخت» است که آدمی می‌تواند از اوبهترین شناخت و معرفت را دریافت دارد:

هرکس به توره یافت ز خود گم گردید	آنکس که تو را شناخت خود را شناخت
(ابوسعید ابوالخیر - دیوان اشعار)	
آنکس که تو را شناخت جان را چه کند	فرزند و عیال و خانمان را چه کند
(مولوی - دیوان شمس)	

لذا «خدا» و «خود» می‌توانند از جمله «منابع شناخت» برای انسان محسوب شوند:

بهر آن پیغامبر این را شرح ساخت	هر که خود بشناخت یزدان را شناخت
(مولوی - مثنوی معنوی)	

چون نظر از بینش توفیق ساخت عارف خودگشت و خدا را شناخت
(نظامی گنجوی - مخزن الاسرار)

۳ - کل جهان و روزگار می تواند «منبع شناخت» واقع شود و آدمی بالاترین
معارف و شناختها را از آن دریافت دارد:

ناف تو بر غم زدند غم خور خاقانیا آنکه جهان را شناخت غمکده شد جان او
(خاقانی شروانی - دیوان اشعار)
چون توام دور گردان را به یک دیدن شناخت

من که بسالین آب خود را سالها نشناختم
(صائب تبریزی - دیوان اشعار)
نیک در هر حلقه او را باز می باید شناخت ورنه گردد بر تو آن هر حلقه ای بتخانه ای
(عطار نیشابوری - دیوان اشعار)

ای برادر، شناخت محسوسات نردبانی است اندر این زندان
(ناصر خسرو - دیوان اشعار)

شناسنده ای کان زمین را شناخت به تمکین پاسخ علم برفراخت
(نظامی گنجوی - شرف نامه)

در این راستا هر جزئی از کائنات و هر منزلی از منازل عالم وجود می تواند
منبع معرفت باشد:

به هر روی که روی، می رود به خانه حق ز هر دری که در آیی، ز معرفت بایی است
(صائب تبریزی - دیوان اشعار)

۴ - سخنان و کلام خوب - شفاهی و کتبی - می تواند «منبع شناخت» آدمی
باشد:

سعیدیا خوشتر از حدیث تو نیست تخم روزگار اهل شناخت
(سعدی شیرازی - دیوان اشعار)

حال، اگر آدمی بتواند براستی ابزارها و وسائل شناخت و معرفت را در
خود بخوبی پرورش دهد و با آن ابزارها بهترین معارف را از منابع معرفت
دریافت دارد و خود را نیز از جمیع آفات شناخت حفظ نماید در آن صورت
می توان امید داشت دیده و چشم او چشم معرفت، سخن او سخن معرفت

خواهد بود :

- سخن معرفت از حلقه درویشان پُرس سعدیا شاید ازین حلقه که در گوش کنی
(سعدی شیرازی - مواعظ)
- تویی حکیم و کلامت شراب معرفت است حکیم و سفسطه‌اش نیست جز شراب حمیم
(ملک الشعرای بهار - دیوان اشعار)
- کای خوش کلام طوطی بستان معرفت وی شوخ لهجه بلبل گلزار روزگار
(محتشم کاشانی - دیوان اشعار)
- نه تنها سخن و کلامشان ، بلکه حتی سکوتشان، سکوت و خاموشی
موجه و معنادار است:
- لاند عارفان تو از شرح چند و چون از معرفت خبر نشد آن را که کمال نیست
(اوحدی مراغه‌ای - دیوان اشعار)
- و مرگ چنین انسانهایی که حقیقتاً جهانی از معرفت هستند براستی برای
بازماندگان جای دریغ و تأسف است:
- دریغ و درد جهان معرفت به زیر خاک تیره گشت جای او
(ملک الشعرای بهار - دیوان اشعار)

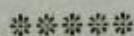
نتیجه گیری

براستی شعر و ادب فارسی گنجینه‌گرانبهایی از تربیت، فلسفه، حکمت و فرهنگ اصیل اسلامی و ایرانی است که مشتمل بر ژرف‌ترین و عالیترین مضامین فلسفی و تربیتی می‌باشد. حقیقتاً جا دارد که با بازشناسی و درک این میراث گرانقدر علمی و ادبی، قدر و منزلت خود و فرهنگ خویش را بدانیم و با رجوع و بهره‌گیری از آن، هر نکته و شعر و عبارت و حکایتش را به منزله شعله فروزان و مهری تابان در جهت سعادت و سربلندی خود و کشورمان بکارگیریم. این بدان سبب است که غالباً شعرای ما حکمای فرزانه و وارسته‌ای بوده‌اند که هر بیت شعرشان درسی از حکمت و اخلاق - در بُعد نظری و عملی آن - به آدمی می‌آموزد و اگر اینگونه نبود هرگز بعضی آنان را حکیم نمی‌نامیدند. اما گویی برخی از ما بیشتر عادت کرده‌ایم که از منظر خاصی به بعضی اشعار بنگریم و احیاناً ترجیح داده‌ایم بیشتر در صدد از برکردن حفظ آنها برآیم و کمتر ترجیح داده‌ایم در جهت فراگیری و عمل به نکات و مفاهیم تربیتی و فرهنگی آنها اقدام نماییم.

دقت در قسمتهای مختلف این مقاله موید همین حقیقت است که شعرای فارسی، با دیدنی کاملاً فلسفی و فراشناختی مسأله خطیر معرفت را مورد توجه و بررسی قرار داده‌اند و در واقع از شناخت شناخت به بهترین وجه ممکن به زبان رسا و مؤثر شعر سخن گفته‌اند. آنان با تشریح اهمیت معرفت و نتایج مترتب بر شناخت، آن را به گونه‌ای توصیف نموده‌اند که این نتیجه حاصل می‌شود که فلسفه آفرینش انسان، کسب معرفت و شناخت بوده و لذا لازم است هر قدم انسان در مسیر حیات و زندگی توأم با بینش و معرفت باشد و بنابراین علم و دانش و عبادت هم بدون معرفت و شناخت واجد هیچگونه فایده‌ای برای انسان نخواهد بود. همچنین در شعر فارسی، ابزارهای معرفت - حواس، عقل و قلب - به گونه‌ای معرفی و تحلیل شده‌اند که این نتیجه به دست می‌آید که جمع این سه ابزار اصلی برای ایجاد داشتن معرفتی صحیح و استوار ضروری است و لذا اگر بتوانیم آنچه را که حواس ما به عقل و ذهن ما می‌فرستند مورد ادراک و تعقل و تفکر قرار دهیم و همچنین با داشتن دل و قلبی پاک و مطهر خود را از شناختها و معارف شهودی و بصیرتهای خاص محروم نسازیم آنگاه به معرفتی صحیح، که در آن حقایق امور عالم آنگونه که هستند فهمیده می‌شوند، دست خواهیم یافت. از طرف دیگر، شعرای فارسی، منابع معرفت - یعنی آیات آفاقی و آیات نفسی و خدا و کلام شفاهی و مکتوب - را طوری معرفی و تشریح نموده‌اند که این نتیجه دریافت می‌شود که فقط در جهت رسیدن به معرفت و شناخت هرگز خود را به خواندن کتابها و شنیدن سخنان محدود ننماییم و بلکه کل طبیعت و وجود انسان را نیز سرچشمه‌های جوشانی بدانیم که می‌توانیم بهترین شناختها را از آنها دریافت کنیم. با طرح مبحث اصول و ملزومات معرفت و استخراج نکات مربوط به آن از اشعار فارسی نیک در می‌یابیم که قطعاً برای رسیدن به معرفت تلاش و مجاهدت و رعایت موازین واجب و ضروری است و اینگونه نیست که بدون طی مراحل لازم فرد بتواند به معرفت نائل آید، و نهایتاً با طرح مبحث آفات معرفت، این نتیجه حاصل شود که اگر فرد برآستی بخواهد به معرفت برسد و یا معرفت را در خود حفظ نماید باید از آفتها و موانع خصوصاً انواع گناهان که عقل و قلب انسان را تیره و آلوده می‌سازند، پرهیز نماید.

- ۱ - ابوسعید ابوالخیر، دیوان اشعار تصحیح مقدمه، حواشی و تعلیقات سعید نفیسی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ سوم، بی تا
- ۲ - امیر خسرو دهلوی، گزیده اشعار، به همت م. درویش، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۳.
- ۳ - اوحدی مراغه‌ای، دیوان اشعار، با تصحیح، مقابله و مقدمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۰.
- ۴ - اوحدی مراغه‌ای، جام جم، با تصحیح مقابله مقدمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات امیرکبیر: ۱۳۴۰.
- ۵ - انوری ابیوردی، دیوان اشعار، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۶ - پروین اعتصامی، دیوان اشعار، به کوشش محمدتقی بابائی، چاپ سیزدهم تهران، انتشارات نمونه، ۱۳۷۹.
- ۷ - حافظ شیرازی، دیوان اشعار، نسخه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، انتشارات صائب، ۱۳۷۹.
- ۸ - حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح متن رستم علییف، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۷.
- ۹ - خاقانی شروانی، دیوان اشعار، تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی، مشهد، انتشارات تهران، مصور.
- ۱۰ - خواجه کرمانی، دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشاراتی پارژنگ، ۱۳۶۹.
- ۱۱ - سعدی شیرازی، دیوان اشعار، تصحیح محمد علی فروغی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۴.
- ۱۲ - سعدی شیرازی، بوستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- ۱۳ - سعدی شیرازی، مواعظ (قسمتی از کلیات) تصحیح محمد علی فروغی، ...، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۴.
- ۱۴ - سنایی غزنوی، دیوان اشعار، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات سنایی، ۱۳۵۴.
- ۱۵ - سیف نرغانی، دیوان اشعار، به همت دکتر ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۱۶ - شهریار، گزیده غزلیات، تبریز، انتشارات سعدی، ۱۳۴۷.
- ۱۷ - شیخ محمود شبستری، گلشن راز، تصحیح دکتر حسین الهی قمشه‌ای، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

- ۱۸ - صائب تبریزی، دیوان اشعار، به همت محمد تهرمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۱۹ - عبدالرحمن جامی، گزیده هفت اورنگ. تلخیص، مقدمه و شرح کرامت الله تفتنگدار، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- ۲۰ - عطار نیشابوری، دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، چاپ سوم، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۲۱ - عطار نیشابوری، منطق الطیر، تصحیح دکتر صادق گوهرین، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۲۲ - فرخی سیستانی، دیوان اشعار، به همت دکتر دبیر سیاقی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۹.
- ۲۳ - فخرالدین عراقی، دیوان اشعار، به همت ناصرهیروی، تهران، انتشارات گلشامی.
- ۲۴ - فروغی بسطامی، دیوان اشعار، به همت م. درویش، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷.
- ۲۵ - محتشم کاشانی، دیوان اشعار، به همت مهر علی گرگانی، تهران، انتشارات محمودی، ۱۳۴۴.
- ۲۶ - ملک الشعراء بهار، دیوان اشعار، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۴.
- ۲۷ - مولوی، مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۲۸ - مولوی، دیوان شمس، مطابق نسخه استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۹.
- ۲۹ - منوچهری دامغانی، دیوان اشعار، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۶.
- ۳۰ - ناصر خسرو، دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- ۳۱ - نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، به همت وحید دستگردی، تهران، انتشارات علمی.
- ۳۲ - نظامی گنجوی، هفت پیکر، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۳.
- ۳۳ - نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۲۳.
- ۳۴ - وحشی بافقی، دیوان اشعار، به همت م. درویش، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۲.
- ۳۵ - وحشی بافقی، ناظر و منظور، به کوشش نعمت احمدی، تهران، انتشارات دلگشایی، ۱۳۶۱.



مدیریت هنری در دوره کمال الدین بهزاد و تأثیر امیر علیشیر نوایی در شکل گیری مکتب هرات (۲)

چکیده:

طی پنج قرن اخیر مورخان، نویسندگان و هنرشناسان درباره کمال الدین بهزاد، در آثار خود، تمجید و تقدیرهای فراوانی به عمل آورده اند اما در مورد مدیریت هنری در دوره کمال الدین بهزاد و تأثیر امیر علیشیر نوایی در شکل گیری مکتب هرات کمتر بطور مشروح سخن گفته اند. در این مقاله کوشیده ایم که با استفاده از منابع ایرانی، ترک، افغانی، شبه قاره‌ای و غربی پیرامون دو موضوع فوق پژوهشی به دست بدهیم.

استاد کمال الدین بهزاد، درخشانترین چهره هنری در اواخر قرن نهم و نیمه اول قرن دهم هجری می باشد که آوازه وی در زمینه هنر مینیاتور در سراسر جهان پیچیده است. مؤلف کتاب «سرآمدان هنر» سال تولد بهزاد را ۸۴۰ هـ / ۱۴۴۰ م ضبط نموده و به گفته احمد سهیلی خوانساری در اواسط نیمه دوم قرن

۱ - استاد و رئیس سابق گروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۲ - این مقاله در همایش بین المللی استاد کمال الدین بهزاد، فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران

- تهران / تیریز آذر ۱۳۸۲ ش قرائت گردید.

نهم بوده^(۱). وی در ۹۴۲ هـ ق بدورد حیات گفت. شایان تذکر است که برای درک عقب‌نمای پدید آمدن استاد بهزاد و ایجاد مکتب ویژه هنری که به اسامی مکتب هرات، نگارستان هرات، مدرسه هرات یاد می‌شود نگاهی به سابقه هنر مینیاتورسازی در سرزمین ایران بیندازیم:

پیشینه نقاشی مینیاتور

یکی از مهم‌ترین هنرهای دوره سلجوقی را می‌توان نقاشی مینیاتور نامید که نمونه آن را در اوائل قرن سیزدهم میلادی در مکتب بغداد مشاهده می‌کنیم. کتابهای علمی مقامات عموماً تذهیب کاری شده بود. در موضوع علوم شکی نیست که دانشمندان و فلاسفه یونانی بر اعراب نفوذ کرده بودند و کتب زیادی از دانشمندان یونانی به عربی ترجمه شده و با طراحی و نقاشی تزیین یافته بود و این کار باعث هموار نمودن توسعه نقاشی مینیاتور در ادبیات گردید. کتابهای ادبی معروفی که بارنگهای چشم‌گیر و دلپسندی در آن نقاشی به کار گرفته شده، کلیله و دمنه و مقامات حریری است که در بین سالهای ۱۲۲۵ و ۱۲۳۵ م نقاشی گردیده است^(۲) اما حدس این موضوع که چگونه نقاشی مینیاتور به وجود آمد مشکل به نظر می‌رسد. بعضی از محققان می‌پندارند که این ممکن است از نقاشی‌های معبد مانویان که به طرز بسیار ظریفی نقاشی شده بود، به عاریت گرفته شده باشد. ممکن است در اثر تشویق شاهزادگان سلجوقی از هنرمندانی که می‌توانستند این عمل را انجام بدهند این احتمال قوت بگیرد.^(۳)

اروپاییها دارای علاقه بیشتری به مینیاتور می‌باشند. ایرانیان اثر عمیقی بر روی ترکها داشتند گرچه مینیاتورهای ایرانی و ترک را می‌توان به آسانی با توجه

۱ - مقاله احمد سهیلی خوانساری، مجله ارمغان سال هجدهم.

۲ - هنر اسلامی نوشته کارگل جی دوری، ترجمه رضا بصیری، انتشارات فرهنگسرا، تهران ۱۳۶۳ ش،

صص ۱۱۳-۱۱۴.

۳ - همان، ص ۱۱۵.

به رنگ آمیزی طرح لباس و حتی در پرتره ها از یک دیگر تشخیص داد^(۱) شباهتی که بین طرحهای روی ظروف سفالی و نقاشی در زمان سلجوقیان وجود داشت در دوره مغولها کمتر به چشم می خورد. نویسندگان، خطاطان و تزیین کنندگان کتاب را برهنرمندان سایر رشته ها ترجیح می دادند. در کنار سبک استادان یونان، چین و سبک سمبلیک و مکتب بغداد در این زمان سبک جداگانه ای به نام مکتب مغولی در نقاشی به وجود آمد، مرکز توسعه این سبک در نظامیه رشیدیه در نزدیکی تبریز بود. از مشوقین آن رشید الدین صاحب جامع التواریخ بود که چندین مرتبه کپی و در موارد مختلفی به نقاشی آراسته شده است.^(۲) در دوره تیموریان یکی از نواده هایش سلطان اسکندر مدارس هنری در شیراز و یزد بنا نمود که تعداد معدودی از آثار تولید شده در این مدارس به دست آمده و نشان می دهد که چگونه مکتب مغول کم کم به دست فراموشی سپرده می شد. برای نمونه می توان از کتاب اسکندرنامه نظامی نام برد که چون شاهنامه های مختلف با روش های گوناگون نوشته و نقاشی شده است و وقتی بایسنقر پسر شاهرخ در سال ۱۴۱۴ م به سلطنت رسید، هرات مرکز فرهنگ و هنر جدید گردید و این اهمیت را تا زمان صفویه دارا بود.^(۳)

ظهور بهزاد در افق هنری

در این دوره برای اولین دفعه، تقریباً تمام کتب ادبی دنیای اسلامی تهیه گردید. در این کتابها شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی، خمسه نظامی را بایستی نام برد. نقاشی این کتابها با قلم سحرآفرین استاد کمال الدین بهزاد به نقطه اوج خود می رسد. آثار بهزاد از اواسط حکومت طولانی سلطان حسین میرزا (۱۵۰۶ - ۱۴۶۸ م) آغاز می شود. او در زمان ازبکها به کار خود ادامه می دهد. در بین سالهای ۱۵۱۰ - ۱۵۰۷ م به سمت نقاش دربار شاه اسماعیل

۱- همان، ص ۱۷۰.

۲- همان ص ۱۸۱.

۳- همان، ص ۱۹۲.

بنیانگذار سلسله صفوی منصوب می شود.^(۱) با روی کار آمدن سلسله صفوی استاد کمال الدین بهزاد تمام هنر و تجربه خود را برای این خاندان به ارمغان آورد. در همین زمان مکتبی در نقاشی به وجود آورد که برای سالیان دراز الهام بخش نقاشان ایرانی گردید. در سال ۱۵۰۶م استاد بهزاد از هرات به تبریز آمد و تا سال ۱۵۳۴م که بدرود حیات گفت در این شهر به فعالیت هنری مشغول بود.^(۲) رؤیاهای بهزاد در عنفوان جوانی در امواج رنگها و نقشها غوطه می خورد و در دربار پادشاه هنر دوست (سلطان حسین بایقرا) مجالی برای تحقیق می یافت. زیرا دربار بایقرا هم وارث ذوق و هنر بایسنقر و الغ بیگ بود و هم ادامه دهنده سنت های ادبی آنها - دربار او در هرات بی شک چنانکه ادوارد براون می گوید یکی از درخشان ترین مراکز ادب و هنر و علم در تمام مملکت ایران بود.^(۳)

برای درک محیط بهزاد لازم به تذکر است که او آخر قرن نهم هجری که استاد را به عرصه هنرنمایی وارد کرد، در تاریخ ایران دوره ای بود طوفانی پُر از فکر تجزیه طلبی و پُر از اختلاف و ستیز. خراسان در دست بقایای تیموریان بود اما از بکان هم دائم در آن جا تاخت و تاز می کردند. عراق و فارس هم عرصه رقابت و اختلاف ترکمانان بود. آق قوینلو و قره قوینلو و بر اثر اختلاف و ستیز آنها زمینه ای فراهم شد برای وحدت ملی ایران. کاری که بعد از قرنهای طولانی از سقوط ساسانیان فقط در دوره ای که بهزاد زندگی می کرد، به دست صفویه تحقق یافت. مراکز شاهزادگان تیموری کعبه ذوق و هنر به شمار می آمدند. امرای سلاله های مختلف به تربیت هنرمندان و جلب کتب و آثار هنرمندان اهتمام می کردند. حتی، امیر علی شیر نوایی وقتی کسی را نزد سلطان یعقوب به سفارت می فرستاد از جمله هدایایی که نزد او ارسال می داشت، کتابهای نفیس

۱ - همان صص ۱۹۴ - ۱۹۵.

۲ - همان، ص ۲۰۳.

۳ - از سعدی تاجامی، ص ۴۲۴.

طولی نکشید که بهزاد تحت نفوذ مربی هنرمندی چون میرک نقاش قرار گرفت. مصطفی عالی مورخ و ادیب ترک می نویسد که وی تلمیذ خاص پیر سید احمد تبریزی بود. (۲) مشخص نیست که چه مدتی در نزد امیر علیشیر به سر برد اما محقق است که چندی بعد به خدمت سلطان حسین در آمد، ظاهراً میرک نقاش که متصدی کتابخانه سلطان بود او را به این خدمت در آورد. بهزاد در مجلس میر و درگاه سلطان توفیقی تمام یافت و سلطان او را به «مانی ثانی» ملقب نمود. حتی بعد از آن که دستگاه هنر پرور سلطان حسین از بین رفت و هرات در ۹۱۳ هـ ق به دست محمد خان شیبانی سقوط کرد، بهزاد همچنان در آن شهر باقی ماند. با شکست شیبانی خان و غلبه صفویه، بهزاد به تبریز رفت و به دربار شاه اسماعیل صفوی پیوست. مؤسس سلسله صفویه نیز علاقه‌ای عمیق به وی پیدا کرده بود. چنانکه خواندمیر می گوید: بهزاد «منظور نظر سلاطین انام و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام» بود.

بر طبق روایت مؤلف عالم آرای عباسی شاه طهماسب اول، خود به نقاشی و صورتسازی علاقه داشت. در سنین جوانی پیش سلطان محمد مصور مشق نقاشی می کرد. با میرک نقاش مصاحبت داشت. سلطان محمد و بهزاد در کتابخانه سلطنتی کار می کردند.

مدیریت هنری استاد بهزاد

استاد بهزاد در دوره اقامت در هرات شاگردانی متعدد تربیت کرد و هم در دوره اقامت در تبریز طی دوره صفویه از جمله کسانی که نام آنها در بین شاگردان ممتاز بهزاد آمده است، حیدر میرزا، مؤلف تاریخ رشیدی، قاسم علی نقاش، مقصود، ملا یوسف را ذکر کرده است.

به موجب روایت امیر علیشیر در مجالس النفایس آن گونه که در ترجمه

۱ - حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۵۱.

۲ - مناقب هنروران، ص ۶۴.

فخری (لطائف نامه) است، درویش محمد خراسانی از تربیت یافتگان بهزاد بوده است.^(۱) همین درویش محمد در اوایل رنگ و روغن کاری می کرد، بعد که به ملازمت استاد بهزاد در آمد عشق تصویر و نقاشی پیدا کرد. پس از پیوستن استاد بهزاد به دربار صفویه کسانی را که تعلیم نمود به گفته قاضی احمد، دوست محمد^(۲) و مصطفی عالی شامل آقا میرک اصفهانی، میر مصور، مظفر علی نقاش، سلطان محمد تبریزی، بگفته قاضی احمد این سلطان محمد روش قزلباش را بهتر از دیگران ساخته است.^(۳)

بعد از بهزاد با آنکه در عصر صفویه در کار مینیاتور نحولی پدید آمد باز شیوه بهزاد تا مدتها پس از روزگار او همچنان در کار نقاشان و مصوران تأثیرش باقی بود. چنانکه نقاشان هرات بازوال قدرت سلطان حسین بایقرا شیوه مکتب و طرز کار استاد بهزاد را به بخارا بردند؛ به دربار سلاطین شیبانی ازبک و بدین گونه شیوه کار او تا یک دو نسل بعد در آن جا دوام یافت. همچنین طرز کار او به وسیله تربیت یافتگانش که به دربار تیموریان هند رفتند، در هند ادامه پیدا کرد. مؤسس این سلسله ظهیرالدین بابر شاه تا حدی از ستایشگران او محسوب می شد. چنانکه اخلاف او هم مانند خود او به بهزاد و مکتبش علاقه نشان می دادند. در مینیاتورهای مرفع جهانگیر شاه و نسخه قدیم از قصه امیر حمزه، تأثیر سبک و مکتب بهزاد محسوس است. حتی تا یک قرن بعد بعضی از کارهای بهزاد به وسیله نقاشان بعد از او بدون تغییر کپی می شد، و این همه از نفوذ و رواج فوق العاده آثار و محبوبیتی حاکی است که استاد بهزاد بعنوان استادی ماهر در محیط هنری عصر خویش داشته است.^(۴)

۱ - مجالس النفايس ترجمه فخری، ص ۱۵۴.

۲ - حالات هنروان، ص ۳۲.

۳ - کمال الدین بهزاد ۳۶-۳۷.

۴ - همان، صص ۳۹ - ۴۰.

ویژگیهای هنری سبک نقاشی استاد بهزاد

شهرت فوق العاده استاد بهزاد کار تحقیق در باب آثار او را مشکل کرده است. اگر نقد درست بی طرفانه آثار بهزاد موقوف به تشخیص درست آثار اصل و آثار منسوب به اوست، این شهرت، تا حد زیاد مانع از تحقق یافتن این مقصود خواهد شد. معاصران او هیچ کدام نه در وصف و بیان خصوصیات سبک و اسلوب او کوشیده اند نه هیچ یک از آثار او را به طور تحلیلی توصیف کرده اند.^(۱) اما این سبک و شیوه خاص بهزاد چیست. در همه آثار - که انتساب آنها به بهزاد مورد قبول اکثر هنرشناسان است - بهزاد مهارت خاصی در مراعات تناسب بین اجزاء و در انتخاب ماهرانه رنگهای مناسب نشان می دهد. دقت در طبیعت و مهارت در به کار بردن رنگ آن هم رنگهای نو تا حد ابتکاری از مختصات سبک اوست. شاخه های پرشکوفه چارچوبها و شبکه های خوش نقش پنجره و دیوار، نقشهای روشن و نمایان قالی ها و فرشها، تنوع رنگهای مناسب همه از هدیه های این قلم ماهر استادانه است، چنانکه چهره نیز برخلاف آنچه از کار یک مینیاتور ساز انتظار می رود قلم انداز و بی دقت تصویر نشده و گویی در آنها غرض نشان دادن حرکات و حالات کلی و عمومی چهره نبوده است تا به طرح کلی عمومی صورتها اکتفا کند بلکه هنرمند با دقت خاص جزئیات صورتها را با نسبت کوچک و محدود دقیقاً نشان داده است.... بهزاد در انتخاب رنگها دقت دارد اما پیدا است که رنگهای سرد مثل سبز و آبی را مخصوصاً برای تجسم محیط داخلی خانه ترجیح می دهد و لیکن همواره با کمک بعضی رنگهای گرم مخصوصاً با رنگ نارنجی شفاف روح و جلوه ای به آنها می بخشد و آنها را حالتی از یک روز آفتابی می دهد.^(۲)

به گفته آقای دکتر مهدی بیانی بهزاد نخستین نقاشی است که اسلوب نقاشی مغولی را در ایران متروک ساخت و شیوه خوش مخصوص ایرانیان را به وجود آورد... بهزاد در تبریز شاگرد بسیار تربیت کرد که خواجه عبدالعزیز و

۱ - همان ، ص ۴۳.

۲ - همان ، ص ۵۸.

استاد مظفر علی سرآمد آنان بودند. (۱)

تأثیر امیر علیشر نوایی در شکل‌گیری مکتب هرات

البته اهمیت و عظمت ذوق و هنر بهزاد در همان عصر حیاتش نیز مورد تصدیق اهل خیرت بوده است. حکایت مجلس امیر علیشیر بدین قرار و سخنانی که اهل مجلس در ستایش کار بهزاد گفته اند، گواه این دعوی است:

«استاد (بهزاد) صحیفه مصور فردوس آیین سپهر تزیین امیر کبیر امیر علیشیر، آورد و صورت حال آنچنانکه باغچه آراسته بود، مشتمل بر درختان گوناگون و بر شاخسارش مرغان خوش صورت بوقلمون و بر هر طرف جویبارها جاری و گلبن‌های شکفته زنگاری و صورت مرغوب میر آنچنانکه تکیه بر عصای زده، ستاده و برسم ساچق طبقهای پر زر در پیش نهاده چون حضرت میر آن صورت‌ها را مشاهده و ملاحظه نمود آن صحیفه لطیف ریاض باطنش را به گلهای بهجت و سرور و اطراف حیاض خاطرش را به اشجار فرح و حضور بیاراست و از عندلیب طبعش بر شاخسار شوق و ذوق نوای الاحسن الاحسن برخاست... بعد ازان روی به حضار مجلس کرد و گفت عزیزان را در تعریف و توصیف این صحیفه لازم التشریف به خاطر چه می‌رسد؟ مولانا فصیح الدین که استاد میر و از جمله مشاهیر اهل خراسان بود فرمود که مخدوما من این گلهای شگفته رعنا را دیدم خواستم که دست دراز کنم و گلی برکنم و بردستار خودمانم. مولانا صاحب دارا که مصاحب و رفیق میر بود گفت مرا نیز این داعیه شده بود اما اندیشه کردم که مبادا دست دراز کنم و این مرغان از سر درختان پرواز نمایند. مولانا برهان که سرآمد ظرفا و قدوة اهل خراسان بود و لاینقطع به جناب میر تعرض و ظرافت می نمود گفت که من ملاحظه کرده، دست و زبان نگاه می دارم و دم زدن نمی آرم که مبادا حضرت میر در اعراض شوند و روی بر ابروی خود درهم کشند... حضرت میر فرمودند که عزیزان سخنان خوب گفتند و دُرهای معانی مرغوب سفتند اگر مولانا برهان آن ناخوشی و درستی نمی‌کردند، به

۱ - کارنامه بزرگان ایران، صص ۱۱۱ - ۱۱۲.

خاطر رسیده بود که این طبق های ساچق رابر سر یاران نثار کنیم . بعد از آن استاد بهزاد را اسب با زین و لجام و جامه مناسب و اهل مجلس را هر کدام لباسهای فاخر انعام فرمودند» (۱)

یکی از مظاهر شکل گیری مکتب هرات و نقش اساسی و عمده امیر علیشر را در کلمات زین الدین محمود واصفی سراغ می گیریم «در بار بایقرا در هرات مرکز درخشانی بود برای مستعدان روزگار ، مخصوصاً که دوست و وزیر و ندیم معروف او امیر علیشر نوایی به این مرکز رونقی تمام می داد. در آن روزگاران اکثر صاحبان استعداد مقصد عمده شان تقرب به امیر علیشر نوایی بود» (۲)

در ترویج هنرهای مستظرفه شخص امیر علیشر سهم اساسی در دوره تیموریان هرات داشته و سرپرستی بهزاد سبب گردید که دهها شاگرد توسط وی تربیت گردند و مکتبی مشخص از هنر نقاشی به وجود بیاید : به گفته خواند میر : «استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صور است و نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران آدم . بیت :

موی تلمش ز اوستادی جان داده به صورت جمادی

و جناب استادی به یمن تربیت و حسن عاریت رعایت امیر نظام الدین علیشر به این مرتبه ترقی نمود» (۳)

بنیان . ل. ویلکنسون ، جی . وی . اس گرای بی در کتاب نقاشی مینیاتور ایران د رضمن تأثیر حمایت امیر علیشر از بهزاد نظر متفاوتی را ابراز داشته اند : «ادعا شده است که بهزاد به قدر شهرتش بزرگ نبوده ، که یاران و دوستدانش در باب وی به مبالغه چیز نوشته اند ، که انتساب به جامی و امیر علیشر شهرت

۱ - بدایع الوقایع

۲ - همان ، ج ۱ ، ص ۴۸۶ .

۳ - حبیب السیر ج ۴ ، ص ۱۱۵ .

وی را بر خلاف حق افزوده است»^(۱).

تأثیر امیر علیشیر نوایی را در شکل‌گیری مکتب هرات قاضی میر احمد منشی قمی بدینگونه تبیین نموده است:

«اما استادان مشهور ممالک خراسان، مثل خواجه میرک و مولانا حاجی محمد و استاد قاسم علی چهره‌گشا و استاد بهزاد در زمان سعید دارین سلطان حسین میرزا زبده مصوران روزگار و قدوة نقاشان شیرین کار بوده اند. مولانا قاسم علی نقاشی را در کتابخانه امیر کبیر علیشیر کسب نموده و به سبب تعلیم ایشان گوی سبقت را از اقران ربوده و پیوسته در ملازمت امیر کبیر کمر خدمت بسته و خواجه میرک و مولانا حاجی محمد هم در آن زمان بوده اند. با وجود مهارت در فن تذهیب و تصویر خواجه میرک در علم کتابت نویسی نیز شبیه و نظیری نداشت بلکه خطوط کتابت نویسان ما تقدّم را منسوخ ساختند و به یمن التفات امیر علیشیر لوای انا و لا غیر باوج سپهر برین رسانیده بعد از ایشان استاد درویش و خلیفه حیوة شبیه و عدیل نداشتند»^(۲).

اکثر نقاشان مشهور آن عهد با او (استاد بهزاد) هم آهنگ بوده و این شیوه پسندیده را پیروی می‌کردند و این مکتب مطبوع تا هشتاد سال دوام داشت و مورد توجه بود و در مکتب این استادان بود که استاد مظفر علی، جلال الدین میرک اصفهانی، میرزا علی، مانی شیرازی، خواجه عبدالصمد زرّین قلم، میر مصور، صادقی بیگ، علی هجرانی، میر زین العابدین، خلیفه محمد حیوة، درویش محمد، استاد یوسف، خواجه عبدالعزیز، خواجه عبدالوهاب، خواجه عبدالرزاق، استاد شاه مظفر خراسانی، استاد شاهقلی، محمد قدیمی، کمال الدین حسین، میر عبد الصمد کاشانی، حدیثی اصفهانی، کمال الدین، عبدالغفار، میر ابراهیم همدانی، میر عبدالصمد عطایی کاشی، استاد حسینعلی، ذهنی یزدی، محمد حسین صبوری تبریزی، ملک قاسم نقاش، محمد هروی، پیری نقاش اصفهانی، نقدی بیگ کوسه، عبدالجبار استرآبادی

1 - Persian Miniature Painting, Binyon .L. Wilkinson JVS Gray B.

London 1933/ PP 80-82

۲ - گلستان هنر، ص ۱۳۳.

..... پرورش یافته و در دارالسلطنه و سایر شهرها این هنر را رواج دادند.^(۱)
امیر علیشیر در تربیت تک تک افراد با استعداد توجه می کرد. درباره مولانا یاری نقاش می نویسد: «از شیراز به خراسان آمده ، بنده او را به نقاشان سفارش کردم تا استاد شد و الحق این ملا یاری عجب نقشها بر روی کار آورد و در وادی تحریر و تذهیب نیز از بی مثلان روزگار بود.»^(۲)
مختصر این که محیط هنر پرور هرات در قرن نهم ، هنرمندان بی نظیری را پرورش و تربیت نموده است و در همین عصر نقاشی و مینیاتوری به اوج و کمال خود رسیده است و دلیل آن نیز همین بس که اکثر آثار نقاشی در این قرن به شهر هرات نسبت دارد.^(۳)

نتیجه گیری

استاد بهزاد در تاریخ هنری نقاشی مینیاتور صورتگری و صورتسازی سرآمد همگان بوده . در قرن نهم و دهم هجری با وجود بهزاد هنر مینیاتور در زمینه نقاشی جهشی کم سابقه داشته است. نفوذ استاد بهزاد را در آثار هنری که در هرات ، تبریز، قزوین ، اصفهان ، بخارا ، شبه قاره پاکستان و هند از قرن دهم هجری به این طرف پدید آمده می توان ملاحظه نمود، اما در این رهگذر سرپرستی ، حمایت و تشویقهایی که نقاشان آن عصر از امیر علیشیر داشته اند در شکل گیری مکتب هرات بسیار مؤثر بوده است. همایش بین المللی استاد کمال الدین بهزاد به ابتکار فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران که مقارن با چهار صد و هشتاد و دومین سالگرد درگذشت این نابغه صحنه هنری است ، در شناخت نقش و سهم استاد بهزاد در محافل هنری جهانی تأثیر بسزایی خواهد داشت.

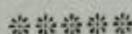
۱ - همان ، مقدمه ، ص چهل.

۲ - همان ، پانوشته ص ۱۴۴ از احمد سهیلی خوانساری .

۳ - تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام زکی محمد حسن مصری ، ص ۴ و ترجمه محمد علی خلیل چاپ تهران نقل از پایان نامه نگارنده احوال و آثار امیر علی شیر نوایی ، ص ۲۶۰.

منابع و مأخذ:

- ۱- از سعدی تا جامی ، ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران .
- ۲- بدایع الوقایع ، زین الدین محمود واصفی ، تصحیح الکساندر بالدیرف، مسکو، ۱۹۶۱ م.
- ۳- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر ، غیاث الدین خواند میر، بمبئی، ۱۸۵۷ م.
- ۴- تاریخ رشیدی تألیف حیدر دوغلات، رونویس نسخه خطی متعلق به کتابخانه استاد مجبئی مینوی .
- ۵- تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام ، دکتر ذکی محمد مصری ، ترجمه محمد علی خلیل ، تهران ۱۳۲۰ ش.
- ۶- تاریخ عالم آرای عباسی ، اسکندر بیگ ترکمان به کوشش ایرج انشار، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- ۷- تزوک بابری ، ظهیر الدین بابر ، طبع میرزا محمد ملک الکتاب، بمبئی، ۱۳۰۸ ه ق .
- ۸- حالات هنروران ، نوشته دوست محمد به کوشش محمد عبدالله چغتایی، لاهور، ۱۹۳۶ .
- ۹- سر آمدان هنر، کریم طاهر زاده بهزاد تبریزی، بولین، ۱۳۴۲ .
- ۱۰- شرح احوال و آثار امیر علیشیر نوایی پایان نامه دکتر صغری بانو شکفته (نگارنده) دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه تهران ، سال تحصیلی ۴۷-۱۳۴۶ ش.
- ۱۱- کارنامه بزرگان ایران ، دکتر مهدی بیانی، تهران، ۱۳۴۰ .
- ۱۲- کمال الدین بهزاد ، دکتر قمر آریان ، تهران ۱۳۶۳ .
- ۱۳- گلستان هنر ، قاضی احمد به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۵۲ .
- ۱۴- لطائف نامه ، فخری ترجمه مجالس النفایس امیر علیشیر نوایی .
- ۱۵- مناتب هنروران ، تألیف مصطفی عالی، استانبول ۱۹۲۶ م.
- ۱۶- هنر اسلامی ، نوشته کارل جی دوری ترجمه رضا بصیری ، تهران ۱۳۶۳ .



مختصر سوانح عمری تحلیلی بر قصیده پیشگویی شاه نعمت الله ولی

چکیده:

قصیده پیشگویی منسوب به شاه نعمت الله ولی (م ۸۳۴ هـ ق) در شبه قاره طی قرنهای متمادی مورد توجه عموم بوده است. برخی از دواوین وی و گزینه‌های چاپ شده فاقد قصیده مزبور است، اما به صورت کتابچه‌ها با ترجمه دست به دست علاقه‌مندان شعر دوست فارسی دان در این سرزمین پهناور می‌گردیده. نسخه‌ای از «مختصر سوانح عمری» چاپ ۹۹ سال پیش دارای ۵۹ بیت با حذف ترجمه اردو که در چند موارد حایز اشتباهات کتابت و املائی بوده، تصحیح و در این گفتار تحلیلی از آن به عمل آمده است. در عقب نمای وقایع تاریخی چند قرن اخیر بی گمان قضاوت بسته به ادراک و فهم خواننده بوده است.

از امیر نور الدین نعمه الله بن میر عبدالله کرمانی از مشایخ بزرگ صوفیه (متوفی ۸۳۴ هـ ق) سندی با عنوان «مختصر سوانح عمری» در شبه قاره به طرز چاپ سنگی در قطع هفده و نیم سانتیمتر به یادگار مانده است که احتمالاً برگرفته از قصیده اوست که بعد از خود را تا ۷۰۰ - ۸۰۰ سال پیش بینی کرده است همراه با ترجمه اردویی و شرح مصداق پیشگویی‌ها که مفسر، حوادث شبه قاره هند را بیش از سایر حوادث پیش بینی شده، مطمح نظر قرار داده

است.

در صفحه عنوان این کتاب، آمده است که مختصر سوانح عمری اثر سرتاج العارفين، قدوة السالكين، حضرت نعمت الله شاه ولي رحمة الله عليه، با مرتبه تفسیر حضرت مولانا ابوالقاسم صاحب، حاجی - حرمین شریف - در سال ۱۹۰۵ میلادی زیر اهتمام سید بابو ناظم الدین، در چاپخانه قیصر هند پریس واقع در دهلی، نشر یافت.

محتوای کتاب، شامل پنجاه و نه بیت از صد بیت قصیده پیشگویی حضرت شاه نعمت الله ولی است که در پانزده صفحه تدوین شده و زیر هر بیت قصیده، «معنی شعر» و نیز «نکات خاص هر بیت»، و «مطالبی که در قلب شعر سروده شده یعنی پیشگویی‌ها»، به زبان اردو نگارش یافته است؛ پیشگویی‌هایی که بنا به نظر مفسر کتاب، مولانا ابوالقاسم صاحب، بعد از گذشت چندین سال از مرگ حضرت شاه نعمت الله، به حقیقت پیوسته است. برای مثال:

یک زلزله آید چو زلزله قیامت جاپان تباہ گردد یک لفظ ثالثانه

معنی: مانند قیامت یک زلزله واقع خواهد شد که در اثر آن در یک ثانیه $\frac{1}{33}$ ژاپن تخریب می شود.

اشاره: در دو شهر ژاپن یعنی توکیو و کوریا، در سال ۱۹۲۳ میلادی، زلزله مخوفی اتفاق افتاد که مفسر، تعبیر این پیشگویی را به درستی ثابت شده می داند.

یا:

پس سال بست و یکم آغاز جنگ دوم مهلک‌ترین اول باشد به جارحانه

معنی: بیست و یک سال بعد از جنگ جهانی اول، جنگ دوم شروع خواهد شد که از جنگ اول مهلک تر خواهد بود.

اشاره: مراد، جنگ جهانی دوم است که از ۳ سپتامبر ۱۹۳۹ میلادی شروع شد. و در ۹ مه ۱۹۴۵ میلادی خاتمه یافت.

یا

به مشرق شنوی کلام مغرب آید سرود غیبی بر طرز عرشیانه

اشاره: اختراع صنعت رادیو و تلفن را پیش بینی می کند.

از این کتاب، طبع سنگی دیگری در دهلی بدون ذکر نام ناشر با عنوان «هندوستان پر بهت جلد مسلمانان کا غلبه هو جائ گ» یا عظیم پیشگویان قصیده شاه نعمت الله ولی، موجود است. پیشگفتار این نسخه، به قلم عبدالنور راغب سلفی به تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۹۱ میلادی است (۱۲ ربیع الاول ۱۴۱۲ هـ.ق). پس از پیشگفتار، مختصری از سوانح حیات شاه نعمت الله به قلم سلام الله صدیقی آمده است. جز این مورد، تفاوت چندانی در این دو نسخه دیده نمی‌شود.

در پیشگفتار، زندگینامه شاه نعمت الله ولی به اختصار و مفید نوشته شده و از دیوانهایی در کتابخانه‌های موزه بریتانیا، بانک پور، انجمن آسیایی و چاپ تهران ۱۲۷۶ شمسی، و تذکره‌های معتبر فارسی مانند مجمع الفصحا، مرآة الاسرار، ریاض الشعرا، تذکره الشعرا، دولتشاه، اخبار الاخیار، خزینة الاصفیا، تذکره الکرام، و کتب تاریخ فرشته و حبیب السیر و غیره نام برده شده است.

و اینک نمونه‌های دیگر از تفسیر مفسر کتاب در مورد ابیاتی از قصیده پیشگویی حضرت شاه نعمت الله ولی :

برای مثال :

جنگ عظیم باشد، قتل عظیم سازد یکصد و سی و یک لک باشد شمار خانه
اشاره: جنگ جهانی اول در تاریخ ۴ اگست ۱۹۱۴ میلادی شروع شد و ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ میلادی ساعت ۱۱ و ۱۱ دقیقه خاتمه یافت و دولت بریتانیا برای تعداد کشته شدگان در این جنگ کمسیون تحقیق تشکیل داد. گزارش کمسیون، آمار کشته شدگان را یک کرور (ده میلیون) و سیصد هزار و شاید بیشتر از آن حدود سیصد و یک اعلان کرد.
یا:

طاعون و قحط یکجا گردد به هند پیدا پس مؤمنان بمیرند هر جا ازین بهانه
اشاره: این واقعه در سال ۱۹۱۸ میلادی در هندوستان اتفاق افتاد و هزاران نفر در اثر بیماری طاعون هلاک شدند.
یا:

آلات برق پیمان اسلحه حشر بریا سازند اهل حرفه مشهور آن زمانه

اشاره: در این جنگ از اسلحه‌های کشنده مهلک استفاده خواهد شد که دانشمندان، ابزاری مانند موشک، بمب هسته‌ای، بمب هیدروژن و غیره اختراع خواهند کرد.

یا:

فوج نرنگ و یونان مرده شوند به خندق از سیل غائبانه از حکمت یگانه
اشاره است «به کشته شدن در خندق» در جنگ جهانی، آلمان ناگهان به فرانسه
حمله کرد و سد دریای راین را شکست و سیل جاری شد و این سیل، هزارها
نظامی را از بین برد و این، نقشه‌ای بود که ژنرال روحیل طرح کرده بود. «سیل
غائبانه» استعاره است برای سیلاب پنهان، و مراد از حکمت یگانه، حکم یک
فرد است.

یا:

ظاهر شود علمدار شخصی ز قوم زُنار جسمش چو تار باشد قولش رستمانه
اشاره: کرم چندگانندی خیلی لاغر اندام بود و از قوم هنود بود و لباس نیم تن
می پوشید.

یا:

از گان شش حروفی بقال کینه پرور مسلم شوند بخاطر از لطف آن یگانه
اشاره: نام اصلی گاندی کرم چندگانندی است. شهرت وی به گاندی است، و
لیکن مردم از نام اصلی وی بی اطلاعند. حرف «گ» اشاره به گاندی است.
گاندهی (گ، ا، ن، د، ه، ی) کرم چند (ک، ر، م، ح، ن، د) کرم چند (۶
حرف)، گاندهی (۶ حرف).
۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱
۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

یا:

تقسیم هند گردد در دو حصص هویدا آشوب و رنج پیدا از مکر از بهانه
اشاره: در سال ۱۹۴۷ میلادی هندوستان به دو قسمت تقسیم شد. یک قسمت
به نام هند و قسمت دیگر به نام پاکستان و مردم به کشتار و تاراج و ویرانی
پرداختند و هر فرد نسبت به افراد کیش دیگر تنفر و نفرت پیدا کرد.

یا:

زینت دهند خود را با طره و عمامه گنو ساله هایی سامر باشند درون جامه
اشاره: علما به ظاهر، عابد و پرهیزگار به نظر می آیند ولی در باطن، مفسد و

گمراهند.

یا:

مسلم شوند کشته افتان شوند و حیران از دست نیزه بندان یک قوم هندوانه
اشاره: مراد «راشتریه سویم سیوک سنگ» است چون این حزب همیشه نیزه
همراه دارد.

یا:

قوم نصارا هر سو، اغوا غلو نمایند پس ملک او بگیرند از مکر از بهانه
اشاره: انگلیسیها در ابتدا به بهانه تجارت در هندوستان، کارخانجات و انبارها،
ایجاد کردند سپس به بهانه ترس از راهزنان و دزدها، اجازه شلیک توپ گرفتند و
بعد از آن آرام آرام توپها را داخل قلعه‌ها بردند و نگهداری و حفاظت کردند تا به
موقع از آن استفاده کنند و همین طور کم کم در دربار شاهی راه یافتند و امرا را
علیه یکدیگر تحریک کردند و بین آنها، نفاق انداختند و باعث تضعیف
حکومت مرکزی شدند.

زندگینامه و کرامات شاه نعمت الله

صفحه دوم کتاب مختصر سوانح عمری، به زندگینامه شاه نعمت الله
ولی به زبان اردو اختصاص دارد. در این صفحه می‌خوانیم که:
پانصد سال قبل در سنه ۸۸۴ هـ.ق، شاه نعمت الله ولی وفات یافت. او از
اولاد شیخ عبدالله القادر در جیلان بود. نعمت الله ولی در علوم ظاهری و
باطنی قدرت و مهارت داشت و در صرف و نحو، حدیث، فقه و تفسیر قابلیت
اعلی با زبان فارسی علاقه و انس خاص داشت و به این زبان شعر می‌سرود و
«نعمت» تخلص می‌کرد. کلام دیگر او نایاب است. نسخه‌ای خطی، عجیب و
غریب متضمن قصیده‌ای از او در موزه بریتانیا محفوظ است.
در این قصیده حضرت از زمان خود تا صدها سال آینده، واقعات را پیش
بینی کرده است. ما آن نسخه را زیارت کردیم و با اقتباس همراه شرح بعضی از
اشعار و اشارات لازم به زبان اردو تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنیم.
در صفحه سوم کتاب، به کرامات شاه نعمت الله ولی به این شرح اشاره
شده است:

حضرت (ولی) صاحب کرامت و شخصیت بزرگ بود. سرپا صبر و رضا بود. مرد متوکل به خدا بود. دو روایت دلپذیر درباره او در تاریخ ثبت و محفوظ است. نخست آنکه: فیروزشاه (پادشاه خاندان تغلق) زمانی از احمد خان (سلطان حکومت بهمنیه دکن) عصبانی شد و در صدد جنگ با او در آمد. شب هنگام، احمد خان خواب می بیند که شخصیت بزرگ که قیافه نورانی داشت بر سر او تاج ترکی گذاشته و بشارت سلطنت به او داد. بعد از آن احمد خان در مقابل فیروز شاه پیروز شد و فتح و ظفر و تخت و تاج نصیب او گشت. پس از جنگ توسط نور الله بن خلیل الله با دست مبارک او تاج ترکی سبز رنگ برای او فرستاده شد. وقتی که احمد شاه آن تاج ترکی را دید بی نهایت مضطرب شد و شاه نور الله نوه حضرت ولی با استقبال پرشکوه به او خوش آمد گفت. او با دختر احمد خان ازدواج کرد.

روایت دیگر: متعلق به وصال حضرت شاه نعمت الله به سوی حق است. می گویند بعد از وصال حضرت، بین مریدان او جنگ و جدل واقع شد. مریدان به دو گروه تقسیم شدند و هر گروه به طریق خاص خود مایل بودند که حضرت را به خاک سپارند. نزاع به قدری شدید بود که ناگهان حضرت زنده شده و نشست و گفت «نزاع برای چه؟ بر سر جنازه من است؟» من اینجا نمی میرم و آنجا را ترک کرد و به دهکهای تشریف بردند و در آنجا وفات یافتند.

والله عالم بالصواب

قصیده

افتاد فـسـرق دـوم کـسـی
شاهی کنند اما شاهی چو ظالمانه
گم می کنند یکسر آن طرز ترکیانه
اغیار سگه رانند از حرب حاکمانه
جاپان فتح یابد بر ملک روسیانه
صلح کنند اما صلح منافقانه
سازند از دلی خود تفسیر فی القرآنه
پس مؤمنان بمیرند هر جا ازین بهانه
جاپان تباه گرده یک لفظ ثالثانه
فاتح «الف» بگردد بر «ج» بسفاکانه
یکصد و سی و یک لک باشد شمار جانه
حل مستقل نه باشد این صلح جویانه
جسیم و الف مکرر زد و مبارزانه
نصرانیان به پیکار آیند با یمانه
مهلک ترین اول باشد جارحانه
بی علم ازین که باشد آن جمله رانیگانه
سازند اهل حرفه مشهور با آن زمانه
آید سرود غیبی بر طرز عرشینانه
بر الف و جسیم اولی هم الف ثانیانه
تا آنکه فتح یابند از کینه و بهانه
پس مردمان به میرند هر جا ازین بهانه
تخم بدی به کارند از فسق و فاجرانه
آشوب و رنج پیدا از مکر و از بهانه
اجرا کنند فرمان فی الجمله مهملان
تاویل باب باشند احکام خسروانه
نادان برقص عریان مصروف والهانه
اقوال مجرمانه اعمال عاصیان
تجدیل گشته باشد از فتنه زمانه
نیز هم پدر به دختر محرم به عاشقانه
عصمت رود برابر از جبر مغویانه

پارینه قصه شویم تازه هندگویی
صاحب قرآن ثانی نیز آل گورکانی
عیش و نشاط اکثر گیرد گله به خاطر
رفته حکومت از شان آید بغير مهمان
بعد آن شود چو جنگی باروسیان و جاپان
سرحد جدا نمایند از جنگ بار آیند
دو کس بسنام احمد گمراه کنند بی حد
طاعون و قحط یکجا گرده به هند پیدا
یک زلزله آید چو زلزله قیامت
تا چهار سال جنگی افتد به بز غریبی
جنگ عظیم باشد قتل عظیم سازد
اظهار صلح باشد چو صلح پیش بندی
ظاهر خموش لیکن پنهان کنند سامان
وقتی که جنگ جاپان با چین رفته باشد
پس سال بست و یکم آغاز جنگ دوتم
امداد هندیان از هند داده باشد
آلات برق پیما اسلحه حشر برپا
به مشرق شنوی کلام مغرب
دو الف، روس هم مانند شهد شیرین
بایرق تیغ رانند کوه غضب ردانند
این غزوه تا به شش سال ماند به دهر پیدا
نصرانیان که باشند هندوستان سپارند
تقسیم هند گرده در دو حصص هویدا
بسی تاج بادشاهان شاهی کنند نادان
از رشوت و تساهل دانسته از تغافل
عالم ز علم نالان دانا ز فهم گریان
از امت محمد «ص» سرزد شونت بی حد
شفقت به سرد مهری تعظیم در دلیری
همشیر یا برادر پسران هم به مادر
عفت رود سراسر حرمت رود سراسر

بسی مهرگی سرایید پرده دری در آید
 دختر فروش باشد عصمت فروش باشد
 شوق نماز و روزه حج و زکوة نظره
 غون جگر بنوشم بارنج باتو گویم
 قهر عظیم آید بهر سزا که خواهد
 مسلم شوند کشته افتان شوند حیران
 ارزان شود برابر جانداد و جان مسلم
 از قلب پنج آبی خارج شود زُناری
 برعکس این بر آید در شهر مسلمانان
 شهر عظیم باشد اعظم ترین مقتل
 رهبر ز مسلمانان در پرده یاراینان
 این تصه بین العیدین از شین تون شرطین
 ماه محرم آید با تیغ مسلمانان
 بعد آن شود چون شورش در ملک هند پیدا
 و نیز حبیب الله صاحب قرآن من الله
 از غازیان سرحد جنبید زمین چون مرقد
 غلبه کنند هم چون مور و ملخ شباشب
 یکجا شوند افغان هم دکنیان و ایران
 کشته شوند جمله بدخواه دین و ایمان
 از «گ» شش حررفی بقال کینه پرور
 پس خوش شود مسلمان از فضل و لطف یزدان
 چون هند هم به مغرب قسمت خراب گردد
 از دو الف که گفتم یک الف بی گردد
 جیم شکست خورده بارا برابر آید
 کاهد الف جهان را یک نکته رو نماید
 دنیا خراب گردد باشند بی ایمانه
 رازی که گفته ام من دُری که سفته ام من
 عجلت اگر بخواهی نصرت اگر بخواهی
 چون سال بهتری از کان ذهوقا آید

عصمت فروش باطن معصوم ظاهرانه
 مردان سقله طینت با وضع زاهدانه
 کم کرده و بزاید یک بار خاطراته
 لئسه ترک گردان این طرز راهبانه
 اجر از خدا بسازد یک حکم قاتلانه
 از دست نیزیه بندان یک قوم هندوانه
 خون می شود روانه چون بحر بی کرانه
 قبضه کنند مسلم بر ملک غاصبانه
 قبضه کنند هندو بر شهر جابرا نه
 صد کربلا چون کربلا هر جا به خانه خانه
 امداد داده باشد از عهد فاجرانه
 سازد همنود بدرا معتوب فی زمانه
 سازند مسلم آندم اقدام جارحانه
 عثمان نمایند آندم یک عزم غازیانه
 گیرند نصرت الله شمشیر از میانه
 بنهر حصول مقصد آیسند والهانه
 حقا که قوم افغان باشند فاتحانه
 فتح کنند اینان کل هند غازیانه
 خالق نماید اکرام از لطف خالقانه
 مسلم شود بخاطر از لطف آن یگانه
 کل هند پاک گردد از رسم هندوانه
 تجدید باب گردد جنگ سه نو بتانه
 «را» حمله ساز یابد بر «الف» مغربانه
 آلات نثار آرد مهلک جنهمانه
 آ که رسم یادش باشد امور خانه
 گیرند منزل آخر فی النار دوزخانه
 باشد برای نصرت اُستاد غائبانه
 کن پیروی خدا را در قول قدسیانه
 مهدی عروج سازد بر مهر مهدیانه

علامه اقبال و خوشحال خان ختک

چکیده :

اشتراک مضامین شعری و همسانی اندیشه‌ای از دیرباز میان سخنوران برجسته مورد توجه محافل علمی و ادبی بوده است. خوشحال خان ختک، درست دو قرن پیش از دوره زندگی اقبال طی دوره فرمانروایی تیموریان شبه قاره در مناطق شمال غربی شبه قاره می‌زیسته. مدتی مسئولیت‌های لشکری و کشوری را عهده‌دار بوده، اما از برجسته‌ترین سخنوران پشتو زبان هم به شمار می‌رود. وی همچنین متصف به خصائل حمیده حمیت و شهامت کم نظیری هم بوده و به همین دلیل اقبال در شعر خود وی را تحسین نموده است. در این گفتار برخی مضامین مشترک در شعر پشتو خوشحال و شعر اردو و فارسی اقبال بررسی شده است. خوشحال به فارسی‌گویی نیز تمایل ویژه‌ای داشت اما حجم شعر فارسی وی نسبت به آثارش به زبان پشتو محدود است.

- خوشحال خان ختک (م ۱۱۰۰ هـ ق) و دکتر علامه اقبال لاهوری (م ۱۹۳۸م) هر دو رهبران فکری و ملی سرزمین پاکستان می‌باشند. هر دو در زمان خود با سعی و کوشش بی هم وظائف ملی خود را انجام داده‌اند و با عمل خود به اثبات رسانده‌اند که عمل و سعی پی هم روح زندگی است بدین جهت به راحتی می‌توان گفت که تعلیمات و آموزش آنها تفسیر عملی تصوّر ایشان است.
- خوشحال و اقبال در مورد خودی (بخود اتکا داشتن) خودداری (غیرت و حمیت) شجاعت، مروت، مودت، مهمان نوازی، جود و سخا، عفو و بخشودگی، صداقت، صبر و شکیبایی، مردانگی و پامردی، همت و جرأت، عدل و انصاف، ایثار و قربانی، بی‌باکی و تهور، نظرات شان آشکار نموده، و راه عمل را نشان داده‌اند. در کلام خوشحال و اقبال زیست‌شناسی، آشکار و هویدا است. هر دو اگر به دست آوردن لوازم زندگی را ستوده‌اند، ولی زرپرستی و پول پرستی و به اصطلاح امروزی کاپیتالیسم را به باد انتقاد گرفته‌اند. همچنین هر

دو تأکید می‌کنند که در جهان باید برای سرافرازی خود سعی بسیار کرد ولی به هیچ عنوان نه پول پرستی را دوست دارند و نه از قبیله ماد یون می‌باشند بلکه از نظر فکری مبلغ تحکیم روح هستند، و در نظر آنها اصل حیات همین می‌باشد. خوشحال خان ختک و دکتر علامه اقبال لاهوری هر دو بر این عقیده‌اند که زندگی واقعی از روح و مبانی آن سرچشمه می‌گیرد و الا انسان باین بست مواجه می‌شود. توکل بر خدای عزّ و جلّ یکی از ویژگی‌های شعر خوشحال خان ختک می‌باشد به طوری که می‌گوید:

توکلت علی الله وینا یسوه ده د خوشحال د زمانی سره ساز نیشته
ترجمه: حرف آخر من توکلت علی الله است و خوشحال نمی‌تواند حقایق را در نظر نگرفته با زمانه بسازد.
دکتر علامه اقبال می‌گوید:

حدیث بی‌خبران است با زمانه بساز زمانه با تو نسازد تو بازمانه ستیز!
عزم و ثبات در افکار خوشحال خان ختک و دکتر علامه اقبال لاهوری مقام شامخی دارد. خوشحال خان ختک می‌گوید:

د کلاه لائق خو باز دی یا شاهین دی په واخه چی د کلاغ په سر کلاه شی
ترجمه: فقط باز یا عقاب اهلیت و شایستگی دارد که بر سر خود کلاه داشته باشد اگر کلاغ بر سر خود کلاه دارد این بی‌معنی است، دکتر علامه اقبال می‌گوید:

برهنه سره تو عزم بلند پیدا کر بهان فقط سرشاهین که واسطه ه کلاه
ترجمه: اگر سر تو برهنه است باید عزم خود را محکم کنی که برای آن کلاه به دست بیاری چون فقط شاهین حق این را دارد که کلاه داشته باشد.
خوشحال خان ختک بر این عقیده است که راهنمای ملت به هیچ عنوان دروغ گو و فریب دهنده و حيله گر و کج بحث نباشد. اگر راهنمایی دارای ویژگیهای مزبور باشد برای ملت بدبختی به ارمغان خواهد آورد.

د زره غلا، په زره کنی غم ده لاپسه تیره د سر دار
هر سردار چی په زره غل شی حان رسوا که خلک خوار
ترجمه: اگر قلب دارای مکر و حيله باشد، غم و اندوه و زیان به بار خواهد آورد به ویژه اگر قلب سردار قومی از مکر و فریب و حيله پر باشد این بدترین ظلمی است بر مردم آن طائفه. همچون سرداری خود و همچنین قوم خود را رسوا و پست و ذلیل خواهد کرد.

خوشحال خان ختک فکر می‌کند که راهنمای مکار و حيله گر هم خودش را وهم ملتش را رسوا و تذلیل می‌کند و می‌بینیم که این فکر راستین دارای

حقیقتی است که ما در سر تا سر جهان با انظار خود می‌نگریم. ما از عقوبت همچون راهنمایانی کاملاً مطلع هستیم لذا احتیاج به نظر نمی‌رسد که این موضوع را پی‌گیری کنیم در این رابطه خوشحال خان ختک می‌افزاید:

زمانه بے یی پہ سر کلونہ ندوردی ہفہ سر چی سزاوار وی د پایزارو

ترجمه: سری را که باید با کفش زده شود، زمانه گل باران نخواهد کرد.

د بزرگانو پہ مسند بے ہفہ کپیننی چسی لری وارہ اسباب دلائقی

ترجمه: نفری می‌تواند جانشین بزرگان باشد که اہلیت و شایستگی برای نشستن برمسند و اورنگ داشته باشد.

همچنین از اوصافی که دکتر محمد اقبال برای قائد و سردار و رئیس ملت لازم می‌داند تقریباً همه اقبال دانان مطلع هستند. در این باره این دو بیت علامه مرحوم دارای مفهوم جامعی است و می‌بینیم که تا چه اندازه با افکار خوشحال خان ختک مطابقت و مماثلت دارد

نشان راہ دکھات تہ جو ستارون کو ترس گٹ ہین کسی مرد راہ دان ک لیب

نگہ بلند و سخن دلنواز و جان پُرسوز بھہ ہد رخت سفر میر کاروان ک لیب

ترجمه: آنهایی که به ستارگان راه نشان می‌دادند برای رسیدن یک مرد راه دان و آگاه با اشتیاق فراوانی منتظر هستند و کسی می‌تواند میر کاروان باشد که نگاهش بلند، سخش دلنواز و جانش پُرسوز و گداز باشد.

همچنین علامه دکتر محمد اقبال در رابطه با حقیقت قائد و امام این چنین نظراتی اظهار می‌دارد.

تو نہ پوچھی ہ امامت کی حقیقت مجہ۔۔

حق تجہ میری طرح صاحب اسرار کرئ

ہد وہی تیر۔ زمانہ کا امام بر حق

جو تجہ حاضر و موجود ہد بیزار کرئ

فتنہ ہ ملت بیضا کو امامت اس کی

جو مسلمان کو سلاطین کا پرستار کرئ

ترجمه: تو درباره حقیقت امامت و رهبری سوال کرده‌ای در پاسخش باید بگویم که خدا ترا نیز مانند من صاحب اسرار کند. آن کسی امام و رهبر واقعی زمان تو است که ترا از حاضر و موجود بیزار سازد.

امامت آن فرد برای ملت بیضا یعنی امت مسلمہ مانند فتنہ‌ای است که مسلمان را وادار سازد از پادشاهان متابعت و فرمانبرداری کند.

وقتی افکار مزبور خوشحال و اقبال مطالعه و بررسی گردد این حقیقت، آشکار و روشن می‌گردد که اگر رهبری با ایمان و مخلص و دانشمند داشته باشد

ملت می‌تواند بر مشکلات خود فائق گردد. همچنین می‌تواند از آزادی و استقلال خود محافظت کند و در همهٔ شعب زندگی خود پیشرفت کرده شادمانی خود را تضمین کند.

دکتر محمد اقبال یک وصف دیگر مؤمن را نیز بیان کرده است و آن این است که مؤمن در حلقهٔ یاران مانند ابریشم نرم و در رزم حق و باطل، مانند فولاد سخت می‌باشد.

هو حلقهٔ یاران مین ابریشم کی طرح نرم
 رزم حق و باطل هو تو فولاد هـ مومن
 در جای دیگر این موضوع را این چنین توضیح می‌دهد:
 جس سـ جگر لاله من تهنک هو و شبنم

دریاؤن کد دل جس سـ دهل جائین وه طوفان

ترجمه: مؤمن آن شبنمی است که می‌تواند جگر لاله را تسکین بخشد و قلب دریاها را به لرزه در آورد.

خوشحال خان ختک می‌گوید:

و اغیار ته لکه کانی، موم و یارته
 په سختہ کنی په نرمحدکنی هفه زه یم
 ترجمه: من در مقابل دشمن از سنگ، سخت‌تر و برای یاران و دوستان از موم نرم‌تر هستم.

همچنین در جای دیگر می‌گوید:

اهل شرتہ د شاهین منکل پیدا کره
 اهل خیر و ته خلیم شه ترحمام
 در مقابل شرور پنجهٔ شاهین باشید و برای اهل خیر از کبوتر و فاخته هم حلیم‌تر
 و بُردبارتر باشید.

در دین مبین اسلام جنگ فقط برای به دست آوردن قدرت و غلبه و امارت و پادشاهی روا نیست بلکه اصل هدف آن باید از بین بردن ظلم و ستم و تعدی و به وجود آوردن عدل و انصاف و صداقت باشد. دکتر محمد اقبال نیز برای به دست آوردن مجدد امامت و رهبری جهان به مسلمین درس صداقت و عدالت و شجاعت می‌دهد به طوری که می‌گوید:

سبق پهر پره صداقت کا، عدالت کا، شجاعت کا

لیا جائـ گا تجھ سـ کام دنیا کی امامت کا

ترجمه: باید درس صداقت و عدالت و شجاعت را دوباره از برکنی، زیرا که تو باید در جهان فرائض امامت انجام دهی. مسلمین نه تنها موظف اند که از آزادی و استقلال خود محافظت کنند بلکه در سرتاسر گیتی هر جا که ظلم و تعدی وجود داشته باشد باید برای از بین بردن آن سعی و عمل به وجود بیاورند. بدین جهت خوشحال خان ختک فقط خدا و شمشیر رادر این باره وسیله قرار

می دهد:

یا تکیه ده دیو خدای او یا دتورو په جرکو مرکونه شی کار تمام
ترجمه: ما باید فقط به خدای واحد و شمشیر و جرأت خود اتکاء داشته باشیم
جرگه‌ها و همایشها و بحوث و سخنرانیها نمی‌تواند مسائل ما را حل و فصل کند،
و شاید به همین علت وی تأکید می‌ورزد که حتماً باید اسلحهٔ حرب داشته
باشیم؛ زیرا خوشحال خان آماده نیست افرادی را که با زیور اسلحه آراسته
نباشند بعنوان «مرد» قبول کند به طوری که می‌گوید:

چسی مشین په وسله نه وی مرد وی نه وائی و حان ته

لاس وی سره که سترکی توری خان دی وجور وی خوان ته

ترجمه: کسی که اسلحه را دوست نداشته باشد باید خودش را مرد نگوید
همچون آدمی باید حنا را بر دست‌ها بمالد، چشمها را سرمه بکشد و خودش را
مانند غروس آماده کرده منتظر جوانی باشد. خوشحال خان ختک فدای هنر
شمشیر زنی است؛ به طوری که می‌گوید:

چی خرکنده سر بازی کاندی و تورو زه خوشحال ختک ترهسی هنر حار شم

ترجمه: خوشحال خان ختک فدای هنری است که در نتیجهٔ به کار بردن آن
شمشیرها می‌درخشد و می‌تابد.

علامه اقبال حتی در جنگ و حرب نیز خبیله بازی و تردسنی را مورد
ستایش قرار نمی‌دهد؛ به طوری که می‌گوید:

وهی هه بنده خر جس کی ضرب هه کاری نه وه که حرب هه جس کی تمام عیاری
ترجمه: ضربهٔ مرد آزاده همواره سخت می‌باشد و او هیچگاه از مکر و فریب
استفاده نمی‌کند.

زمانیکه اقبال از تقدیر محافظت می‌کند می‌گوید:

مین تچه کو بناتا هون تقدیر امم کیا هه شمشیر و سنان اول طاؤس و رباب آخر

ترجمه: می‌خواهم به شما بگویم که تقدیر امم به چه چیزی می‌گوید این که در
آغاز (کار) باید شمشیر و سنان باشد و در پایان طاؤس و رباب وجود داشته
باشد و خوشحال خان ختک می‌سراید:

د خوشحال ختک خوینی به هفه وخت وی چی برلینا و سپینو تورو شی په زغرو
ترجمه: خوشحال خان ختک زمانی شادمان خواهد شد که شمشیرهای بُراق با
زره ضربه خورده بتابد و حرارت به وجود بیاورد.

همچنین در نظر خوشحال خان انسان آزاده باید به جای تختی که در نتیجهٔ قبول
کردن غلامی و بندگی بدست بیاید به پتو و تُشک ساده فناعت کند و آزای خود
را از دست ندهد، درین خصوص خوشحال خان گونی ساده خود را از تخت

بہتر می پندارد، به طوری که می گوید:

چی خوشحال باندی ناست کری
دا پوزی ند دی اورتک دی

ترجمه: این که خوشحال رویش می نشیند، گونی نیست بلکه تخت است یا:
چی منصب چی د مغل خوبرو ملک وم
چی منصب دمغل نه خورم اوس ملک یم

ترجمه: زمانی که در خدمت مغول بودم به من سردار می گفتند ولی حالا که در خدمت مغول نیستم مانند فرشته پاک و منزّه هستم.
از نظر اقبال یک لحظه آزادی نسبت به حیات جاودانه غلامی بهتر است، به طوری که می سراید:

سنوای ساکنان ارض هستی!
ندا کیا آرہی ہ آسمان س

کہ آزادی کا ایک لمحہ ہ بہتر
غلامی کی حیات جاودان س

ترجمه: همه ساکنان زمین یعنی تمام مردم بشنوند که از آسمان ندایی می رسد که توضیح می دهد که یک لحظه آزادی از حیات جاودان غلامی بهتر است.
دکتر اقبال به آزادی خواهی و وطن دوستی خوشحال خان ختک و فلسفه او به کثرت در اشعار فارسی و اردوی خود اشاراتی کرده است. و او را افغان شناس تلقی کرده می گوید:

خوش سرود آن شاعر افغان شناس
هر چه بیند باز گوید بی هراس

آن حکیم ملت افغانیان
آن طیب ملت افغانیان

راز قومی دید و بی با کانه گفت
حرف حق با شوخی رندانه گفت

اشتری یابد اگر افغان خور
با یراق و ساز و با انبار در

ہمت دُونش از آن انبار در
می شود خوشنود با زنگ شتر

خوشحال خان ختک در آخر زندگی گفته:

نہ بے زما غوندی بل ننکیالی راشی
نہ بے زما غوندی بل جتکیالی راشی

ختک لا پریرہ پہ درست افغان کی
عجب کہ ہیٹی فرهنگہالی راشی

ترجمه: مانند من دیگر صاحب رزم و جهاد و صاحب غیرت و حمیت نخواهد آمد. بین ختک ها که هیچ حتی در تمام افغانه نیز مرد دانا و با فرهنگ دیگر مثل من نخواهد آمد.

در روزهای آخر خود دکتر علامه اقبال همین مفهوم را این چنین بیان کرده است:

سرود رفته باز آید کہ ناید
نسیمی از حجاز آید کہ ناید

سر آمد روزگار این فقیری
دگر دانای راز آید کہ ناید

گل محمد ناطق مکرانی و اخلاص و ارادتش به

حضرت علی مرتضی (ع) (۲)

چکیده:

گل محمد ناطق مکرانی (م ۱۲۶۴ هـ ق / ۱۸۴۸ م) از فارسی گویان برجسته قرن سیزدهم هجری قمری در استان بلوچستان (پاکستان) بوده که در اصناف مختلف سخن آثاری دارد. در قصاید یکی از موضوعات مورد توجه وی منقبت مولای متقیان بوده است که در شعر فارسی سابقه بالغ بر هزار سال دارد. آنچه که جلب توجه می کند سبک و اسلوب هر یک از منقبت سرا در تبیین مقام و منزلت امیرالمومنین در دنیا و عقبی است. ناطق مکرانی هم برخی از مضامین روح پرور دلنشینی را به حلیه نظم کشیده که خواننده معتقد را به وجد می آورد.

بسم الله الرحمن الرحيم	آنکه حکیم است ونعیم و کریم
بسم الله الرحمن الرحيم	جمله جهان حادث و ذاتش کریم
بسم الله الرحمن الرحيم	پیش ازل بعد قیامت مقیم (۳)

گل محمد ناطق مکرانی متخلص به دلخوش (متوفی ۱۲۶۴ هـ = ۱۸۴۸ میلادی (۴) که ماده تاریخ و فاتش نیز همین اسم کامل اوست، دیوان شعر فارسی مختصری دارد که یکی از شاگردانش به نام جواهر سینگ جواهر پسر

- ۱ - رایزن فرهنگی سابق جمهوری اسلامی ایران و استاد دانشگاه علامه طباطبایی - تهران.
- ۲ - بخشی از خطابه نگارنده است که به مناسبت برگزاری سمینار شاعر فارسی گوی بلوچ، گل محمد ناطق مکرانی (۳ و ۲ آذر ماه ۷۹ = ۲۴-۲۳ نوامبر ۲۰۰۰) در شهر کویته بلوچستان پاکستان با همت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و آکادمی بلوچی کویته برگزار شده است.
- ۳ - جواهر معظم، گل محمد ناطق، بلوچی آکادمی با مقدمه دکتر انعام الحق کوثر، ص ۴۹.
- ۴ - ر.ک: تکملة مقالات الشعراء، مخدوم ابراهیم خلیل، به تصحیح پیر حسام الدین راشدی، انجمن ادبی سند، ۱۹۵۸ میلادی، ص ۲۶۴.

بختاور سینگ در ۴۶ صفحه و ۱۱۴۰ بیت با نام «جوهر معظم» جمع آوری کرده و در چاپخانه نولکشور لکهنو به سال ۱-۱۸۶۰ مطابق ۱۲۷۷ هـ ق به چاپ رسیده است و بار دوم آکادمی بلوچی کوئته با مقدمه مفصل دکتر انعام الحق کوثر استاد سابق دانشگاه بلوچستان به سال ۱۹۶۹ آن را تجدید چاپ کرده است.^(۱)

آنچه نگارنده می خواهد در این مقال بدان اشارت کند اخلاص فوق العاده ناطق به حضرت علی علیه السلام است. او به حق به علی عشق می ورزید و اعتقاد داشت که اگر علی (ع) را بشناسی و به آستان مقدسش اخلاص ورزی و به تعبیر ناطق «اگر خاک پای بو تراب را سرمه چشم خود کنی»، می توانی موسی وار تجلیات حضرت حق را ببینی.

آنچه موسی دید در سینا ببینی بی حجاب سرمه چشمت شود گر خاک پای بو تراب^(۲) ناطق قدرت علی (ع) را فوق تصور می داند و بر این باور است که اگر علی (ع) دست از آستین بیرون کشد و به اصطلاح قدرت نمایی کند، حتی می تواند چشمهای ضعیف شب پره را بینا کند.

قدرتش آنجا که دست از آستین بیرون کند می نهد عینک به پیش چشم شپُر ز آفتاب^(۳) ناطق علی (ع) را به زیبایی صورت و ظاهر نیز توصیف می کند که اگر ماه کنعانی یعنی حضرت یوسف که در زیبایی شهرت داشت، صورت علی (ع) را در خواب می دید بر عشق بی مورد زلیخا که عاشق زیبایی یوسف بود، خنده می زد:

خنده ها بر عشق بی وجه زلیخا می زند گوشی رویش بیند ماه کنعانی به خواب^(۴) ناطق مکرانی علی (ع) را شاهنشاهی می داند که در سرزمین قدر و منزلت، صاحب اختیار و مالک رقبه ها و خداوند گردنان و همه جن و انس و فرشتگان است.

ای شهنشاهی که در اقلیم قدر و منزلت

جن و انسان و ملک را گشته (ای) مالک رقاب^(۵) درباره حلم و بردباری حضرت علی - علیه السلام - سخن بسیار رفته است و داستان مشهور خدو انداختن دشمن او در جنگ بر روی او، و حلم و بردباری او و فرو خوردن خشمش شهرت فراوان دارد که مولانای روم شاعر والا

۱ - شعر فارسی در بلوچستان، دکتر انعام الحق کوثر، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ شمسی / ۱۹۷۵ میلادی.

۲ - جوهر معظم، ص ۴۹. ۳ - مآخذ پیشین.

۴ - مآخذ پیشین ص ۵۰. ۵ - مآخذ و صفحه پیشین.

گل محمد ناطق مکرانی و اخلاص و ارادتش به حضرت علی مرتضی «ع»

مقام ادب و عرفان ادب فارسی نیز آن را در مثنوی معنوی به نظم در آورده است^(۱). اما ناطق حلم علی (ع) را تابدان پایه می داند که می گوید حلم تو بدان اندازه است که اگر حلم تو بر عرش برین سایه اندازد نه فلک مانند دو سنگ آسیا برهم می چسبند و این توصیف ناطق، بر نهایت اخلاص و ورزی او به حضرت علی ابن ابی طالب (ع) گواه تواند بود:

لنگر اندازد اگر حلم تو بر عرش برین نه فلک چسبند برهم چون دو سنگ آسیا^(۲)
ناطق چندان به علی (ع) اعتقاد دارد که او را دستگیر و شفیع خود در رستاخیز می داند و به این شفاعت حضرتش سخت امید می دارد.

یا علی (ع) روزی که صحرای قیامت بر خلق تسابه تفسیده گسوده ز تاب آفتاب
عاشق از معشوق و مادر از پسر نارد به یاد چشم غمخواری ندارد هم پسر از مام و باب...
اندر آن ساعت رسی بهر شفاعت بر سرم عفو جرم خواهی و بخشی نجاتم از عقاب
دست من گیری و با خود جانب کوثربری تازه گردانی روانم را به یک جام شراب^(۳)
ناطق با همه بیان این اخلاص و اشتیاق به حضرت علی ابن ابی طالب در پایان اعتراف و آرزو می کند که:

یا علی (ع) مدح تو سنجیدن نه حد ناطق است گرچه سنجیدست در مدحت همه لب لباب
یا علی (ع) ناطق ندارد جز تو کس فریاد رس ای توام فریاد رس امروز و هم روز حساب
تا بود جان در تن و هم بعد جان رفتن ز تن باد در خاک نجف جایم به حق بوتراب^(۴)
ناطق در میان اشعار نسبتاً کمی که از او باقی مانده است، سه قصیده نسبتاً مفصل درباره حضرت علی - علیه السلام - دارد که نخستین با عنوان «قصیده در منقبت» است و با مطلع زیر آغاز می گردد و ۶۳ بیت دارد:

آنچه موسی دید در سینا ببینی بی حجاب سرمه چشمت شود گر خاک پای بوتراب^(۵)
دومی که تنها عنوان «منقبت» دارد و در ۳۳ بیت به مطلع زیر است:
آماده شود بجایزگی روضه جنان اینک زدم به منقبت شاه انس و جان^(۶)
سومی که تنها عنوان «قطعه» را دارد نیز ۳۳ بیت است و با مطلع زیر آغاز می گردد:

از آنکه از مشیمه تقدیر زاده است بخت تو با سعادت کونین توأمان^(۷)
واژه‌ها و ترکیبات و تعبیراتی که ناطق برای مولای متقیان به کار می برد نیز بر

۱- ر.ک: مثنوی، دفتر اول: «خدا و انداختن خصم بر روی امیر المؤمنین».

۲- جوهر معظم، ص ۵۰. ۳- مأخذ پیشین، ص ۲-۵۱.

۴- مأخذ پیشین، ص ۵۲. ۵- جوهر معظم، ص ۴۹ به بعد.

۶- مأخذ پیشین، ص ۸۰. ۷- مأخذ پیشین، ص ۸۲ به بعد.

نهایت خلوص و اعتقاد راستین او به علی - علیه السلام - دلیل است:

ای جامع الفنون که کمین طفل مکتب از تو خطاب یافته علامه زمان (۱)
 ویرانی صنم کده کفر را کفیل محکم اساسی محرم شرع (۲) را زمان
 نتوان به پاک طینتیت یافتن کسی بیزند خاک آدم اگر بهر امتحان
 شوق ز سوز سینه موسی دهد خبر رایت ز شمع وادی ایمن دهد نشان

در خور توجه اینکه ناطق مکرانی با همه فروتنی و خضوعی که در برابر
 حضرت علی (ع) دارد، خود را آزاده‌ای می‌داند که خادم فلان و مخدوم بهمان
 نیست و این تواضع به حدی است که حتی بیان وصف و سپاس علی -
 علیه السلام - را نیز برای خود «گستاخی» می‌شمارد.

گستاخی سپاس شمایم (۳) ز حد گذشت انموذجی ز حال خود اکنون کنم بیان (۴)
 من کیستم به گنج قناعت نشسته ای در بسته‌ای به روی تمنای این و آن
 آزاده‌ای ز قید تعلق رمیده ای نه خادم فلان و نه مخدوم بهمدان
 گرنان به عزتم نرسد خاک می‌خورم در یوزه گر نیم که دهم آبرو به نان

از ویژگیهای اخلاص نیکوی ناطق این است که خود را مدحت سرای
 سفله‌گان نمی‌داند و سرودن شعر را جز در مناقب اسد الله و آل او روا نمی‌دارد:

توفیق من مباد که مدحت سرا شوم مثنی سفیه را به سماجت چو سفلگان (۵)
 جز در مناقب اسد الله و آل او قطعش کنم اگر متحرک شود زبان
 ناطق به وقت نزع بگو یا علی مدد من ضامن از لب تو اگر برنگشت جان (۶)

- ۱ - مأخذ پیشین، ص ۳ - ۸۲.
 ۲ - در متن «شرح» است (۱۹).
 ۳ - مقصود از «شما» خطاب به حضرت علی (ع) است با خطاب «ای حامیان دین محمد» (ص) در
 ابیات پیش.
 ۴ - جوهر معظم، ص ۸۳.
 ۵ - مأخذ پیشین، ص ۸۲.
 ۶ - در مقاله مربوط به ناطق مکرانی علاوه بر مأخذ یاد شده منابع زیر نیز دیده شده است.
- الف - شعر فارسی در بلوچستان، دکتر انعام الحق کوثر استاد دانشگاه بلوچستان کوئته، از انتشارات
 مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ ش / ۱۹۷۵ م.
- ب - پنج آهنگ میرزا اسد الله خان غالب، تدوین تو و تصحیح و تعلیق سید وزیر الحسن عابدی
 مارس ۱۹۶۹ م دانشگاه پنجاب، لاهور، نامه غالب به گل محمد خان ناطق مکرانی، ص ۵۸۴.

ارزشهای اخلاقی و انسانی در ادبیات فارسی

چکیده:

از ابو علی مسکویه، عبدالله ابن المقفع، زکریای رازی، محمد غزالی، نصیرالدین طوسی، شیخ سعدی، جلال الدین دوانی و واعظ کاشفی از قرن دوم تا دهم هجری قمری در آثار منشور عربی و فارسی به ترویج تعلیمات و مکارم اخلاق کوشیده‌اند. اما در ادبیات منظوم فارسی عناصر اخلاقی از جمله پند و اندرز در آثار شعری ابو شکور بلخی، شهید بلخی، فردوسی و سایر سخنوران قرون اولیه سراغ داریم. اما سرودن قطعاتی جهت تربیت اخلاقی و اصلاح و ارشاد جامعه در واقع از سعدی آغاز شده است. سعدی به موضوعات اخلاقی به حدی توجه داشت که آثارش را دائرة المعارف اخلاق حسنه قلمداد کرده‌اند. مولانا در مثنوی معنوی از تمثیل‌های گونه‌گون نتایج اخلاقی به دست داده و اگرچه دهها سخنور فارسی طی قرون به این امر ملتفت بوده‌اند، اما حافظ شیرازی گوی سبقت را از لحاظ کمیّت و کیفیت ربوده است.

یکی از مختصات بارز ادبیات فارسی توجه ویژه به تربیت اخلاقی و احترام به شرف انسانی است. ابو علی مسکویه در «تهذیب الاخلاق» اخلاق را بدین گونه شرح داده است: «مقصود از علم اخلاق معرفت فضائل و کسب آنهاست تا نفس بدان آراسته شود و شناخت رذائل نیز ضرورت دارد تا نفس از آنها دوری جوید و پاکیزه گردد».

۱ - آثار علمی منشور در زمینه تربیت اخلاقی

واقعیت این است که کلیه ادیان الهی در تعلیمات فردی و اجتماعی محاسن اخلاق، خصائل پسندیده و رفتار عادلانه را در طراز اول اهمیت قرار داده‌اند. از اینکه حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - جهت

تکمیل مکارم اخلاق امر رسالت الهیه را به عهده داشته اند، جامعه اسلامی در ادوار مختلف دارای آثار علمی در زمینه اخلاقی بوده است و در این رهگذر چند اثر منشور را اگر از قرن دوم هجری تا قرن دهم هجری بخواهیم اسم ببریم از لحاظ زمانی بدین قرارند:

- ۱- ادب الصغیر و ادب الکبیر مؤلفه عبدالله ابن المقفع متوفی ۱۴۳ هجری؛
- ۲- اخلاق الملوک از جاحظ متوفی ۲۵۵ ه؛ ۳- عیون الاخبار ابن قتیبه متوفی ۲۷۶ ه؛ ۴- الطب الروحانی از محمد بن زکریای رازی متوفی ۳۱۱ ه؛
- ۵- رسائل اخوان الصفا تألیف گروهی از متفکران در قرن چهارم هجری؛
- ۶- السعادة و الاسعاد از ابو الحسن عامری متوفی ۳۸۱ ه؛ ۷- نصیحة الملوک تألیف امام محمد غزالی متوفی ۵۰۳ ه؛ ۸- گلستان از شیخ سعدی متوفی ۶۹۱ ه؛ ۹- اخلاق ناصری از خواجه نصیر الدین طوسی متوفی ۶۷۲ هجری؛
- ۱۰- اخلاق جلالی تألیف جلال الدین دوانی متوفی ۹۰۸ هجری؛ ۱۱- اخلاق محسنی از ملا حسین واعظ کاشفی متوفی ۹۱۰ هجری.

۲- موضوعات اخلاقی در شعر فارسی

در کتابهای نامبرده ضمن ابواب مفصلی مسائل انفرادی و اجتماعی و ارتباط آن با اخلاق انسانی بحث و مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته است، اما در شعر فارسی از هزار و دویست سال پیش اغلب در قطعه، بیت و حتی در مصرعی جهانی از معنی آورده شده است که اعجاب آور است. جنبه دیگر ارزشهای اخلاقی و انسانی پند و اندرز و حکمت و عبرت است و این گونه موضوعات همواره مورد توجه سخنوران فارسی بوده و حتی امروزه نیز به آن اهمیت داده می شود. استاد دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران درباره موضوع حکمت و وعظ در شعر فارسی از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی بدین گونه متذکر گردیده است: «موضوع دیگری که از شعر این عهد شروع شده و در دوره سلجوقی تکامل یافته است حکمت و وعظ است. آوردن مواعظ و نصایح از اوایل قرن چهارم در شعر فارسی معمول گردیده» استاد در ادامه همین مبحث اضافه می کند «اما ترتیب منظومه هایی که منحصرأ موقوف بر تربیت و اندرزهای اخلاقی به قصد اصلاح و ارشاد طبقات مختلف اجتماع باشد در حقیقت از سعدی آغاز شده و او بزرگ ترین شاعری است که از عهده چنین ابتکار برآمده است» آقای دکتر محمد جعفر محجوب در کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی، اظهار عقیده می کند: «شعر فارسی از نخستین دوران ترقی و

تکامل خویش از جهت دارا بودن مضامین پند آمیز بسیار غنی بوده است و استاد محجوب در ادامه همین مطلب ابراز نظر می‌کند: « ایرانیان هنوز سه ربع قرن از ابتدای سرودن شعر فارسی نگذشته، صاحب منظومه‌هایی مانند آفرین نامه ابوشکور که حجم آن را دو ثلث شاهنامه فردوسی حدس زده‌اند، و کلیله و دمنه و سند باد نامه، شدند که سراسر آن چیزی جز حکمت و پند نبود و وجود همین منظومه‌ها یکی از نشانه‌های اصالت شعر فارسی و جدا شدن راه آن از راه تقلید و پیروی از شعر عرب است.»

۳ - کهن‌ترین انعکاس موضوعات اخلاقی در شعر فارسی

باید دانست که در فرهنگ ایرانی ما قبل اسلام اگر شعار زرتشت: « پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک » فرد و جامعه بوده در دوره اسلامی، بر اثر تعلیمات دین مبین اسلام، تعقل، تدبیر و تفکر از یک طرف، عدل و علم و جوانمردی و فروتنی از طرف دیگر جهت کسب کمال و دستیابی به توفیقات دنیوی و آخروی الزام آور تلقی گردید. شهید بلخی درباره ارزش و اهمیت علم و دانش و ادب می‌گوید:

بی‌بهای و لیکن از تو بهاست

دانشا چون دریغم آیی از آنک

همچنین زار وار با تو رواست

بی تو از خواسته مبادم گنج

بی ادب باهزار کس تنهاست

با ادب را ادب سپاه بس است

ابوشکور بلخی درباره خرد و دانش چنین اظهار عقیده می‌کند:

که بر خاص و بر عام فرمانرواست

خردمند گوید خرد پادشاست

همه شهوت و آرزو چاکر است

خرد را تن آدمی لشکر است

به دانش توان رستن و بافتن

جهان را به دانش توان یافتن

۴ - ارزشهای اخلاقی در شاهنامه فردوسی

فردوسی در باب تأثیر عوامل ارثی در ضمن آموزش و تربیت عقیده علمی خود را بیان می‌کند:

گوش بر نشانی به باغ بهشت

درختی که تلخ است وی را سرشت

به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

ور از جوی خلدش به هنگام آب

همان میوه تلخ بار آورد

سرانجام گوهر به کار آورد

قرآن دستور داده به عدالت در میان مردم داوری کنید و نیز آن گاه که کیخسرو تاج را به لهراسب می‌سپارد و خود از تخت عاج فرود می‌آید بدو

اندرز می دهد که :

مگردان زبان زین سپس جز به داد که از داد باشی تو پیروز و شاد
همه داد جوی و همه داد کن زگیتی تن مهتر آزاد کن
گشناسب هم که شاهی را به بهمن - پسر اسفندیار - می سپارد فردوسی
از زیان گشناسب به بهمن چنین اندرز می دهد:

تو اکنون همی گوش و با داد باش چو داد آوری از غم آزاد باش (۱)
حکیم طوس راستی را می ستاید و کژی و ناراستی را نکوهش می کند و
معتقد است که راستگویان از آرامش روحی سود می برند:

به گیتی به از راستی پیشه نیست زکژی بتر هیچ اندیشه نیست (۲)
چو باراستی باشی و مردمی نبینی بجز خوبی و خرمی (۳)
فردوسی آموختن دانش را به تمام انسانها توصیه می کند:

همه گوش دارید پند مرا سخن گفتن سودمند مرا
زمانی میاسای ز آموختن اگر جان همی خواهی افروختن
وی فراگیری هر دانش را سودمند می داند:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی بیابی زهر دانشی رامشی
فردوسی رنج بردن در راه دانش را ستوده و توانایی را در دانایی می بیند:
به رنج اندر آری تنت را رواست که خود رنج بردن به دانش سزاست
توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر بُرنا بود
اگر دانشی مرد گوید سخن تو بشنو که دانش نگرده کهن
فردوسی به آنان که زر و زور دارند و صاحب جاه و مقامی هستند می گوید:
بی آزاری و سودمندی گزین که این است فرهنگ و آیین و دین
میازار کس را که آزاد مرد سراندر نیارد به آزار و درد
فردوسی طمع و حرص و آزار را نکوهش می کند:

ز آرز و نزونی به رنجی همی روان را چرا برشکنجی همی
بخور آنچه داری و بیشی مجوی که از آرز گاهد همی آبروی
پرستنده آرز و جویای کین به گیتی ز کس نشنود آنرین

۱ - شاهنامه ۶ / ۱۷۴۶

۲ - همان ۲ / ۴۷۸

۳ - همان ۷ / ۱۹۸۲

همچنین اندرز می دهد:

دل مرد طامع بود پر ز درد
به گرد طمع تا توانی نگرود
فردوسی درباره نیکی و نیکوکاری ، به انسانها اندرزهایی می دهد:
به نیکی گراییم و پیمان کنیم
جای دیگر می گوید:

به نیکی گرای و غنیمت شناس
هم از آفریننده دار این سپاس
نمیرد آن که او نیک کردار مُرد
بیاسود و جان را به یزدان سپرد
فردوسی کار و کوشش را برای زندگی فردی و اجتماعی الزام آور تلقی می کند!
از امروز کاری به فردا ممان
هر آن گه که در کار سُستی کنی
که داند که فردا چه گردد زمان؟
همی رای نا تندرستی کنی
فردوسی اعتقاد دارد که نباید تخم نفاق و کینه کاشت . او از زبان «پیران» به
افراسیاب می گوید:

چرا کشت باید درختی به دست
که بارش بود زهر و برگش کبست^(۱)
رشک و حسد در نظر فردوسی همچون بیماری است درمان ناپذیر:
چو چیره شود بر دل مرد رشک
فردوسی درباره همسایگان چنین گفته است:

مجویید آزار همسایگان
فردوسی دین و دانش را برای آدمی ضروری می داند و می گوید:

اگر دل نخواهی که باشد نژند
نخواهی که دائم بوی مستمند
چو خواهی که یابی زهر بد رها
سراندر نیاری به دام بلا
بوی در دو گیتی زبد رستگار
نکو نام باشی بر کردگار
به گفتار پیغمبرت راه جوی
دل از تیرگیهای بدین آب شوی
ترا دین و دانش رهاند درست
ره رستگاری بسایدت جست
فردوسی بالغ بر هزار سال پیش ارزش وقت و اغتنام فرصت را بدین گونه
خاطر نشان می سازد:

چو دی رفت و فردا نیاید به پیش
مده خیره برباد اوقات خویش
حکیم طوس در نکوهش تنبلی و کاهلی چنین می گوید:

چو کاهل بود مرد بُرنا به کار
ازو سیر گردد دل روزگار
برای بی آزار بودن به مردم چنین توصیه می کند:

۱ - کبست: «هندوانه ابوجهل» فرهنگ معین ج ۳، ص ۲۸۸۷

به گیتی گرای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس (۱)
میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

۵ - مولوی در جستجوی خصایل عالی بشری

مولانا رومی تجسم خصائل عالی بشری را در جستجوی بشری که مظهر شرف انسانی بوده باشد، آرزومند است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر با دام و دد ملولم و انسام آرزوست
زین همزمان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستام آرزوست
گفتند یافت می نشود جسته ایم ما گفت آن که یافت می نشود آنم آرزوست

۶ - آثار سعدی، دایرة المعارف اخلاق حسنه

اما آثار منشور و منظوم شیخ اجل سعدی از حیث مضامین و مطالب ارزشهای اخلاقی و انسانی، بر مبنای محتویات کیفی و کمی و تنوع و گوناگونی، جامعیت و همه گیری «دائرة المعارف اخلاق حسنه» می باشد. قطعه معروف شیخ که نه فقط شهرت جهانی دارد بلکه در ساختمان سازمان ملل متحد در نیویورک به طور شاخصی حک گردیده:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند ترار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
در متابعت از اوامر الهی و ابراز عملی عبودیت، در قطعه دیگر، سعدی چنین بیان فرموده:

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر توسرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
سعدی جهت دستگیری مساکین و مستمندان، راهنماییهای حکیمانه ای می فرماید:

به روزگار سلامت، شکستگان دریاب که خیر خاطر مسکین، بلا بگرداند
چو سائل از تو به زاری طلب کند چیزی بده، و گرنه ستمگر به زور بستاند
شیخ اجل در مزیت قناعت چنین سروده:

قناعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی

چرا پیش خسرو به خواهش روی چو یکسونهادی طمع ، خسروی !
در باب فروتنی ، تواضع و شکسته نفسی چه تمثیل جالبی آورده :
تواضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پُر میوه سر برزمین
تأثیر همنشینی و مصاحبت امری است اجتناب ناپذیر ، قطعاً معروف سعدی
حُسن اثرش را نشان می دهد :

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکى یا عبیری که از بوی دلایز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

اجازه بدهید بیتی در مورد سوء تأثیر معاشرت از شاعر معاصر ، دانشمند و
استاد دانشگاه آقای دکتر ناظر زاده کرمانی نقل کنم که بیانگر افکار تربیتی
در شعر معاصر فارسی نیز هست :

دانی، اثر پذیر بود ، جان آدمی زنهار از معاشر بد احتراز کن
به دوستی و دوست ادّعایی داشته، دم از آن می زنیم ، عیار دوست را
شیخ در گلستان چنین آورده:

دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن دانم که گیرد دست دوست در پریشان حالی و در ماندگی
سعدی به بذل و بخشش تشویق می کند :

بزرگی بایدت بخشندگی کن که دانه تانیفشانی نروید
اما از اسراف بر حذر داشته :

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می گویند ملاحان سرودی
اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی

اغلب دیده شده که بعضی ها در صرف غذا از راه اعتدال خارج
می شوند، شیخ در این باره می فرماید :

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است
جهت بهبود وضع در آینده نباید دست از دامن امید درکشید، وی در این باره
توصیه می کند:

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار که آب چشمه حیوان درون تاریکیست
قدر نعمت را مردم به یک اندازه نمی توانند بدانند، زیرا:
ای سیر ترانسان جوین خوش ننماید
معشوق من است آنکه به نزدیک تو زشت است

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است
از نظر سعدی علم بدون عمل امری پسندیده نیست و چه تمثیل جالبی در این
خصوص آورده است:

علم چندان که بیشتر خوانی	چون عمل در تونیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپایی بر او کتابی چند
آن تھی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیزم است یا دفتر

برای حصول هدف طی طریق بر جاده صواب لازم است:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کین ره که تو می روی به ترکستان است
احسان ناشناسی از خصائل رذیله در افراد جامعه بوده اما این دلیل نمی شود که
از احسان در حق دیگران دست بکشیم:

یا وفا خود نبود در عالم	یا مگر کس در این زمانه نکود
کس نیامخت علم تیر از من	که مرا عاقبت نشانه نکرد

هرچه سن آدم بالا برود در واقع فرصت زیست وی کاسته می شود، بنابراین در
انجام کارهای نیکوکارانه باید عجله کرد، چه زیبا فرموده:

هردم از عمر می رود نفسی	چون نگه می کنم نمانده بسی
ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روزه دریایی
خجل آن کس که رفت و کار نساخت	کوس رحلت زدند و بار نساخت

هر که از فریضه نماز غفلت می ورزد شایان اعتبار نبوده در این باره می گوید:

وامش مده آن که بی نماز است	گرچه دهنش ز فاقه باز است
کو فرض خدا نمی گزارد	از قرض تو نیز غم ندارد

حمد الهی وظیفه خلق است اما آدم نمی تواند از عهده آن بر بیاید:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم	وز هرچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر	ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

۷- ویژگیهای تربیتی و شرف انسانی در شعر حافظ

خواجه حافظ شیرازی در میان سخنوران فارسی و حکیمان سخنور
جایگاه ویژه مصلح و مربی را داراست اما شیوه وی دوستانه و خودمانی است،
او خود را در مقام ناصح و فقیه و مفتی نمی بیند اما اهمیت نصیحت را بدین
گونه برملا می سازد:

نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند

جانان سعادت‌مند پسند پیر دانا را

نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر هر آن چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر
حافظ اصول پسندیده اخلاقی را از قبیل همت والا، سعی و کوشش،
امید و رجا، قناعت و استغنا، عهد و پیمان، نماز و دعا، اغتنام فرصت و وقت،
تسلیم و رضا، صبر و بردباری، تکبر و غرور، غم و اندوه، آزادی و آزاده روی، و
در نکوهش حسد و ریا، عیب جویی، تفرقه و آزار مردم شعر گفته همچنین به
وصف مدارا و تحمل، عفو و درگذشت، اخلاق حسنه اشعار شیرینی گفته
است، اینک چند بیت به صورت موضوعی درج می شود:

همت والا

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

بوسه تربت ما چون گذری همت خواه که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

همت عالی طلب جام مرصع گومباش
اهمیت سعی و کوشش

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یاتن رسد به جانان یا جان زتن برآید

سعی ناپرده در این راه به جایی نرسی
امید و رجا

چه جورها که کشیدند بلیلان از دی به بوی آن که دیگر نوبهار باز آید

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند
قناعت و استغناء

گنج زرگر نبود کنج قناعت باقی است آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد

ز پادشاه و گدا نارغم بحمدالله گدای خاک در دوست پادشاه من است

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم
با پادشه بگویی که روزی مقدر است
نماز و دعا

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ
از یمن دعای شب و ورد سحری بود

ای نسیم سحری بندگی من برسان
گو فراموش مکن وقت دعای سحرم

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدهش

عهد و پیمان

اگرچه خرمن عمرم غم تو داد به باد
به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
تا ابد سر نکشد و ز سر پیمان نرود

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

اغتنام فرصت و وقت

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست؟

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان گذران مارا بس

آشتی و صلحجویی

بر آستانه تسلیم سرینه حافظ
که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

بس تجربه کردیم در این دیو مکافات
با درد کشان هر که در افتاد برافتاد

درخت دوستی نشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

صبر و شکیبایی

گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا
گویا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

در نکوهش غرور و تکبر

از وی همه مستی و غرور است و تکبر
و ز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است

زند از ره نیاز به دارالسلام رفت

زاهد فرور داشت سلامت نبرد راه

ناپایداری دنیا و بقای اعمال نیک

بیار باده که بنیاد عمر برباد است

بیا که قصر امل سخت سُست بنیاد است

آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

باغبانا زخزان بی خبرت می بینم

آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

خلق نیکو و تحمّل و مدارا

به بسند و دام نگیرند مرغ دانا را

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر

با دوستان مَرّوت با دشمنان مدارا

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است:

که از مُصاحبِ ناجنس احتراز کنید

نخست موعظه پیر می فروش این است

اتحاد ملّی و یگانگی اُمّت

آری به اتفاق جهان می توان گرفت

حسنّت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت

ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح

حذر از مصاحبت بدان

نیک نامی خواهی ای دل با بدان صحبت مدار

خودپسندی جان من بُرهان نادانی بود

جواب تلخ می زبید لب لعلِ شکرخارا

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعاگویم

نیکوکاری و بی ریایی

که کار خیر بی روی و ریا کرد

غلام همت آن نازینم

تاریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود

گرچه برواعظ شهر این سخن آسان نشود

که خواجه خود روش بنده پروری داند

تو بندگی چو گدایان به شرط مُرد مکن

خدا پرستی و خدا جویی

جز این خیال ندارم خدا گواه من است

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شماست

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست همه جاخانه عشق است چه مسجد چه کنشت

عشق بازی را تحمل باید ای دل پایدار گر بلایی بود بود و گر خطایی رفت رفت
ما در سطور فوق چند بیت موضوعی از جنبه های مختلف اخلاق فردی
و اجتماعی انتخاب شده را آورده ایم در حالی که ژرفای اندیشه حافظ به
اندازه ای است که پژوهش گسترده تری را متقاضی می باشد همین مطلب را خود
حافظ پیش بینی کرده و چنین گفته است:

ترا چنان که تویی هر نظر گجا بیند به قدر دانش خود هرکسی کند ادراک

نتیجه:

به برکت موضوعات اخلاقی و تربیتی در ادبیات فارسی، شعر و ادب فارسی در
ادبیات جهانی حایز مقام منفردی است و جامعه بشری همواره به چنین
راهنماییهایی خردمندانه نیاز خواهد داشت.

منابع و مأخذ

- ۱- ابوعلی مسکویه، تهذیب الاخلاق، چاپ بیروت، ۱۹۶۱ م.
- ۲- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران ج ۱-۳، تهران، ۱۳۷۱ ه.ش.
- ۳- محجوب، محمد جعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، ۱۳۴۵ ه.ش.
- ۴- فردوسی طوسی، شاهنامه، چاپ تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۵- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی مولوی، به تصحیح قاضی سجاد حسین،
لاهور، ۱۹۷۸ م.
- ۶- سعدی شیرازی، کلیات سعدی، به تصحیح محمد علی فروغی، چاپ علمی، ۱۳۳۴ ه.ش.
- ۷- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، دیوان حافظ، به تصحیح قاضی سجاد حسین، لاهور،
۱۹۸۴ م.
- ۸- فصلنامه دانش، اسلام آباد شماره مسلسل ۱۵، پاییز ۱۳۶۷ ش، مقاله های ویژه حافظ، ۲۳
پاییز ۱۳۶۹ ش، مقاله نشاط عشق در کلام حافظ.

حدیث قاهری و دلبری در شعر فارسی اقبال

(دیدگاه علامه محمد اقبال درباره صفات جلال و جمال خداوند)

چکیده:

اصطلاح قاهری و دلبری در کلیات فارسی اقبال به معنای صفات جلال و جمال خداوند و تجلی این صفات بر مؤمن به کار رفته است. از دیدگاه اقبال، عارف واقعی دارای هر دو صفت جلال و جمال الهی است و فقدان هر یک از این صفات الهی برای عارف نقص محسوب می‌شود. اما از آنجایی که جمال خداوند بر جلال او می‌چربد، عارف نیز به تبع معشوق خود پیش از آنکه دارای صفات قهرآمیز باشد، دارای صفات مهرآمیز است.

در کلیات فارسی علامه محمد اقبال بارها به اصطلاح «قاهری و دلبری» بر می‌خوریم. منظور از قاهری در اشعار اقبال صفات جلال خداوند است و منظور از دلبری صفات جمال او. بحث پیرامون صفات جلال و جمال خداوند در آثار عرفا به کثرت دیده می‌شود (۲) اقبال نیز چون سایر عارفان از این امر غافل نبوده بلکه وی بر آن است که عارف یا به اصطلاح خود او مؤمن نه فقط آیینه دار صفات جمال و جلال الهی است، بلکه بسط دهنده این صفات در تمام جامعه بشری نیز هست. این نوع برداشت اقبال از صفات الهی و تجلی آن بر

۱ - پژوهشگر «مقتدره قومی زبان».

۲ - برای توضیحات بیشتر نک به کتابهای چون شرح تعرف لمذهب التصوف خواجه امام و مصنفات شیخ اشراق، ص ۲۸۴ و سیاسات مدتیبه فارابی - ترجمه فارسی، ص ۹۷ و غیره.

مؤمن و سپس بر جامعه، جایگاه وی را در شاعران و عارفان بسیار رفیع می‌کند. اقبال بر آن است که عارف واقعی کسی است که هم جلال خداوندی و هم جمال او را آینه دار باشد و تا زمانی که عارف یکی از صفات جمال و جلال را فاقد باشد کامل نخواهد بود. وجود همزمان این دو صفت یعنی جمال و جلال خداوند در عارف از دیدگاه اقبال بسیار ضروری است.

تجلی صفات خداوند بر انسان یک مبحث مورد اختلاف بین اهل شریعت و طریقت است. اهل شریعت بر آن اند که صفات الهی مختص به خود اوست و هیچ کس را نمی‌توان دارای صفات الهی دانست. اهل حقیقت بر آن اند که تمام جهان آفرینش چیزی جز تجلی صفات الهی نیست. حکما همین اندیشه را به گونه دیگر مطرح می‌کنند. آنها می‌گویند که بین علت و معلول یک سنخیت ذاتی وجود دارد و وجود معلول پیوسته نیازمند به علت است بنابراین جدایی بین علت و معلول به عدم وجود معلول می‌انجامد و آفرینش که همواره نیازمند به خداوند است، با جدا شدن خداوند عدم محض خواهد شد. از طرفی جدایی بین خداوند و آفرینش به محدودیت خداوند می‌انجامد، زیرا با چنین اندیشیدن قایل به محدودیت خداوند می‌شویم. اقبال نیز موضع حکما و عرفا را می‌پسندد و می‌گوید که انسان نه فقط می‌تواند دارای صفات الهی بشود بلکه خلیفه و جانشین خداوند است و خدایی که بی مثل و بی مثال است، با وجود آن انسان دارای مثل می‌شود:

رنگ او بر کن مثال او شوی در جهان عکس جمال او شوی^(۱)

چنانکه می‌دانیم اصطلاح رنگ خدا، یک اصطلاح قرآنی است. در قرآن

آمده است که «صبغة الله و من احسن من الله صبغة»^(۲)

۱ - کلیات فارسی اقبال، ص ۱۰۵.

۲ - قرآن مجید سوره بقره ۲، آیه ۱۳۸.

در تفسیر این آیه صاحب کشف الاسرار سخنان زیبایی دارد که برای فهم موضع عرفا درباره صفات الهی نیز بسیار کمک کننده است :

«این صبغة الله رنگ بی رنگی است، هر که از رنگ رنگ آمیزان است به صبغة الله رنگین است. پس چون به صبغة الله رسید، هر که به وی باز افتد او را به رنگ خود کند، چنانکه کیمیا، مس و آهن را به رنگ خویش کند و عزیز گرداند. اگر بیگانه به وی باز افتد آشنا گردد و اگر عاصی به او باز افتد مطیع شود»^(۱)

اما اقبال به همین که عارف باید دارای صفات الهی باشد بسنده نمی کند بلکه می گوید که عارف پس از منور شدن به نور الهی، این نور را به همه جامعه بشری بیفشاند. به عبارت دیگر او خواستار تشکیل یک جامعه الهی است :

نقش حق اول به جان انداختن باز او را در جهان انداختن^(۲)

برای بیان این اندیشه یعنی صفات جلال و جمال الهی، اقبال اصطلاح «قاهری و دلبری» را به کار برده است. اقبال بر آن است که مؤمن یا عارف کسی است که هم با خدا راز و نیاز همراه با سوز و گداز دارد و هم با دشمنان او در ستیز است؛ یعنی هم جلال خداوند را و هم جمال او را آینه دار است. اقبال عرفانی را که باعث بی تفاوت شدن عارف نسبت به اصلاح امور جامعه می شود هرگز نمی پسندد. وی می خواهد که عارف پس از نیل به لقای حق بکوشد تا دیگران نیز به آن نیل آیند. عارف او حاضر است برای اصلاح امر مسلمین و برای رضای خداوند با باطل مبارزه کند. عارف اقبال یک عارف منزوی از جامعه نیست بلکه کسی است که برای جامعه بشری مفید است. در عالم نبرد و میدان جنگ مبارز است و در عالم خلوت اهل سوز و گداز است و راز و نیاز. جمع این دو صفت به ظاهر متناقض در وجود عارف در اندیشه اقبال نه فقط امکان پذیر

۱ - کشف الاسرار میبیدی ج ۱، ص ۳۸۷.

۲ - کلیات فارسی اقبال، ص ۳۴۲.

است بلکه بسیار ضروری نیز هست و از دیدگاه اقبال پیامبران چنین کسانی بودند. یعنی فرستادگان خداوند با خدای خود راز و نیاز داشتند در عین حالی که با دشمنان او بانهایت استواری می‌جنگیدند:

دلبری بی‌قاهری جادوگری است دلبری با قاهری پیغمبری است
هر دو را در کارها آمیخت عشق عالمی در عالمی انگیخت عشق^(۱)

از دیدگاه اقبال صفات متضاد «قاهری و دلبری» به دلیل عشق خداوندی قابل جمع هستند. یعنی آنچه باعث ایجاد هماهنگی و وحدت بین جلال و جمال است عشق است. وی بر آن است که به تنهایی جلال و یا جمال الهی کفایت نمی‌کند، بلکه هر دو همزمان باید در وجود عارف متجلی بشود:

از جلال بی‌جمالی الامان از فراق بی‌وصالی الامان^(۲)

پیروان پیامبر چون خود او بر دوستان مهربان و شفیق‌اند و بر دشمنان خدا سخت‌گیر:

رحمت حق صحبت احرار او تهر یزدان ضربت‌گزار او^(۳)

نیک می‌دانیم که این اندیشه یعنی جمع صفات جلال و جمال در مؤمن، برخاسته از معارف دینی و قرآنی است. از نشانه‌های مؤمنان است که آنها بر کفار سخت‌گیراند و بر دوستان رحیم: «اشداء علی الکفار و رحماء بینهم»^(۴)
این بیت زیر از اقبال گویی ترجمه‌ای از آیه کریم است:

روزکین کشورگشا از قاهری روز صلح از شیوه‌های دلبری^(۵)

این تفکر یعنی اختلاط قاهری و دلبری و آمیزش رزم و بزم، جایگاه اقبال

۱- کلیات فارسی اقبال، ص ۱۸۷.

۲- همان، ص ۳۱۲.

۳- همان: ۲۹۵.

۴- قرآن سوره فتح آیه ۲۹.

۵- کلیات فارسی اقبال، ص ۳۶۲.

را در بین عارفان بسیار والا می‌کند. در عرفان او به جای مفاهیمی چون نفس کشی، دوری از جامعه و انزوا، و ملامت نفس، مفاهیمی چون عزت و افتخار و پیروزی و سربلندی به چشم می‌خورد. وی به جای «جهان‌گذاری» «جهان‌داری» را توصیه می‌کند:

ای که از ترک جهان گویی مگو ترک این دیر کهن تسخیر او (۱)

به دلیل جذب صفات الهی در وجود خود مؤمن جهان را دگرگونه می‌سازد:

نقش حق اول به جان انداختن	باز او را در جهان انداختن
نقش جان تا در جهان گردد تمام	می‌شود دیدار حق دیدار عام
ای خنک مردی که از یک «هوی» او	نه فلک دارد طواف کوی او
وای درویشی که «هویی» آفرید	باز لب بر بست و دم در خود کشید
حکم حق را در جهان جاری نکرد	نانی از جو خورد و کزاری نکرد
خانقاهی جست و از خیبر رمید	راهی برزید و سلطانی ندید
نقش حق داری، جهان نخچیرتست	همعنان تقدیر با تدبیرتست (۲)

وی حیات حقیقی را در این می‌داند که انسان دارای صفات الهی بشود و همچون خدای خود آفریننده بشود:

چيست بودن دانی ای مرد نجیب؟	از جمال ذات حق بردن نصیب
آفریدن جستجوی دلبری	و نمودن خویش را بر دیگری
هرکه او را قوت تخلیق نیست	پیش ماجز کافر و زندیق نیست (۳)

۱ - همان، ص ۳۹۷.

۲ - همان، صص ۳۴۲ - ۳۴۳.

۳ - کلیات فارسی اقبال، ص ۳۷۷.

اما حدیث قاهری و دلبری در شعر اقبال در همین حد که انسان باید دارای صفات الهی باشد پایان نمی‌یابد، بلکه وی این اندیشه را بیشتر موشکافی می‌کند و با دقت تام و تعمق تمام در معارف اسلامی و تاریخ اسلام و آموزه‌های دینی می‌گوید که هر چند جلال و جمال هر دو از حالات عارف است و هر دو لازم ولی همانطوری که رحمت خداوند بر غضب او می‌چربد^(۱) عارف نیز پیش از آنکه قاهر باشد مهربان و با محبت و عطف است:

زانکه حق در دلبری پیداتر است دلبری از قاهری اولتر است^(۲)

برای توضیح این مسأله مهم عرفان و تصوف و جهان بینی عرفانی عبارت زیر از جوادی آملی بسیار راه گشا است:

«اوصاف مهرآمیز خدای سبحان صفات جمال است و صفات قهرآمیز او صفات جلال. به عبارت دیگر جمال او مایه رحمت و مغفرت و عفو و مانند آن است و جلال او مایه قهر و غضب و انتقام و نظایر آن. صفات جمال و جلال به معنای اخیر گرچه در مقابل یکدیگر است، لیکن در مورد خدای سبحان جمالی که مقابل دارد جمال مقید است نه جمال مطلق. چون جمال مطلق همتای رحمت مطلقه رحمانیه و همسان هدایت مطلق است که هیچ امر وجودی دیگر در مقابل آنها قرار نمی‌گیرد بلکه مقابل آن عدم مطلق است نه عدم ملکه. بر اساس این ذات اقدس باری تعالی جمال محض بوده، همه کارهای او جمیل است.»^(۳)

اقبال نیز با این مسأله مهم عرفان - یعنی غلبه جمال الهی بر جلال او - آشنا بود. وی بر آن است که مؤمن و عارف نیز به تبع خالق خود قبل از آنکه

۱ - سبقت رحمته غضبه. این حدیث را مجلسی در بحار ذکر نموده است رجوع شود به ج ۹۵، ص

۲۳۲

۲ - کلیات فارسی اقبال، ص ۱۷۲.

۳ - عرفان و حماسه جوادی آملی، ص ۴۶ - ۴۵.

دارای قهر و غضب باشد دارای محبت و عاطفه است. وی اگر علیه دشمنان خدا برمی خیزد این به دلیل فرط عشق و محبت است. شدت عشق اقتضاء می‌کند با دشمنان معشوق در ستیز باشیم. پس این جلال نیز برخاسته از جمال است:

طبع مسلم از محبت قاهر است مسلم ار عاشق نباشد کافر است^(۱)

در جای دیگر همین اندیشه را به این شکل بیان می‌کند:

عفو و عدل و بذل و احسانش عظیم هم به تهر اندر مزاج او کریم^(۲)

حتی اقبال پا را فراتر می‌گذارد و می‌گوید که حضرت پیامبر(ص) با دشمنان خود اگر می‌جنگید به خاطر اصلاح آنان و نجات شان بوده و در واقع دل پیامبر برای آنان می‌سوخت. پیامبر می‌خواست آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کند و آنان را از آتش جهنم نجات بدهد. اگر هدف پیامبر کینه توزی و جنگ جدال و کشت و کشتار بوده هرگز آنان را در روز فتح مگه عفو نمی‌فرمود. پس خواست پیامبر نجات و هدایت گمراهان و کوران بود و حضرت پیامبر در هر دو عالم جنگ و صلح، رحمة للعالمین بوده است:

لطف و تهر او سراپارحمتی آن به یاران این به اعدا رحمتی

آنکه بر اعدا در رحمت گشاد مگه را پیغام لا تشریب داد^(۳)

پس پیامبر نیز چون خدای خود در واقع رحمت محض است و در عین حالیکه صفات جلال و جمال را دارد، جمال او بر جلال او می‌چربد و عارف که دارای صفات الهی است و پیامبر گرامی را الگوی خود می‌داند نیز صفات مهرآمیز را بیش از صفات قهرآمیز دارد.

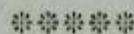
۱ - کلیات فارسی اقبال، ص ۴۳.

۲ - همان، ص ۱۱۱.

۳ - همان، ص ۱۶.

منابع و مأخذ:

- ۱ - قرآن مجید
- ۲ - اقبال لاهوری، محمد؛ کلیات فارسی اقبال: به تصحیح و کوشش و مقدمه احمد سرور
تهران.
- ۳ - انصاری، خواجه عبدالله؛ کشف الاسرار و عُدّة الابرار: تحریر میبدی، ده مجلد باهتمام
علی اصغر حکمت؛ تهران چاپ اول، ۱۳۴۴ ه. ش.
- ۴ - جوادی آملی، عبدالله؛ عرفان و حماسه: انتشارات اسراء قم، تابستان ۱۳۷۸ ه. ش.
- ۵ - خواجه امام، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد مستعلی بخاری؛ شرح التعرف لمذهب
التصوف: تصحیح روشن، انتشارات اساطیر؛ تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.
- ۶ - سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی: انتشارات طهوری، قم چاپ
تهران ۱۳۷۹ ه. ش.
- ۷ - سهروردی، شیخ شهاب الدین معزوف به شیخ اشراق؛ مجموعه مصنفات سهروردی:
انجمن فلسفه، تهران چ ۲، ۱۳۵۶ ه. ش.
- ۸ - فارابی، ابونصر؛ ترجمه فارسی سیاسات مدنیّه: ترجمه سید جعفر سجادی؛ انجمن فلسفه،
تهران، ۱۳۵۸ ه. ش.
- ۹ - مجلسی، محمد تقی؛ بحار الانوار: ج ۹۵ دارالتراث، بیروت ۱۴۰۳ ه. ق.



زبان و هنر و فنون ایرانی در سند

چکیده:

به استناد صاحب مجمل التواریخ قدمت آبادانی دره سند را بر اساس این که حام بن نوح و اولاد و احفاد او موجب و پیشقدم گردیدند، می توان سنجید. مناسبات ایران و سند از دوره هخامنشی، و ساسانی گرفته تا دوره بعد از اسلام در اغلب ادوار در سطوح مختلف وجود داشته است. به همین دلیل زبان فارسی چه از حیث گفتاری و نوشتاری مورد استفاده مردم سند بوده است. اولین کتاب که از عربی به فارسی در این سرزمین برگردانده شد فتحنامه سند معروف به چچنامه توسط علی بن حامد کوفی بوده است. همچنین اولین تذکره شعرا «لباب الالباب» توسط محمد عوفی در همین سرزمین به سلک نگارش در آمد. امرا و فرمانروایان این سرزمین در کلیه ادوار از جمله سومره، سمه، ارغون، ترخان، کلهورو و تالپر در ترویج شعر و ادب و هنر و فنون ایرانی در این سرزمین دلبستگی عمیقی از خود نشان داده اند.

یکی از کهن ترین سرزمین های متمدن دنیا دره سند هم است. درباره حدود و قدامتس در مآخذ مختلف جغرافیا و تاریخ اطلاعات زیادی یافته می شود. در کتاب «چچنامه» و در کتابهای دیگر راجع به حدود سند این نوشته شده است که مرزهای این سرزمین از کشمیر تا حد مکران و در جنوب از دریای محیط و دیبل تا شهر کیکانان است. (۲)

راجع به قدامت این سرزمین همین قدر کافی است که به دست «حام بن

۱ - استادیار گروه آموزشی فارسی، دانشگاه کراچی.

۲ - چچ نامه از علی بن حامد کوفی (فارسی)، ص ۱۵.

نوح^(۱) آباد شد و اولادش باعث آبادانی و رونق سرزمین شد. در قدیم آبادانی این سرزمین فقط در اطراف رود سند بود و همین چیز باعث حاصلخیزی و اهمیت این سرزمین^(۲) بود بنابراین همین حاصلخیزی و آب گرم رود سند اقوام دیگر به طرف این سرزمین متوجه شدند.

روابط ایران و سند از زمان هخامنشیان آغاز شد و از آمدن «سکندر یونانی» گرفته تا زمان شاهان ساسانی و تا این زمان جاری است. از حضره‌های «هرپه، و موهنجودارو، و تاکسیلا» هم آهنگی فکری و تمدنی این دو سرزمین از رنگ و نقش‌های ظروف سفالی و از مجسمه‌های مختلف آشکار می‌شود. نیز کتیبه‌های زبان «خروشتی» که از تاکسیلا به دست آمده است، نشان می‌دهد که زبان اصیل ایرانی (خروشتی) در آنجا هم رایج بود. به همین سبب می‌توان گفت که نه تنها زبان بلکه هنر و فنون ایرانی نیز از همان زمان در سند شناخته می‌شود. بعد از مفتوح شدن «سند» به دست لشکر اسلامی و بخصوص در زمان عباسیان مردم این سرزمین به سبب عامل‌های^(۳) ایرانی بیشتر با فرهنگ و تمدن آن سرزمین آشنا شدند. در نتیجه رفت و آمد، میان مردمان هر دو ملت روابط بازرگانی نیز به وجود آمد. برای همین وقتی که ابن حوقل، و اصطخری از این سرزمین دیدار کردند از مردمان ملتان و مکران زبان فارسی را شنیدند.^(۴) یا کسانی که نمی‌توانستند به این زبان حرف بزنند لا اقل آن را می‌فهمیدند.

مانند ایران تا قرن چهارم هجری زبان فارسی در سند، فقط زبان گویش بود و برای نوشتن زبان عربی بکار برده می‌شد. زیرا که در مراکز علمی ایران مانند بخارا، ری و بلخ همین چیز رایج بود، البته شعر در زبان فارسی سروده می‌شد.

بعد از مدتی صوفیان عرب و عجم و عراق به سرزمین سند آمدند و برای اقامت این سرزمین را برگزیدند. میان این صوفیان عده‌ای زیاد با زبان فارسی

۱ - مجمل التواریخ، به تصحیح ملک الشعراء بهار (فارسی) ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

۲ - تاریخ سند از غلام رسول مهر (اردو)، ص ۱۹۲۷، ج ۲.

۳ - i - تحفة الکرام از میر شیر علی قانع، مترجم، اختر رضوی، ص ۸۶، ج ۲.

ii - تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ص ۴۰.

۴ - i - همان، ص ۴۰. ii - فارسی گویان پاکستان، ص ۶.

آشنایی داشتند، معروفترین آنها عثمان مروندی، خواجه فرید گنج شکر، جلال‌الدین سرخ بخاری، بهاء‌الدین^(۱) زکریا و غیره شامل اند که برای تعلیم دادن همین زبان را انتخاب کردند بلکه تا حدی، خوراک، لباس و طرز خانقاه‌های ایشان مانند صوفیان ایرانی بود و برای آسودگی باطنی خود اشعار فارسی نیز می‌سرودند.

در آخر زمان غزنویان که شهر «لاهور» مرکز غزنویان بود آداب و رسوم ایرانی بیشتر رواج یافت و به همین مناسبت برگزاری عید نوروز و آرایش دربار در این سرزمین رواج یافت.

در زمان غوریان و بخصوص در زمان ناصرالدین قباچه نثر نویسی در زبان فارسی آغاز شد. علی بن حامد کوفی اولین کسی است که کتاب تاریخ فتح سند را که در زبان عربی بود به زبان فارسی^(۲) ترجمه کرد. در کتاب «فتحنامه» معروف به «چچنامه» نویسنده توضیح می‌دهد که:

قاضی اسمعیل بن علی بن محمد... گفت: تاریخ این فتح به خط
آبا و اجداد ما به لغت حجازی در کتاب مسطور است و از یکدیگر
میراث شده به ورثه می‌رسد فاما چون در پرده تازی و حجاب
حجازی بود در میان اهل عجم منتشر نشد،^(۳)

از بیان مزبور می‌توان فهمید که در آن زمان زبان فارسی بیشتر از عربی خوانده و فهمیده می‌شد و گرنه علی بن حامد هیچوقت این کتاب را به زبان فارسی ترجمه نمی‌کرد. علی بن حامد شاعر نیز بود و شعری که در کتابهای مختلف نقل شده این است:

خسروا ملک بر تو خرّم باد کَلّ گیتی ترا مسلّم باد
از تو آباد، ظلم ویران شد به تو بنیاد عدل محکم باد^(۴)... تا الخ
در همین زمان نورالدین محمد عوفی که از بخارا به این سرزمین آمده بود

۱ - (i) تذکره صوفیای سند از اعجاز الحق قدوسی (اردو) ص ۲۱، و ۲۳

ii- Persian poets of Sind, page 6.

2 - Persian poets of Sind, p: 6.

۳ - چچنامه، ص ۱۰.

4 - Persian poets of Sind, p:3.

اولین تذکره شعراء به نام «لباب الالباب» و کتاب معروف دیگر به نام «جوامع الحکایات و لوامع الروایات»^(۱) را نوشت. در این زمان فرهنگ و تمدن ایران نیز بیشتر نفوذ یافت. آرامگاه «بهاء الدین زکریا» در ملتان و آرامگاه عثمان مروندی در سیهون از طرز ساخت خود نشان دهنده هنر ایرانی است.

راجع به خانواده «سومره» اطلاعات خیلی کم در دست می باشد. البته در زمان خانواده «سمه» رشد ادب و هنر ادامه پیدا کرد بعضی از افراد این خانواده به زبان فارسی شعر می سرودند. معروفترین آنها «جام جونه» و «جام ننده» می باشند. در این زمان از صوفیان و علما و ادبا و هنرمندان تشویق می شد.

وقتی که فرمانروای هنرپرور سلطان حسین بایقرا در هرات فوت شد و هنرمندان و خطاطان آنجا از سرپرستی محروم شدند، بنابراین از هرات به سرزمین های مختلف پراکنده شدند. بعضی از آنها به سند آمده مقیم شدند. در سند فروع خطاطی و خوشنویسی به توسط ایرانیان شد که از قندهار و هرات به اینجا آمده بودند. میر محمود معروف به شیخ میرک، شیخ عبدالوهاب و پدر میر معصوم بکری نیز از همین خطاطان معروف بودند. ساختمان های تاریخی تته و سیهون و آرامگاه های مختلف پُر از همین نوع خطاطی هستند. همراه با خطاطی نقش و نگارهای زیبا، شاهی بر هنرمندی هنرمندان^(۲) آن زمان است که اصلاً از ایران برخاسته بودند.

شاه بیگ ارغون از «قندهار» به طرف سند آمد و همراه خود هنرمندان نیز آورد. از این که خانواده های ارغون، ترخان و کوکلتاش از نژاد مغول بودند، بخصوص «ارغون» و «ترخان» صاحب علم و فضل بودند برای همین علما و ادبا و شاعران را تشویق می کردند. در زمان اینها زبان فارسی بیش از پیش در این سرزمین پیشرفت کرد. در این زمان مدرسه های زیادی ساخته شد. علمایی مانند هاشمی کرمانی و الیاس شاه جهانگیر اینجا سکونت اختیار کردند^(۳) و همه از محضر ایشان فیض یاب می شدند. شاه حسین ارغون ولد شاه بیگ خودش در نظم و نثر مهارت داشت.

1 - Persian poets of Sind, p:6.

۲ - تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج ۴، فارسی ادب دوم، ص ۷۶۴ - ۷۶۵.

3 - Persian poets of Sind, P 17.

در زمان «ترخان‌ها» کتاب‌های تاریخی معروف مانند «بیگلارنامه» و «تاریخ طاهری» و غیره نوشته شدند. صنف غزل و مثنوی در این زمان آغاز و پیش از پیش معروف شد. داستانهای محلی به صورت مثنوی نوشته شد. میر ابوالقاسم سلطان در تتبع «خواجه سلمان ساوجی» رباعیات سرود.^(۱) چون میرزا جانی بیگ ترخان و بعد از او میرزا غازی بیگ از طرف اکبر شاه و جهانگیر شاه نایب مغولان در سند مقرر شدند، زبان فارسی میان عامه مردم بیشتر رایج شد و اهل سند زبان فارسی را در زندگی روزانه به کار می‌بردند. علم دوستی امرای مغول باعث شد که هنرمندان و علما و ادبا از جاهای دیگر به این سرزمین آمده سکونت اختیار کنند.^(۲) معروفترین آنها شیدا اصفهانی، ملاّ اسد قصه خوان، ملاّ مرشد بروجردی، میر نعمت واصلی و غیره شامل اند.^(۳) این زمان از لحاظ علم و هنر معروف است. به سبب روابط با ایران و افغانستان، علما و هنرمندان هرکجا که خریدار هنر یا شخص علم پرور می‌یافتند همانجا مقیم می‌شدند و همین چیز باعث می‌شد که از اوضاع علمی و هنری همدیگر اطلاعات را به دست بیاورند؛ چنانچه مثنوی «هشت بهشت» در سند هم نوشته شد همچنان در تتبع نظامی گنجوی مثنوی‌های زیاد سروده شدند. میر معصوم بکری نه تنها «تاریخ سند» نوشت، بلکه شعر هم می‌سرود خطاط معروف زمان خود بود و در دربار شاهان مغول شبه قاره اهمیت زیاد داشت.

بعد از وفات اورنگزیب میان نور محمد کلهوره و عباسی در سند دولت مستقل خود را مستحکم کرد. مدت حکمرانی این خانواده از سال ۱۶۹۹ میلادی تا ۱۷۸۴ میلادی^(۴) است. نور محمد، غلام شاه کلهورو و محمد سرفراز کلهورو فرمانروایان معروف این سلسله هستند. خدمات ادبی این خانواده خیلی زیاد است، هنرپروری و علم دوستی «میان نور محمد» و «میان سرفراز خان» خیلی معروف است. باوجودی که میان نور محمد در تمام مدت

۱ - پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، عهد جهانگیر - اورنگ زیب تک، ص ۲۸۲.

2 - Persian Poets of Sind, p: 18.

۳ - پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ، عهد جهانگیر - اورنگ زیب تک، ص ۴۷۷.

۴ - پاکستان مین فارسی ادب، ص ۶۳۰ - ۶۴۱، ج: ۳.

حکمرانی خود در فرونشاندن شورش و فساد مشغول بود باز هم برای پیشرفت مملکت خود سعی بسیار کرد. کشاورزی و بازرگانی را فروغ داد. برای علما و ادبا احترامات زیاد قایل بود. برای شاعران روزینه مقرر کرده بود. تعداد شاعران و نویسندگان زمان کلهورو آن قدر زیاد است که نمی توان تمامی آنان را در این مقاله مختصر ذکر کرد.

روابط دوستانه با همسایگان و علم دوستی و هنر پروری آنان باعث شد که از شیراز، اصفهان، قندهار، هرات، مازندران، سبزوار و استرآباد علما و ادبا و هنرمندان بی شمار به این سرزمین بیایند و اینجا را مسکن خود قرار دهند. معروفترین آنها محمد علی حزین، محمد کریم، عاشق اصفهانی، حیدرالدین کامل و میر قانع و غیره هستند.

کتابخانه های این خانواده معروف است و بخصوص علم دوستی میان نور محمد و شعرگویی میان سرفراز معروف است. میان سرفراز رباعی زیبا سروده است:

چون تو پروازگیری در گلستان زبال بسته ما یاد می کن
چون تو بر شاخ گل باشی نوا سنج به یاد دام ما فریاد می کن (۱)

خانواده تالپر از سال ۱۷۸۴ تا ۱۸۴۳ میلادی حکمرانی سند را در دست داشتند. تالپر یکی از شاخهای بلوچ است. میر فتح علی خان تالپر وقتی که به امیری سند رسید، برای اینکه امور دولتی و اداری به بهترین طریق انجام پذیرد و میان تالپران تفرقه پیدا نشود سند را به سه قسمت منقسم کرد. قسمت بزرگ سند را برای خود و برادرانش میر غلام علی خان، کرم علی خان و مراد خان نگهداشت و دارالحکومت آن را «حیدرآباد» قرار داد. دومی که مرکز آن خیبرپور بود به میر سهراب داد و سومین به «میر تهاره خان» واگذار کرد، «میرپورخاص» شهر مرکزی آن قسمت بود (۲) دیری نپایید که از یک طرف افغانان و از طرف دیگر انگلیسی ها دولت «تالپران» را تحت فشار در آوردند، عاقبت کار، آخرین «امیر» این خانواده «میر صوبدار خان» نتوانست در مقابل اینها پایداری از خود

1 - Persian Poets of Sind, p: 139.

۲ - آ تاریخ سند، اعجاز الحق قدوسی، ص: ۵۹۹، ج: ۲.

ii - Persian Poets of Sind, P:148.

نشان بدهد و در سال ۱۸۳۳ میلادی تمامی «سند» تحت سلطنت انگلیسی‌ها قرار گرفت.

در تاریخ، علم و فضل وجود و سخای تالپران نمایان است. به سبب تشویق اینها، علما، نقاشان، شاعران، خطاطان و هنرمندان به این سرزمین آمده، نه تنها برای خودمشتی‌های خوب پیدا کردند، بلکه خدمات گرانبهای در پرورش فرهنگ و هنر این خطه انجام دادند.

امیران تالپر به «اشعار رزمیه» بیشتر علاقه مند بودند. برای همین شاهنامه خوانها از ایران به این سرزمین آمده بودند^(۱) شاعر معروف آن زمان «عظیم الدین عظیم» در تقلید «شاهنامه فردوسی»، مثنوی به نام «فتحنامه» نوشت و مورد تشویق شاهان قرار گرفت. در دربار اینها نه تنها از خراسان و ایران بلکه از عراق هم شاعران و نویسندگان جمع شده بودند. کتابهای این دوره در سه زبان یعنی فارسی، اردو و سندهی نوشته می شدند.

تالپرها خودشان در نوشتن نظم و نثر مهارت داشتند، به خاطر تسکین ذوق خود، کتابخانه‌های شخصی ترتیب داده در آنها از هر نوع علوم و کتابهای نادر و نفیس جمع کرده بودند و بعداً انگلیسی‌ها آن کتابهای نایاب را به انگلستان بردند.^(۲)

روابط تالپرها با ایران و مکه و مسقط و خراسان خیلی مستحکم بود، بخصوص با شاهان قاجاری روابط صمیمانه و دوستانه داشتند. شاعران و نویسندگان معروف از اینقراراند: عبدالوهاب معروف به سچل سرمست، غلام علی مائل، میر کرم علی خان، نواب ولی محمد خان، آخوند محمد قاسم، میر نصیر خان، محمد بچل انور و میر صوبدار خان^(۳) و غیره.

بعد از غلبه انگلیسی‌ها، اهمیت زبان فارسی هر روز کاسته شد. چون این زبان مورد تشویق قرار نمی گرفت به همین علت زبان فارسی کم کم رو به زوال شد. البته علم دوستی اهل سند تا به حال باقی است. برای همین در کتابخانه‌های مختلف، کتابهای گرانبهای علما، توسط مردم این سرزمین

۱ - پاکستان مین فارسی ادب، ص ۶۴۵، ۶۴۶، ج: ۳.

۲ - تاریخ سند، اعجاز الحق قدوسی، ص: ۷۸۳، ۷۸۴، ج: ۲.

نگهداری می شوند.

مردم اینجا وظیفه خود می دانند که باید از گنجینه گرانقیمت مواظبت کنند تا تاریخ کهن این سرزمین همیشه زنده بماند و باعث افتخار ما باشد، چنانکه میر صوبدار خان سروده:

خوش کشوری است دایم بادا بقای سند
کشمیر آبدیده ز آب و هوای سند!
دریای سند را صفت از حد فزون بود
آینه آبدیده ز موج صفای سند!
«میر» از درت همیشه به امید این دعاست
گردان ستاره برسرکام رضای سند!^(۱)

منابع و مأخذ

- ۱ - پاکستان مین فارسی ادب از دکتر ظهور الدین احمد (اردو) چاپ دانشگاه پنجاب، بار اول، ۱۹۷۷ م، ج ۳.
- ۲ - تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند: مدیر خصوصی، دکتر محمد باقر و دکتر وحید میرزا (اردو) چاپ دانشگاه پنجاب، بار اول ۱۹۷۱ میلادی، فارسی ادب، ج: ۱ - ۲.
- ۳ - تاریخ سند از اعجاز الحق قدوسی (اردو)، چاپ مرکزی اردو بورده، لاهور، بار اول ۱۹۷۴ م، ج: ۲.
- ۴ - تاریخ سند از غلام رسول مهر (اردو) سندی ادبی بورده، حیدرآباد، بار اول ۱۹۵۸ میلادی ج: ۱ و ۲.
- ۵ - تحفة الکوام: میر شیر علی قانع (اردو) مترجم اختر رضوی، سندی ادبی بورده، کراچی چاپ اول، ۱۹۵۹ م، ج: ۲.
- ۶ - تذکره صوفیای سند از اعجاز الحق قدوسی (اردو) اردو اکادمی کراچی، بار دوم، ۱۹۷۵ م.
- ۷ - فارسی گویان پاکستان از دکتر سبط حسن رضوی (فارسی)، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۴ م.
- ۸ - فتحنامه سند: از علی بن حامد کوفی (فارسی) به تصحیح داؤد پوته، مطبعة لطیفی، دهلی ۱۹۳۹ م.
- ۹ - مجمل التواریخ به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸ ه.ش.
- 10 - Persian Poets of Sind by Dr. H.I.Sadarangani, Sindhi Adabi Board, Hyderabad, 1987.

اندیشه و اندیشه مندان (۲)

ویژه

مقالات سمینار علمی

«میراث مشترک فرهنگی»

به مناسبت سی امین سالگرد فعالیت علمی

پژوهشی و انتشاراتی

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۳۰ دیمه ۱۳۸۰ ش / ۲۰ ژانویه ۲۰۰۲ م

شماره:

گزارش سمینار علمی میراث مشترک فرهنگی را که به مناسبت بزرگداشت ۳۰ سال فعالیت علمی و پژوهشی و انتشاراتی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با شرکت استادان، دانشگاهیان، محققان و پژوهشگران ایران و سرتاسر پاکستان در اسلام آباد تشکیل گردیده بود، در شماره ۶۰-۶۱ فصلنامه دانش (بهار و تابستان ۱۳۷۹) صص ۲۴۵ - ۲۵۰ ملاحظه فرموده بودید. مقالات قرائت شده در سمینار علمی مزبور به تدریج منتشر می شود. یک مقاله در شماره ۷۱-۷۰ و و پنج مقاله قرائت شده در این سمینار علمی در شماره ۷۳-۷۲ فصلنامه (صص ۱۲۱ - ۱۶۴) درج و پنج مقاله هم در شماره ۷۴-۷۵ (صص ۱۱۵ - ۱۴۹) منتشر شده است. چهار مقاله دیگر پیرامون ۳ موضوع اساسی نیز در شماره حاضر از لحاظ خوانندگان ارجمند می گذرد.

نقش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در حفظ میراث مشترک در گذشته و آینده

چکیده:

اهداف سه بُعدی تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان عبارت است از گردآوری میراث مکتوب پاکستان در کتابخانه گنج بخش، فهرست برداری نسخه‌های خطی فارسی و سایر زبانها، انتشار متونی که با اهداف مرکز هماهنگ بوده. مرکز بسیاری از افتخارات را که از آن خود کرده شامل گردآوری ۱۵۸۱۱ مجلد نسخه خطی تا سال ۱۳۸۰ ش که قطعاً عناوین شان خیلی بیش از این است و فهرست نگاری دقیق از اوائل تا ۱۳۷۸ ش و انتشار آن، تدوین و نشر چهارده مجلد فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان که در جهان فارسی در هیچ کشور دیگری تا به حال انجام نشده، در انتشارات مرکز که شماره اش بالغ بر ۱۷۰ است حداقل ۵۰ متن فارسی برای اولین دفعه با آرم مرکز چاپ و منتشر گردیده است. در ضمن، پیشنهاد می شود که خرید و جمع آوری مخطوطات ادامه یابد و همزمان اقدام به نشر فهرست نسخ خطی فارسی که در چهار مجلد اول معرفی نشده، از سر گرفته شود. شایسته است به نسخ خطی عربی و سایر زبانها نیز در تهیه و نشر فهرستها بذل توجهی شود. برای نشر متونی نیز اگر یک خط مشی ثابتی اتخاذ و دنبال شود در دهه های آتی بازده فعالیت های انتشاراتی مرکز افزون خواهد گردید.

یکی از اهداف تأسیس مرکز که در آغاز اساسنامه آن آمده «حفظ و توسعه و ترویج میراث فرهنگی پاکستان است که در طی قرون از زبان و هنر فارسی مایه گرفته است». در درجه اول منظور از این میراث فرهنگی، میراث مکتوب پاکستان است که مرکز از بدو تأسیس خود در ۱۳۴۹ ش / ۱۹۶۹ م بدان عنایت داشته است و دکتر علی اکبر جعفری - هرکجا هستند خدا سلامتشان دارد - نخستین مدیر مرکز با وسعت نظر خود برای حفظ و توسعه و ترویج این میراث یک برنامه ریزی دقیق کرد که می توان آن را در جزوه اش «تحقیقات فارسی در پاکستان» (چاپ راولپندی، ۱۳۵۲ ش) ملاحظه نمود. این برنامه در سه بُعد عمده تقسیم می شود:

- ۱ - تأسیس کتابخانه گنج بخش به منظور گرد آوردن میراث مکتوب پاکستان؛
- ۲ - فهرست برداری از میراث مکتوب در سراسر پاکستان اعم از نسخه های فارسی و عربی و اردو و زبانهای محلی؛
- ۳ - انتشار متونی از میراث مکتوب پاکستان که با اهداف مرکز هماهنگ بوده باشد.

برای رسیدن به هر یکی از این سه هدف، مرکز در سی سال گذشته به طور نوسان فعال بوده است. در نوسان بودنش قطعاً اوضاع سیاسی دو کشور ایران و پاکستان تأثیر داشته است. گاهی این حرکت تند و پشیمان بوده و گاهی کند و آرام. دوره مدیریت دکتر جعفری را قبل از انقلاب (۵۶-۱۳۴۹ ش) و دوره مدیریت آقای اکبر ثبوت را بعد از انقلاب (۶۶-۱۳۶۰ ش) می توان پُر بارترین دوره های مرکز به شمار آورد. طرحی که دکتر جعفری ریخته بود، آقای ثبوت آن را باعلاقه و جدیت آنچنانی پیش بُرد که من از جانشین آقای ثبوت به گوش خود شنیدم که می گفت برای او رقابت با آقای ثبوت دشوار شده است. حالا صرف نظر از این دو دوره طلایی مرکز، اگر ما به طور مجموع نگاهی به کارکرد مرکز در سی و چند سال گذشته در خصوص میراث مکتوب بیندازیم، می توانیم با اطمینان بگوییم که مرکز بسیاری از افتخارات و امتیازات را از آن خود کرده است. به طور مثال:

۱. تاکنون در کتابخانه گنج بخش ۱۵۸۱۱ مجلد نسخه خطی - که قطعاً از لحاظ عناوین تعدادشان خیلی بیش از این است - گرد آمده است و این آمار امروز گنج

بخش را بزرگترین گنجینه نسخ خطی اسلامی در پاکستان ساخته است. مخازن نسخ خطی دانشگاه پنجاب^(۱) و موزه ملی پاکستان از لحاظ کمیت به ترتیب در ردیف دوم و سوم قرار گرفته‌اند. گنج بخش در پاکستان اولین کتابخانه‌ای است که فهرست موجودی نسخ خطی خود را (از ابتدا تا سال ۱۳۷۸ ش) در دسترس عموم قرار داده است یعنی فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی که مشخصات تمام نسخه‌های گنج بخش را در بر می‌دارد و در ۱۳۷۸ / ۲۰۰۰ منتشر شده است. در حالی که دانشگاه پنجاب با آن قدمت صد ساله خود هنوز نتوانسته فهارس برخی از مخازن خطی خود (مثل آزاد، پیرزاده، کیفی) را در اختیار دانش پژوهان قرار دهد.

۲. فهرست برداری از میراث مکتوب پاکستان یکی از طرحهای نادر منطقه بود که در نتیجه اجرای آن ما امروز چهارده مجلد فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان تألیف احمد منزوی و سیزده مجلد فهرست متفرقه از سایر کتابخانه‌های پاکستان به شمول گنج بخش در اختیار داریم. طرح فهرست مشترک یکی از امتیازاتی است که فقط و فقط نصیب پاکستان شده است و در قلمرو فرهنگ فارسی یعنی کشورهای ایران و آسیای میانه و افغانستان و عثمانی و هند که مخطوطات فارسی را دارند، هیچکدامشان برای خود فهرست مشترک ندارد. وزارت امور فرهنگی ترکیه اگرچه از ۱۹۷۸ روی طرح فهرست مشترک نسخه‌های خطی ترکیه کار می‌کند، اما این کار هنوز در مرحله اول است یعنی فعلاً هر کتابخانه را جدا فهرست می‌کنند و در مرحله دوم این فهرستها ادغام شده به صورت فهرست مشترک در می‌آید. در ایران هم آقای سید محمد باقر حجتی برای نسخ عربی کار می‌کند که تاکنون چهار جلد آن منتشر شده است، ولی برای نسخ فارسی فهرست

۱ - آقای سید جمیل احمد رضوی در یکی از مقالات خود می‌گوید که کتابخانه دانشگاه پنجاب با بیست هزار نسخه خطی بزرگترین مخزن نسخ خطی در پاکستان است. اما در همان مقاله تک تک آماري که از هر مخزن کتابخانه داده است، مجموع تعداد نسخه‌ها را به رقم ۱۳۵۰۶ می‌رساند. بنگرید: پنجاب یونیورسٹی مین ذاتی ذخائر کتب، خبرنامه انجمن کتابخانه‌های پاکستان، ۱۹۹۳،

مشترکی ندارند. مرکز مابا امکانات محدود خود و با استفاده از روحیه فرهنگ دوستی مردم پاکستان این کار را آغاز کرد و از روی خوشبختی پیر مخطوطات احمد منزوی را در کنار داشت که پس از کار کشتگی سیزده ساله خلعت برارنده فهرست مشترک را برتن مرکز پوشانید. دولت جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۷۳ ش فهرست مشترک را به عنوان بهترین کتاب جهانی سال در زمینه ایرانشناسی شناخت. در مجموع مرکز در دهه شصت شمسی / هفتاد و هشتاد میلادی در پاکستان یک نهضت فهرست نویسی و اعتنا به مخطوطات به پا کرد که تأثیر آن فرا تر از مرزها رفته و مرکز مشابه ای در دهلی نو که بیشتر به چاپ متون توجه داشت به فهرست نویسی روی آورد و میکروفیلم برداری از نسخ خطی هند آغاز گردید.

۳. مرحله سوم که مرکز در خصوص خدمت به میراث مکتوب طی کرده، اشاعه متون فارسی است، اعم از متون چاپ نشده مؤلفان ایرانی و شبه قاره و متون چاپ شده. هدف نهایی یک مرکز تحقیقی از حراست از میراث مکتوب همین است که آن میراث در دسترس عموم محققان باشد. مرکز فعالیت نشر متون فارسی در پاکستان را موقعی انجام داد که فعالترین نهادهای دولتی پاکستان برای نشر متون فارسی مثل انجمن ادبی سندی و انجمن ادبی پنجابی و اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب کم کم داشتند به علت کمبود امکانات یا تغییر در سیاست فرهنگی خود نشر متون فارسی را از برنامه خود خارج ساختند و در چنین شرایطی مرکز تنها نقطه امید چاپ کتب فارسی درآمد و انتظار بسیاری از مؤلفان زحمت کش پاکستانی را برآورد و تاکنون بیش از پنجاه متن فارسی با آرم مرکز از چاپ خارج شده است. بسیاری از این متون اولین بار بود که از گوشه تاریک و تاریک به معرض روشنی آورده شده و بر صفحات آنان نور چراغهای چاپخانه تابیده است. کشف نسخه جواهر الاولیاء در دهکده دور دست پنجاب در حاشیه رود چناب — که حالیا به علت طغیان رودخانه نام و نشانی از آن ده باقی نمانده — و چاپ آن نسخه با بهترین تحقیقات از سوی مرکز، بهترین و دلسوزانه ترین مثال تلاش مرکز برای حفظ و اشاعت میراث این کشور است.

عرایض من جسته و گریخته درباره خدمات مرکز در راه حفظ و اشاعت میراث مکتوب در سی سال گذشته به همین جا ختم می شود، اما می خواهم از این فرصت استفاده کرده از مدیران و مسئولان مرکز و سیاستگذاران مرکز دعوتی به تأمل و تدبر نمایم که از سنجش کار کرد سی سال گذشته، چه سیاسی و خط مشی برای آینده اتخاذ می کنند که وقتی تا بیست سال دیگر جشن طلایی پنجاه ساله تأسیس مرکز را خواهند گرفت، به نسل آینده ارمغانهایی بهتر از سی سال اول تحویل داده باشیم. بنده به عنوان این که تقریباً از ابتدای تأسیس مرکز تا چند سال پیش متناوباً با حضور یا عدم حضور در آنجا خدمتی کرده ام و روح و جان من با مرکز انس گرفته است، همیشه نگاه آرمانی به مرکز دارم و بسیار طبیعی است که آینده تابناک تر مرکز را آرزو می کنم. اما این آرزو به جز نگرش انتقادی به کار کرد گذشته و در نظر داشتن مقتضیات حال و پیش بینی های مستقبل برآورده نخواهد شد. عجلتاً چند پیش نهاد دارم که مورد مطالعه قرار گیرد و اگر قابل عمل باشد، اعمال شود.

۱. هدف حفظ میراث مکتوب یعنی خرید و جمع آوری مخطوطات باهمان تاب و توانی که در دوره های بیست سال اول بوده، دنبال شود. فروپاشی شوروی و جنگ خانمانسوز افغانستان باعث شده که نسخه های خطی آسیانه میانه و افغانستان به پاکستان منتقل شوند و از این رهگذر به کشورهای متفرقه برده شوند. چه بهتر که مرکز این نسخه ها را جذب کند که واقعاً یک جهان تازه علم و فرهنگ منطقه است. در خود پاکستان هم نسخه هایی در خانه های تنگ و تاریک و در صندوقهای مقفل مدرسه های دینی و خانقاه ها کم نیست که برای استمرار حیات خود مامن و ماوایی می خواهند. مرکز با اختصاص دادن بودجه کافی برای خرید مخطوطات با ترغیب و تبلیغات این مرام را دنبال کند و میراث نیاکان را از نابودی نجات دهد.

۲. چنانکه در بخشی ازین گفتار گفته شد، امتیاز مرکز در منطقه از آن فهرست نویسی مخطوطات بود. مرکز این امتیاز را باید حفظ کند. بر همه اهل علم و تحقیق اهمیت و افادیت فهارس روشن است و در اینجا نیاز به یاد آوری نیست. مرکز طرح فهرست نویسی کتابخانه های فهرست نشده پاکستان را پی گیری کند و در مرحله دوم طرح فهرست مشترک را به اجرا در آورد. با وجود چاپ چهارده جلد فهرست مشترک آقای منزوی، هنوز در انبار مرکز هزاران هزار برگ چاپ نشده فهرست نسخه های

خطی کتابخانه های مختلف پاکستان بلا استفاده مانده است. مرکز برای تهیه این فهرس سرمایه گذاری کرده بود و اکنون باید از این سرمایه گذاری نتیجه و محصول برداشته شود و ذیول فهرست مشترک را باید منتشر کرد.

ارزشمند ترین ذخیره مرکز کتابخانه اش است که بیش از پانزده هزار نسخه خطی دارد. اما ارزش علمی و اهمیت این ذخیره موقعی آشکار و دو چندان می شود که فهرستی دقیق از نسخه هایش تهیه شود و فقط به فهرست الفبایی بسنده نشود، زیرا مشخصات یک و دو نیم سطری در یک فهرست الفبایی نمی تواند نیازهای کتابشناسانه و نسخه شناسانه را بر آورده کند. چاپ فهرست نسخ فارسی کتابخانه گنج بخش پس از چهار جلد، از سال ۱۳۶۱ ش متوقف شده است. کتابخانه هیچ فهرست مستقل نسخه های عربی را ندارد، در حالی که این فهرست چندسال پیش تهیه شده بود، اما به چاپ نرسیده است. ضرورت دارد که مرکز برای عرضه کرد ارزش معنوی و علمی ذخائر مخطوطات خود فهرس تفکیک شده به لحاظ زبانها و موضوعات تألیف و چاپ کند.

۳. در گذشته مرکز در نشر متون سیاست ثابتی نداشته است. بسیاری از کتب منتشر شده با اهداف مرکز تجانس و توافق ندارند، برخی دیگر اولویت و اهمیت چندانی نداشتند که مرکز ناشر آنها باشد چه بهتر که در آینده برای نشر متون فارسی، مرکز یک مجلس مشاورت اعم از مسئولان ایرانی و صاحب نظران پاکستانی را داشته باشد که با یک برنامه سنجیده و حساب شده متون ارزشمند در رشته تاریخ و ادبیات و عرفان را تشخیص دهد و به مرکز پیشنهاد چاپ دهد. شاید بدین ترتیب بتوانیم پس از بیست سال حلقه های گمشده تاریخ سیاسی و فرهنگی و اشتراکات سلسله الذهب ایران و پاکستان را پیدا کرده در دسترس عموم قرار دهیم. امروز در ایران بازار چاپ متون گرم است و عنایت خاصی به مخطوطات شده است، مرکز می تواند به این چنین مراکز در ایران را به همکاری فرا خواند.

نقش مرکز تحقیقات فارسی در حفظ و احیا و گسترش زبان و ادب فارسی در منطقه (بالخصوص در بلوچستان پاکستان)

اشاره :

به برکت همجواری، نفوذ زبان فارسی در زبانها و گویشهای استان بلوچستان چشمگیر است. نقش مرکز تحقیقات در فهرست نگاری نسخ خطی موجود در کتابخانه‌های بلوچستان پاکستانی از مجلدات فهرست مشترک نسخ خطی فارسی مبرهن است. دکتر انعام الحق کوثر در ظرف ۴۵ سال اخیر خدمات گسترده‌ای با پشتیبانی مرکز تحقیقات در ترویج و حفظ آثار و میراث فرهنگی فارسی انجام داده. در این گفتار مساعی پیگیری که گروهی از نویسندگان و دانشمندان ساکن کویت و سایر شهرستانهای استان مزبور در این رهگذر انجام داده‌اند، گزارش مشروحی به دست داده شده است. در این مقال با آثار تحقیقی و علمی و شرح خدمات آموزشی استاد محترم جناب دکتر انعام الحق کوثر بیشتر آشنا می‌شویم.

خوشحالی من به کمال رسیده که دیروز از راهی دور اعی کویته (بلوچستان) آمده‌ام و در مجلس ادیبان و دانشمندان گرامی قدر شرکت می‌کنم. بسیار خوشوقت هستم که در سمیناری به مناسبت سی امین سال تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که تنها مرکز رسمی تحقیقات فارسی در جهان است، برگزار می‌شود، سخنرانی می‌کنم.

از آغاز مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همکار شده بودم. همکارهای ذیقیمتی اولین مدیر مرکز آقای دکتر علی اکبر جعفری برای بنده

خیلی مهم بوده. او در دل من جای گرفته، او یک شخصیت علمی و یک کارشناس هنر و تاریخ و ادب بوده. او زبان شناسی ماهر و ایرانشناسی متخصص و پاکستان شناسی بخوبی آگاه بوده. در ماه سپتامبر در سال هزار و نه صد و هفتاد و یک میلادی به دعوت آقای دکتر جعفری مدیر مرکز مدت پنج روز مهمان مرکز بودم.

مطالعات کتاب شناسی و کتابداری و نسخه شناسی و روش فهرست کردن نوین را در مدت پنج روز در کتابخانه گنج بخش تکمیل نمودم و رهسپار کوئته و مستونگ که در آن ایام رئیس دانشکده مستونگ بودم، گردیدم. در این مدت من آشنایی بیشتر با آقایان دکتر علی اکبر جعفری و دکتر محمد حسین تسبیحی یافتم. فهرست نسخه های خطی فارسی در ایالت بلوچستان تهیه کردم. صدها نسخه خطی فارسی را که در کتابخانه های شخصی موجود است، فهرست کرده بودم. بیشتر از آنها در «فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان» از جلد اول (نگارنده آقای احمد منزوی، شماره شصت و هشت (۶۸) تاریخ انتشار هزار و نه صد و هشتاد و سه میلادی ۱۹۸۳) تا جلد چهاردهم (نگارنده: آقای احمد منزوی، اضافات، تجدید نظر و اهتمام آقای دکتر عارف نوشاهی، شماره ردیف یکصد و پنجاه و هفت (۱۵۷) تاریخ انتشار هزار و نه صد و نود و هفت میلادی ۱۹۹۷) زیر اهتمام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد نشر شده، شامل است.

در استان بلوچستان نسخه های خطی در کتابخانه های دولتی نیست. دکتر محمد حسین تسبیحی در «کتابخانه های پاکستان» (جلد یکم، لاهور، ۱۹۷۷م ص ۲۱) می نویسد: «کتابخانه های دولتی ۹۰ درصد کتابهای انگلیسی و اردو فراگرفته است در صورتی که در کتابخانه های شخصی ۹۰ درصد کتاب فارسی و نسخه خطی فارسی و دیگر زبانها مانند بلوچی و اردو و انگلیسی موجود است».

این کار ارزنده یعنی فهرست برداری نسخه های خطی فارسی در استان بلوچستان خیلی زیاد مشکلات دارد. پس از شهر کوئته، شهرک ها و روستاهای

نواحی آن مانند: لاجور، چمن، پشین، مستونگ، قلات، لورالائی و ژوب و غیره هم نسخه های خطی فارسی موجود است. سران قبائل و بزرگان و عالمان کتابخانه های شخصی دارند و به سختی اجازه می دهند فهرست آنها را کسی بنویسد. اولاً راه یافتن که کار آسان نبود، بعداً به تأیید ایزدی با سعی پی هم در فهرست برداری کامگار و موفق شده بودم. دکتر محمد حسین تسبیحی در «فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی» (جلد یکم، لاهور، ۱۹۷۴م ص ۱۹۵) نوشته است: «از این طریق (دکتر انعام الحق کوثر) خدمتی بزرگ به زبان و ادبیات فارسی و تاریخ فرهنگ و هنر ایران و پاکستان نموده است... علاوه بر فهرست نسخه های خطی فارسی فهرست کتابهای چاپی فارسی را هم به تعداد تقریباً پنج هزار مجلد فهرست کرده است».

دیگر اثر معروف بنده «شعر فارسی در بلوچستان» از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به مناسبت صدمین سال تولد علامه اقبال لاهوری (۱۹۷۵م) به چاپ رسیده. تقدیم به روان تابناک فارسی گوی اندیشمند فیلسوف بزرگوار حکیم الامت شاعر مشرق علامه دکتر محمد اقبال شده که به حق، پیشوای فارسی گویان معاصر پاکستان است.

عصر حاضر خاصه اقبال گشت واحدی کز صد هزاران برگذشت

(ملک الشعرا بهار)

بلوچستان کهن ترین مرکز تحقیقات در شبه قاره پاکستان و هند بوده و زبان فارسی در آن ناحیه از زمان قدیم رواج داشته چنانکه نخستین شاعره فارسی زبان یعنی رابعه دختر کعب خضداری (خضداری، قزداری) از آن خاک برخاسته است.

آغاز «شعر فارسی در بلوچستان» از سخن مدیر (فارسی و انگلیسی) و پیشگفتار (فارسی و انگلیسی) نویسنده کتاب دکتر انعام الحق کوثر می شود. این تذکره دارای سه بخش است. در بخش اول ذکر شرح حال و نمونه کلام ۱۵ تن از شعرای فارسی - که از بلوچستان برخاسته اند - به دست می آید. در بخش دوم در ذیل گزارش محفل مشاعره (شعر خوانی) فارسی که در شهر لورالائی

بلوچستان در سال ۱۲۹۳ ش / ۱۳۳۳ هـ ق / ۱۹۱۵ م برگزار شد. نام اولین شاعر عبدالحنان احقر و نام آخرین شاعر سید عابد شاه عابد ذکر شده است (از ص ۹۷ - تا ۱۰۲).

در بخش سوم ذکر شرح حال و نمونه کلام ۱۵ تن از شعرای فارسی بلوچستان دستیاب است.

کتاب مزین به نمونه های کتابهای خطی و چاپی مورد استفاده مؤلف و عکس های شاعران و برخی آرامگاههای شعراست.

علی اکبر جعفری مدیر وقت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان درباره این اثر دکتر کوثر می نویسد: «اینک تذکره یی از شاعران فارسی گوی استان بلوچستان تألیف آقای دکتر انعام الحق کوثر که الحق با تحقیقات پیگیر خود نقش موثری در شناساندن نقش برجسته بلوچستان در پیشبرد فرهنگ مشترک ایفا می نماید، تقدیم است».

در «دانش» (اسلام آباد، شماره ۵۳ تابستان ۱۳۷۷ ص ۱۹۵) آمده: «این کتاب اولین تذکره نسبتاً جامعی از شعرای فارسی گوی بلوچستان می باشد و ازین لحاظ دارای ارزش زیادی است».

بدین وسیله از تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان راولپندی / اسلام آباد تا امروز نزدیک تر هستم و به فضل خداوند متعال به صد عجز و انکسار، این را علت و سبب برای استوار کردن و موجب تحکیم روابط فرهنگی بین دو ملت ایران و پاکستان به شمار می آورم.

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا، سخن آشنا نگهدارد

چندین آثار دکتر انعام الحق کوثر

۱ - آثار و احوال و اشعار باباافغانی شیرازی که به دو زبان انگلیسی و فارسی منتشر گشته است (فغانیز لائف ایندورکس، کراچی، ۱۹۶۳ م)؛

۲ - بولان نامه (یک باب راجع به شاعران پارسی گوی بلوچ) کویته، ۱۹۶۶ م؛

۳ - فیروز سنزاردو انسائیکلو پیدیا (دائرة المعارف) بار دوم، حصه متعلق به

زبان و ادب فارسی، لاهور، (۶۴ - ۱۹۶۳ م)؛

۴ - ثقافت اور ادب وادی بولان مین (تمدن و ادب در سرزمین بولان - یک باب راجع به شعرای فارسی گوی بلوچستان شامل کرده (کویته، ۱۹۶۶ م)؛

۵ - بلوچستان مین فارسی شاعری، کویته، (۱۹۶۸ م) نگارنده معروف اقبال سلمان درباره این کتاب چنین می گوید: «نویسنده این کتاب درباره معرفی بیست و چهار شعرای این سرزمین بسیار سعی و تحقیق کرده است» (تبصره رادیو پاکستان کویته ۱۸ فوریه ۱۹۶۸ م) پروفیسور دکتر محمد باقر رئیس اسبق شعبه فارسی دانشگاه پنجاب لاهور چنین می نویسد: «دکتر کوثر به وسیله این کتاب تاریخ شعرای فارسی بلوچستان مرتب کرده است و این کار از لحاظ ملی خدمت مهمی است». (نقل از نامه دکتر محمد باقر که در ۷ مارس ۱۹۶۸ م به انعام الحق کوثر فرستاد).

سید سبط حسن رضوی مؤلف تذکره فارسی گویان پاکستان از گرامی تا عرفانی» لاهور ۱۹۷۴ م از تهران در ضمن یک نامه به نام دکتر کوثر نوشته بر این کلمات آفرین می گوید: «از حیث مواد و ارزش معنوی حرفی ندارم جز تحسین و ستایش و آفرین می کنم». دکتر سید سبط حسن رضوی در تهیه کردن «تذکره فارسی گویان پاکستان» هم از این کتاب تذکره دکتر انعام الحق کوثر استفاده کرده.

علی اصغر مظهری، مدیر کل اطلاعات و رادیو زاهدان ایران درباره این تألیف در نامه ای (۲۴ سپتامبر ۱۹۶۸ م) چنین نوشته است :

«کتاب جالب و خواندنی شما که به من مرحمت کردید (بلوچستان مین فارسی شاعری) از آثار ارزنده ای است که مسلماً مورد استفاده ما خواهد بود و زحمات شما در کار تحقیق و تدوین این کتاب از هر نظر شایان قدردانی است».

۶ - جوهر معظم، گل محمد ناطق مکرانی، چاپ دوم با مقدمه دکتر انعام الحق کوثر کویته، ۱۹۶۹ م.

۷ - فارسی در پاکستان (یک مقاله راجع به دوره های تخصصی موجود برای تربیت آموزگاران و دبیران و دانشیاران و استادان زبان و ادبیات فارسی، لاهور، (۱۹۷۱ م).

۸ - ایران نامه (یک مقاله به عنوان ایوان مدائن و خاقانی شروانی)، (لاهور، ۱۹۷۱م).

۹ - منتخباتی از شعرای فارسی گوی بلوچستان (لاهور، ۱۹۷۱م).

فهرست مطالب این کتاب اینطور است :

حرف آغاز: آقای ممتاز حسن پیشگفتار: آقای پرفسور دکتر انعام الحق کوثر بعد ازان احوال زندگی و نمونه کلام دوازده شاعر فارسی گوی بلوچستان (از رابعه قزدارى تا زیب مگسى) درج است.

ممتاز حسن، دبیر کل کمیته مرکزی پاکستان چنین می نویسد :

«این رساله راجع به شعرای فارسی گوی بلوچستان که پرفسور کوثر به حیطة تحریر آورده و از باشندگان بلوچستان بطور «ارمغان» بخدمت برادران ایرانی تقدیم نموده است».

۱۰ - ارمغان کوثر (مقالات فارسی)؛ (لاهور، ۱۹۷۳م).

این کتاب مشتمل بر شانزده مقاله فارسی است. از طرف مؤلف به بزرگان و دوستان و جویندگان و کاوشگران میراث فرهنگی ایران و پاکستان تقدیم نموده و شعر زیر درج کرده :

نگر چه شوخ کسی ام که تحفه می سازم به سوی لعل بدخشان سفال رنگین را

پرفسور دکتر عبدالشکور احسن رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه پنجاب لاهور در مقدمه این کتاب می نویسد: «در غالب مقالاتی که در این کتاب گرد آمده است از منابع معتبر استفاده شده است و نگارنده سعی داشته است که تذکرةهای مهم شعرا را مورد بررسی قرار داده به استناد مدارک موضوعات خود را بشناساند».

آقای محمد اوتادالعجم مسؤول وقت خانه فرهنگ ایران، کویته در تحت عنوان «ستایش» می نویسد :

«اطمینان دارم برای هر خواننده پس از مطالعه مختصری از این کتاب شیفتگی و عمق مطالعات و اطلاعات نویسنده از دریای پُرگهر ادب ایران روشن خواهد شد و می توان گفت که این مُشکی است که خود می بوید و نیازی به

تعریف ندارد.

بر چهره و صفش چه محل زیور تقریر دریاب که حاجت به بیان نیست عیان را»
آقای دکتر محمد حسین تسبیحی درباره این کتاب در ضمن ادب فارسی
چنین می نویسد:

«نثر فارسی در این کتاب روان و ساده است».

(فردا) سال سی ام شماره ۱۳۹۸۵ چهارشنبه ۲۹ فروردین ۱۳۵۲).

۱۱ - بلوچستان مین اردو، لاهور، ۱۹۶۸ م بار دوم، راولپندی ۱۹۸۶ م بار سوم،
راولپندی ۱۹۹۴ م.

در «کوهستان» راولپندی (۲۸ مه) نوشته: «این کتاب به عنوان مأخذ
مهمی خواننده خواهد شد و حامل اهمیت فوق العاده قرار داده خواهد شد».
به قول نشتر جالندهری: «این دستاویز ادبی بلند پایه ای هست بدون
تردید سزاوار تحسین و برای دیگران دلیل راه» (روزنامه نعره حق، کویت، ۲ نوامبر
۱۹۶۹ م).

(پایان نامه کارشناسی ارشد به عنوان شرح احوال دکتر انعام الحق کوثر و
خدمات فارسی او به راهنمایی دکتر نسرین اختر نگارش عشرت سلیم دوره
تحصیلی ۲۰۰۰ - ۱۹۹۸ م دانشگاه پنجاب لاهور، عنوان: معرفی و نقد و
بررسی کتابهای دکتر انعام الحق کوثر صص ۱۶۹ تا ۲۰۹

۱۲ - Glimpses of Persian poetry لاهور، ۱۹۷۶ م این مشتمل است بر مقدمه
از پرفسور کرار حسین، پیش لفظ از آقای محمد رضا میرزایی تمهید از دکتر انعام
الحق کوثر و چهارده مقاله انگلیسی متعلق به ادب فارسی (رابعه خضداری،
ابوالفرج رونی، جامی، میر علی شیر نوایی، آصفی، محی لاری، اهلی
خراسانی، هلالی، اهلی شیرازی، غالب و ناطق، زیب مگسی، مزاح در شعر
فارسی، عید آزادان، سبکهای شعر فارسی و منابع.

مؤلف این کتاب را به حضور استادان عالی مرتبت فارسی خود
(چودهری رحمت علی نازش، پروفسور آقا صادق، پروفسور دکتر محمد باقر،
پروفسور دکتر سید عبدالله، پروفسور غلام مصطفی تبسم، پروفسور دکتر

عبدالشکور احسن، پروفیسور علم الدین سالک و پروفیسور سید عابد علی عابد (اہدا کردہ).

۱۳ - تذکرہ صوفیای بلوچستان، (لاہور، ۱۹۷۶ م؛ بار دوم با اضافہ، لاہور ۱۹۷۶ م بار سوم ۱۹۹۵ م).

۱۴ - کلیات محمد حسن براہوی، (لاہور، ۱۹۷۶ م کویتہ، ۱۹۹۷ م).

۱۵ - جوی کوثر، لاہور، ۱۹۷۶ م.

انتساب: علامہ اقبال (جشنِ سده: ۱۹۷۷ م) اور قائد اعظم محمد علی جناح (جشنِ سده: ۱۹۷۶ م) ک حضور

اک مومن کا خواب دلکش، اک مومن کا کام جس کو دیکھا ہ دنیا نہ یوں چرمت پروان
پیارا پاکستان (جستس ایس. ا. رحمن)

فہرست مضامین: ابتدائیکہ، پروفیسور انور رومان، پیش لفظ، دکتور کوثر
۱ - گل های رنگ رنگ:

قدیم ترین شعر در فارسی امروزہ، ایوان مدائن و خاقانی شروانی، شیخ سعدی شیرازی، مستعصم باللہ و شیخ سعدی، مثنوی لیلی مجنون از ہاتفی، نظیری نیشابوری، مثنوی فتوح الحرمین؛

۲ - خسرویات: نگاہی بر غزل فارسی امیر خسرو، امیر خسرو بہ عنوان انسان در آئینہ اشعار خود؛

۳ - غالبیات: فغانی و غالب، گوتہ و غالب، غالب و ناطق، مقطع های مرزا غالب، یک بیت از غالب، غالب دل گداختہ؛

۴ - اقبالیات: ارتقاء ذہنی اقبال از تناظر بانگ درا، اقبال مرد خود آگاہ، نظر بہ اجتہاد علامہ اقبال، اقبال و قومیت.

۵ - نقش قائد اعظم: قائد و بلوچستان، قائد اعظم بطل عظیم، وفاداری از قائد،

۶ - بوی گل: اسلام بعد از ہر کربلا زندہ می شود، خواجہ معین الدین چشتی، أمہات المدارس نیشاپور، شخصیت آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بہ عنوان یک تاجر.

پروفیسور انور رومان دربارہٴ این اثر می نویسد کہ: کتاب جوی کوثر کتابی

است بسیار مفید که در آن شعرای فارسی شبه قاره هند و پاکستان و شعرای ایران و توران مذکور است. حقیقت این است که در حیات اجتماعی ما خیز و افتاد علمی و ادبی که ظاهر می شود به صورت جوی کوثر در می آید، امکان دارد که فردا همین موجها در دریایی بسیط و عمیق عوض بشود» (جوی کوثر، ص ۱۱).

دکتر فردوس انور قاضی می گوید که جوی کوثر دارای مقاله های اطلاعاتی، مقالات کوتاه و جالب، عبارت دلکش که به سبب آن افادیت کتاب افزوده است. (این تبصره از رادیو پاکستان کوئته در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۷ م پخش شد). (پایان نامه کارشناسی ارشد به عنوان شرح احوال دکتر انعام الحق کوثر و خدمات فارسی او - به رهنمایی دکتر نسرین اختر نگارش عشرت سلیم، دانشگاه پنجاب لاهور، دوره تحصیلی ۲۰۰۰ - ۱۹۹۸ م صص ۱۷۹، ۱۸۰).
۱۶ - سهم بلوچستان در جنبش آزادی پاکستان - اثری است به زبان اردو به عنوان «تحریک پاکستان مین بلوچستان کا حصہ» (راولپندی، ۱۹۷۷ م).

۱۷ - مکاتیب یوسف عزیز مگسی، (لاهور، ۱۹۷۸ م)

۱۸ - نبی کریم صلی الله علیه و آله سلم کا ذکر مبارک بلوچستان مین، لاهور، ۱۹۸۳ م (یک باب راجع به شعرای نعت گو در فارسی) صدارتی ایوارڈ دریافت نمودم.

۱۹ - بلوچستان مین بولی جانی والی زبانون کا تقابلی مطالعہ، راولپندی، ۱۹۹۱ م (یک باب: بلوچستان مین فارسی ادب اور اردو)

۲۰ - سرور کونین صلی الله علیه و آله و سلم کی مہک بلوچستان مین، کوئته، ۱۹۹۷ م (یک باب درباره نعت گوئی شعرای فارسی گو)

۲۱ - مرزا غالب قومی و عالمی تناظر مین، (لاهور، ۱۹۹۸ م)

۲۲ - گلزار عابد دیوبند، ۱۹۱۵ م بار دوم با مقدمه دکتر انعام الحق کوثر، کوئته ۲۰۰۰ م.

۲۳ - سیرت طیبہ صلی الله علیه و آله وسلم سررہنمائی اکیسویں صدی مین، کراچی، ۲۰۰۱ م (یک باب بلوچستان مین فارسی نعت گوئی و سیرت نگاری)

- ۲۴ - بلوچستان میں تحریک تصوف، لاہور، ۱۹۹۵ م.
- علاوہ از این من راجع بہ شاعر مشرق دکتور محمد اقبال درج ذیل کتب بہ حیثہ تحریر آورده ام:
- ۱ - جوی کوثر (یک باب و اقبالیات، مشتمل بر چہار مقالہ)، (لاہور، ۱۹۷۶ م).
 - ۲ - مرد خُر (مجموعہ مقالاتی است در زمینہ اقبال شناسی)، (لاہور، ۱۹۸۶ م).
 - ۳ - علامہ اقبال اور بلوچستان، اسلام آباد، ۱۹۷۶ م، بااضافہ (لاہور، ۱۹۹۸ م)
 - ۴ - اقبالیات کہ چند خوش کویتہ، ۱۹۸۸ م، بااضافہ (لاہور، ۱۹۸۸ م).
 - ۵ - اقبال شناسی اور بلوچستان کہ کالج میگزین جلد اول، (لاہور ۱۹۸۹ م)
 - ۶ - اقبال شناسی اور بلوچستان کہ کالج میگزین جلد دوم، (لاہور ۱۹۸۹ م)
- (ہر دو جلد یکجا)، (لاہور ۱۹۹۴ م).
- ۷ - اقبال شناسی اور ادبائ بلوچستان کی تخلیقات، جلد اول، (لاہور، ۱۹۹۰ م)
 - ۸ - اقبال شناسی اور ادبائ بلوچستان کی تخلیقات، جلد دوم، (لاہور، ۱۹۹۲ م)
- تاکنون نزد پنجاہ مقالات بندہ راجع بہ فکر علامہ اقبال بہ زیور طباعت آراستہ شدہ مثل اینکہ:
- علامہ اقبال بہ عنوان بزرگترین مبلغ خودی یاد نامہ اقبال از بہاء الدین اورنگ، (لاہور ۱۹۷۸ م).
- اقبال کا شاہین اور آج کا طالب علم، ماہنامہ آموزش، (کویتہ، جنوی ۱۹۸۵ م).
- علامہ اقبال و شہید دکتور علی شریعتی، صریر بولان، (کویتہ، بہار ۱۹۹۲ م).
- علامہ اقبال اور تیسری دنیا، ماہنامہ ماہ نو، لاہور، (اپریل ۱۹۹۳ م).
- بلوچستان میں مطالعہ اقبال کی تحریک، سہ ماہی اقبال، حصہ اول، (لاہور، اکتوبر ۱۹۹۵ م).
- بلوچستان میں مطالعہ اقبال کی تحریک، سہ ماہی اقبال، حصہ دوم، لاہور، اپریل ۱۹۹۶ م
- اقبال کا وطن جہانی کا تصور، مجموعہ مقالات، بین الافوامی فکر اقبال سمینار، (لاہور ۱۹۹۶ م).

علامه اقبال اور تحریک پاکستان، پیغام آشنا، اسلام آباد، (دسمبر ۲۰۰۰م).
تحریک پاکستان، علامه اقبال اور قائد اعظم، نوائ وقت، لاهور، ۹ نومبر ۲۰۰۱م
ادیب شہیر و شاعر معروف و محقق برجستہ پرفسور دکتور عبدالحمید عرفانی
متعلق بہ او ملک الشعراء بہار گفتہ :

دوش آمد پی عیادت من

ملکی در لباس انسانی

توز کشمیر و خاک پاکستان

ارمغانی برای ایرانی

از بلوچستان بہ ایران رفتہ بود. این طور روایت اقبال شناسی از بلوچستان بہ
ایران منتقل شدہ. برادران ایرانی می دانند کہ فکر علامہ اقبال چطور بہ فکر
انقلاب اسلامی ایران متشکل شدہ.

دکتور عبدالحمید عرفانی در معرفی پاکستان و مخصوصاً علامہ اقبال بہ
ایرانیان مجاہدت فوق العادہ کرد. پرفسور دکتور محمد باقر برجستہ گفتہ: «ایران
در عصر حاضر دو شاعر را می شناسد یکی حضرت علامہ اقبال و دیگری
عرفانی».

آثار آقای دکتور عبدالحمید عرفانی متعدد است مثلاً حدیث عشق،
فارسی امروز، رومی عصر، شرح احوال و آثار ملک الشعراء بہار، داستانہای
عشقی پاکستان، ایران صغیر، اقبال در نظر ایرانیان، ترجمہ فارسی ضرب کلیم،
گفتہ های رومی و اقبال، اقبال عرفانی و اقبال ایران وغیرہ.

پیشتر از این ذکر شدہ کہ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد
تألیف دکتور سید سبط حسن رضوی، تذکرہ «فارسی گویان پاکستان» جلد یکم از
گرامی تا عرفانی در ہزار و نہصد و ہفتاد و چہار (۱۹۷۴م) نشر کردہ.
بعد از تاسیس پاکستان در سال ہزار و نہ صد و چہل و ہفت آقای دکتور
عبدالحمید عرفانی در دانشکدہ دولتی کویتہ «بزم اقبال» تاسیس کردہ بود بعد از
آن پرفسور آقا صادق سرپرستی آن کرد.

آقای دکتور شہریار نقوی می نویسد: آقای دکتور انعام الحق کوثر ادارہ آن
«بزم اقبال» (دانشکدہ دولتی کویتہ) را در سال ۱۹۵۹م بہ عہدہ گرفت. انجمن
بزم اقبال جلسات سخنرانی و مسابقہ های مقالہ نویسی فارسی را برگزار می کند

و دانشجویان دانشکده‌های کویته و علاقه‌مندان بفارسی در آن شهر در جلسات آن با طیب خاطر و دلگرمی شرکت می‌جویند».

راقم الحروف (انعام الحق کوثر) به تایید ایزدی تاکنون تقریباً سه صد مقاله ادبی و علمی و تاریخی درباره زبان و ادبیات فارسی در اردو، فارسی و انگلیسی نگاشته، ترجمه شخصت مقاله در بلوچی و براهوئی و پشتو شده، در مجلات و روزنامه‌های پاکستان منتشر گشته.

علاوه بر تألیف و تصنیف و مقاله نویسی، گفتارهای رادیویی و سخنرانی‌های علمی و ادبی و تاریخی نیز دارم. در مسابقه رادیویی مرکز زاهدان ایران در سال ۱۹۶۸ میلادی مقام اول را کسب نموده بودم. عضویت بسیاری از انجمن‌ها (مثل تشکیل مجلس فارسی پاکستان در لاهور هنگام سفر شاد روان «سعید نفیسی» به پاکستان نقش مهمی ایفا نموده)، انجمن تاریخ پاکستان (کراچی) مقتدره قومی زبان (فرهنگستان زبان و ادب اردو) اسلام آباد، قلم قبیلہ کویته، انجمن رابعه قزداري خضدار، انجمن فارسی پاکستان لاهور، انجمن فارسی و عربی دانشگاه پنجاب لاهور، انجمن دوستداران فارسی کویته، انجمن فارسی کویته،... نیز انجمن سیرت و ادب بلوچستان را در کویته بنیاد گذاشته‌ام) و عضو بزم‌ها و محافل ادبی و کنگره‌ها و کمیته‌های تاریخی و هنری بوده‌ام و می‌باشم و تعدادی از آنها را خودم برپا کرده یا کارگردان آنها بوده و یا مسئولان آنها را همراهی نموده‌ام.

بنده به کشورهای مختلف جهان همچون انگلستان، فلیپین، کره جنوبی، سنگاپور، مالزی، تایلند، عربستان سعودی، چین و جمهوری اسلامی ایران سفرهایی داشته‌ام.

از هزار و نهصد و پنجاه و شش میلادی (۱۹۵۶م) در رادیو کویته سمت نویسندگی و تهیه مطلب دارم و گفتارهایی درباره علامه اقبال، حافظ شیرازی، شیخ سعدی، امیر خسرو و دیگر شعرای فارسی نشر کرده‌ام و بعضی از آنها در مجله آهنگ، کراچی طبع شده.

در سال هزار و نهصد و پنجاه و شش میلادی (۱۹۵۶م) در دانشکده

دولتی کویته «مجلس فارسی» تأسیس کرده بودم به سرپرستی پرفسور آقا صادق، در آن وقت فارسی اختیاری نبوده بل در دبیرستان‌ها و در دانشکده‌ها اجباری بوده. بعد از چهارده سال این مجلس با بنده اولاً به مستونگ بعداً به لورالائی و سبی تا سال ۱۹۸۵ میلادی منتقل شد. در شهرهای مستونگ و لورالائی و سبی (بلوچستان) مجالس متعددی راجع به زبان و ادب فارسی با کوشش فراوان برپا کرده بودیم.

در مجله دانشکده دولتی کویته به نام «بولان» قسمتی به نام بخش فارسی اختصاص داده شده که در آن مقالات و اشعار فارسی چاپ می‌شد و تا چهارده سال متوالی اداره آن را به عهده داشته بودم. بعداً از ۱۹۷۳ م تا ۱۹۷۹ م سرپرست «رگ سنگ» مجله دانشکده دولتی لورالائی بودم که در آن هم بخش فارسی، مخصوص شده. خیلی خوشحال شده‌ام که این روایت ادبی و فرهنگی در مجله‌های دانشکده‌های استان بلوچستان ادامه دارد.

می‌توان گفت که ناحیه شمال (نام قدیم کویته) و قلات از زمان قدیم پرورش‌گاه و گهواره آثار تمدن و فرهنگ و ادب و تاریخ بوده. ریشه‌های زبان فارسی در این ناحیه پاکستان یعنی بلوچستان دارای عمق فراوان و زائل‌نشدنی است. درین جا مردم به فارسی تکلم می‌کنند. به علاوه لغت متعدد فارسی در زبانهای بلوچستان یعنی بلوچی و براهویی و پشتو استعمال می‌شود و ادبیات این زبانها را تحت تأثیر خود قرار داده، مثلاً غزل و داستان نویسی و رمان همه به سبک فارسی است. «رابعه قزداری» ازین سرزمین بلوچستان برخاسته است. چهل و سه سال پیشتر یک مقاله راجع به «رابعه قزداری» اولین بار در زبان اردو، بعداً در زبان انگلیسی و فارسی به حیطة تحریر آورده بودم.

یکی از داستانهای عشقی سسی پنون، که در خلال قرن و عصر گذشته در آب و خاک پاکستان به وجود آمده به ایالت بلوچستان تعلق دارد. این داستان چندین بار به توسط اشخاص مختلف به فارسی سروده شده است و این امر به خوبی می‌رساند تا چه اندازه فارسی در این منطقه اهمیت و محبوبیت داشته و زبان عموم مردم بوده است.

به علت علاقه مردم به زبان فارسی در رادیو کویته برنامه فارسی با حیثیت و اهمیت خاصی اجرا می‌شود. چهل و پنج سال پیش دولت ایران در کویته خانه فرهنگ ایران را بنا نهاد بعد از انقلاب اسلامی ایران در این ایام خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در توسعه زبان فارسی در این کشور همجوار که زمینه مساعدی نیز برای این کار دارد مجاهدت لازم به عمل آورد.

بنده در تألیف مقالات دایرة المعارف در اسلامی (اردو) و دانشنامه ایرانیکا و دائرة المعارف اسلامی تهران همکاری داشته‌ام.

دکتر نجم الرشید در مقاله «زندگی و آثار استاد دکتر انعام الحق کوثر» (نامه پارسی تهران، تابستان ۱۳۷۸ سال چهارم / شماره دوم، شماره پیاپی ۱۳ ص ۱۸۶) نوشته است: «شایان ذکر است که وی نخستین کسی است که در استان بلوچستان پاکستان در رشته زبان و ادب فارسی دکتر گرفته است. استاد کوثر در دانشکده‌های شهرهای گوناگون استان بلوچستان مانند کویته، مستونگ، لورالائی، سبی و جز آن، به عنوان استاد زبان و ادب فارسی و رئیس دانشکده خدمات فراوانی انجام داده است. وی از دانشمندان طراز اول و نویسندگان و استادان برجسته بلوچستان به شمار می‌رود، به گونه‌ای که ریاست اداره نصابیات و برگزاری امتحانات و مرکز گسترش آموزش بلوچستان را نیز بر عهده داشته است. دانشجویان فراوان که در حال حاضر بیشتر آنان در مراکز علمی و ادبی و فرهنگی پاکستان و به ویژه در بلوچستان به ادای وظیفه مشغولند، از محضر افاضی بهره برده‌اند.»

مهم‌ترین آثار دیگر نویسندگان در استان بلوچستان

شاخ طوبی، پرفسور آقا صادق، کویته

آهنگ شبراز، پرفسور آقا صادق، ملتان ۱۹۷۲م

بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران، پرفسور دکتر سلطان الطاف

علی، کویته ۱۹۷۱م.

گلدسته قلات، نائب میر محمد حسن خان بنگلزئی، با سرمایه مرکز تحقیقات

- فارسی ایران و پاکستان لاهور، ۱۹۷۳ م.
- سوانح حیات حضرت محمد صدیق مستونگی، عبدالقیوم دادی زئی، شمس آباد مستونگ، ۱۳۹۱ هـ ق / ۱۹۷۱ م (خطی)
- کاس الکریم، امیر محمد امیر، کویت، ۱۹۷۱ م،
- برگ سبز، سید ماهر علی شاه المتخلص به ماهر افغانی، کویت، ۱۹۷۳ م
- افسانه‌های محلی کودکان استان بلوچستان، پرفسور ناظر حسین، کویت، ۱۳۵۲ هـ ش / ۱۹۷۳ م
- دیوان علیم: علیم الله علیم، کویت، ۱۹۷۳ م.
- پیر مغان، غلام دستگیر القادری ناشاد، کویت، ۱۹۷۹ م.
- دیوان سربازی، قاضی عبدالصمد سربازی، کراچی ۱۹۸۴ م.
- هدایا و تحف، سید محمد رضوی نجفی المعروف به پرهیزگار، لاهور، ۱۹۸۵ م.
- در وجود، شیخ محمد در افشان قصرقندی، کراچی ۱۹۸۵ م.
- گلدسته حنفی، غلام حیدر حنفی، کویت، ۱۹۸۶ م.
- تحفته النصیر، قاضی نور محمد گنجابوی، اشاعت دوم، کویت، ۱۹۹۰ م.
- کتاب درود بمعهد مقدمه پرفسور صاحبزاده حمید الله، علامه حسین الواعظ الکاظمی الهروی، کویت، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م.
- حضرت سلطان باهو کا بلوچستان مین سلسله طریقت، دکتر انعام الحق کوثر، کویت، ۱۹۹۱ م
- پنج گلدسته زیب، سردار گل محمد زیب، اشاعت دوم بتوسط پرفسور معصوم خان کاسی ۱۹۹۴ م.
- حکمت و فلسفه حیات، دکتر عینی ابویحیی بلوچ، کویت، ۱۹۹۴ م.
- نجم کاروان، مولوی عبدالخالق ابابکی کویت، مستونگ ۱۹۹۵ م.
- پنج گلدسته زیب (زیب نامه) سردار گل محمد زیب، اشاعت سوم، کویت، ۱۹۹۵ م مع مقدمه پرفسور شرافت عباس، پیش لفظ پرفسور نادر قمبرانی
- آتشکده وحدت، حضرت مستان شاه کابلی، کویت، ۱۹۹۶ م
- مصباح نامه، محمد عالم مصباح، کویت، ۱۹۹۸ م
- حدیث سپیده، حفیظ الله شریفی، کویت، ۱۹۹۸ م
- در آستانه باران، حفیظ الله شریفی، کویت، ۱۹۹۹ م
- بلوچستان مین فارسی شاعری ک پچاس سال (۱۹۴۷ تا ۱۹۹۷ م)، پرفسور

شرافت عباس، کویته ۱۹۹۹م
 حدیث دل، تذکره شعرای پارسی گوی بلوچستان - پاکستان، به کوشش حجت
 الله ابراهیمیان، کویته، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹م

مقالات

بلوچستان مین زبان و ادبیات فارسی، دکتر انعام الحق کوثر، دانش، اسلام آباد،
 شماره ۴۳ زمستان ۱۹۹۵م.

ادب فارسی در بلوچستان پاکستان، شرافت عباس، نامه پارسی، تهران شماره
 پیاپی، زمستان ۱۳۷۶

مطبوعات در نهضت پاکستان، دکتر انعام الحق کوثر، پاکستان شناسی، لاهور،
 شماره اول تابستان ۱۳۷۷ / ۱۹۹۸م.

مرزا غالب اور بعض فارسی شعرا کی مماثلتین، دکتر انعام الحق کوثر، دانش،
 اسلام آباد شماره ۵۳ تابستان ۱۳۷۷ / ۱۹۹۸م.

نصایحی چند از حضرت امام خمینی «رح» دکتر انعام الحق کوثر، دانش،
 اسلام آباد شماره ۵۸-۵۹ پاییز و زمستان ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹م

بیسویں صدی مین بلوچستان کا ادب، افضل مراد، فارسی ادب، پرفسور
 شرافت عباس، کویته، ۲۰۰۰م.

پایان نامه کارشناسی ارشد به عنوان شرح احوال دکتر انعام الحق کوثر و خدمات
 فارسی او، به رهنمایی دکتر نسرین اختر، نگارش عشرت سلیم، دوره تحصیلی
 ۲۰۰۰-۱۹۹۸م، گروه ادبیات فارسی، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب
 لاهور.

این است شمه ای از حدیث دوست که به حضور دوستان زبان شیرین فارسی
 گفته شد. راجع به نقش مرکز تحقیقات فارسی در حفظ و احیا و گسترش زبان و
 ادب فارسی در منطقه بالخصوص در بلوچستان پاکستان. شعر شاعر مشرق
 علامه دکتر محمد اقبال در خاطر من رنگ می گیرد و زنده می شود:

حلقه گرد من زیند ای پیکران آب و گل آتشی در سینه دارم از نیاکان شما

اهمیت زبان و ادبیات فارسی در پیوستگیهای فرهنگی کشورهای منطقه

چکیده:

اشتراک فرهنگ غنی فارسی موجب تحکیم دوستی و تفاهم میان مردم ایران و کشورهای شبه قاره بوده و هست. فارسی هم اکنون دارای موقعیت رسمی در برخی کشورها و گاهی وسیله ارتباط و مکاتبه در سایر کشورهای منطقه می باشد. از دوره مادها، هخامنشیها تا دوره بعد از اسلام استان مرزی شمال غربی پاکستان در زمانهای مختلف با دستگاههای فلات ایران وابستگی هایی داشت که منتج به نفوذ گسترده فارسی در زبان پشتو گردیده و کتیبه های کهن بر آن شاهد است. در دوره اسلامی این همبستگی عمق بیشتری پیدا کرد. مشابهتهایی در برخی افعال و لغات به طور مثال تبیین شده. شعر پشتو هم تحت تأثیر قرار گرفته و برخی پشتو سرایان به فارسی هم شعر می گفتند که برجسته ترین آنها خوشحال خان ختک می باشد. وی صنف شعری به وجود آورده بود که قسمت اولش به فارسی و قسمت بعدی اش به پشتو بوده که باز نشانگر نفوذ فراوان فارسی می باشد.

علم و هنر و دانش و عرفان گرفتیم ما هر چه گرفتیم ز ایران گرفتیم
زبان فارسی در واقع مظهر بخشی از تاریخ درخشان مردم شبه قاره
پاکستان و هند است که بنا به استعداد ذاتی و درونی خود آن دیار را آن چنان
تحت تأثیر قرار داده که به نظر می رسد اصلاً زائیده آن آب و خاک می باشد. از
طرفی چون زمانی زبان رسمی نیز بوده، توجه خاص اقشار مختلف آن سرزمین
بهناور به آن، امر طبیعی بوده و فراگیری آن نیز برای پیشرفت، مهم و ضروری

تلقی شده است.

ایران و شبه قاره هند و پاکستان دارای میراث مشترک یک فرهنگ می‌باشند و بنابر این باید دارای روابط محکمی نیز باشند و همین وحدت و اشتراک فرهنگی است که سبب استوارترین دوستی‌ها در طول تاریخ بین ایران و کشورهای شبه قاره شده است. به طوری که همواره بهترین دوستان ایران نیز مردم شبه قاره بوده اند و هستند، چه در حالی که خاک مادر طی قرون، بارها از شمال و شمال مشرق و غرب و جنوب به قبائل زرد پوست و یونانیان و اعراب و همسایگان شمالی مورد تاخت و تاز قرار گرفته است، چنانکه زبان فارسی قرن‌ها در شبه قاره هند و پاکستان زبان رسمی و اداری و علمی و دینی بوده است و در نتیجه به عنوان مظهر و نمایانگر فرهنگ آن جامعه شناخته می‌شود. هر چند که زبان فارسی بعد از اسلام یعنی زمان سلطان محمود غزنوی در شبه قاره هند و پاکستان راه یافت ولی در سال ۸۹۰ هـ ق یکی از پادشاهان خانواده لودی افغان سرزمین هند سلطنت آن کشور را به دست گرفت در صد برآمد که برای اداره کشور کسانی را انتخاب کند که از زبان فارسی آگاهی داشته باشند و از این به بعد مردم به فراگیری زبان فارسی علاقه مخصوص مبذول کردند حتی هندوها نیز برای فراگیری فارسی توجه خاصی نشان دادند و در نتیجه زبان و ادبیات فارسی در این سرزمین برای خود وطن ثانوی یافتند. ۱.

لازم به تذکر است که فراگرفتن زبان دیگری برای انسان مثل زبان مادری وی آسان نیست و برای این منظور به وسائل و اسبابی احتیاج دارد که بتواند با آن به فراگیری درست و صحیح سروسامانی بدهد. توجه به این که کتابهای دستور بیشتر در هند و پاکستان نسبت به ایران تألیف شده است، از اینرو وسعت و گسترش روابط فرهنگی و سیاسی و علمی و اقتصادی ایران و شبه قاره برای ما امری سودمند و حیاتی است بخصوص که آن خطه ارجمند یکی از بزرگترین پایگاه های زبان و شعر و عرفان و تاریخ ایران بوده است. ۲.

زبان فارسی اهمیت جهانی دارد. در میان زبانهای متعدد ایرانی، فارسی یگانه زبانی است که در قاره آسیا به مقام و نفوذی دست یافته که هیچ یک از السنه دیگر ایرانی بدان نرسیده است. در گذشته وسعت انتشار زبان فارسی از شمال شرقی آسیای میانه و از مشرق به چین و از جنوب به تمام شبه قاره و از

مغرب به سراسر آسیای صغیر، سرایت کرده بود.

هم اکنون زبان رسمی کشورهای ایران و افغانستان فارسی است و در برخی مناطق کشورهای مجاور مانند پاکستان، تاجیکستان، عراق و قفقاز به زبان فارسی کما بیش تکلم و کتابت می شود. ۳

ادبیات فارسی و مخصوصاً اشعار (عشقی و عرفانی) آن در میان ادبیات جهانی رتبه ای شامخ دارد. درباره کتابهای زبان فارسی نگارش یافته در هند و پاکستان می بینیم که در مدتی کوتاه بیش از دویست و پنجاه هزار جلد کتاب به چاپ رسیده است، از این موضوع، اهمیت زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان پیداست.

همچنین نتیجه نفوذ بی پایان زبان فارسی در جوامع مختلف شبه قاره هند و پاکستان بوده است که اولین روزنامه برجسته فارسی به نام جبل المتین در کلکته به مدیریت سید جلال الدین کاشانی انتشار می یافت. ۴

هم اکنون در اکثر دانشگاههای هند و پاکستان کرسی زبان و ادبیات فارسی وجود دارد؛ مانند دانشگاههای لکهنو، دهلی، بمبئی، بنارس، حیدرآباد، لاهور، پیشاور، کوئته، کراچی، زبانهای نوین - اسلام آباد و غیره آن. در مناطق مختلف شبه قاره خانواده هایی وجود دارند که افراد آن باهم به فارسی تکلم می کنند. جالب این که در چترال پاکستان تا ۱۹۵۵م فارسی زبان اداری بوده. ۵

زبان فارسی، زبانی است که در هند و پاکستان باعث ترویج تعلیمات اسلامی گشته و بیشتر فلاسفه اسلام و پیشوایان و بزرگان دین به زبان فارسی سخن می گفته و می نوشته اند. مطالعه این کتب نشان می دهد که فارسی زبانی است که برای مسلمانان هند سرچشمه تعلیمات اسلامی و روحانی و افکار و عواطف معنوی بوده است و این افکار در هند و پاکستان این قدر فراوان بوده که در دوران بابریان هند و به خصوص در زمان جلال الدین محمد اکبر ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ هـ ق عده نویسندگان و شعرای فارسی به حدی زیاد گشته که با ادبا و شعرای ایران آن زمان قابل مقایسه نبوده است. این دلیل محبت و عقیدت بسیار مسلمانان هند به زبان و ادب فارسی می باشد. ۶

طوری که علامه اقبال محاوره فارسی را نمی دانست و در خانه خود با

دوستان خود اردو یا انگلیسی حرف می زد. لذا فارسی را فقط به این جهت که احساس می کرد معارف و مضامین ذهنی اش در ظرف زبان اردو نمی گنجد انتخاب کرد و به فارسی انس گرفت. اگر دو سوم از اشعار اقبال به فارسی است هیچ جای شگفتی نیست زیرا خمیرمایه زبان اردو، فارسی است و اصلاً بدون استفاده از زبان فارسی امکان ندارد یک پاکستانی بتواند عواطف عمیق اسلامی خویش را تبیین نماید؛ زیرا زبان و فرهنگ ما از عرفان و ادب سرزمین ایران عیناً متأثر بوده و با آن رشد کرده است اگر کسی بخواهد فرهنگ اسلامی ایرانی را از فرهنگ اسلامی هند بگیرد باید ۱۲۰۰ سال به عقب برگردد.

اقبال در مکتوبی که به غلام قادر گرامی نوشته است احساسات درونی و افکار خویش را نسبت به زبان فارسی به شکل روشنی بیان می کند:

هندیم از پارسی بیگانه ام ماه نو باشم تهی پیمانه ام ۷

برای اینکه روابط عمیق و قدیم پشتونها با زبان فارسی را دریابیم ابتدا باید به تاریخ این منطقه که به نامهای گندهارا، ژوه و سرحد شمال غربی خوانده می شود نظری بافکنیم و از نظر حقایق تاریخی، و این رابطه را بررسی کنیم در حدود سه چهار هزار سال قبل هنگامی که آریایی ها در جستجوی غذا از آسیای میانه به شکل گروهها تا چند صد سال یکی بعد از دیگری از وطن اصلی خود مهاجرت کردند، در دو گروه تقسیم شدند. گروهی به سوی ایران عزیمت کرد و گروه دیگری از راه تنگه خیبر وارد شبه قاره هند شد. همچنین زبانی که با آن تکلم می کردند با برقراری روابط مردم بومی بالاخره به شکل پشتو در آمد. در ایران، آریایی ها در نتیجه نزدیک شدن با زبانهای دیگر آن دیار به شکل فارسی در آمد. از این نظر هر دو زبان باهم قرابت دارند و همچنین دارای رابطه قدیمی می باشند. از نظر جغرافیایی این خطه تا صدها سال جزو ایران بوده است و حکام ایرانی در اینجا تعیین بودند. ۸

خانواده اول ماد تا سیصد سال وارث تاج و تخت بودند شاهان این خانواده سلطنت خود را تا حدی وسعت داده بودند که علاوه بر ایران و افغانستان فعلی و بخشی از شبه قاره که امروزه ما آن را ایالت سرحد شمال غربی می نامیم در قلمرو آنها بوده است.

بعد از سلطنت ماد، زمانیکه داریوش اول حکومت هخامنشی را وسعت

بخشید نه فقط اینکه وی تمام مناطقی را که جزو سلطنت ماد بود در قلمرو خود در آورد بلکه سلطنت خود را توسعه هم داد و همچنین منطقه پشتونها تا قرن‌ها تحت حکومت هخامنشیان به سر برد.

در کتیبه ای که مدتی قبل از خدوخیل صوابی ایالت سرحد به دست آمده و در خروشتی می باشد. عبارتی به این شکل به چشم می خورد.

A E W J □ I R

سادا را دا جانا گا جا جالا

که از چپ چنین خوانده می شود لاجا (راجا) جاگانا تھا - یعنی آقای جگت ذارا داس، به نظر می رسد که در این کتیبه از دارای اعظم ذکری شده. در کتیبه ای که از دارای اول در ایران به دست آمده است، چنین آمده است.

« من دارا یاوش هستم شاه اعظم شاه شاهان شاه ولایت معمور عالم. » در مهرهای فارسی اسم دارا، داریوش نوشته شده است و در کتیبه مزبور خطاب دارا آقای جگت یعنی آقای جهان آمده است. در کتیبه معروف نقش رستم نیز دارا نوشته شده است که من علاوه بر ممالک دیگر حاکم گندارا و هندش نیز هستم. این یک حقیقت تاریخی است که منطقه شمال غربی یعنی ایالت سرحد جزو سلطنت فارس بوده است. ۹.

زمانی که در سال ۳۳۰ قبل از میلاد اسکندر بر ایران حمله برد، داریوش سوم پادشاه هخامنشی را شکست داده تخت و تاج کیانی را به تصرف خود آورد. وی نه فقط ایران را فتح کرد بلکه سعی کرد که همه آن مناطقی را هم که در تصرف ایران بود در قلمرو خود در آورد و در نتیجه بعد از افغانستان وطن فعلی پشتونها را که در آن زمان وادی گندهارا خوانده می شد، نیز فتح کرد.

جانشینان اسکندر به نام حکومت سیلوکی ها تا هشتاد سال بر ایران افغانستان و گندهارا حکم راندند، که بالاخره اشکانیان آنها را مغلوب کرده بنای حکومت خود را گذاشتند. ۱۰.

این واقعیت به اثبات می رسد که از نظر جغرافیایی، تاریخی، مذهبی و فرهنگی ایالت سرحد و ایران هزارها سال در یک رشته ناگسستنی بایکدیگر پیوند دارند و این پیوند بر زبان و ادب و فرهنگ و تمدن ایالت سرحد اثراتی گذاشته است که محو نخواهد شد. هم چنانکه از هزارها سال پیش تاکنون امواج وقایع گوناگون نیز نتوانسته است آن را نابود سازد و می بینیم که زبان ایرانیان

یعنی فارسی با زبان پشتو آشناتر و نزدیکتر می باشد و همچنین پشتو تأثیر شاعران زبان فارسی را بیشتر در خود دارد. ۱۱

از نظر تاریخی از دیر باز پشتونها با ملت ایران روابط گسترده‌ای دارند به ویژه از زمانی که قشون محمود غزنوی، شهاب الدین محمد غوری، ظهیر الدین بابر، احمد شاه ابدالی و نادر شاه افشار از تنگه خیبر تا اندرون کشور پاکستان و هند را جولانگاه خود ساختند. پشتونها در بیشتر شئون زندگی شان تأثیری پذیرفتند که در لغات و کلمات زیر دلیل کافی آن می باشد. با اغلب مصادر زبان فارسی و اوامر و افعالی که از آن ساخته می شود در زبان پشتو با تغییر خیلی معمولی و غیر مهمی به کار برده شده است؛ مثلاً:

مصادر فارسی	مصادر پشتو	فارسی لغات دیگر	پشتو
خوردن	خورل - خورل	رنج	رنج = رنژ
خندیدن	خندل	چرخ	خرخ = سرخ
شمردن	شمیرل		
گشتن	کر حیدل = گرزیدل	قحط	قات
رسیدن	رسیدل		
پختن	پخیدل	زیاد	زیات
گرفتن	گیرول		
کاشتن	کرل	خواهر	خور
		پدر	پلار
		وقت	وخت
امر و نهی فارسی	امر و نهی پشتو		
بخور / مخور	وخوره / مخوره	اسب	اس
بخند / فخند	اوخانده / مه خنده	ماهی	مهی
بشمر / مشمر	وشمیره / مه شمیره	روزه	روژ
برس / مرس	وکره / مکره	شب	شپه
		نام	نوم
		مهر	میر
		جای	حای = زای
		آب	اوبله

این نتیجه تأثیر زبان فارسی در ایالت سرحد شمال غربی پاکستان بوده

است که بیشتر شعرای پشتو به زبان فارسی نیز شعر سروده اند. همان طور که ما سراغ داریم که تعداد شعرای فارسی زبان در ایالت سرحد پاکستان به پنجاه می‌رسد. در این رابطه می‌توانیم از خوشحال خان ختک، اشرف خان، عبدالقادر خان ختک، معز الله مهمند، مصری خان، قاسم علی خان آفریدی، میان نعیم، ارباب عبدالرحیم، محمد زمان خان ختک... دوست محمد کامل و غیر آنها اسم ببریم.

همچنین از مطالعه تاریخ ادبی و اجتماعی و سیاسی به نظر می‌رسد که زبان فارسی نه فقط اینکه یک زبان مقدس و دینی تلقی می‌گردید بلکه برای به دست آوردن مقام دنیوی نیز وسیله‌ای بوده است بدین جهت هرکس که به گونه‌ای با علم و ادب و انشا و شاعری رابطه‌ای داشته است زبان فارسی را حتماً یاد می‌گرفت بلکه به وضوح می‌توان گفت که زبان فارسی سرچشمه علم و ادب و دانش تلقی می‌گردید.

زبان فارسی در سر تا سر شبه قاره تا قرن‌ها منبع و سرچشمه علوم متداول بوده و همچنین در فرهنگ آن دیار برای خود مقام شامخی به دست آورده بود و پیروی از شعر فارسی در ادبیات باب روز شده بود.

زبان پشتو از هر نظر تحت تأثیر زبان فارسی در آمده، در فن شعر این تأثیر به درجه‌ای می‌رسد. غزل و رباعی و مثنوی و قصیده و غیر آن در پیروی از شعر فارسی به وجود آمد. و شعرا همان اصطلاحات و تشبیهات و استعارات را در شعر به کار می‌بردند که خاصه زبان فارسی می‌باشد.

شاعر بزرگ زبان پشتو خوشحال خان ختک که در زبان فارسی نیز شعر سروده است در شعر پشتوی خود ابتکار تازه‌ای به وجود آورده است که شعر پشتوی خود را با کلمات فارسی مزین ساخته است؛ مثلاً:

یک لحظه بیا بنشین ما خونین په تبه خندا کره

(باخته خوب خود مرا خوشحال کن)

یک جای دیگری

گل لاف لطافت زد چی ته په چمن را علی

(هنگامی که تو وارد شدی)

از غایت خجالت شد سرگشته استاد و انظارِ

(جلوی تو سرگشته گردید)

این اعجاز زبان فارسی است که به هر جای که رسیده طبقات مختلف جوامع آن سرزمین راتحت تأثیر خود قرار داده است و در نتیجه گواهی نامه شیرینی و همه گیری لازوال خود را از آنها به دست آورده است .
همچنین می بینیم که زبان فارسی کوهها و تپه های سخت و سنگین و دور افتاده واقع در شمال غرب شبه قاره را نیز با ذوق زیباشناسی آشنا ساخته است. ۱۳.

حواشی و منابع

- ۱ - برای علاقه مندوان به ادبیات فارسی رجوع شود به سید عبدالله، ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه محمداسلم خان، تهران ۱۳۷۱ ه ش .
- ۲ - دستور نویسی فارسی در شبه قاره هندو پاکستان تألیف شفقت جهان، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی تهران ۱۳۷۶، تقریظات دکتر خسرو فرشید ورد.
- ۳ - فرهنگ معین ج ۱، ص ۳۸ (مقدمه) تهران ۱۳۶۰ ه ش .
- ۴ - ایرانشهر، ج ۱، ص ۶۸۶.
- ۵ - کیا آپ جانتد هین که (آیا می دانید) مؤلف شمیل غزالی ۱۹۷۶م، ص ۱.
- ۶ - ر.ک: سلطان الطاف، علی ؛ بیست و پنج قرن روابط فرهنگی پاکستان و ایران ؛ کویته: چاپخانه اسلامیہ ۱۹۷۱م، ص ۱۱ و ۱۲ .
- ۷ - در شناخت اقبال: مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت علامه اقبال لاهوری، تهران، اسفند ۱۳۶۴، ص ۵۱.
- ۸ - سید گل، مقاله دکتر جعفری « اثرات ایرانی بر ایالت سرحد، بزبان اردو لاهور، ۱۹۷۱م، ص ۲۷.
- ۹ - همان، اردو لاهور ۱۹۷۱م، ص ۲۸.
- ۱۰ - همان، اردو لاهور ۱۹۷۱، ص ۲۸.
- ۱۱ - شعر فارسی در ایالت سرحد پاکستان، (پایان نامه برای دریافت دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران)، نگارنده دکتر میر غزن خان ختک ۱۳۶۴ ه ش، ص ۳۰.
- ۱۲ - همان کتاب، صص ۳۸، ۳۹.
- ۱۳ - همان کتاب ص ۴۶.

نقش زبان و ادبیات فارسی در پیوستگیهای فرهنگی کشورهای منطقه

چکیده:

به عقیده استاد سعید نفیسی تمدن مردم شبه قاره و ایران حتی هفت هزار سال پیش شبیه به هم بوده. درهٔ سند در دوره‌های هخامنشی و ساسانی با فلات ایران همداستان به شمار می‌رفت. زبان فارسی و ادبیات عالی آن همواره در برنامهٔ دروس مدارس این سامان شامل بوده. ترجمهٔ منهاج المسالک و الممالک، نخستین اثر عربی بود که توسط علی بن ابوبکر کوفی به فارسی برگردانده شد. در دورهٔ فرمانروایان سومران، سَمه، کلهورا و تالپوران نفوذ زبان و ادبیات فارسی در زبان و ادب سندهی چشمگیر بوده است. آموزش زبان فارسی از مدارس ابتدایی تا عالی در سطوح مختلف انجام می‌گرفت. بر الگوی داستانهای خمسه، داستانهای محلی این سرزمین هم به فارسی برگردانده شد. بر طبق برآوردی ۴۰ درصد لغات زبان سندهی از فارسی برگرفته شده. در استان سنده از سال ۱۹۸۲ م متأسفانه در دورهٔ راهنمایی مقرر شده که از دو مادهٔ درس کشاورزی و فارسی، محصلین یکی را انتخاب کنند. در نتیجه دانش‌آموزان بیشتر به کشاورزی که به درد به خور است روی می‌آورند و آموزش فارسی لطمه خورده است.

اهمیت زبان و ادبیات فارسی و ارتباط و اتصال فرهنگی کشورهای این منطقه پاکستان، ایران، هند، افغانستان و بنگال از روی حقایق تاریخی بسیار روشن است و تأثیر و نفوذ زبان و ادبیات فارسی و روابط فرهنگی و سیاسی ارزشی دارد. از زمان قدیم درهٔ سند و ایران باهم بستگی داشته‌اند و دانشمندان

معروف استاد سعید نفیسی می گوید: «تمدن آریاهای هندو ایران در هفت هزار سال قبل یکی بود، اعتقادات و زبان شان با همدیگر ارتباط داشت.» از رگ ویدا و زند اوستا پی می بریم که در قدیم در دوره قبل تاریخ، آریاها در پامیر باهم زندگی کرده اند و از آنجا به جاهای هند و ایران رفتند.

در سراسر ادوار تاریخی چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام، از نیل تا ماورای سند ایرانیان نزدیک ترین روابط را بایکدیگر داشته اند و خللی در آن راه نیافته است و بی شک پاکستان کشوری است که سهم بزرگی در تمدن و فرهنگ جهانی دارد و نزدیک ترین ارتباط فرهنگی، ادبی و سیاسی با ایران دارد و حالا تاریخ ادبیات نظم و نثر فارسی در میان این منطقه و ایران مشترک است. بنابراین تاریخ ایران و پاکستان به هم بستگی و پیوند فرهنگی این دو کشور ریشه در زمانهای بسیار کهن دارد.

در عهد هخامنشیان، کیانیان، ساسانیان دره سند یکی از استانهای زیردست و خراج گذار ایران شمرده می شد. این امر به اثبات رسیده است که ایرانیان سرزمین سند را شش صد سال قبل از مسیح در فرمانبرداری خود آوردند و گشتاسب فرمانروایی سند را به فرزند خود بهمن اردشیر داد و بهمن آباد در سال ۴۷۰ قبل از مسیح آباد شد و اساس این شهر از قدیم ترین شهرهای معروف سند است. در دوره فرمانروایی دارا اول (۵۲۱ - ۴۸۵ ق م) ارتش از سند، به اروپا و یونان به جنگ و پیکار رفتند و کارهای نمایان نمودند و دشمن را شکست دادند. مورخ معروف عرب بلاذری اشاره نموده است که در اوایل قرن هشتم میلادی که اعراب تحت فرماندهی محمد بن قاسم حمله آور شدند دسته ی سربازان ایرانی هم همراه او بوده که از شیراز همراکاب محمد بن قاسم آمده و تا آخرین مرحله جنگ شریک بوده اند. لذا از این وقایع مزبور بدیهی است که روابط سند و ایران بسیار قدیمی بوده است.

چون خلیفه معتمد عباسی فرمانروایی استان سند و مکران به خانواده صفاری سپرد و یعقوب ابن لیث اولین حکمران مسلمان این سامان زبان فارسی را در سند رواج داد و زبان فارسی را زبان رسمی این سرزمین قرار داد؛ در قرن پنجم هجری سند در تسلط غزنویان باجگذار شد و آمد و رفت بین غزنی و سند زیاد بوده است. در این دوره سیاحان نگاشته اند که زبان فارسی در سند رواج

یافته بود و شهر معروف ملتان که به منزله مرکز سند بوده، به نماز جمعه در مساجد خطبه به زبان فارسی خوانده می شد. محققان که تا اکنون کنجکاویهایی کرده اند، اولین کتابی که در زبان فارسی در این سرزمین تألیف شده بود، کتابی «چچنامه» است که آن را علی بن ابوبکر کوفی از کتاب عربی به نام، «منهاج المسالک و الممالک» ترجمه کرده بود.

در عهد فرمانروایان خانواده سومران، خنیاگران سندی، گردش نموده و در دهکده ها اشعار رزمیه می سرودند و انعام و بخشش به دست می آوردند. نمونه های اشعار رزمیه به صورت آهنگها به نام دودا چنیسر موجود بوده و این اشعار به نمونه و اتباع از اشعار حماسی فارسی ساخته شده است.

بعد از «سومران»، خانواده «سمه» سریر آرای سلطنت سند شدند. در این عهد زبان سندی رونق یافت ولی اثر و نفوذ فارسی به زبان سندی بسیار بوده است. یکی از حکمرانان این خانواده «سمه»، جام نظام الدین بوده، این فرمانروا عالم و شاعر و صاحب تقوی بوده. بنای شعرته را نهاد و شعرا و ادبای نامور ایران را دعوت کرد و از آنها مولانا عبدالعزیز ابهری و فرزندش اثیرالدین با همه خانواده خود تته رسیدند. علامه جلال الدین دوانی (متوفی ۹۰۸ هـ) را خرج راه نیز فرستادند. ولی متأسفانه... تارسیدن خرج راه و قاصدان، مولانا سفرته را به سفر آخرت تبدیل نموده به ملک بقا رفته بود، جام نظام الدین در فارسی سخنور بوده است. این رباعی، کردار و سیرتش را نشان می دهد:

ای آنکه ترا نظام دین می خوانند تو مفتخری که، ترا چنین می خوانند!
گر در ره دین از تو، خطایی افتد شک نیست که ترا کافر لعین می خوانند!
زبان سندی، در آغاز خود، فارسی را قبول کرد و تأثیر زبان فارسی، در زبان سندی راه یافت، ملفوظات سید عبدالکریم بلری که در زبان سندی بودند، رضا بن عبدالواسع تتوی آن را جامه زبان فارسی پوشانید و آن را «بیان العارفین» موسوم کرد.

در دوره حکمرانان «کلهورا» ادبیات سندی توسعه بسیار یافت و نیز نویسندگان و شعرای فارسی هم زیاد بودند. در این عهد بزرگترین و معروف ترین عارف و شاعر ملی و روحانی سند که بنام سید عبداللطیف بهتائی معروف است، می زیست (۱۱۰۳ - ۱۱۶۵ هـ) یکی از آثار سید عبداللطیف موسوم به

«شاه جور سالو» است و تأثیر زبان فارسی را به زبان سندی کاملاً منعکس می‌سازد. از مطالعه سوانح حیاتش معلوم می‌شود که قرآن مجید، مثنوی مولوی آثار ادبی سید عبدالکریم بلری همیشه مورد مطالعه خود قرار می‌داشت. چون مولوی داستانهای گوناگون در مثنوی نگاشته است، همین طور سید عبداللطیف داستانها و افسانه های محلی در رساله خود به نام «سرهای» مختلف آورده است و فکر و عرفان مولوی در ابیاتش هویدا است و بسیاری از اشعار معروف مثنوی مولوی را در زبان سندی ترجمه کرده است.

بعد از «کلهورا» خانواده «تالپوران» که نیاکان شان اصلاً از ایران وارد سند شده بودند، تسلط به سند یافتند. در این زمان سند یکی از استانهای باج گذار سلسله قاجار ایران شده بود و روابط هر دو کشور بسیار نزدیک شده بود. تحائف و هدایا می فرستادند و به همین ترتیب شعرا علما و ادبای ایران وارد این سرزمین می شدند. تالپوران تحت تأثیر فرهنگ ایران تا به حدی قرار گرفته بودند که دربار آنان کاملاً شبیه دربار شاهان ایران شده بود، زبان فارسی، زبان رسمی بود. در این عصر فارسی نه تنها زبان علما و فضلا بوده بلکه در مدارس ابتدایی هم تدریس می شد. علوم دینی، اخلاقی، فلسفه، تفسیر قرآن مجید و منطق در زبان فارسی تدریس می گردید. گلستان، بوستان، و کریمای سعدی، پند نامه عطار، انوار سهیلی از کاشفی، اخلاق محسنی، یوسف و زلیخای جامی و همچنین لوائح جامی، سکندر نامه نظامی گنجوی، مثنوی مولوی و شاهنامه فردوسی برنامه متون درسی و تحصیلی مدارس سند را تشکیل می دادند. مردم در فارسی مکاتبه می کردند، فرمانهای حکمرانان به زبان فارسی می نوشتند. کتیبه ها و الواح در مساجد، مقابر و عمارات قدیمی این سرزمین در زبان فارسی تا اکنون گنده شده است.

اهالیان سند، عرفا و روحانیون ایرانی را همیشه پیشوای خود دانسته و با یزید بسطامی، عطار، مولوی و جامی را مورد احترام و تمجید فراوان قرار می دادند. «سچل» و فقیر «بیدل» به پیروی و اتباع عطار سروده و ارادت وافر خود را آشکار کرده اند. نیز شعر سندی واژه و کلمات فارسی را جزو خود ساخته است. صنف غزل از ایران آمده و شعرای سند در زبان سندی غزل می سرودند و قصاید، نعت، منقبت و مرثیه و مناجات را سرمایه شعر سندی

ساختند و نه تنها در زبان محلی خود مهارت داشتند بلکه حظ وافری از زبان فارسی هم می بردند و در فارسی آثار آنها به غزلیات و قصاید و منقبت و مرثیه و رباعی وجود دارد.

به پیروی از زبان فارسی داستان نویسی هم در سندی رایج شد. اول قصه های حاتم طائی، لیلی مجنون، شیرین فرهاد، چهار درویش، امیر حمزه و گل بکاولی از فارسی به سندی ترجمه شد. وقتیکه داستانهای محلی در زبان سندی سروده شدند، تمام منظومه های کلاسیکی و معروف در زبان فارسی نیز ترجمه شد. «مثنوی ناز و نیاز» و «سسی پنون» از میر معصوم بهگری، «عمر ماروی» از محمد مقیم و ترجمه رساله سید عبداللطیف از مولانا هدایت الله، شاهد این حقیقت است، نه تنها نثر و نظم بلکه صرف و نحو زبان سندی هم تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است. همچنان که در فارسی با ضافه «ان» در آخر جمع می سازند، در سندی هم برای جمع «ان» را در آخر پیوسته می کنند. مثلاً از عزادار «عزاداران»، عاشق «عاشقان» قرضدار «قرضداران» معشوق «معشوقان» و غیره و غیره.

زبان محلی سند کم از کم ۴۰ درصد واژه های فارسی دارد که بعضی را در

ذیل نشان می دهیم:

آب - ارباب - آبادی - اشاره - اعلان - افتخار - آتش بازی - باخبر - بی خبر - پیاله - دامن - دیگ - پروانه - بیباک - برباد - بیزار - چالاک - تازه - روشن - تاریک - لشکر - مهارت - نیازمند - هنگامه - نذر و نیاز - نغمه - صنوبر - عنقا - سرگردان - سرمایه دار - پیمان و غیره.

نتیجه: از این معلوم شد که اهمیت زبان و ادبیات فارسی در پیوستگیهای فرهنگ ایران به پاکستان از کشورهای این منطقه بسیار قوی و مستحکم بنیان می دارد و امروز هم فرهنگ ایران اسلامی از طریق زبان و ادب فارسی وسیله ارتباط معنوی و مهر و قرابت بیشتری بین این دو کشور است. این واقعیت را نمی توان انکار کرد که بیشتر زبانهای محلی و ملی ما زاییده فارسی است و اهمیت اخلاقی، معنوی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی و ادبی زبان فارسی روشن است. ما باید که دامنه زبان و ادبیات فارسی را وسعت و گسترش بدهیم تا پیوندهای دینی و معنوی در این منطقه توسعه یابد.

ما خیلی متأسفیم که نظام آموزشی از ۱۹۸۲ م فارسی را به عنوان مضمون اختیاری با کشاورزی برابر ساخته شده و از کلاس ششم عربی را اجباری کرده و فارسی یا کشاورزی از آن یکی مضمون اختیاری برای دانش آموزان انتخاب باید کرد. بناچار دانش آموزان کشاورزی را از کلاس ششم مضمون اختیاری انتخاب می کنند و این خیلی دشوار است که دانش آموزان کلاس ششم عربی و فارسی و زبان محلی همه را بخوانند و در نتیجه این تا در دوره متوسطه دانش آموزان از الفبای فارسی محروم می مانند. و در دانشکده هم استادان فارسی وجود ندارند و چون پس از طی تعلیمات ثانوی نوجوانان به دانشگاه می روند، هیچ علاقه به زبان فارسی و عربی هم ندارند. این امری لازم است که نظام آموزشی پاکستان برای تدریس زبان عربی و فارسی هر دو را به جای کلاس ششم، از کلاس هشتم ترتیب نو باید داد تا پیوستگیهای دینی، ادبی، اخلاقی، عرفانی و فرهنگی از زوال بیرون آید.

منابع و مأخذ:

- ۱ - حسام الدین راشدی: «مکلی نامه» (باتصحیح و حواشی) سندی ادبی بورده، حیدرآباد ۱۹۶۷ م.
- ۲ - سعید نفیسی: دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، تهران ۱۳۴۳ خورشیدی.
- ۳ - ذبیح الله، صفا: مرزهای دانش: انتشارات رادیو تهران.
- ۴ - علی کوفی: فتح نامه سند «چچ نامه»:
- ۵ - دکتر محمد مهدی توسلی: مقدمه ای بر پیوستگی های فرهنگی ایران و پاکستان از دیدگاه باستان شناسی (۳) دانش ۴۶ پاییز ۱۳۷۵ ش و شماره ۴۷ زمستان ۱۳۷۵ ش.
- ۶ - غلام ناصر مروت: اهمیت زبان فارسی و آینده آن در پاکستان، دانش، شماره ۴۷ زمستان ۱۳۷۵ ش - اسلام آباد.
- 7 - Cousins, Henery: Antiquities of Sindh; Calcutta Press, Bombay.
- 8 - Smith J. W. : Gazetteer of the Province of Sindh, B. Vol: V Bombay 1920.
- 9 - Sadarangani H.I.: Persian Poets of Sind, Sindhi Adabi Board, Hyderabad 1956.
- 10 - R.C. Mujmadar : The age of Imperial Unity, Bombay, 1936.

ادب امروز ایران

تالیف محمد علی بابا

ضریح چشمهای تو

اشاره :

اصناف گونه‌گون ادب آینه‌ حوادث و پیش آمدهای عصری است که در آن پدیده آمده. داستان کوتاه ضریح چشم‌های تو از سید مهدی شجاعی نویسنده جوانسال، در نخستین دهه پس از انقلاب اسلامی به سلک نگارش در آمده بود که از گزیده ده سال داستان نویسی در انقلاب اسلامی به کوشش ابراهیم حسن بیگی انتخاب گردیده. «دانش»

امشب پنجمین شبی است که تو بر خاک آرمیده‌ای و دست محرم باد کاکل هایت را پریشان می‌کند. بی معنی است اگر بگویم که دلم پیش توست، تو خود دل منی که اکنون بر خاک افتاده‌ای و دیگر نمی‌تبی.
دل مرده نیستم که هرگز نمرده‌ای؛ دل‌سرد هم نیستم که تو به خورشید گرما می‌دهی. چطور بگویم؟ دل خسته، نه دل‌ریش هم نه، دلخوشم، که تو خوشحال و سرخوشی.

از آن دم که تو آنجا خفتی، من تا به حال نخوابیده‌ام، از آن لحظه که تو قرار یافتی، من آرام نگرفته‌ام.

بی قراری ام را گذاشته‌ام کسی بفهمد اما تو فهمیده‌ای لابد.
در این پنج شبانه روز تو حتماً نوازش مدام این نگاه خسته را به روی پیکر شکسته ات، احساس کرده‌ای.

فکر نکن جان بابا! که من بی فکری کرده‌ام.
تمام این پنج شب و روز که از فراز آن تل خاک، تو را می‌نگریسته‌ام، در بیابان و ذهنم راهی می‌جسته‌ام که به تو دسترسی بیابم و از دسترس آتش دورت کنم.

* - سید مهدی شجاعی داستان نویس معاصر ایران، متولد ۱۳۳۹ خورشیدی است و تاکنون دهها

داستان و قطعه ادبی و نمایشنامه و ترجمه از ایشان منتشر شده است.

اما دیدی خودت که میسر نبود قاسم من !
 آتش بود که از دو سو می بارید و نفس خاک را می برید.
 و اکنون مگر نه چنین است؟ آری ولی طاقتم تمام شده است.
 اینکه الان می آیم محصول تصمیم هم الان نیست. از همان ابتدا که ترا
 نشانم دادند و از همان ابتدا که آن دوربین دوست داشتنی پیکر تو را پیش
 چشمم کشید، تاکنون در التهاب و اضطراب این تصمیم بوده‌ام که چگونه ترا از
 معرکه در ببرم. نجات دهم از این وانفسای خون و گلوله و آتش. پس این سینه
 خیز نتیجه آن سوزش سینه‌ای است که این پنج شب و روز دست و پنجه‌ام را
 برای رفتن نرم می کرده است.
 هم الان اگر بدانند دیگران که چه می‌کنم، بی تردید ممانعت خواهند کرد
 و مرا باز خواهند داشت.
 نه که بگویند، نباید چنین شود. بل خواهند گفت که این کار تو نیست
 و خود بار این رسالت را بردوش خواهند کشید. و رضای من در این نیست.
 با خود عهد کرده‌ام که بیایم و تنها بیایم و پیکر ضعیف و سبکت را همراه
 با غم سنگینت و خاطره‌های شیرینت، تنها بر دوش بکشم.
 و پدری معنایش همین است.
 اگر پدری بتواند سنگینی غم فرزندش را با دوش دیگران تقسیم کند که
 کمر خودش تا نمی‌شود، نمی‌شکند و موهایش به سپیدی نمی‌نشیند. این همه
 از آن است که پدر چنان بار سنگینی را یک تنه بر دوش می‌کشد.
 از وقتی که خبر رفتنت را شنیدم و بر خاک افتادنت را دیدم، در
 برخوردیم با دیگران یک لبخند افزوده‌ام به آنچه که سابق داشته‌ام.
 درست است که عمده وقتم را صرف نگریستن به تو کرده‌ام اما آنچه با
 دیگران بوده است، چنین بوده است.
 نخواسته‌ام که شریک داشته باشم برای غم و در آن دیار برای پاداش و
 رضای خدا.
 داشتم عطش سنگرها را مرتفع می‌کردم، آب می‌دادم به بچه‌ها - دیده
 بودی که - خواستند مقدمه بچینند در گفتن خبر شهادتت.
 می‌دانستند که مادر نداری و برادر و خواهر، و می‌دانستند که من و تو
 مانده‌ایم فقط از آن خانوار بزرگ ایل مانند که دست موشک به دامن حیاطمان
 نرسیده.
 و می‌دانستند پیوند محکم دوستیمان را و انس و الفتیمان را.
 و از همین رو می‌خواستند مقدمه بچینند.

گفتند: تنها خداست که می ماند و من گفتم: تنها قاسم نیست که می رود.
با حیرت و تعجب سؤال کردند که: کسی چه گفته است؟
گفتم: رفتن همگان و ماندن خدا را خدا خود گفته است؛ نه اکنون که از
دیرباز؛ و قاسم من هم چیزی بیش از همگان نداشته است.
گفتند: خبر را چه کسی آورده است؟
گفتم: بوی پسر، بوی خون آغشته پسر.
به خدا قسم که دروغ نگفتم. اگر نبود بوی تو قاسم، در این تاریکی شب
که ماه هم در کار جدال با ابرهای سیاه است، من جهت چگونه می گرفتم و راه به
سوی تو چگونه می یافتم؟
تو باور نمی کنی پسرکه وقتی به خانه می آمدم و تو بودی، لازم نبود که از
لباست، کفشت و صدایت، بودنت را دریابم. بوی تو حضورت را در خانه فاش
می کرد بی آنکه خود بدانی.
و اکنون این بوی توست که مرا سینه خیز به سوی تو می کشاند.
این منورها که از ظلمت سنگر دشمن بر می خیزند. کار را بر پدرت مشکل
می کنند.

بیابان به کف دست می ماند و روشنی این منورها هر حرکتی را در پهنای
دشت، لو می دهد. دشمن می خواهد بیداریش را به رخ بکشد؛ به آدمی می ماند
که در خواب راه می رود؛ افتادنش حتمی است. وقتی صدای توپ و خمپاره
قطع می شود چه سکوت هول انگیزی بردشت سلطه می یابد، دل زمین انگار
می خواهد بترکد.

چشمهایم را عرقی که از پیشانی سرازیر می شود، می سوزاند؛ آنقدر که
خزیدن آرام مرا کندتر می کند.

دشت، آنقدرها هم که به نظر می آمد، صاف نیست، فراز و نشیب دارد.
نه پدر جان خسته نشدم، می خواهم عرقم را بخشکانم و قدری رmq به
پاهایم برگردانم. خسته هم اگر شده باشم چه چاره؟ پیر مردم. راستش را بگویم،
تا اینجا را هم که آمدم، قوت من نبود، عشق تو بود که مرا می کشید. من کجا
می توانستم این همه راه را یک ریز، سینه خیز بیایم. و این عشق تا مرا به تو
نرساند، خلاص نمی کند. خیالم از این بابت راحت است. خیال تو هم تخت
باشد.

چه نسیم خنکی وزیدن گرفته است! در فروردین ماه جنوب همین قدر
هم از خنکی غنیمت است. ولی حیف، وقتی که به زانوها و سر آرنج هایم
می خورد طعم مطبوعش را از دست می دهد و به سوزش بدل می شود.

هان؟ انگار خیس است!

این آرنج‌ها وزانو‌ها آنقدر بر زمین ساییده‌اند که پارچه و پوست را از رو برده‌اند و به خون رسیده‌اند. با خداست که برای نماز صبح، این خون‌ها پاک بشود.

با دوربین که نگاه می‌کردی، مسافت اینهمه نبود. در این سیاهی محض تشخیص هم نمی‌شود داد که چقدر از راه مانده است. این سنگهای تیز، حرکت عقربه‌های ساعت را کند می‌کنند و شاید رفتن من را.

آنچه نگران‌کننده است بیم دیدن نابهنگام سپیده است. هر شب اگر سپیده دوست داشتنی بود و انتظار کشیدنی، امشب، تو زیباتر از سپیده در انتظار منی.

می‌آیم، می‌آیم و عطش لبهایم را با ضریح چشمانت جبران می‌کنم. این صدا، صدای چیست؟ صدای حرف؟ در این بیابان برهوت؟ چه بی‌فکری کردم من که تفنگی، چیزی برنداشتم. به سنگ‌های عراقی اگر رسیده باشم چه؟

کاش لااقل رفتنم را به کسی می‌گفتم که اگر بازگشتم ممکن نشد... که اگر جنازه‌ام در بیابان پیدا شد... نزدیک سنگر عراقی‌ها... بدانند که برای چه آمده‌ام...

... ولی نه بچه‌گانه است این فکر، مهم خداست، که می‌داند؟ مهم روسفیدی در پیشگاه اوست. او می‌داند که برای چه آمده‌ام. اگر مرا از جمله دوستان نپندارد، در زمره دشمنان نمی‌شمارد. می‌داند که آمده‌ام جنازه پسر را از چنگال آتش دشمن دربرم.

خدایا! خودت که می‌دانی. و این مرا بس است، تو کمک کن که بس باشد، نگرانی دانستن دیگران در دل نباشد.

اکنون چاره‌ای نیست. جز آرام گرفتن و گوش سپردن، که صدا از کجاست. حرکت کردن و نزدیک تر شدن خطرناک است، گوشها را فقط تیز باید کرد. - از محراب به ذوالفقار... از محراب به ذوالفقار... از محراب به ذوالفقار... والله که این سنگر دیده بان خودی است. دشمن، محراب و ذوالفقار چه می‌داند چیست. پیش از آنکه چگونه حرف زدنتان خودی بودنشان را ثابت کند، چه گفتنتان از پس اثبات این مدعا بر می‌آید.

اکنون حضور خودم را چطور برایشان توجیه کنم؟

سلام! بچه‌های من! خودی ام، نترسید، خسته نباشید...

هان؟ اسم را از کجا می دانید؟... در این ظلمات چطور مرا شناختید؟... صدایم مگر چه نشانه‌ای دارد؟ نه، نمی‌نشینم، نیامده‌ام که بمانم... آب؟ برای آب آوردن نیامده‌ام، ولی دارم، یک قمقمه آب دارم... بخورید... نه که بینمش فقط... آمده‌ام که ببرمش... همه این حرفها را می‌دانم ولی دل است دیگر ومحبت پدری. دل که همیشه با حرفهای منطقی آرام نمی‌گیرد. گاهی وقتها هم از اوامر عقل، سر می‌پیچد. به هر حال برای این منظور آمده‌ام... نه، این دیگر محال است، این را نمی‌پذیرم، اگر بگویید برگرد بر می‌گردم ولی به شما اجازه جلورفتن نمی‌دهم... به جان امام قسمت‌ان می‌دهم که اصرار نکنید، کارت‌ان را بکنید که از هر عبادتی ارزشمندتر است... باشد، بر می‌گردم همین جا، خدا حفظتان کند... مواظب خودتان باشید... محتاجم به دعایتان... علی یارتان... خدانگهدار.

اینطور که معلوم است زیاد نباید مانده باشد؛ از حرفهای بچه‌ها هم همین‌طور بر می‌آمد.

آمدم قاسم جان؛

هوا انگار دارد روشن می‌شود، نباید سحر آنقدر نزدیک باشد، مگر چقدر از شب رفته است؟

نه، این ماه است که دارد برای دیدن رویت، از پشت ابرهای سیاه، سرک می‌کشد.

گودالهایی اینچنین باید جای گلوله باشد، توپ یا خمپاره.

خدا کند که پیکرت در امان مانده باشد. از تهاجم این زبانه‌های آتش، که در امان مانده است.

این بو، بوی توست و این پیکر، پیکر تو باید باشد.

خدا یا شکر که حرام نشد آنهمه زحمت.

سلام قاسم من! سلام بابا! سلام دلاورا!

چه بوی عطری می‌دهی بابا. مگر نه پنج شبانه روز است که جان

داده‌ای؟ این بوی عطر و گل از کجاست بابا؟

بگذار اول پیشانیت را ببوسم، نه دستهایت را، نه، نه، اول پاهایت را، که

این پای رفتن را خدا به تو داد و به من نداد.

یک عمر دست مرا بوسیدی بی آنکه شایسته باشم و من یکبار، بگذار پای

تو را ببوسم که شایسته عمری بوسیدن و بوییدن است.

نور مهتاب اگر چه به چهره ات جلای دیگری می‌بخشد، اما دشمن را هم

بی‌خبر از این دیدار نمی‌گذارد.

آب آورده بودم که خون محاسنت را شستشو دهم، اما بچه‌های دیده‌بان، برادرانت، تشنه بودند. خدا انگار آن آب را برای آنها در قمقمه من کرده بود. محاسن تو را خانه هم که رفتیم شستشو می‌شود داد. آنها واجب‌تر بودند.

تو مهمان حوض کوثری قاسم!

برای همین اینقدر آرام خوابیده‌ای. در خواب بارها دیده بودمت، اما هیچگاه چنین آرامشی ملکوتی در تو نیافته بودم.

مادرت چطور است؟ باهمید انگار، نه؟ با برادرها و خواهرهایت. جمعتان جمع است، این منم که حسابی تنها شده‌ام.

حرف، زیاد با تو دارم. اینجا، جای گفتنش نیست. جنازه ات را که بردم، نمی‌گذارم سریع دفنت کنند. یک شبانه روز برای سخن گفتن با تو وقت می‌گیرم. در این روشنی مهتاب، نشستن در کنارت، کار درستی نیست. من هم دراز می‌کشم، اما نه این سمت، آن طرف می‌خوابم که اگر دشمنی که در این نزدیکی است دیدمان. به تو آسیب نرساند.

ای وای! باز هم انگار جنازه در این بیابان هست. چند قاسم دیگر بر خاک افتاده است؟

قاسم جان! عزیز دل! پاره جگر!

می‌دانی که برای چه آمده بودم، آری ولی اکنون می‌خواهم دست خالی برگردم.

اگر تنها تو بودی، تو را می‌بردم؛ اگر می‌توانستم همه قاسم‌ها را از بیابان جمع کنم، باز تو را می‌بردم اما بپذیر که بردن توی تنها، نهایت خود خواهی است؛ خدا پسندانه نیست. این بزرگترین گناه است که آدمی در این قاسم آباد، تنها یک قاسم ببیند، قاسم خودش را ببیند.

من می‌روم، تنها و دست خالی.

اما نه.

بگذار این نوار سبز «کریلا ما می‌آییم» را که با خون سرخت امضاء کرده‌ای از پیشانیت بازکنم و زیباترین یادگاری تو را بر پیشانیم داشته باشم.

من می‌روم اما شاید با حمله بچه‌ها باز گردم؛ زمانی که همه را بتوانیم با خود ببریم، این چند قاسم دیگر را که در این نزدیکی خوابیده‌اند. شاید هم بازنگردم. الان روز می‌شود و بیابان غرق آتش.

شعر

نصرالله مردانی

سیاوش نسیم

رقص گل دوش چنان برد ز سر هوش نسیم
به زیارتگه خاک آمده زوآر بهار
بارد از مزرعه ابر بهاران، باران
خفته در دره انبوه علف سایه کوه
تا ز گلدسته خورشید پرد همد نور
باد آواره شتابان رود از کوچه صبح
لیلی آب سحر گفت به مجنون درخت:
گفت: «ای یار جهان مظلمه گاهی کهن است
که دریده‌ست در این معرکه تن پوش نسیم
تنگه دهکده آکنده ز چاووش نسیم
آید آواز گل از بیسه مغشوش نسیم
می‌چرد آهوی مهتاب در آغوش نسیم
مرتع باز افق پُر شود از جوش نسیم
گیسوی شاخه فرو ریخته بر دوش نسیم
«چیت انسانه نجوای تو در گوش نسیم؟»
ریخت سودابه گل خون سیاوش نسیم^(۱)

حسن حسینی

پرسش

لب تشنه‌ام از سپیده آبم بدهید
جامی ز زلال آن‌تابم بدهید
من پرسش سوزان حسینم، یاران!
با حنجره عشق جوابم بدهید

*

نشان سرفرازی

کس چون توطریق پاکبازی نگرفت
با زخم نشان سرفرازی نگرفت
زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت
حیثیت مرگ را به بازی نگرفت

*

سرود دریا

جام شبمان تهی ز مهتاب مباد
با دیده ما وسوسه خواب مباد
رودیم و به لب سرود دریا داریم
در ما نفس هرزه مرداب مباد^(۲)

۱- نصرالله مردانی؛ قانون عشق (مجموعه شعر)، صدا ۱۳۷۶.

۲- حسن حسینی، به نقل از شعر امروز، به کوشش ساعدا باقری و محمد رضا محمدی نیکو، انتشارات

دکتر محمد رضا، شفیعی کدکنی

آینه

او را میان آینه دیدیم
دست و تونج را و طمع را
در حیرتی شبانه بریدیم.

*

هرگز برون آینه آیا
او را ظهور و نور و نما هست ؟
آیا حضور دیگری او را
جز در میان آینه‌ها هست ؟
عمری درین سؤال تپیدیم.

*

آینه جویبار ازل شد
صحرای پُر غزال و غزل شد
او را میان آینه دیدیم (۱).

قیصر، امین پور

رفتن، رسیدن است

ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است	موجیم و وصل ما، از خود بریدن است
شمعیم و اشک ما، در خود چکیدن است	تا شعله در سریم، پروانه اخگریم
پرواز بال ما، در خون تپیدن است	ما مرغ بی پریم، از فوج دیگریم
اعجاز ذوق ما، در پر کشیدن است	پر می‌کشیم و بال، بر پرده خیال
آیین آینه، خود را ندیدن است	ما هیچ نیستیم، جز سایه‌ای ز خویش
پاسخ همین تورا، تنها شنیدن است	گفتی مرا بخوان، خواندیم و خامشی
خامیم و درد ما، از کمال چیدن است (۲)	بی درد و بی غم است، چیدن رسیده را

بین المللی الهدی، تهران ۱۳۷۲، صص ۲۴۰ - ۲۴۳.

۱ - گزینة اشعار، ج ۱، ۱۳۷۷، انتشارات مروارید تهران.

۲ - آینه‌های ناگهان، تهران: نشر افق، چ چهارم ۱۳۸۱.

سلمان هراتی

عید در دو نگاه

نگاه اول

عید، «خَوَلْ خالنا» است

که واجب است بفهمیم

عید، شوقی است

که پدرم را به مزرعه می خواند

عید، تن پوش کهنهٔ باباست

که مادر

آن را به قد من کوک می زند

و من آنقدر بزرگ می شوم

که در پیراهن می گنجم

عید، تقاضای سبز شدن است

یا مقلب القلوب !

نگاه دوم

عید،

سوپر مارکتی است

که انواع خوردنیها در آن هست

عید،

بوتیکی است

که انواع پوشیدنیها در آن هست

عید،

ملودی مبارک باد است

که من با پیانو می نوازم

شب بخیر دوست من (۱)!

۱ - دری به خانهٔ خورشید (مجموعه شعر) ج، ۱، ۱۳۶۷، ۲، تهران، ۱۳۷۶، سروش.

فرخی یزدی

عدالت

خوش آنکه در طریق عدالت قدم زنیم
 این شکل زندگی نبود قابل دوام
 قانون عادلانه‌تر از این کنیم وضع
 دست صفا دهیم به معمار عدل و داد
 چون جنگ خلق بر سر دینار و درهم است
 دنیا چو شد بهشت برین زین تبدلات
 ما را چو «فرخی»، همه خوانند تندرو
 با این مرام در همه عالم، علم زنیم
 خوب است این طریقه بد را به هم زنیم
 آن گاه بر تمام توانین، قلم زنیم
 پا بر سر عوالم جور و ستم زنیم
 باید به جای سگه، چکش بر درم زنیم
 ما از نشاط، طعنه به باغ ارم زنیم
 روزی گراز حقایق ناگفته دم زنیم^(۱)

سهیل محمودی

شوق

از شوق تو پای تا به سر آغوشم
 باز است همیشه چون سحر آغوشم
 با روی گشاده چشم در راه توام
 ای مرگ بگیر تنگ در آغوشم

*

فردوس

ای مرد به پای جان چرا زنجیر است
 امروز گسل، زود که فردا دیر است
 در سایه عافیت تشستن تا چند؟
 فردوس به زیو سایه شمشیر است^(۲)

فریدون اکبری شلدره‌ای^(۳)

روح شرقی

دو صد آنرین بر خردمند توست
 که آراست روی سخن چون عروس

۱ - دیوان - انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد، ۱۳۷۸، ص ۱۶۵.

۲ - سهیل، محمودی؛ دریا در غدیر به نقل از شعر امروز، به کوشش ساعد باقری و محمد رضا محمدی نیکو؛ تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۲، ص ۲۴۹.

۳ - دبیر مجتمع آموزشی امام حسین (ع) - اسلام آباد.

طنین کلامش به قلب اندراست	و هرزای رزمش چنان تندر است
فریبا و بشکوه و نیکو سخن	همی شور شعرش دمد جان به تن
ز فرکیانان و رزم سیران	بماند هم انگشتان در دهان
چو از مرد مردان یل سیستان	بیارد یکی بر شما داستان
چنان با حرارت به شعر آورد	که عقل از سر دشمنان بر پرد
چو آرش که تیری به جان بر نهاد	و جان را به جان آفرین باز داد
توگویی که جانش به بیت اندراست	که با جام شعرش شود مست مست
سرت سبز بادای گران مایه مرد	که «اتبال» عالم به توروی کرد
من از «هور» «لاهور» گویم سخن	که در روح شرقی گرفته وطن

نگاهش جهان را دگرگونه دید

چو برق از سر خواب عالم پرید

علی رضا رضایی (۱)

معبر شکفتن

تکرار شاخه های درخت جهان شدی	وقتی که شعر بوسه گنجشککان شدی
دریا شکاف گشتی و فرعون شکاف نیز	ای از کدام قافله موسی روان شدی
ای معبر شکفتن گل‌های باغ تو	نور بلوغ در صدف ارغوان شدی
ای برکشیده در تن مهتاب دختران	آرامش تغزل پیر و جوان شدی
ای ماه تا برآمده مشرق نیاز	آهوی تیر خورده کهسار جان شدی
باران گرفت حومه دریا و شیب را	آن سوتر از کرانه نیلوفران شدی
هر طور خواستی بنویس آنچه‌ان مرا	ای اینچنین شده، ای آنچه‌ان شدی

فریدون مشیری

کشمیر

تو را در شعر حافظ خواندم و در داستان دیدم:
ازمرد نام دریایی است، پای سرگران کوهی
عبیرآمیز شهری در کنارش
در بخور عود و گل پنهان
سیه چشمان مشکین موی نغز نازنین دارد
گل و گوهر، می و شکر
بهشتی آسمانی در زمین دارد...
تو را در سالهای دور
چنین در سایه روشن‌های رُیاها نمان دیدم.

به پرواز آمدم
از شوق دیدار تو، دست و پای گم کرده!
همه حیران و ناباور
که گیتی آرزویی را بر آورده
به پای کوهساری صخره‌های سبز را تا آسمان برده!
تو را از آسمان دیدم!

فرا تر آمدم
اینک:
فضا از عطر شرق آشنا سرشار.
شگفتا!
این گذر، این کوچه، این بازار، این دیوار
همه جا بود گویی خانه ما، پار یا پیرار!
همین جا هست
ای همراه، اگر رفتی، مرا بگذار!

سلام همزبانان بود و نور بوسه و لبخند
نگاه مهربانان، دست گرم دوستی، پیوند
خدایا: خواب می بینم؟
که با راهی به آن دوری و دیداری به این دیری
هنوز اینجا
چو دستی می رود بر ساز و قولی می شود آغاز
«به شعر حافظ شیراز
می رقصند و می نازند
سیه چشمان کشمیری!»
گذر بر خاک حافظ کن، هلا، ای باد شبگیری!

قضا، سوی سمن زار تو می افکنند راهم را
گل از گل می شکفت آنجا نگاهم را
نسیم آبشارت را چراغ افروز جان دیدم
نشاط «چشمه شاهی»، شکوه «باغ شالیمار»
همه آغوش
همه ایثار
همه دریا و ابر و کوه و باران را در آنجا باغبان دیدم

غمتم را هم فراوان دیدم ای کشمیر!
نپنداری که تنها بُرج عاجی زان بهشت بی کران دیدم!
در آن اثبوه جان گم کرده در اندوه
بر آن تن های لاغر، درد سخت بی نصیبی را
که بر هیمالیا گر وانهی تن می شکافد کوه!
عیان دیدم

صبور سبز من!

ایران کوچک

خانه ات آباد و جان مردمانت شاد

دلت را روشناییها فزوتتر باد!

چراغی را که غرب از ما به غارت برد

به آیین دارا!

که ما در دود غفلت راه گم کردیم

تو، باری، پاس آیین‌های دیرین دارا!

سرشک از چهره می شویم

تو را بدرود می گویم

همه لبریز از لبخند و اشکم

این راه آوردم!

اگر عمری بود باقی، به سویت باز می گردم

که یاد و یادگاران کهن را

در تو

باغ بی خزان دیدم^(۱)

محمد علی بهمنی

خواب

خواب دیدم بزم دارم شهرو چراغون می کنیم

چراغ خونمونو، نذر خیابون می کنیم

*

۱ - فریدون مشیری، از کتاب «بازتاب نفس صبحدمان» کلیات اشعار فریدون مشیری جلد ۲، تهران:

نشر چشمه، ۱۳۸۰، ص ۸۷۸ - ۸۸۲.

روی این سقف سیا، کاغذ آبی می کشیم

آسمونو، پر خورشید ای الوون می کنیم

*

خواب دیدم، چیکار کنم؟ خوابو نمی شه که ندید

خواب دیدم ما هم داریم عیش فراون می کنیم

*

توی خواب، خیلی چیزارو می شه دید، حیفه که ما

اینهمه دیدنی رو، از دیده پنهون می کنیم

*

خواب دیدم به هم می گیم: فتح طلسم با ماهاس

به روز این دیو غمو، از سینه بیرون می کنیم

*

قلعه سنگبارونم، اگر که سنگرش باشد

امیر ارسلان می شیم، قلعه رو داغون می کنیم

*

هفتا خوان چیزی که نیس، بیشتر از اینم که باشد

ما همون کاری که کرد، رستم دستون می کنیم

*

حالا که این کلکا، خنجرو از پشت می زنن

ما چرا پشتمونو، به تیغ بزون می کنیم

*

آخ چقد خوابا خوبین، کاشکی بازم خواب می دیدم

می دیدم، باز داریم کاری کار سون می کنیم^(۱)

۱ - محمد علی بهمنی؛ گزیده ادبیات معاصر، مجموعه شعر، انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

رسول صبح

دهید مژده به یاران که یار می آید
 کلید صبح به دست و سرود عشق به لب
 ز تنگنای خیالم گذشته است و کنون
 طلسم کین به سر انگشت مهر می شکند
 سخای اوست که از چشمه سار می جوشد
 صدای اوست، ز حلقوم باد می شنوم؟
 به جلوه‌ای که از او دیده آفتاب، چنین
 جهان برای تماشا به پای می خیزد
 دریغ کز غم خوبان گرفته است دلش
 به سوگواری گلها، به غمگساری عشق
 قنوار گیتی چشم انتظار می آید
 ز انتهای شب آن شهسوار می آید
 به پهنشت دلم آشکار می آید
 بشیر دوستی پایدار می آید
 شمیم اوست که از لاله زار می آید
 خروش اوست که از آبشار می آید؟
 به جیب برده سر و شرمسار می آید
 به دستپوسی او روزگار می آید
 چو لاله ملتهب و داغدار می آید
 قرار هستی ما بی قرار می آید^(۱)

۱ - سروده‌های شاعران معاصر به مناسبت دوازدهم بهمن، روز ورود امام خمینی به میهن اسلامی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

فارسی شبه قاره

Handwritten text, possibly a signature or name, in a cursive script.

مثنوی « درد و داغ » غالب

چکیده:

موضوع مثنوی «درد و داغ» اسد الله غالب دهلوی (م ۱۸۶۹م) مبتنی بر این طرز تفکر است که آنچه در سرنوشت بشر مکتوب است تغییرناپذیر است و آدم هر قدر هم تقلا کند، نتیجه‌ای نمی‌گیرد. این داستان گرد سه نفر بخت برگشته و یک نفر درویش می‌چرخد. چنانچه کمی دقت شود طرز اندیشه غالب در این داستان نخیلی، بر احساسات خود شخص غالب متکی است که با سختی‌ها و آزمایشهای گوناگون در سراسر زندگی دست و پنجه نرم می‌کرده و به جایی نمی‌رسیده است. در این گفتار، تحلیلی از داستان زارع جوان و مادر و پدر پیر او چنانکه غالب تبیین نموده، به عمل آمده است.

غالب مثنوی «درد و داغ» را در بحر سریع مسدس مطوی مکشوف (مفتعلن - مفتعلن - فاعلن / فاعلات) سروده است. موضوعش این است که روز اول هر چه قسام ازل بر لوح قسمت اولاد آدم نوشته است، تغییرپذیر نیست چنانچه بنی نوع انسان را باید که در این عالم ناپایدار از سعی جمیل و جهد جلیل هرچه به دست شان می‌آید بر آن قانع و شاکر باشند. اگر بر وقایع حیات غالب نظر افکنیم بی می‌بریم که او از آغاز ایام طفلی تا مرگ هیچ گاه نفسی راحت نکشید و روی زیبای نیک بختی را ندید. در پنج سالگی پدرش جان به جان آفرین سپرد. قضیه مقررری سالها طول کشید ولی کامرانی نصیب مخالفینش شد. زندگی عائلی اش هم چندان خوشگوار نبود. هفت بچه اش در صغر سنی رهسپار ملک عدم شدند. برادر جوان سال او دیوانه و از عقل و خرد بیگانه

گردید... با دیگر سانحات که در سراسر زندگی خویش مواجه شده برای شکستن اعصابش و رساندن به این نتیجه که انسان ضعیف البنیان مجبور محض و مثل نباتات و جمادات پایند تقدیر است و هرگز قادر بر آن نیست که از سعی مستمر و جدوجهد پی هم بر تقدیرش تغیر وارد سازد. برای اثبات نظریه خویش حکایت کشاورزی قلاش و فاقه کش به هنرمندی و چابکدستی بیان کرده است. این مثنوی یک صد و هشتاد و هفت بیت دارد و بدین نمط آغاز می شود.

بسی ثمری برزگری پیشه داشت	در دل صحرای جنون ریشه داشت
دست تهی آینه قسمتش	زخم دل و داغ جگر دولتش
خانه اش از دشت خطرناک تر	پیرهنش از جگرش چاک تر (۱)

این زارع مادر و پدر پیر داشت ولی قسام ازل کیسه اش را از مال و دولت تهی و دستش را از چاره کوتاه ساخته بود. هر سحر شان از شام تیره تر بود. ایام حیات بی ثبات را همواره در فاقه به سر می بردند. کوشش و مجاهدت شان هیچ گاه موجب کاهش شداید نشد. حوادث تلخ جهان و رنج و آلام زمان آنان را در شکنجه خویش طوری کشید که از زندگی سیر شدند. یأس و ناامیدی آنان چون به انتها رسید فکر کردند، ممکن است در جای دیگر از دست فلاکت و بدبختی رهایی یابیم، روی از وطن برتافته رخت مهاجرت بر بسته خانه ولانه خویش را گذاشته سردر بیابان نهادند و پس از چندین شبانروز آن سه نفر خسته و کوفته، در صحرایی از آبادی دور، و از آثار انسان برکنار بود، رسیدند. در آن بیابان غیر از خس و خار گیاهی دیده نمی شد و جز غریب درندگان آوایی شنیده نمی شد.

وادی دردی که هزارش بلا	خاک بلا خیز و غبارش بلا
لاله خود روش ز خون شهید	ذره اش از جوهر تیغ یزید
هر قدم آنجا به سر دار بود	عریده آبله و خار بود (۲)

از شدت تعب و تب و از فرط گرسنگی و تشنگی، ایشان را نه از جان رمقی و نه در تن توان مانده بود. غبار اضطراب و خستگی از چهره شاه عیان بود.

۱ - غالب - اسدالله خان - کلیات غالب (فارسی) مطبوعه لاهور ۱۹۶۵ م، ص ۹۸.

۲ - همان کلیات، صص ۹۸ - ۹۹

غالب اینجا مثل نقاش هنرمند تصویر زیبای تشنگی و درماندگی آنان را ترسیم کرده هنر خود را در شعر بخوبی آشکار نموده است :

شد هوس آب به دل شعله زن
سوخن آمد جگر سوختن
هوش در آن معرکه بیهوش گشت
پا به وداع قدم آغوش گشت (۱)
ولی آنان :

دامن جهدی به کمر بر زدند
تا قدمی چند مکرر زدند (۲)

آنان افتان و خیزان به صوب منزل مجهول می رفتند که ناگاه نگاه شان بر سایه نخلی و پرندگان افتاد که در آسمان نیلگون محو پرواز بودند. چشم بر آن دوخته راهی شدند، بالاخر بر تکیه درویشی که از محبت زخارف دنیوی پیراسته و به زیورهای معنوی آراسته بود رسیدند و بر آستانه اش سر تعظیم فرود آوردند و از او به اشارت آب خواستند.

مرد فقیر از سر سجاده جست
جام به دست و سبوی به دست
تسائم آبی به گلوها رسید
دور پیایی به سبوها رسید (۳)

حواس شان چون از نوشیدن آب به جا آمد، آن ستم دیدگان دل ریش پاره از درد خویش پیش آن درویش بیان کردند شاعر شیرین بیان به زبان فصیح مثل نقاش ماهر که فراست را به کار برده الوان مناسب را انتخاب می کند تا نقاشی وی جاذب نظر و مؤثر باشد، در تصویر کشی جذبات و احساسات آن سه نفر الفاظ موزون و تراکیب دل نشین مثل می کلفت، چرخ دو رنگ، تپش آباد جنون و غیره ذالک به کار آورده است که خواننده را تحت تأثیر می آورد. غالب می سراید:

کای چمن آرای گلستان فیض
خضر قدمگاه بیابان فیض
ما سه تن آنت زده تسمتیم
ساغر سرشار می کلفتیم
در قفس گردش چرخ دو رنگ
قانیه عیش به ما گشته تنگ
از تپش آباد جنون می رسیم
تا کمر و سینه به خون می رسیم (۴)

۱ - همان کلیات، ص ۹۹.

۲ - همان کلیات، ص ۹۹.

۳ - همان، ص ۹۹.

۴ - همان صص ۹۹ - ۱۰۰.

آنان شرح حال خود را برای آن پارسای نکو سیرت تعریف کردند و گفتند که مقدر ما را دوچار مضائق نامحدودی کرده است. هر چند به قدر مقدور کوشیده‌ایم لکن از آن نجات یافتن و جان به سلامت بردن محال به نظر آمد، این سفر پُر خطر اختیار کردیم. ای چمن آرای گلستان فیض در قسمت ما همه آفت زندگان کلفت و مشقت است و بس. گردش گردون دون روز به روز عرصه حیات ما تنگ تر می‌کند. باید که نظر کیمیا اثر خویش بر ما افگنی و عقده‌های قسمت ما بدبختان را واکنی. هر آینه تا عمر داریم رهین منت تو خواهیم ماند:

گر نگاهی نامزد ما کنی	عقده ز سر رشته ما واکنی
بو که هوس بال نشانی کند	کار فرو بسته روانی کند
از نفس فیض مسیحا بیار	مژده اقبال تمنا بیار
آینه بخت سیاهیم ما	حسرتی سعی نگاهیم ما ^(۱)

آن صومعه نشین چون قلبی رئوف و دلی عطوف داشت بر مفلسی و خسته حالی آنان بسوخت و اشک در چشمانش حلقه زد. او پی درمان درد شان پرداخت نگاهی بر طالع آنان افکنده دید که در نصیب آنان بجز تھی دستی و قلاشی هیچ نیست. غمگین و ملول شد و در بارگاه پروردگار عالم زار بنالید و استدعا کرد که به جرم و خطای این سه نفر خط تنسیخ بکش و از عصیان شان در گذر بفرما. ای خداوند جهان برین آفت زدگان و خسته دلان رحم کن و ایشان را از دولت و ثروت و از راحت و مسرت سرفراز بفرما. هاتف غیبی آن مرد نیکوکار را ندا داد و گفت.

درس حقیقت به تو فرموده ایم	اختر ایسان به تو بنموده ایم
قسمت شان از کرم ما همین ست	سابقه روز ازل این چنین ست ^(۲)

البته چون برای شان دربارگاه خداوند کریم و رحیم دعا و التجا کرده‌ای. از این روایان را مژده بده و بگوی:

کز اثر عاجزیم در جناب
شد سه تمنای شما مستجاب

۱ - همان کلیات، ص ۱۰۰.

۲ - همان کلیات، ص ۱۰۰.

هر یکی از شوق نوایی زند

دست به دامان دعایی زند (۱)

لکن :

باز سر و کار دعاها ببین

چشم بخوابان و تماشا ببین (۲)

آن مرد گوشه نشین متبسم شده مژدهٔ صبح طرب به آنان داده گفت، ای شکار
جور و آزار روزگار شاد باشید؟ زیرا

رحمت حق آینه دار شماست

وقت پذیرفتن یک یک دعاست

از غم گردون به پناهیدتان

هرچه بخواهید بخواهیدتان (۳)

ازین سخنان تسلیت آمیز برق امید بر افق دل ایشان درخشید و آنان را نیروی تازه
بخشید. آنان به این امید که کویک سعادت از دعای شان طلوع خواهد کرد، از
فرط مسرت و شادمانی در جامه نمی گنجیدند. هر یک می خواست از بارگاه
ربّ العزت در حاجت خواستن مبادرت بورزد و از مراد دلی برخوردار بشود ولی
اول قرعهٔ فال به نام پیرزن زده شد. آن عجزهٔ خمیده قامت به گریه و زاری درد
دل خویش به بارگاه مجیب الدعوات چنین گفتن آغاز کرد:

از غم ایام ستم دیده ام

پیر زن عاجز غم دیده ام

عمر به افلاس به سر رفته است

نقد من از کیسه به در رفته است

عمر تلف گشت به داغ وصول

تا سه دعا کرده ای از ما قبول (۴)

سپس عرض کرد که ای پروردگار عالم می دانی که شوهرم هوس اقتنای
دولت دنیا دارد. دعایش چون مستجاب خواهد شد و مال و مکنت به دستش
خواهد آمد او حب و وداد من از لوح دل خویش محو کرده بلکه از من منفور
شده، داد عیش و عشرت به دیگران خواهد داد:

پس ز تو خواهم که جوانم کنی

رونق خوبان جهانم کنی

ده به من ای رازق بُرنا و پیر

حسن و جمالی که بود دلپذیر

۱ - همان کلیات، ص ۱۰۱.

۲ - همان کلیات، ص ۱۰۱.

۳ - همان کلیات، ص ۱۰۱.

۴ - همان کلیات، ص ۱۰۲.

یوسف اقبال بخوام رسان همچو زلیخا به شبام رسان^(۱)
 آن زن پیر چون سر از سجده برداشت خود را همچو خواسته خود یافت
 یعنی آن سال خورده جوان رعنا و غیرت ماه تمام شد. غالب تصویر آن زن تازه
 جوانی شده را چنین می‌کشد.

حسن خودش چون به نگه باز خورد	آینه گویی دلش از دست برد
دید که مه چهره زیبا ستم	حیرت خویشم چه تماشا ستم
چهره بر انروخت ز تاب عذار	یافت خزان را سرو برگ بهار
ارث خم پشت به کاکل رسید	سلسله ناز به سنبل رسید
قمری طاووس پدید آمده	چون رمضان رفته و عید آمده ^(۲)

آن نازک اندام و لطیف پیکر باطلعتی زیبا و قامتی رعنا به صد عشوه و ناز
 نزد شوی خویش آمد او از دیدارش بسیار خوشنود و شادمان گردیده شیدا و
 واله اش شد. کیفیت احساسات و جذبات آن دهقان پیر از زبان شاعر بشنوید.

تاب عذارش به سیاهی موی	زد شبخونی به دل و جان شوی
دست گشاد آن صنم شیر گیر	دل بر بود از کف دهقان پیر
شوهرش از وجد به رقص اوفتاد	دیده به گل چینی رویش گشاد
ترشد از آن شوخی و برنائی اش	ساخت سراسیمه تبه رامی اش
بسکه بر آن دل شده مشکل فتاد	بسا پسرش عربده در دل فتاد
خاطرش از بند غم آزاد شد	گرم شد و مست شد و شاد شد ^(۳)

پسر جوان سال و پیر مرد سالخورده را یقین واثق شد که دعای شان نیز
 صورت وقوع حاصل خواهد نمود. همه به مسرت و شادمانی به سوی منزل
 خویش به این امید روان شدند که اکنون از اثر دعا، آنان از تنگنای حزن و
 آسفتگی و مضیق قلاشی و تنگدستی بیرون خواهند آمد و مصائب متعددی که
 زندگی بر آنان سخت و تحمل ناپذیر کرده بود، بزودی رفع خواهد شد. دهقان
 کهن سال در دل می‌اندیشید:

۱ - همان کلیات، ص ۱۰۲.

۲ - همان کلیات، ص ۱۰۲.

۳ - همان کلیات، صص ۱۰۲ - ۱۰۳.

حال وی از مال دگرگون شود گنج بیندوزد و قارون شود
خاک ز اکسیر دعا زر شود هم به دمی چند توانگر شود (۱)

آرزوی قلبی آن کشاورز جوان هم همین بود. به این خیال که بزودی از سیم و زر مالا مال و صاحب دولت و اقبال خواهند شد. به خرمی و شادمانی و هم به کبر و نخوت پهنه بیابان را می نور دیدند. محل اقامت آن صوفی با صفا از نگاه شان پنهان شده بود ولی آنان همین راه می رفتند بی خبر از اینکه از پرده غیب چه به ظهور می پیوند.

کرد جوان نیز تمنای خویش منحصر مسکن و مأوی خویش
همچو پدر معوز او بود نیز تشنه لعل و گهر او بود نیز
شد به تگی چند خرام سفر تکیه درویش نهان از نظر
بر دل از امید رقمها زنان دست نشانان و قدمها زنان
هریکی از رفته سگالش کنان بود دران بادیه چالش کنان
می بچمیدند به ذوق وطن همچو نسیم سحری در چمن (۲)

مسکن آن مساکین چند فرسنگ دور مانده بود که در آن قفر، ابر غم و اندوه بر مطلع آسمان طالع شان مستولی گردید یا می توان گفت که از آن بادیه گرد ادبار برجست و بر سر اقبال آنان نشست. از آن گرد و غبار سواری جوان و خوبرو پدیدار شد. آن شهزاده ای بود که دنبال صیدی تگ و پو کرده از همراهیان و سپاهیان جدا شده بی نیل مرام آن سوی آمده بود. ناگهان نگاهش بر آن مسافران بی نوا افتاد. چشمش به زن دهقان دوچار و دلش از ناوک نازش فگار شده، نقد دل به رایگان از دست داد. تراوش فکری غالب ملاحظه شود:

ناگه از آن بادیه گردی بجست بر سر اقبال هوسها نشست
از دل آن گرد سواری دمید نی غلطم آینه زاری دمید
جلوه گر از آینه شهزاده ای دور ز فوج و سپاه افتاده
در پی صیدی به هوس می دويد تا به نظرگاه غریبان رسید

۱ - همان کلیات، ص ۱۰۳.

۲ - همان کلیات، ص ۱۰۳.

شد نگهش با زن دهقان دوچار گشت دل از ناوک نازش نگار (۱)

این عجزه کهن سال که از سر نوجوان شده بود هم از جاه و جلالش مرعوب و از حسن و جمالش مسحور شده سر به جیب فکرت فرو برد. این اندیشه و تشویش بر دلش نیش می زد که شوهرش آرزومند مال و منال است. او به وسیله دعا اگر دولت و ثروت بدست آورد، قطعاً نیکویی صورت و شباب نخواهد یافت. این جوان از همه صفت موصوف است گویا منظره جمیل آن جوان رعنا دلش را صید کرده بود، لذا مهر و محبت شوی خویش از لوح دل بکلی محو کرد.

پشت موسهای نهان گرم کرد	جای در آغوش جوان گرم کرد
عهد حق صحبت و الفت شکست	رنگ به رخساره همت شکست
در هوس جلوه رنگ حنا	دست بیالود به خون وفا (۲)

زن دهقان تبسم کنان، شهزاده را به نگاه محبت آمیز دید. چند قدم جلو رفت و خود را به او رساند و برای حصول مقصود حيله‌ای تراشید. پرده آرم را از رخ برگرفته مویه کنان دامن آن شهزاده جوان برگرفت و به او گفت که من از پا افتاده را دستگیری کن و مرا از پنجه استبداد این راهزنان برهان. اینان هرچه داشتم برده‌اند و مرا به حالت اغماء از قافله آورده‌اند. خدا را به دردم برس و مرا همراه خود برده به منزلم برسان. این کلمات بر شاهزاده جوان که نقد قلب را در قمار عشق آن زن پری چهره و نازک اندام باخته بود، مؤثر واقع گردید. چنانچه:

برد جوانش به کمرگاه دست	داد، پس خود بتگاور نشست
هر دو روان گشت روان همچو باد	گرد رهش بر سر دهقان فتاد (۳)

هر دو جلوی چشمان دهقان پیر و کشاورز جوان راه فرار اختیار کردند و کسی از آنان نتوانست سر و صدا را راه اندازد و نه در صدد تعقیب آنان بر آمد. در یک به هم زدن چشم هر دو از نظر آنان غائب گشتند. رفتار ناهنجار و کردار زشت زن مگار، مرد کهن سال را ازو نفور و بیزار کرد و نتوانست که بر این پیش آمد

۱ - همان کلیات، ص ۱۰۴.

۲ - همان کلیات، ص ۱۰۴.

۳ - همان کلیات، صص ۱۰۵.

گردن نهد، زیرا بی وفایی همسرش گناهی نابخشودنی بود. هاج و واج ماند و نمی دانست که چه چاره کند.

ماند به حسرت نگرانش که چه سر به فلک سود فغانش که چه (۱)
در این وقت هاتفی در دل او به آواز آمد و گفت که تیر دعا را بیازما که
اصلاً خطا نخواهد شد. ان شاء الله موفق باشی :

ناله نوید اثری باز داد	هاتفی از پرده اش آواز داد
کای علم قدرت ایزد به دست	ناوک دل دوزرها کن ز شست
تیر دعای نفست بی خطاست	حکم ترا حکم خدنگ قضاست (۲)

نایرة انتقام در کانون سینه اش شعله ور گشته بود، لذا بی اطفای این آتشی
خواست که صورت زنش مسخ بشود و در امضای عزیمت او سر به سجده نهاد
به حضور خدای عز و جل زار بنالید و گفت که ای صانع ارض و سما:

روز من از جوش بلا تیره شد	چشم من از تاب جفا تیره شد
ساز تلانی سلوکش بساز	مسخ کن و ماده خوکش بساز (۳)

دعایش فی الفور مستجاب درگاه مجیب الدعوات شد و آن زن بزه کار و
بی وفا به صورت ماده خوک متشکل شد و به آن شهزاده عربده کردن آغاز کرد.
شهزاده جوان چون آن محبوبی خرد فریب را در آن صورت دید، هراسان گردید.
رخساره ارغوانی اش از ترس زعفرانی شد. از خوف و هراس بی پایان غریب آورد
و او را از زمین اسپ بر زمین افکنده عنان تاب شد. آن زن فرتوت به صورت ماده
خوک بر کردار نابهنجار خود خجیل و بر بلاهت و جهالت خویش منفعل شده،
سرافکننده، ترسان و لرزان و افتان و خیزان نزد شوی خویش باز گشت و او را
چنان دید که گویی بر آتش نشسته است و پسرش هم اخم کرده خیلی ناراحت
است. ضجه های دردناکش و شیونهای التماس آلودش فضا را پُر کرد. کشاورز
جوان چون مادر را به آن حال مشاهده نمود خاطرش دژم و دلش پژمان گشت. آه
از نهادش برآمد و اشک از چشمانش سرا زیر شد. به صد عجز و انکساری به

۱- همان کلیات، ص ۱۰۵.

۲- همان کلیات، ص ۱۰۵.

۳- همان کلیات، ص ۱۰۵.

درگاه رب رحیم و کریم برایش چنین التماس کرد :

مژده آرامش جانها فرست	رحمت خاصی به سر ما فرست
ننگ تخیل کده صورت است	این زن پیر آینه عبرت است
صورت اصلیش هم از یادرفت	حسن و جمالش همه بریاد رفت
از مسخ مسخ بشو پیکرش	کسوت این شکل برآ از برش
صورت اصلی ده و انسان کنش ^(۱)	باز نخواهم که بدان سان کنش

دریای رحمت خداوندی بار دگر به جوش آمد ودعای کشاورز جوان از شرف اجابت مشرف شده و مادرش صورت اصلی خویش باز یافت؛ یعنی :

پیکری از پوست جدا گشته دید	کسوت آن خوک قبا گشته دید
باورش آمد که همان مامک است	چشم بمالید و مژه بر شکست
چشم همان قوت دیدش همان	روی همان موی سفیدش همان
وان لب و دندان و صدایش همان ^(۲)	پشت خم و ربط عصایش همان

ازین حکایت مستنبط می شود که استرحام کردن درویش از خداوند رحیم برای آن سه نفر باعث شد که تک دعای هر یک از آنان به بارگاه رب جلیل پذیرفته شد ولی افسوس که از علت نحوست طالع سعی شان موجب تقلیل مرارت حیات نشد اعنی بار سنگین مسکنت که از مدت مدید بر دوش داشتند نتوانستند که فرو ریزند. زیرا دعای هر یک از آنان، صرف رد بلای دیگری گردید. غالب از این استنباط می کند که تا بخت بلند یار و یاور نباشد عیسی نفسی هم سودی ندهد :

تا نبود یاری بخت بلند چاره عیسی نفتد سودمند^(۳)

به الفاظ شاعر معروف ایران ملک الشعرا صائب اصفهانی (م ۱۰۸۶ ه) که گوید:
تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را
غالب گوید :

طالع آن بی سر و پایان نگر دستگه عقده گشایان نگر

۱ - همان کلیات، ص ۱۰۶.

۲ - همان کلیات، صص ۱۰۶ - ۱۰۷.

۳ - همان کلیات، ص ۱۰۷.

یافته هریک سر و برگ بهار	کسز اثر رافت آن راز دار
رنگ اثر صرف دعاها نمود	رحمت حق جوش عطاها نمود
شک ز میان رفت و یقین جلوه کرد	نور اجابت ز کمین جلوه کرد
همت شان قرعه پستی نکند	بود ز بس طالع آنان نژند
صرف علاج سه بلای دگر (۱)	شد سه دعا با همه لطف اثر

ازین اشعار آشکار می شود که غالب یقین دارد که کس نتواند نوشته تقدیر را تغییر بدهد. دعای درویش شرف اجابت یافت ولی چون طالع آنان نژند بود نهال آرزوی شان مثمر به ثمر نشد و دعای هر سه اگرچه مؤثر بود ولی منفعتی نبخشید.

اینجا نباید این نکته مهم را فراموش بکنیم که الله تبارک و تعالی رحیم و کریم و هم علیم و حکیم است آن ذات والاصفات فطرت انسان را بهتر از انسان می داند. درباره کمی و بیشی رزق چند بار در قرآن مجید و فرقان حمید ذکر شده است مثلاً؛ در سوره سبا خداوند تعالی می فرماید:

اقُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲)

ای رسول ما بگو خدای من هر که را بخواهد روزی وسیع دهد و هر که را بخواهد تنگ روزی گرداند و لیکن اکثر مردم از حقیقت آگاه نیستند (گمان کنند به سعی و کوشش آنها روزی وسیع و به ترک آن روزی تنگ می شود). (۳)

همین طور در سوره العنکبوت ارشاد باری تعالی است:

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝

خدا است که هر کس از بندگان خواهد وسیع روزی و یا تنگ روزی گرداند که به صلاح حال کلیه خلایق آگاه است. (۴)

مشاهده ما این است که مال و منال، دولت و ثروت و جاه و منصب اولاد آدم را متکبر و متمرد می سازد آنان از صراط مستقیم انحراف می ورزند و

۱ - همان کلیات، ص ۱۰۷.

۲ - قرآن مجید، پاره ۲۲، سوره سبا شماره ۳۴، آیت ۳۶.

۳ - القرآن الکریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ بنیاد نشر قرآن ۱۳۶۷ ه.ش، ص ۱۴۳.

۴ - القرآن الکریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ بنیاد نشر قرآن، ایران ۱۳۶۷ ه.ش، ص ۴۰۱.

دیگران را ناچیز و حقیر می‌پندارند و بالعموم مرتکب ظلم و ستم و دیگر گناه‌های کبیره و صغیره شده قهر خداوندی را دعوت می‌دهند و سزاوار عذاب الیم می‌شوند. در این حکایت مرد پیر بدین وجه شادمان بود که چون دعای او مستجاب خواهد شد او همچو قارون گنج خواهد اندوخت، لکن انجام قارون را ملحوظ خاطر نداشت. الله تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید می‌فرماید که این احسان رب کریم است که ما را دولت و ثروت قارون نداد و گر نه ما نیز به مآل قارون دچار می‌شدیم؛ رب العالمین می‌فرماید:

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَاءُ (۱)
خدا است که هر که را خواهد روزی فراوان دهد و هر که را تنگ روزی کند و اگر نه این بود که خدا بر ما منت گذاشت (و غرور ثروت قارون نداد) ما را (هم مثل او) زمین فرو بردی. (۲)

ما را از این رو باید که ارشادات رب العالمین را همواره مطمحن نظر بداریم و در هر حال شکر و سپاس آن قادر مطلق را به جا آوریم. به قول غالب علّت غایی نگاشتن این مثنوی این است که انسان بداند که او هم مثل جمادات و نباتات پایبند تقدیر الهی است و سعی او منفعتی نبخشد. این مثنوی بابیات ذیل اختتام می‌پذیرد:

آن همه آرایش حسن قبول	رنگ هوس باخت به گرد قبول
حاصل شان زان تگ و تاز هوس	رفتنی و آمدنی بود و بس
بخت چو پوید ره مکر و فریب	کیست که از اوج نیفتد به شیب

عالم تقدیر چنین است و بس

حاصل تحریر من این است و بس (۳)

۱ - قرآن مجید، باره ۲۰ سورة القصص شماره ۲۸، آیت ۸۱.

۲ - القرآن الکریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ بنیاد نشر قرآن، ایران ۱۳۶۷ ه.ش، ص ۳۹۴.

۳ - غالب اسد الله خان، کلیات فارسی، چاپ لاهور ۱۹۶۵ م، ص ۱۰۷.

میر غلام علی آزاد بلگرامی

در پرتوسیر و سفرهای او

چکیده:

میر غلام علی آزاد بلگرامی دارای شخصیت چند بُعدی است. وی همزمان پژوهشگر، مورخ، سخنور و ادیب ممتاز قرن دوازدهم هجری شبه قاره به شمار می‌رود. از آثار ماندگار وی خزانه عامره، سرود آزاد و مآثر الکرام مورد استفاده محافل علمی و ادبی جهان فارسی است. در این مقال سیر و سفرهای میر غلام علی آزاد بلگرامی در داخل و خارج شبه قاره که هدفش دانش اندوزی و اکتساب علوم متداوله بوده، مورد بحث قرار گرفته است.

میر غلام علی آزاد بلگرامی یکی از علما، شعرا و ادبا و مورخان و محققان معروف شبه قاره پاکستان و هند بوده است. آزاد نسباً حسینی و اصلاً واسطی و مذهباً حنفی و مشرباً و طریقه‌چستی بوده است.

آزاد بلگرامی در بیست و پنجم ماه صفر روز یکشنبه سال هزار و صد و شانزده (۱۱۱۶ هـ.ق) در شهرک بلگرام (هند کنونی) چشم به جهان گشود. اسم پدرش سید محمد نوح حسینی واسطی بود.

جدّ امجد او سید محمد صفری در سال ۶۱۴ هجری قمری در زمان سلطان شمس الدین ایلتمش از خراسان به حیث غازی اسلام به بلگرام آمده و بالشکر اندک خود توانسته حکمران بلگرام «راجاسری» را شکست بدهد و بعد از فتح، بلگرام را به طور محل سکونت خود برگزید.

آزاد بلگرامی در محیط علم و فضل پرورش یافته، کتب درسی از سید

طفیل محمد اترولوی بلگرامی (متوفی ۱۱۵۱ هجری قمری) خواند، علوم ادبی از سید محمد بلگرامی (متوفی ۱۱۸۵ هجری قمری) آموخت و کتب حدیث از پدر بزرگ خود سید عبدالجلیل بلگرامی یاد گرفت. سید عبدالجلیل علاقه شدیدی به آزاد بلگرامی داشته بود و در مورد او گفته :
«می خواهم به وجوه نشانی از من باقی ماند».

میر غلام علی آزاد بلگرامی طبعاً درویش و صوفی بود. در سن جوانی در ماه جمادی الاول ۱۱۳۷ هجری قمری به دست میر سید لطف الله بلگرامی المعروف به شالدها (متوفی ۱۱۴۳ هجری قمری) بیعت کرده از او کسب فیض نمود.

آزاد بیشتر ایام را به سفر گذرانیده است. اولین سفر او به همراهی پدر بزرگ خود یعنی سید عبدالجلیل بلگرامی در سال ۱۱۳۶ هجری قمری از بلگرام به دهلی (هند) بوده است. بعد از سه سال به بلگرام برگشت .
دومین سفر آزاد در سال ۱۱۴۲ هجری قمری از بلگرام شروع شد و از راه دهلی (هند) و لاهور و ملتان و اوچ و بکر به شهر سهوان شریف انجامید. آزاد بلگرامی نزد عموی خود سید محمد بلگرامی که از طرف ناصرالدین محمد (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ هجری قمری) پادشاه دهلی به شهر سهوان شریف کار وقایع نویسی را بر عهده داشت، رسید. سید محمد بلگرامی این فرصت را غنیمت دانسته کار وقایع نویسی را به آزاد بلگرامی سپرد و او به مدت چهار سال قائم مقام سید محمد بلگرامی بود.

آزاد بلگرامی در سال ۱۱۴۷ هجری قمری از شهر سهوان شریف طرف دهلی مراجعت نمود. وقتی که به دهلی رسید اطلاع یافت که تمام خانواده او از دهلی به طرف اله آباد کوچ کرده اند. آزاد هم از راه آگره به اله آباد رفت. موقعی که به آن شهر رسید. مردم مشغول نگاه کردن هلال شهر رمضان المبارک بودند. آزاد با دیدن خانواده خود بسیار شادگشت و او به مدت سه سال در شهر اله آباد اقامت کرد و در عرض همین سه سال دو مرتبه به بلگرام هم رفت.

آزاد بلگرامی در عهد طفولیت خوابی دیده بود که به زیارت روضه اقدس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشرف گشته است.

آزاد برای تعبیر این خواب بسیار تلاش کرد. بالاخر بی نابی و ذوق و شوق فراوان زیارت بیت الله او را به دربار نواب نظام الملک آصفجاء در مقام سرونج (در توابع مالوه) کشید و او به نیت حج بیت الله در سوم ماه رجب سال ۱۱۵۰

هجری از بلگرام حرکت نموده، روز ۲۲ شعبان به خدمت نواب رسید و در مدح او رباعی زیر خواند:

ای حامی دین، محیط جود و احسان حق داد ترا خطاب آصف شایان
او تخت به درگاه سلیمان آورد تسوأل نبی را به در کعبه رسان

نواب بسیار شاد شده در عوض زاد راه و مقداری پول به او اعطا فرمود.

آزاد این رباعی را در کتاب «مآثر الکرام» نوشته است:

«فقیر باوصف موزونی طبع مدت العمر زبان به مدح اغتیا نگشوده ام، الا این رباعی که در استعانت سفر بیت الله سرزد».

آزاد در اوائل شوال ۱۱۵۰ هجری قمری از بهوپال به طرف برهانپور حرکت کرد و دهم ذی قعدة به بندر سورت رسید، از آنجا بیست و چهارم ذی قعدة، سوار کشتی شده هیجدهم محرم الحرام ۱۱۵۱ هجری قمری به بندر جدّه رسید و آنجا شیخ محمد فاخر متخلص به زائر (متوفی ۱۱۶۴ هجری قمری) که شخصی عالم و فاضل و متبع سنت و مصنف شهیر و محدث و فقیه نامور و به مرتبه صوفی و شاعر دست یافته بود از او پذیرایی کرد.

آزاد ملاقات خود را با شیخ محمد فاخر در «مآثر الکرام» چنین ذکر کرده است:

«شیخ محمد فاخر متخلص به زائر اله آبادی... در جدّه تشریف داشت، خبر قدوم فقیر از مردم جهازی که دو روز پیش از جهاز ما رسیده بود یافته، بر لب دریا انتظار می کشید، همین که قدم از بحر به خشکی گذاشتم ملاقات شد و سرور عجیبی دست داد».

آزاد بلگرامی بالاخر توانست در بیست و سوم محرم الحرام سال ۱۱۵۱ هجری قمری آن سرزمین مقدس رازیارت کند و از دیدن آن خاک پاک حرم در حضور بیت الله سجده ریز گشت و تسکین قلب و روح حاصل کرد.
«و جبین نیاز به آستان سایب بیت الله بر افروختم».

بعد از زیارت بیت الله دنیای آزاد کاملاً عوض شد و دل او نرم گشت، بی اختیار از زبانش این اشعار جاری شد:

الهی ناله گرمی دل دیوانه ما را کرامت کن نهال آتشی دانه ما را
مده در دست زنگار هوس آینه دل را ز حُسن خویش کن آباد حیرت خانه ما را
کریمان را نظر بر زشتی مهمان نمی باشد مسبراز باغ بیرون سبزه بیگانه ما را
در این بزم کهن از دست مردم آبرو مشکن تو گردش ده به رنگ آسمان پیمان ما را

دل ما در چراغان تجلی رنگ می‌بارد سمندر ساز و در آتش نشان پروانه ما را
 صریر خامه آزاد را شور دو عالم کن نمک ده از قبول خویشتن افسانه ما را
 آزاد پس از زیارت بیت الله شریف در بیست و ششم محرم سال ۱۱۵۱
 هجری قمری از مکه معظمه به طرف مدینه منوره حرکت کرد، چنانکه او در
 کتاب «مآثر الکرام» می‌نویسد:

«از آن جا که شوق مدینه سکینه جلوه ریز بود، طاقت صبر در خود نیافته
 بیست و ششم محرم روز جمعه بعد ادای نماز جمعه رو به راه مدینه مقدسه
 آوردم. بیست و پنجم ماه صفر که در این تاریخ از کتبم عدم به شهرستان هستی
 واریسیده‌ام و مرحله سی و ششم گذاشتم وقت سحر مدینه منوره سعادت در
 چشم کشیدم و دیده آرزومند را بر رقبه روضه اقدس مالیدم.»

زمانی که آزاد بلگرامی به مدینه منوره رسید در آنجا از سنده عالم و
 مصنف شیخ محمد حیات سندهی مدنی (متوفی ۲۶ صفر ۱۱۶۳ هجری
 قمری) هم تشریف داشتند و درس و تدریس او در جمع شاگردان بی شمارش
 جاری بود.

آزاد اگرچه از علمای هندوستان و اساتید برجسته و فاضل تحصیل نموده
 ولی هنوز تشنگی علم در وجودش باقی بود و برای سیرابی فکر و روح خود،
 شاگردی آن عالم و فاضل بزرگوار را اختیار کرد و سند صحیح بخاری و صحاح
 سته حاصل نمود.

آزاد بلگرامی چهاردهم شوال از مدینه منوره به طرف مکه معظمه حرکت
 کرد و فریضه حج بیت الله به جای آورد و در آنجا توانست فن حدیث را از شیخ
 عبد الوهاب طنطاوی فرا گیرد، آزاد در کتاب «سرو آزاد» می‌نویسد، زمانی شیخ
 عبد الوهاب تخلص مرا و معنی آن را پرسید، فرمود:
 «یا سیدی انت من عتقاء الله»

آزاد مدت چهار ماه در مکه معظمه ماند و در ماه ربیع الاول ۱۱۵۲
 هجری قمری از مکه به طرف طائف حرکت کرد و مرفد حضرت عبدالله ابن
 عباس رضی الله عنه رسید، در آنجا با این اشعار ابراز عقیدت نمود:

ای صبارو به مزار پسر عم نبی خاک آن روضه کم از عنبرتر شناسی
 کرده‌ام خوب تماشا چمن طائف را نرسد هیچ گل او به گل عباسی
 بالاخره آزاد در ماه ربیع الاول همان سال دوباره به مکه معظمه برگشت و از آنجا
 به طرف جدّه حرکت نمود.

آزاد بلگرامی سوم جمادی الاول ۱۱۵۲ هجری قمری برای مراجعت به هند از بندرگاه جدہ سوار کشتی شد، بعد از ۲۶ روز یعنی در بیست و نهم جمادی الاول به بندر سورت رسید و او در دوم جمادی الاخر وارد شهر سورت شد.

آزاد بلگرامی یازدهم ذوالقعدہ ۱۱۵۲ هجری از بندر سورت به طرف دکن روانہ گشت و بیست و هفت ذوالقعدہ به اورنگ آباد رسید، آنجا در خانقاه بابا شاه مسافر نقشبندی اقامت نمود. گفته می شود آزاد در ایام مختلف هفت سال در آن خانقاه اقامت کرده است.

آزاد بلگرامی در سال ۱۱۵۹ هجری قمری وارد حیدرآباد دکن شد و تا نوزدهم صفر همان سال در حیدرآباد دکن اقامت کرد. پانزدهم جمادی الاول سال مذکور دوباره به اورنگ آباد مراجعت نمود.

آزاد در سال ۱۱۵۹ هجری قمری بار دیگر ارادۂ حج بیت الله کرد، در «سرو آزاد» می نویسد:

«در عشره اخیر رمضان المبارک ۱۱۶۱ هجری قمری مزاج بنده را وحشتی به هم رسید. به خاطر افتاد که از همه قطع نظر باید کرد و بار دیگر سری به دیار عرب باید کشید؛ ولی این اراده خود را ترک گفت و در این مورد چنین نوشته است:

«ناگاه شب بیست و هفتم ماه رمضان المبارک طرف سحر در عالم رؤیا اندیشه ام متوجه شعر گردید و بیتی موزون ساختم، و معاً از خواب بیدار شدم بیت به یاد ماند و آن این است.»

چه خوش گفت گویند نامدار
مکش دست از دامن روزگار

«لختی به تأمل رفتم، دانستم که گویندہ سروش غیبی است و مخاطب بنده، امثال امر غیب واجب دیدم و اراده که تصمیم یافته بود، پیش از این بتقدیم رسید، اگر دست از دامن علایق ظاہری می کشیدم و به تحصیل نافله شتافتم، چندین حقوق واجب الادا فوت می شد.»

ترک واجب نتوان کرد پی نافلها

آزاد سفر دوم برهانپور را در سال ۱۱۶۲ هجری قمری آغاز کرد و در همین سال چهاردهم شوال به ارکات رفته و یک سال در آنجا گذرانیده است، در سال ۱۱۶۴ هجری قمری بعد از شهادت نواب نظام الدولہ ناصر جنگ به اورنگ آباد برگشت، در سال ۱۱۶۵ هجری قمری به همراهی نواب صمصام الدولہ

شاه نوازخان به حیدرآباد رفت.

آزاد بلگرامی فقط یک فرزند داشت به نام سید نور الحسن که در روستای خود یعنی بلگرام زندگی می کرد، در ایام جوانی یک روز خواست برای غسل کردن به استخر رود ناگهان حادثه ای غم انگیز رخ داد و نور الحسن در آن استخر غرق شد. آزاد از این حادثه شدیداً ناراحت می شود و مرثیه ای می نویسد بدین مطلع:

قیامت بر سر این بوستان رنت که یک گل داشت آن هم نوجوان رفت
بعد از این حادثه تفصیل سیر و سیاحت آزاد نوشته نشد. ممکن است بر اثر غم و اندوه پسر جوان سفر را ترک گفته و در یک جای اقامت نموده باشد.
سفر حیدرآباد دکن (هند) که در سال ۱۱۶۷ هجری قمری رخ داد آخرین سفر او بوده بعد از آن هیچگونه سفری انجام نداده است و اورنگ آباد را برای همیشگی به طور محل سکونت خود اختیار کرده است.
آزاد در کتاب «خزانه عامره» می نویسد:
«چند بار به تماشای اطراف ملک دکن برخاستم، اکنون در دارالامن اورنگ آباد گوشه گیرم».

آزاد در تمام نقاط شبه قاره پاکستان و هند بخصوص در اورنگ آباد (هند) عزت و احترام و شهرت شایانی داشته بود و سفرهای زیادی انجام داده ولی هدف از مسافرت جمع آوری مال و دولت و تجارت نبوده بلکه در انجام سفر همواره خواسته، علم و دانش و تجربه حاصل نماید و خدمت به همنوع خود کند، در این مورد آزاد چنین نوشته است:
«حق سبحانه علیم است که هلال وار مقصود از این سیر و سفر نه تن پروری می باشد، حاشا و کلاً بلکه مانند بدر شکسته نفسی بود».

منابع و مأخذ:

- ۱ - تحفة الکرام، میر علی شیر قانع تنوی، سندی ادبی بورد، حیدرآباد سند، ۱۹۶۷ م.
- ۲ - خزانه عامره، میر غلام علی آزاد بلگرامی، کانپور، ۱۸۷۱ م
- ۳ - سرو آزاد، میر غلام علی آزاد بلگرامی، حیدرآباد، ۱۹۱۳ م
- ۴ - مآثر الکرام، میر غلام علی آزاد بلگرامی.

شعر فارسی امروز شبه قاره

فضل الرحمن عظیمی (۱)

دعا

خالق هر دو جهان طبع سخن ساز ده! بسند زبانم گشا قلب و نظر کن صفا
طائر بی بال را طاق پرواز ده! در پس طوفانها گوهری گم کرده ام
لذت گسفتار ده سوز به آواز ده! قطره بی مایه ام جوی روانم بساز
قلزم جود و سخا گوهر من باز ده! من به یم زندگی سیلی طوفان خورم
سوز ازل کن عطا ذوق تگ و تاز ده! بادل بیتاب من نعمه جانسوز بخش
لذت طوفان مرا بادگر انداز ده! باز به مینای من آتش اقبال ریز
جان حزین مرا زمزمه پرداز ده! حُسن ستم کیش را بخش مژه همچو خار
آنچه به او داده ای هم به من آن ساز ده! «فضل عظیمی» اگر بر درت افتاده است
عشق جنون پیشه را دیده غماز ده!
بسنده افتاده را راه تگ و تاز ده!

سید شاکر القادری (۲)

نعت رسول مقبول (ص)

«صبا به سوی مدینه روکن ازین دعاگوسلام برخوان» (۳)

جبین دل بر درش نهاده به اضطراب تمام برخوان

گهی زباب علی «ع» گذر کن گهی به محراب ناطمه «ع» رو

ز رسم و راه مودت آنجا صلاة بر خوان سلام برخوان

دمی به صفه بگیر گوشه گهی به محراب سجده ای کن

ستون حنانه گه ببوس و گهی به باب السلام برخوان

۱ - استاد بازنشسته گروه فارسی دانشکده های دولتی - راولپندی.

۲ - فارسیگوی ساکن اتک (پنجاب)

۳ - مصرعه سلطان المشایخ حضرت نظام الدین محبوب الہی دهلوی رحمة الله علیه.

به عارض «صبح ماتنفس»^(۱) به زلف «وایل مسجی»^(۲) هم

درود مشکین سلام روشن به صبح برخوان به شام برخوان
ستون حضرت ابولبابه گرفته در بر به آه و زاری
«شهابِ ظلمتم سحر کن» از این سیه کار و خام برخوان
«ز بسکه از دست دشمنان غم هجوم آورد بر دل من
«اغثنی یاسیدی اغثنی» به بزم صدر انام برخوان
گهی به محراب رگه به منبر گهی به سوی ریاض جنت
سلام شوقم به طوف بیت النبی به اندر خرام برخوان

افتخار احمد حافظ قادری^(۳)

حضرت مولانا و مثنوی معنوی وقونیه مبارک

رفته‌ام من سوی خاک قونیه	دیده‌ام من روح پاک قونیه
دل سپردم در طریق مولوی	مثنوی را گشته شاه مولوی
گوهر پاک خدا جوی دلم	از نوای مولوی حل شد مُشکلم
همره و همدل همیشه روز و شب	مثنوی مولوی را در طلب
جلوه روح خدا از مثنوی	گوهر پاک وفا از مثنوی
«افتخار قادری» باشد فقیر	گلشن پاک محبت را امیر

دکتر رئیس احمد نعمانی^(۴)

سر تابوتِ مادر

مزار و چار صد با بیست و چار ^(۵)	ز سال هجرت و خشور ^(۶) اکرم
به ماه شش ^(۷) ، به روز بیست و نه	ز تلفن حال مادر باز جستم

۱ - اشاره است به آیه شریفه.... والصبح اذا تنفس.

۲ - اشاره است به آیه شریفه.... واللیل اذا سجن.

۳ - سخنور ساکن راولپندی.

۴ - دانشیار فارسی و سخنور ساکن علیگره (هند)

۵ - ۱۲۲۴ هـ ق.

۶ - و خشور: رسول، پیغامبر.

۷ - ماه شش: جمادی الثانیه

پس از صبحانه بیهوش است امروز رسید آواز محزونی به گوشم
برفتم از علی گربا اتوبوس رسیدم شامگه در زاد بومم

به آن شهری که پیش از نیمه قرنی

نخستین بار چشمم را گشودم

در آن خانه که در آغوش مادر گهی گریان و گاهی خنده بر لب
همی خوردم زلال زندگانی به صبح و شام و هم در روز و در شب
گهی بسوسیدی او لبهای نازم گهی لب را نهادی روی غبغب
نشاندی گاه بر روی زمینم گهی انراشتی چون ماه نخب

چو فرزند نخستین بودم او را

مرا پنداشتی نخر جد و اب

در آن منزل که مام مهربانم به طفلی ام سخن گفتن بیاموخت
چگونه آب نوشم داد تعلیم غذا را شیوه خوردن بیاموخت
گرفت انگشت من محکم به دستش مرا، استادان و رفتن بیاموخت
ز شادی وزغم آگاهیم داد وجوه خنده و شیون بیاموخت

خبرهایم ز مکر جامعه داد

تمیز رهبر و رهزن بیاموخت

در آن منزل که تا هنگام رشدم بسر بردم به امن و راحت ایام
ز تأثیر دعای مام و با با گرفتم یاد، دانشهای اسلام
کلام الله را، از سر نمودم تلاوتها بکردم صبح تا شام
نوشته‌های سعدی را بخواندم گرفتم هم ز شعر حافظ الهام

سرودم شعرهای عارفانه

چو عطار و چو رومی نکونام

همان منزل، همان جا بود لاکن دگرگون گشته آن اوضاع و احوال
به تخت خواب دیدم مادرم را به حال سگته و گردیده بی حال
نشسته گردش اهل خانواده فسرده خاطر و بشکسته آمال
پزشکی از پس ساعت، دو ساعت زدی تزریق تا گرداندش قال (۱)

عزیزان طول شب قرآن خواندند

نیامد هیچ گونه راستش قال

۱ - گرداندش قال: گفتارش را باز آورد.

بِالْآخِرِ رُوْزِگَارِ اَنْ عَفِيفَه
 ز قَالِبِ رُوْحِ پَاكِ اَوْ سِرَانِجَامِ
 مَبَارِكْبَادِ گُفْتَنْدِ اَهْلِ اَفْلَاكِ
 صِدَا پِيچِيدِ دَرِ سَكَّانِ جَنْتِ
 بِه وَقْتِ صَبْحِ اَدِيْنَه سِرِ اَمْدِ
 بِه اَمْرِ خَالِقِ عَالَمِ بَرِ اَمْدِ
 كِه بِيرونِ اَزِ جِهَانِ پُرِ شَرِ اَمْدِ
 خَوْشِ اَمْدِ، نِيكِ اَمْدِ، بَهْتَرِ اَمْدِ

فِرَاتَرِ اَزِ حُدُودِ وَقْتِ وَ اَوَانِ

بِه دَارِ الْخَلْدِ رَبِّ اَكْبَرِ اَمْدِ

بِه پِرُوَازِ اَمْدَه رُوْحِ نَجِيْشِ
 اَزِ اَيْنِ دُنْيَايِ پُرِ رَنْجِ وَ مَحْنِ رَفْتِ
 وَلِيِ پَسِ مَانْدِگَانِ رَا مَانْدِ بَرِجَا
 نِه مَامِ مَهْرِبَانِ رَا دَادَمِ اَزِ دَسْتِ
 فِرَاتَرِ اَزِ نَضَايِ اَسْمَانِي
 نَصِيْبِشِ شَدِ نَعِيْمِ جَاوَدَانِي
 غَمِ قَلْبِيِ وَ اَنْدَوَه رُوَانِي
 كِه گَمِ كَرْدَمِ نَشَاطِ زَنْدِگَانِي

سَه سَالِ وَ نِيْمِ پَسِ اَزِ فَوْتِ بَا بَا

شُدِه مَادَرِ هَمِ اَكْنُونِ اَنْ جِهَانِي

اَيَا مَادَرَا، اَيَا مَادَرَا، كَجَايِي؟
 چِه بُوْدِي گَرِ كِه سَالِي چَنْدِ دِيگَرِ
 هَمِي دِيْدِي غَمِ فِرْزَنْدِ وَ پِيوَنْدِ
 رَنْسِ كُوْدِكِي رَا پِرُوْرِيْدِي
 چَسَانِ گُوِيْمِ بِه تُو غَمْهَائِي جَانِ رَا
 نَمِي پِرِدَاخْتِي بَزْمِ جِهَانِ رَا
 هَمِي پِرْسِيْدِي وَضْعِ خَانْدَانِ رَا
 بَدِيْدِي حَالِ اَيْنِ پُوْرِ جُوَانِ رَا

نَدِيْدِي وَاي! دَرِ اَغْزَازِ پِيْرِي

چَسَانِ دَارْدِ بِه لَبِ اَه وَ فَنْغَانِ رَا

اَلْمَهَايِ يَتِيْمِي بَا يَسِيْرِي
 نَمِي دَانْدِ كَسِي غَيْرِ اَزِ خِدَاوَنْدِ
 كَجَا وَتِي كِه گَشْتِه سَخْتِ بِيْتَابِ
 كَجَا اَيْنِ دَمِ كِه بَسْتِه چَشْمِ وَ گُوْشْتِ
 شَنْوَدِه بُوْدَم، اَكْنُونِ حَسِ نَمُوْدَمِ
 چِه هَا رَفْتِه بِه دَلِ زِيْنِ حَادَثَاتَمِ
 سِرَاپَا گُوْشِ مِي بُوْدِي بِه حَرْفَمِ
 نَمِي دَانِي كِه گَرِيْمِ يَا كِه خَنْدَمِ

كَجَا بِيْنِمِ اَزِ يَنْ پَسِ رُوِيِ پَاكْتِ

پَسِ اَزِ مِرْدَنْ مِگَرِ دَرِ خَلْدِ بِيْنِمِ

هَمِي دَرِ سِيْنَه دَارْمِ اَرْزُوِيْشِ
 بِه يَمْنِ پَايِ تُو اَيْمِ بِه جَنْتِ
 كِه دَرَبِ خُوْبِيِ اَزِ جَنْتِ پَدَرِ هَسْتِ
 اَزِ يَنْ پَسِ عَمْرَهَا بَاشْدِ زَبَانَهَا
 هَمِي دَارْمِ اَمِيْدِ اَزِ فَضْلِ دَاوَرِ
 كِه مَعْلُوْمِ اَسْتِ اَزِ تُوْلِ پِيْمْبَرِ «ص»
 كِه جَنْتِ هَسْتِ زِيْرِ پَايِ مَادَرِ
 بِه يَادَتِ بَا دَعَايِ مَغْفِرَتِ تَرِ

بِگِيْرِ اَكْنُونِ سَلَامِ الْوَدَاعِي

بِه اَمِيْدِ لَقَايِ رُوْزِ مَحْشَرِ

شرف زندگی

بگذر از مسجد و منبر که ز عسرت خیزد
شکر باری که پنه داد مرا در اسلام
بہجت از قصہ اجداد چه رومانی است
اہل اسلام کہ مفلوج نظر می آیند
لالہ از مزرع انیون چه فریاد زند
زہد باغی کند از گلشن و گلہای چمن
گیر آن محمل کعبہ کہ ز عسرت خیزد
تفو بر من ز یناہی کہ ز غربت خیزد
طرب نو ولی از بوسہ ندرت خیزد
شرف زندگی از ہیبت و قدرت خیزد
ہای افسوس کہ از آب یبوست خیزد
معرفت در نظرش از شب کلفت خیزد

محمد اقبال جسکانی (۲)

دوستی پاک و ایران

پاک ایران دوستی درخت سایہ دار است
ظالم چرا تبر پر دوش داری
این دوستی و یک دلی سدا (۳) بیشتر شود
عاقبت خویش مکن خراب تر
باختران (۴) بردند ز ما هوش و حواس و زبان ما
محمد صادق صبا (۵)

گله از دل

گر بپرسی ز حال زارم دل
گر بیفتم ز تاق مژگان
انتظار سحر بہ گوشم گفت
سینہ ام سوخته، در غمت لیکن
واعظم گفت از رہ حکمت
ای « صبا » لحظہ ای برم بنشین
من چه گویم ترا، چسانم دل!
می شود حاصل سراپم دل!
نگہی روی این کتابم، دل!
تو ندانی چرا کبابم: دل!
آرزو بسته ی حبابم، دل!
تا بروید گل شبام دل!

۱ - فارسیگوی ساکن اسلام آباد

۲ - فارسیگوی ساکن راجن پور (پاکستان)

۳ - سدا: بہ مفهوم ہمیشہ و ہماریہ در فارسی شبه قارہ

۴ - باختران: مخفف باختریان

۵ - فارسیگوی ساکن کویتہ

خیال تو از دل نمی رود

هرگز نمی رود ز دل و جان خیال تو
 در عشق تو اسیر و گرفتار مانده ام
 آن وعده‌های وصل تو از جان ربوده صبر
 گفتم تویی ز جان و دل من نگار دل
 صد قصه وفا و محبت شنیده ام
 در بوستان دل چو نهادند تخم عشق
 گر جان طلب کنی دهم آن را به راه تو
 هر روز عید می شود از دیدن رخت
 غم های فرقت تو شود محو از خیال
 بررسی خبر ز «فایزه» از یار سنگدل
 پیوسته می رسد به من از حق کمال تو
 وابسته ام به دولت حسن و جمال تو
 نباید مرا یسقین به گفت و مقال تو
 گفتمی که الامان ز تو و از خیال تو
 لیکن رسید نبوت نفی و محال تو
 روید همیشه مهر یتان از نهال تو
 سرمشق من شد آن کرم لازوال تو
 با چشمه امید به ماه شوال تو
 باد وصال گر بوزد از شمال تو
 گرچه بسی محال بود این سؤال تو

سمن عزیز^(۲)

جشن نوروز

شکفته شد گل و دنیا شده گلستان ها
 جهان شده همه جا سبز و روز نو آمد
 ادیب و شاعر و دانا به جشن نوروزی
 در این زمان که بود عید و مردمان خوشدل
 نوای عشق من آمد چو بلبلان شیدا
 همیشه یاد تو باشد مرا به دل شب و روز
 سزد که جام وفا و ندای نوشا نوش
 عزیز درگه بینا دلان دل خسته
 دلم هماره به یاد تو می تپد جانم
 امید من شده دیدار روی تو مردم
 "سمن" که بوی محبت رساندت هر جا
 چمن بود ز خدا و همه جهان چو بوستان ها
 بسین که عید محبت شده دبستان ها
 کتاب و شعر و ادب شاعر شبستان ها
 به نی نوازی و نغمه همه نیستان ها
 مثال نغمه نوروزی بهارستان ها
 کمال روح خدایی و لطف دستان ها
 به کام جان برسانم در این زمستان ها
 هماره جلوه گر آمد چو شاه استان ها
 صفای من که تویی یادگارستان ها
 خروش جان من آمد ز تاکستان ها
 وفای او چو بهار و گل و شکفته بوستان ها

۱ - استاد یار گروه فارسی دانشکده دولتی فدرال مارگلا F-7/4، اسلام آباد.

۲ - فارسیگوی ساکن راولپندی

راز و نیاز

من شعر خود به نام تو آغاز می‌کنم
یاد ترا به نصل عبادت همیشه من
سی جلد آن کتاب که برگ برگ خواندنیست
می‌گیریم از فراق تو ای آیت امید
خواهیم شوم فدات نیم لایق درت
در سال سی روز فزون است رحمتت
باشد شبی که باز پیام وصال دوست
«فتانه» هستم و به سخن بستم نماز

شکران رحمتت به سخن باز می‌کنم
باسوز اشکها به درت ساز می‌کنم
بر آن الف لام به خدا نماز می‌کنم
شبا با هر خیال تو، صد راز می‌کنم
در نیم شب فغان به صد آواز می‌کنم
باسیقول و یسین، من نیاز می‌کنم
هر صبح خویش به نام او آغاز می‌کنم
بسودرگه ات نشسته و نماز می‌کنم

صابر ابوهری (۲)

محرم اسرار حق

دل انسان چو از نور خودی معمور می‌گردد
چو بینم طائری را نغمه خوان اندر گلستانی
نه زبید عاشق صادق سخن از راز دل گوید
چه حاجت آن کسی را از سبو و می و پیمانه
من اندر حیرتم از آدم خاکی که ای یاران
چه گویم از مقام محرم اسرار حق «صابر»

وجود خاکی اش هم‌رنگ کوه طور می‌گردد
دل‌م‌قصده ز سرمستی، بسی مسرور می‌گردد
که بافشای راز انسان ز منزل دور می‌گردد
که از صهای ناب بیخودی مخمور می‌گردد
گاهی مختار می‌باشد، گاهی مجبور می‌گردد
گاهی مهری به لب دارد، گاهی منصور می‌گردد

ظفر عباس (۳)

جلوه بر کنار آبجو

نال و فریاد را شیوه مکن
با گروه مردمان شامل مشو
آن چه دانند جلوه و نور و حضور
خنده تو می‌خراشد قلب شان

نام پاک عشق را رسوا مکن
عالم افکار را تنها مکن
سوی ایشان این رخ زیبا مکن
هدیه‌ی دلسوختان خنده مکن

۱ - مربی زبان دری در دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۲ - فارسیگوی ساکن جگادهری (هند)

۳ - سخنسرای ساکن بهنگر، اُستان پنجاب (پاکستان)

از وفور شوق موج آید برون
 کامران است آن که می دارد شکست
 پیکرش در اشک پنهان می شود
 بر کنار آبجو جلوه مکن
 بر مال عشق و او ایلا مکن
 ضبط کن آه و فغان گریه مکن

صدیق تاثیر (۱)

در طرح نظیری

بگذر ای زاهد مرا هر دم دهی پندی دگر!
 صیت حُسنش هر طرف افتاده گویی لیک گو؟
 مدتی شد من که هستی را فراموش کرده‌ام!
 بی دل و بیخود، نظیرش نیست در بزم شهود
 مادر دنیا چنان زاید نه فرزند دگر
 درد الفت رفت تا آمد بلای روزگار
 در حریم سینه دارم نُکتها چندی دگر
 فکر تازه می‌چکد از حرفها، بین حیرتی!
 این غزل «تائیر» در طرح نظیری گفته‌ام!
 بنده حُسنم نمی‌دانم خداوندی دگر
 در جهانی همچو من کُو آرزومندی دگر؟
 بی خودی را چون کنم باهوش پیوندی دگر
 ماسد دنیا چنان زاید نه فرزند دگر
 رست دل از زلف چون افتاد در بندی دگر
 در حریم سینه دارم نُکتها چندی دگر
 طوطی شکر شکن را نشکند قندی دگر

دکتر سید قاسم جلال (۲)

جرات سقراط

چون ز تن دم تمام خواهد شد
 روح پرواز می‌کند کم کم
 دور فرقت اگر دراز شود
 شوق منزل چون در دلت باشد
 چون رها شد دل از امید و زبیم
 عیش رفته نخواهد آمد باز
 نشود ختم جرات سقراط
 گر عیوبش بتو شوند عیان
 زنده باشد «جلال» نام شهید
 قصه غم تمام خواهد شد
 درد کم کم تمام خواهد شد
 جذب باهم تمام خواهد شد
 راه پُر خم تمام خواهد شد
 درد پی هم تمام خواهد شد
 کرب نو هم تمام خواهد شد
 ساغر سم تمام خواهد شد
 عشق محکم تمام خواهد شد
 تیغ دو دم تمام خواهد شد

۱ - سخنور ساکن شیخوپوره (پنجاب، پاکستان)

۲ - سخنور ساکن بهاولپور (پنجاب، پاکستان)

گزارش
و
پژوهش

اخبار پژوهشی و فرهنگی

لوح فشرده نسخه خطی ۴۴۰۹ حقائق الاسماء الحسنی، تألیف امیرکبیر، سید علی همدانی به درخواست آقای محمد سلیمان دانشجوی دوره دانشوری، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاهور برای ایشان آماده و تحویل داده شد.

از نسخه خطی شماره ۸۸۰۶ شواهد الطوالع (عرفان، ف، نثر) از سعد الدین برکی انصاری بنا به نیاز پژوهشگر ارجمند جناب آقای حسنعلی محمدی، لوح فشرده (C.D) تهیه و به نامبرده ارسال شد.

از نسخه خطی شماره ۹۲۹۹ مقاصد السالکین (عرفان، فارسی، نثر) از ضیاء الله نقشبندی، بنا به نیاز پژوهشگر ارجمند جناب آقای محمد بدر الاسلام، لوح فشرده (C.D) تهیه و به نامبرده ارسال شد.

● شایان باد آوری است در قبال تهیه لوح فشرده یا میکروفیلم، پژوهشگران محترم به صورت مبادله لوح فشرده یا کتابهای مورد نیاز مرکز را تأمین می‌کنند یا هزینه آن را می‌پردازند. توفیق بیش از پیش پژوهشگران گرامی را خواهیم.

تاکنون چهار اثر از ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است.
نام اثر
تاریخ ثبت

- ۱ - زیگورات چغازنبیل در استان خوزستان ۹ می ۱۹۷۹ م
- ۲ - میداننش جهان در استان اصفهان ۹ می ۱۹۷۹ م
- ۳ - تخت جمشید در استان قدس ۹ می ۱۹۷۹ م
- ۴ - تخت سلیمان در استان آذربایجان غربی ۵ جولای ۲۰۰۳ م

گزارش برگزاری هم اندیشی انجمن ادبی فارسی
دربارۀ

«شعر فارسی در ایران و شبه قاره طی قرن بیستم میلادی»

ساعت ۴:۴۵ بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۴ تیرماه ۱۳۸۳ هـ ش برابر با ۴ ژوئیه ۲۰۰۴ م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی پیرامون «شعر فارسی در ایران و شبه قاره طی قرن بیستم میلادی» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این سمینار با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید با لحن گیرای آقای عامر علی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن و مجری برنامه به استادان، سخنوران و حضار محترم خیر مقدم عرض کرد. ریاست اجلاس به آقای دکتر نعمت الله ایران زاده مدیر محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به عهده داشت در حالیکه آقای دکتر مهر داد رخشنده مسئول محترم خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در راولپندی میهمان ویژه بود. سخنرانان و مقاله خوانان این هم اندیشی علمی شامل محققان و استادان پاکستانی و ایرانی از جمله خانم دکتر شمیم محمود زیدی مدیر سابق موزه مردم شناسی اسلام آباد (لوک ورثه)، خانم تهذیب زیدی از بخش ادبیات اردوی دانشگاه زبانهای نوین، آقایان سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش، دکتر مهر نور محمد خان استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد، آقای مهرداد رخشنده مسئول محترم خانه فرهنگ ج.ا.ا. در راولپندی، و دکتر ایران زاده بوده اند. فارسی گوینان پاکستانی آقایان پرفسور نفیس خوارزمی، حسن سلمان رضوی، جاوید اقبال قزلباش، فضل الرحمن عظیمی، سروده های فارسی خود را در موضوعات نعت رسول مقبول (ص) مقام و منزلت

فارسی در شبه قاره و نقش انجمن ادبی فارسی و مرکز تحقیقات فارسی در ترویج دانش فارسی عرضه داشتند در حالیکه آقای عابد حسن عابد به اردو غزلی ارایه نمود.

در ضمن عرضه مقاله علمی باعنوان «احوال و اشعار غلام قادر گرامی جالندری» (م ۱۹۲۷ م) خانم دکتر شمیم محمود اهمیت فارسی سرایی گرامی را در ربع اول قرن بیستم تبیین نمود: گرامی باوصف ارشدیت، معاصر اقبال بود و بر اثر صیت شعر توانست در دربار نظام دکن میرمحبوب علی خان سمت ملک الشعرائی را به دست آورد. گرامی از پنجاب برخاسته بود ولی در مرکز علمی وقت مسلمانان شبه قاره، حیدرآباد دکن منزلت منفردی داشت که به نحوی در ترویج فارسی‌گویی و فارسی سرایی در آن سرزمین دانش پرور تأثیر گذاشت. با اقتباس از اشعار منتخب گرامی، ناطق نفوذ شعرهای گرامی را در دستگاه دولتی وقت حیدرآباد تبیین نمود. خانم تهذیب زیدی به اهمیت زبان فارسی در هزار سال اخیر در شبه قاره اشاره کرد و به این واقعبیت یاد آور شد که در نظام آموزشی انگلیسی در شبه قاره که از طرف انگلیسها ابتکار شده بود، عموم مردم فرصت یادگیری فارسی نمی‌یافتند با این حال شاعران برجسته نظیر اقبال در این قرن به منصفه ظهور رسیدند.

در ضمن ارایه مقاله پژوهشی باعنوان «دور نمای شعر فارسی در ایران و شبه قاره طی قرن بیستم میلادی» آقای سید مرتضی موسوی، شعر فارسی در ایران از نهضت مشروطیت تا امروز به سه دوره متمایز تقسیم کرد. در دوره اول به برجسته‌ترین آزادی خواهان و مشروطه طلبان نظیر اشرف نسیم شمال، عارف قزوینی، محمد تقی بهار ملک الشعرا و در اصلاح طلبان ایرج میرزا، رشید یاسمی و پروین اعتصامی را مورد بحث قرار داد. در دوره دوم از نیما بوشیج، سید محمد حسین شهریار، سیمین بهبهانی و سهراب سپهری و چندین سخنور سرشناس دیگر یاد کرد. در دوره سوم سهم سخنورانی ممتاز محمد علی بهمنی، نصرالله مردانی، فریدون مشیری، قیصر امین پور، طاهره صفارزاده، علی رضا قزوه و دهها سراینده یک ربع قرن اخیر را یاد آور شده، احساس ژرف و فکر عمیقی را که در اشعار عرفانی و معنوی امام خمینی وجود دارد با ارایه اشعار و سروده‌های رهبر بزرگ

انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران تبیین داشت. در قسمت دوم مقاله ناطق از پنجاه نفر سخنور فارسی طراز اول و دوم در هند دوره انگلیسی و در پاکستان، هند و بنگلادش پس از استقلال را نام برد و سه چهارم آنان که به حق پیوستند سال وفات ایشان را با نمونه شعر بعضی از آنان عرضه داشت و شعری که هم اکنون در سه کشور شبه قاره به فارسی سرایی اشتغال دارند و الحمدلله به قید حیات هستند درباره شعرشان سخن گفت.

آقای دکتر نور محمد مهر مقاله پژوهشی درباره گرایشهای نوین در ادبیات مشروطه ایران عرضه داشت. با تحلیل و تجزیه نثر و نظم اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی از جمله میرزا ملکم خان، برادران کاشانی مدیران وقت روزنامه جبل المتین کلکته و دهها نفر نویسنده و سخنور شهیر آن دوره نام برد و شعر برخی از آنان را به طور شاهد آورد و تحوّل فکری در ادبیات پس از مشروطه بر اثر تبلیغ و اشاعه نظرات صائب آنان که صحبت خال لب معشوق هیچ دردی را دوا نمی کند، سخنسرایان باید مردم را به آزادی، ملی گرایی، توسعه و پیشرفت تشویق و ترغیب کنند، بیان داشت. آقای دکتر مهر داد رخشنده در بیانات خود از فارسی گویان شبه قاره که میراث مشترک دانش فارسی را تقویت بخشیدند، تمجید و تحسین نمود و یاد آور گردید که حضور دهها تن محققان فارسی نویس و سخنوران فارسی سرا در هر یک از جلسات انجمن ادبی فارسی دال بر حیات جاوید شعر و ادب فارسی در این منطقه از جهان فارسی است. مسئول محترم خانه فرهنگ ج.ا.ایران در راولپندی به وصف شعر و دلیل تأثیر و ماندگاری آن پرداخت و افزود: سخنی که از دل برآید بردل می نشیند هر چند شنونده، کاملاً اهل زبان نباشد و یا زبان را کامل یاد نگرفته باشد.

آقای دکتر نعمت الله ایران زاده مدیر مرکز در خطابه ریاست در مرحله اول از علامه محمد اقبال که بدون تردید مبتکر و احیاکننده زبان و شعر فارسی در قرن بیستم میلادی در شبه قاره است، تجلیل گسترده ای به عمل آورد و آن گاه به موضوع «حماسه و آزادی در شعر معاصر به ویژه در غزل و رباعی» پرداخت. به سیر غزل در ادب کلاسیک و اقسام غزل عاشقانه، عارفانه و رندانه و شاعران برجسته از جمله

سعدی، مولوی و حافظ، اشاره کرد و افزود: در دوره اخیر متناسب با نیاز روحی و ضرورت برانگیختن غیرت همگانی و پایداری در برابر ظلم و تجاوز دشمنان و حضور دردمندانه شاعران انقلاب در صحنه‌های مختلف زندگی، غزل حماسی شکل گرفت و حماسه حتی در قالب رباعی به کار رفت که به تحوّل معنایی و معنوی آن انجامید. سخنران با نقل غزلها و رباعیاتی از سخنوران معاصر نظیر فرخی یزدی، نصرالله مردانی، دکتر سید حسن حسینی، دکتر قیصر امین پور، اطلاعات تازه‌ای از شعر امروز ایران برای حضار اجلاس انجمن ارائه کرد.

سخنوران فارسی سرای حاضر پرفسور خوارزمی نعت رسول مقبول (ص)، آقای جاوید اقبال قزلباش شعری در تجلیل از فارسی سرایان شبه قاره به ویژه در قرن بیستم، آقای فضل الرحمن عظیمی در ستایش خدمات مرکز تحقیقات و انجمن ادبی فارسی و آقای حسن سلمان رضوی غزل فارسی با لحن زیبای شعرای شبه قاره عرضه داشتند که مورد استقبال حضار قرار گرفت.

برخی از ایرانیان مقیم در اسلام آباد، دانشجویان تاجیکی و افغانی دانشگاه بین المللی، مؤلفان و نویسندگان فارسی دان پاکستانی شهروند راولپندی و اسلام آباد در این سمینار علمی حضور داشتند.

از طرف مدیر محترم مرکز تحقیقات به پاس حضور ادبی و معنوی محققان و مقاله نویسان پاکستانی در اجلاسهای ماهانه انجمن ادبی فارسی و به مناسبت "روز قلم" به نه نفر از پژوهشگران و سخنوران سمینار علمی به هر کدام یک نسخه کتاب نفیس در موضوعات ادبی، تاریخی، باستان شناسی، هنرهای دستی و نقاشی ایران اهدا گردید.

خبرنگاران صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران مرکز اسلام آباد نیز قسمتهای منتخب از برنامه را جهت ارسال به ایران فیلم برداری و گزارش تهیه کردند. این سمینار در ساعت ۷:۱۵ بعد از ظهر پایان یافت و آن گاه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین تبلور همکاری فرهنگی بین ایران و پاکستان

دو کشور برادر و همجوار پاکستان و ایران بیش از دو هزار و پانصد سال پیشینه تاریخی و فرهنگی دارند و می شود گفت که در هیچ جای دنیا دو کشور مثل ایران و پاکستان مشترکات فرهنگی، تمدنی و علمی و ادبی ندارند و ریشه های این پیوندها و اشتراکات از اقیانوسها عمیق تر است. زبان و ادب فارسی بهترین نمونه و تبلور این پیوستگی و پیوند ناگسستنی بین دو ملت هم کیش و یکدل و یک فرهنگ ایران و پاکستان می باشد. فارسی تنها به ایران تعلق ندارد بلکه به پاکستان نیز متعلق است. زبان فارسی حکایتگر شکوه و مجد نیاکان ما در شبه قاره می باشد. زبان فارسی در پیشرفت و رشد فرهنگ و تمدن مسلمانان شبه قاره و ترویج و گسترش دین مبین اسلام نقش بسیار بزرگی را ایفا نموده است.

زبان فارسی در سرزمین پاکستان از قرون متمادی رواج داشته و چندین قرن زبان علمی، ادبی و اداری مردم ما بوده است. تاریخ و ادب اجداد ما همه اش به زبان فارسی تحریر و نگاشته شده است. بزرگان ما تمام آثار علمی، دینی، ادبی، فرهنگی و تاریخی خود را به همین زبان تحریر کرده اند؛ لذا اکثر منابع فرهنگی، ادبی و تاریخی پاکستان به زبان فارسی است و اگر می خواهیم درباره تاریخ مسلمانان شبه قاره تحقیق کنیم بدون آشنایی به زبان فارسی انجام این کار اصلاً ممکن نیست. چون دسترسی به منابع و میراث فرهنگی پاکستان بدون شناسایی با فارسی امکان ندارد، بنابراین فارسی برای ما یک سرمایه عظیم

معنوی است که میراث فرهنگی ما از طریق آن قابل دسترسی است. نمونه عمده و دلیل بارز این ادعا زبان ملی پاکستان اردو می باشد که بالغ بر شصت در صد لغات آن فارسی است. مطالعه ادبیات اردو مخصوصاً ادبیات کلاسیک اردو بدون شناسایی با فارسی ممکن نیست. لهذا توسعه و گسترش اردو وابسته به توسعه و رشد فارسی است. چقدر عجیب است که متن سرود ملی پاکستان جز یک کلمه، همه اش به زبان فارسی است.

همچنین عدد بی شمار کتابها و نسخه های خطی فارسی که در مدت بیش از هزار سال گذشته تألیف شده و در کتابخانه های شخصی و دولتی سراسر پاکستان محفوظ است، شاهد بزرگی از نفوذ و تأثیر زبان فارسی در فرهنگ و ادب پاکستان می باشد.

نظر به همین همبستگی فرهنگی و یکسویی فکری بین مردم ایران و سرزمین پاکستان بود که علامه دکتر محمد اقبال برای ابلاغ پیام های پُرشور و انقلاب آفرین خود به جهانیان، زبان فارسی را انتخاب کرد و نه هزار بیت شعر به آن زبان سرود. از نه اثر شش کتاب علامه اقبال به فارسی و تنها سه کتاب به زبان اردو است؛ به گفته خود علامه اقبال:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است

پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام

بنابر این فارسی برای مردم پاکستان نه تنها جزو میراث فرهنگی و اسلامی به شمار می آید، بلکه کلید دستیابی به افکار و اندیشه های متعالی و گرانقدر علامه اقبال است.

نظر به این اهمیت فارسی، از همان بدو تأسیس پاکستان برای توسعه و گسترش فارسی اقدامات مؤکدی به عمل آورده شد. هم اکنون در صدها کالج و هشت دانشگاه پاکستان، فارسی تدریس می شود و تعداد دانشجویان به هزاران نفر می رسد. امسال طبق آمار اداره کل امتحانات تنها حوزه راولپندی، تعداد دانشجویان که در سطح دیپلم درس فارسی را انتخاب کرده بودند، بالغ بر سی هزار نفر می رسد. در حالیکه تعداد اداره های کل امتحانات در سطح دیپلم تنها در ایالت پنجاب هشت می باشد و نسبت به حوزه راولپندی، در سایر حوزه ها تراکم جمعیت بیشتر است.

چون آموزش یک زبان، کاری فنی و در واقع هنری است، باید شیوه‌ها و ابزارهای پیشرفته آموزشی به کار برده شود؛ اما متأسفانه شیوه تدریس فارسی در مدارس و مراکز آموزشی پاکستان بسیار کهنه و غیر مؤثر بوده است. در مراکز آموزشی فارسی را به زبان اردو تدریس می‌کنند؛ همچنین متون فارسی نیز بسیار کهنه و مشکل است، در نتیجه دانشجویان امتحان می‌گذرانند ولی نمی‌توانند به فارسی صحبت کنند؛ در حالیکه هدف اصلی آموزش زبان فارسی این است که دانشجویان بتوانند به آن گفتگو کنند و مقصود خود را ابلاغ نمایند. برای رفع نمودن این معایب و نارسایی‌ها در نظام تدریس زبانهای خارجی و برای یاد دادن زبانهای زنده جهان به روش جدید، دولت پاکستان در سال ۱۹۷۰م مؤسسه ملی زبانهای نوین را در اسلام آباد تأسیس کرد.

نظر به اهمیت و ارزشی که دولت پاکستان برای فارسی قایل بود، زبان فارسی اولین زبانی بود که تدریس آن در این مؤسسه ملی زبانهای نوین آغاز گردید. در واقع می‌توان گفت که مؤسسه ملی زبانهای نوین با گشایش رشته فارسی تأسیس یافت. اولین کلاس فارسی با ۱۵ دانشجو که همه آنها نظامی بودند، دایر شد. در آن زمان، مؤسسه ملی زبانهای نوین سرو سامانی خوبی نداشت. نه استاد موجود بود و نه کتاب. در این برهه حساس مسئولان ریزنی فرهنگی ایران و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان که به تازگی تأسیس شده بود، برای راه اندازی کلاس زبان فارسی به طور موفق آمیز و تقویت رشته فارسی بسیار کوشش و تلاش نمودند و پایه‌های قابل ستایش همکاری و تعاون را بنیان گذاشتند. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، به علاوه تأمین استاد، تمام وسایل ضروری مانند لوازم تحریر و صندلی و میز و کتاب و قفسه و غیره را فراهم ساخت. مدیر وقت مرکز تحقیقات فارسی آقای علی اکبر جعفری، کتابدار آقای دکتر محمد حسین تسبیحی، سرکار خانم اقدس رضوانی (تسبیحی) داوطلبانه به تدریس پرداختند. علاوه از این خدمات استادان مجرب و ورزیده پاکستان مانند آقایان دکتر سید سبط حسن رضوی، دکتر سید علی رضا نقوی، دکتر محمد صدیق خان شبلی و دکتر راجه غلام سرور به هزینه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، برای تدریس در اختیار بخش فارسی گذاشته شد. آقای دکتر غلام سرور مدتی بخش فارسی را به عنوان مدیر گروه نیز اداره کردند. رفته

رفته از ایران، استادان فارسی رسیدند که بیشتر نظامی بودند مانند سرگرد صباح، سرگرد مگری، سرگرد ثنانی، سرگرد برزآبادی، سرهنگ زاهدی و سروان گذشتی و غیره. این ها چند جزوه درسی راجع به اصطلاحات نظامی و فارسی گفتاری آماده کردند که به صورت فتوکپی و پلی کپی در اختیار دانشجویان گذاشته می شد. حتی خانواده های استادان ایرانی نیز همکاری می کردند و عملاً رسم و رواج و غذاهای ایرانی را یاد می دادند.

در اثر این توجهات همه جانبه و پشتیبانیهای مسئولان نمایندگیهای فرهنگی ایران بویژه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و تلاش و کوشش استادان دلسوز، بخش زبان فارسی در مدت کوتاهی، بسیار رشد و توسعه یافت. این گروه که کار خود را از کلاس گواهینامه شروع کرده بود، در ظرف سه سال موفق به دایر نمودن دوره کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی گردید. چون در آن روزها جزوه های درسی وجود نداشت. از طرف مرکز تحقیقات فارسی، کتاب های درسی نظم و نثر و تاریخ ادبیات و غیره تهیه و در اختیار استادان و دانشجویان گذاشته می شد. بعضی از این جزوه ها مانند درس مکالمه فارسی و اصطلاحات نظامی هنوز هم مورد استفاده دانشجویان قرار می گیرد. همچنین مجلات و روزنامه های فارسی در اختیار دانشجویان و استادان گذاشته می شد تا با خواندن آنها اطلاعات خود را راجع به زبان و ادب فارسی بالا ببرند و با ایران آشنا گردند و در حقیقت «ایران شناسی» را آموزش می دادند.

به مرور زمان، بخش فارسی سروسامانی می یافت و گسترش پیدا می کرد. در نتیجه استادانی جدید به کار پرداخته می شدند. در سال ۱۹۷۴م خانم دکتر شکفته موسوی به ریاست بخش فارسی گمارده شد. در همین سال آقای دکتر سید سراج الدین، و در آغاز سال ۱۹۷۵م خانم دکتر کلثوم فاطمه سید و بنده (مهر نور محمد خان) به گروه فارسی پیوستند و بدین طریق یک دوره رشد و شکوفایی فوق العاده زبان فارسی در مؤسسه ملی زبانهای نوین آغاز گردید. این حرکت با ورود آقای دکتر محمد جعفر محبوب به عنوان رایزن فرهنگی ایران به پاکستان شدت بیشتری یافت و می شود گفت که مدت مأموریت ایشان در پاکستان، از نظر همکاری با مؤسسه ملی زبانها، دوره طلایی بود. ایشان نه فقط

در این گروه تدریس می کردند بلکه برای تقویت گروه اقدامات زیادی نمودند. از جمله این اقدامات اهدای وسایل کتابخانه مانند قفسه های کتابها ، صندلیها ، میز بزرگ مطالعه ، ماشین تایپ فارسی ، تعداد زیادی کتابهای درسی و کتابهای مراجع قابل ذکر است. در نتیجه این اقدامات گروه فارسی به قدری شکوه و رونق پیدا کرد که استادان سایر گروهها آرزو می کردند کاشکی آنها عضو هیأت علمی گروه فارسی بودند.

این حمایت و پشتیبانی پیش روی بخش فارسی میدان گسترده ای را گشود و رشد و شکوفایی آن را در همه سطوح فراهم ساخت. در گروه دوره های مختلف تدریس مانند دوره گواهی نامه فارسی و دری ، دیپلم فارسی و دری ، مترجمی فارسی و دری و فوق لیسانس فارسی (کارشناسی ارشد فارسی) دایر گردید و تعداد داوطلبان ثبت نام در کلاس فوق لیسانس (کارشناسی ارشد) بالغ بر شصت نفر شد.

متأسفانه این توفیق و اعتبار گروه فارسی که در نتیجه تلاشهای خستگی ناپذیر نمایندگان فرهنگی ایران و استادان گروه ممکن شده بود، چشم زخم خورد. هنوز بیش از ده سال از تشکیل رشته فارسی نگذشته بود که در اثر تحولات عظیم سیاسی در منطقه ، فارسی از آن حمایت و پشتیبانی سابق محروم گردید. هر نوع همکاری و تعاون دچار وقفه شد و نظیر آن در سالهای بعدی کمتر فعالیت به عمل آمد. به علت آمیخته شدن فارسی با مسایل سیاسی و مسلکی ، آن وجهه فرهنگی و معنوی خود را از دست داد.

این وضع لطمه شدیدی به ارزش و مقام فارسی در جامعه پاکستان زد. در نتیجه عده داوطلبان تحصیل فارسی رو به کاهش نهاد و نوبت به اینجا رسید که کلاس کارشناسی ارشد فارسی تعطیل شد. در سایر کلاسها مانند گواهی نامه و دیپلم و غیره نیز تعداد دانشجویان به حدی کاهش یافت. بعد از وقفه طولانی به تلاش استادان و به همت مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بار دیگر کلاس کارشناسی ارشد دایر گردید. البته این بار تعداد دانشجویان بسیار کم بود و هیچ وقت از پنج نفر تجاوز نکرد.

در این دوره نیز از طرف جمهوری اسلامی ایران برای احیا و اعاده حیثیت فارسی اقدامات مختلفی از جمله اعزام استادان مانند دکتر جاوید

صباغیان و دکتر علوی مقدم و آقای علی پیرنیا و اعطای کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان فوق لیسانس (کارشناسی ارشد)، به عمل آمد. اما چون این اقدامات ثابت و مستمر نبود و بعد از مدتی دچار وقفه می شد لهذا در بهبود بخشیدن فارسی زیاد کمک نکرد بلکه به علت عدم پرداخت بورسهای اعلام شده از طرف مسئولان فرهنگی، باعث مایوسی و دلسردی دانشجویان فارسی گردید و این خود یکی از عوامل بزرگی بود در تضعیف رشته فارسی در مؤسسه ملی زبانهای نوین و دورماندن دانشجو از تحصیل فارسی.

خوشبختانه از دوره حکومت رئیس جمهوری جناب آقای دکتر محمد خاتمی، این همکاری دوباره آغاز گردیده و رو به افزایش است. در این زمینه کوششها و تلاشهای آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی سابق جمهوری اسلامی ایران، قابل تقدیر است. ایشان برای تقویت گروه فارسی از هیچ نوع پشتیبانی و همکاری دریغ نوزیدند. ایشان نه تنها به کلاسهای فوق لیسانس، دانش افزایی و دکتری فارسی تدریس کردند بلکه با تأمین کتابهای مرجع، بشقاب ماهواره ای و گیرنده و کمپیوتر (رایانه) و تلویزیون و کمک هزینه تحصیلی به مبلغ هزار روپیه ماهیانه به دانشجویان فوق لیسانس، در رونق بخشیدن گروه فارسی نقش مهمی ایفاء کردند. ایشان علاوه بر همکاری علمی و ادبی، دست به یک کار بکری زدند که در جامعه دانشگاهی بسیار مورد تمجید و تحسین قرار گرفت و آن تزیین درب ورودی و محراب مسجد دانشگاه با کاشی های اصفهان است. این کاشی کاری اکنون به صورت نماد حسن روابط بین دو کشور برادر و مسلمان ایران و پاکستان درآمده است.

به طوری که مذکور افتاد مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان از بدو تأسیس خود، همواره با گروه فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین، همکاری نزدیکی داشته است. البته این همکاری در سالهای اخیر، در زمان تصدی آقایان دکتر محمد مهدی توسلی و دکتر سعید بزرگ بیگدلی به عنوان مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، رونق و قوت بیشتری داشته است. در طول تصدی آنان، مرکز تحقیقات فارسی، حضور فعالانه در گروه فارسی پیدا کرده و لازم است به منظور قدردانی از تلاش فرهنگی و علمی ایشان برای هرچه نزدیک کردن اهداف گروه فارسی دانشگاه ملی زبان های نوین و مرکز تحقیقات

- فارسی ایران و پاکستان شمه‌ای از همکاری‌های به عمل آمده، ذکر شود:
- ۱ - تدریس کلاس فوق لیسانس (کارشناسی ارشد) ، دوره دانش افزایی و دکتری فارسی.
 - ۲ - اعزام آقای دکتر محمد حسین تسبیحی به گروه فارسی جهت تدریس فارسی.
 - ۳ - همکاری در راهنمایی دانشجویان برای تحقیق و نوشتن پایان نامه های تحصیلی.
 - ۴ - تهیه کتابهای مورد نیاز گروه فارسی به منظور ارتقای کیفی دانشجویان و کتابخانه دانشگاه .
 - ۵ - اعطای کمک هزینه تحصیلی به دانشجویان کارشناسی ارشد.
 - ۶ - تهیه و اهدای نوارهای صوتی و فیلمهای ویدیویی به زبان فارسی.
 - ۷ - چاپ و نشر مقاله های تحقیقی استادان در فصلنامه دانش .
 - ۸ - چاپ و انتشار آثار علمی و پایان نامه های تحصیلی استادان .
 - ۹ - اعزام استادان به ایران برای دوره های دانش افزایی و شرکت در سمینارها.
 - ۱۰ - کمک در ماشین نویسی رساله های تحصیلی دانشجویان بخش فارسی و معرفی آنها در مجله دانش.
 - ۱۱ - تهیه روزنامه ها و مجله های فارسی برای استفاده استادان و دانشجویان گروه فارسی.
 - ۱۲ - همکاری در برپایی مسابقه های سخنرانی فارسی بین دانشجویان دانشگاههای سراسری پاکستان .
 - ۱۳ - همکاری در تشکیل دوره های دانش افزایی برای استادان فارسی واردوی کالجها (= دانشکده های سراسر پاکستان).

چون هدف اصلی تأسیس مؤسسه ملی زبانهای نوین ، تدریس آموزش زبانهای جهانی به روش جدید بود لهذا برای تدریس زبان و ادب فارسی به روش نوین و ارتقای کیفی آن اقدامات متعددی به عمل آورده شد؛ از جمله آنها یکی برپایی مسابقه های سخنرانی فارسی بین دانشجویان دانشگاههای سراسری پاکستان می باشد. در سال ۱۹۹۹ م به مناسبت بیستمین سالگرد انقلاب شکوهمند اسلامی ایران ، به منظور تشویق و ترغیب دانشجویان زبان

فارسی دانشگاههای پاکستان، مؤسسه ملی زبانهای نوین، باهمکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، نخستین مسابقه سخنرانی فارسی بین دانشجویان دانشگاههای سراسری پاکستان برگزار نمود که بسیار مورد توجه و استقبال قرار گرفت. این مراسم با حضور سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران حاج آقا سید سراج الدین موسوی و جمعی از شخصیت‌های علمی و ادبی و عده زیاد دانشجویان فارسی از سراسر پاکستان برگزار گردید. در این مسابقه دانشجویان هفت دانشگاه پاکستان به شرح زیر شرکت جستند:

- ۱ - دانشگاه پنجاب، لاهور،
 - ۲ - دانشگاه کالج دولتی لاهور،
 - ۳ - دانشگاه اسلامی بهاولپور،
 - ۴ - دانشگاه کراچی، کراچی،
 - ۵ - دانشگاه پیشاور، (سرحد)
 - ۶ - دانشگاه بلوچستان، کوئته،
 - ۷ - مؤسسه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد،
- عنوانهای سخنرانیها بدین قرار بود:
- ۱ - تجلی عرفان در شعر امام خمینی (ره).
 - ۲ - اخلاق در شعر سعدی.
 - ۳ - حماسه شور و حرکت در شعر اقبال.
 - ۴ - انسان کامل در شعر مولوی.
 - ۵ - حیات جاودان اندر ستیز است.
 - ۶ - اهمیت زبان فارسی در پاکستان.

از این مسابقه، استقبال فوق العاده به عمل آمد؛ لهذا به تقاضای استادان و دانشجویان تصمیم گرفته شد که این نوع مسابقه هر سال برگزار خواهد شد. نظر به این تصمیم بود که سال بعدی دومین مسابقه، باهمکاری رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران برگزار شد. مهمان ویژه این جلسه خانم زبیده جلال وزیر آموزش عالی پاکستان بود. این مسابقه چنان پرشکوه بود که حضار را شیفته خود ساخت. خانم زبیده جلال از نحوه برگزاری مسابقه و کیفیت سخنرانیها چنان تحت تأثیر قرار گرفت که به پیشنهاد ارتقای مؤسسه ملی زبانهای نوین به

دانشگاه موافقت کرد. بدین ترتیب گروه فارسی در تأسیس دانشگاه ملی زبانهای نوین نیز سهم بزرگی داشته است. همچنان آقای دکتر سید رضا مصطفوی رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران اعلام نمودند که به دانشجوی ممتاز سابقه، به علاوه جایزه رتبه اول، بورس تحصیلی برای دکتری فارسی در دانشگاههای ایران نیز اعطا خواهد شد.

سومین مسابقه با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برگزار شد. شکوه و عظمت این مسابقه رکورد مسابقات سابق را شکست. در این مسابقه به علاوه اعطای جوایز به شرکت کنندگان در مسابقه سخنرانی و شعرخوانی فارسی از دانشجویانی که در سراسر دانشگاههای پاکستان در نتایج فوق لیسانس فارسی (کارشناسی ارشد)، رتبه اول را کسب کرده بودند، نیز تجلیل به عمل آمد و به آنها جوایزی اعطا گردید. بدین ترتیب این مسابقه صورت یکی از پُرشکوه ترین مراسم دانشگاهی را اختیار کرد. لازم به تذکر است که تا سال ۲۰۰۱م در تمام این مسابقات مقام اول را دانشجویان مؤسسه ملی زبانهای نوین کسب کردند.

گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین افتخار دارد که مبنکر و اولین برگزار کننده چنین مراسم پُرشکوهی است که در تاریخ روابط فرهنگی ایران و پاکستان کم نظیر است و حقاً باید بدانیم که برپایی این مسابقات بدون حمایت سرپرستی ریاست محترم دانشگاه ملی زبانهای نوین، جناب سرتیپ عزیز احمد خان و همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و رایزنی فرهنگی ایران، برای گروه ممکن نبود. در حقیقت برگزاری این نوع مراسم جلوه‌ای است از همبستگی و همکاری دو ملت برادر ایران و پاکستان.

یکی دیگر از ابتکارات گروه فارسی برگزار کردن دوره سه و نیم ماهه دانش افزایی برای استادان فارسی و اردو است که در دانشکده های دولتی به تدریس اشتغال دارند.

هدف از برگزاری این دوره رفع اشکالات استادان فارسی، یاد دادن روش تدریس فارسی به غیر فارسی زبانان، تقویت اطلاعات مربیان اردو درباره فارسی، تحکیم پیوند مشترک لسانی بین زبان فارسی و اردو، و بدین طریق، تشویق استادان اردو به یاد گرفتن زبان فارسی و آشنایی با اندیشه های پُر ارزش و

متعالی بزرگان ادب فارسی که در حقیقت آبشخور سراینندگان و نویسندگان ادب اردو بوده است.

در اینجا باید از مدیریت محترم وقت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان جناب آقای دکتر سعید بزرگ بیگدلی تشکر و سپاسگزاری کرد که ما را در برگزاری این دوره دانش افزایی یاری نموده اند. همچنین از جناب آقای دکتر سید رضا مصطفوی سبزواری رایزن محترم فرهنگی وقت جمهوری اسلامی ایران نیز باید بسیار ممنون بود که ایشان با وجود گرفتاری های اداری و منصبی، تدریس کلاس دوره دانش افزایی را تقبل نمودند و در هر چه بهتر برگزار کردن این دوره کمک شایانی کردند.

بی گمان نمایندگیهای فرهنگی بویژه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در سی و چهار سال گذشته خدمات بزرگی به بخش زبان و ادبیات فارسی انجام داده اند. مرکز تحقیقات فارسی، بسیاری از کتابهای فارسی را که به وسیله استادان این گروه تألیف شده به چاپ رسانده و به فارسی دوستان عرضه داشته است. مرکز مجله ای دارد بسیار وزین به نام «دانش» که با انتشار مقالات تحقیقی استادان و معرفی رساله های تحصیلی دانشجویان، باعث کشیده شدن آنها به کارهای تحقیقی و پژوهشی شده است. بدین ترتیب مؤسسه ملی زبانها به عنوان بخش آموزشی فارسی و مرکز تحقیقات فارسی، به صورت قسمت پژوهشی فارسی پا به پای یکدیگر فعالیت می کرده اند.

خلاصه در نتیجه این همکاری ها و تلاشهای استادان دلسوز و فداکار هم اکنون این گروه به صورت مرکز بین المللی فارسی در آمده است. امروزه گروه فارسی تا سطح دکتری کلاسهایی دارد و عده فارغ التحصیلان آن از هزار و هفت صد نفر متجاوز گردیده است. برخی از فارغ التحصیلان گروه فارسی هم اکنون مصدر کارهای مهمی شده اند و به مقام سفیری و ژنرالی رسیده اند. در حال حاضر دانشجویانی از کشورهای عربستان سعودی، افغانستان و آمریکا به تحصیل زبان فارسی و تحقیق در زمینه ادبیات اشتغال دارند. قبلاً از کشورهای کانادا، کره، آمریکا، تاجیکستان و عربستان دانشجو داشته ایم.

در حال حاضر، هشت استاد که اکثر آنها فارغ التحصیل دانشگاه تهران هستند، به تدریس فارسی در این گروه اشتغال دارند. این ها برای ترویج و

گسترش زبان و ادبیات فارسی و تربیت دانشجویان، کوششهای خستگی ناپذیر انجام داده اند. برخی از این استادان به علاوه تدریس، پژوهشها و تحقیقات ارزشمندی را در زمینه زبان و ادبیات فارسی انجام داده اند و با تألیف و انتشار کتابهای سودمندی و مقاله های تحقیقی در راه توسعه و گسترش زبان و ادبیات فارسی نقش مهمی ایفاء کرده اند.

بی گمان با ارتقاء مؤسسه ملی زبانهای نوین به دانشگاه، میدان وسیعی برای فعالیت های ادبی و تحقیقی به وجود آمده است. اما در اثر استقبال بیشتر دانشجویان از زبانهای انگلیسی، آلمانی و فرانسه و همچنین با آغاز شدن رشته های جدید مانند علوم کامپیوتری (رایانه یی) و مدیریت بازرگانی و غیره گروه فارسی با چالش های جدیدی روبرو شده است. دانشجویان دوست دارند که در رشته هایی ثبت نام کنند که پول ساز باشند و امکانات شغلی در آنها بیشتر باشد. متأسفانه فارسی این جاذبه را ندارد.

اینک این سؤال پیش می آید که چرا فارسی در دانشگاه پنجاب لاهور با این وضعیت دچار نیست؟ این وضع چند علل دارد: اولاً، دانشگاه پنجاب در منطقه ای قرار دارد که پُرجمعیت ترین منطقه پاکستان است. در حوالی لاهور چندین شهرستانهای پُرجمعیت قرار دارند که همه دانشجویان برای تحصیلات دانشگاهی به دانشگاه پنجاب رجوع می کنند، ثانیاً شهریه دانشگاه پنجاب نسبت به دانشگاههای اسلام آباد بویژه دانشگاه ملی زبانهای نوین خیلی کم است و اصلاً قابل مقایسه نیست؛ ثالثاً هزینه زندگی در اسلام آباد در مقابل سایر شهرها خیلی زیاد است. لهذا برای یک دانشجوی شهرستانی و حتی شهری هم که به خانواده متوسط تعلق دارد، ممکن نیست که با این هزینه هنگفت در دانشگاه ملی زبانهای نوین به تحصیل زبان و ادبیات فارسی بپردازد. در نتیجه این عوامل و عدم پرداخت کمک هزینه تحصیلی از طرف دولت ایران، دوره کارشناسی ارشد فارسی که هسته اصلی فعالیت های علمی و ادبی گروه فارسی می باشد و تأمین کننده مربیان فارسی برای مدارس و دانشکده هاست، در معرض تعطیل قرار گرفته است و تعداد دانشجویان کارشناسی ارشد که چند سال پیش، بیش از پانزده نفر بود، به سه نفر تقلیل یافته است. همین طور دانشجویان دوره دکتری نیز به علت شهریه سرسام آور، به جای دانشگاه ملی

زبانها اسلام آباد، به دانشگاه پنجاب روی آورده اند.

نظر به این واقعیت پیشنهاد می شود که مسئولان امر جمهوری اسلامی ایران، مسئله کمک هزینه تحصیلی برای دانشجویان فوق لیسانس فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین را بطور جدی مورد توجه قرار دهند و به جای اقدامات موقتی و انفرادی از طرف رایزن فرهنگی یا مدیر مرکز تحقیقات فارسی، آن را به طور سیاست مستمر دولت حل کنند، تا پرداخت کمک هزینه دچار تعطل نشود. وضع بلا تکلیفی نه فقط دانشجویان را مأیوس می سازد بلکه نسبت به قول و وعده های نمایندگیهای فرهنگی سوء ظن ایجاد می کند. امیدوارم مسئولان محترم در مورد این مسأله حیاتی اقدام عاجل و قطعی به نمایندند.

حاصل کلام اینکه به خاطر ایجاد همسویی و هم فکری و تشدید روابط دوستی و برادری و ایجاد تفاهم بین دو ملت همسایه و مسلمان ایران و پاکستان به زبان فارسی نیاز داریم. یاد گرفتن فارسی به عنوان یکی از ارکان هویت فرهنگی ما ضروری است. برای حفظ و پاسداری میراث درخشان هزار ساله و شناخت گنجینه معارف به نسل کنونی و نسلهای آینده و همچنین جهت درک و اشاعه افکار و اندیشه های اسلامی و انسانی شاعر ملی پاکستان علامه محمد اقبال به جهانیان، یاد گرفتن فارسی ضروری است.

امیدوارم اگر همکاری میان دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد و نمایندگیهای فرهنگی ایران بروال سابق استوار شود و تثبیت پیدا کند، زبان فارسی دوباره مقام برتر خود را به دست خواهد آورد و گروه فارسی مبدل به مرکز بسیار فعال تدریس و تحقیق در زمینه زبان و ادبیات فارسی خواهد گردید. ان شاء الله.

معرفی کتابها و نشریات تازه

کتابها

۱ - اندرجی اکیر (شعر سندهی)

از حکیم مولوی میان محمد عمر لاکهو با پیشگفتار آقای دکتر غلام محمد لاکهو
دانشیار رشته تاریخ دانشگاه سند - حیدرآباد، مرتب و ناشر حکیم غلام رسول لاکهو، تاریخ
چاپ ۲۰۰۴م، ۲۰ + ۶۸ ص، شمارگان ۵۰۰ جلد، بها با جلد رنگی - نمای کعبه مکرمه
وروضه حضرت ختمی مرتبت (ص) - شمیزی ۴۰ روپیه، توزیع و فروش توسط سند جاسمورا
کتب خانه. میان محمد عمر لاکهو (م ۱۹۶۹م)، از حکما و علمای بنام زمان حیات در صفحات
سند به شمار می رفت. اساساً شاعر نعت گو بوده است. اما در اصناف دیگر سخن از جمله
غزل، کافی، مثنوی، منقبت و سایر آن نیز شعر سروده است. مجموع شعر وی در سندهی است
به استثنای سه قطعه شعر مثنوی به فارسی که هنگام به دنیا آمدن نوزندان پسر جداگانه سروده
است به طور نمونه چند بیت:

بهر حال الهی لطف کردی	به حسنین از دلم غمها بردی
ندارم جز توفی الدارین ماوی	به حقی پنجن تن می کنم دعوی
شده نامش سعد الله مشهور	به دنیا و دین و عقبی کنش معمور

۲ - ایران (عهد قدیم کی سیاسی، ثقافتی و لسانی تاریخ) (اردو)

(تاریخ سیاسی، فرهنگی و زبانی ایران باستان) از پرفسور دکتر محمد شرف عالم،
رئیس گروه آموزشی فارسی دانشگاه پتنا، پتنا (بهار - هند) ناشر: پرتولوجی انک، ۲۸۳۳،
کوچه چیلان، دریاگنج دهلی نو - ۲، تاریخ چاپ دوم ۲۰۰۴، ۱۴ + ۱۲ + ۳۵۶ ص. شمارگان

۳۰۰ جلد، بها ۴۰۰ روپیه هندی. این کتاب با پیشگفتار مجمل از پرفسور دکتر سید امیر حسن عابدی و مقدمه پرفسور دکتر سید حسن و دیباچه مولف آغاز و دارای نه باب که هر کدام در چندفصل تقسیم شده با معرفی ایران کنونی، به موضوعات ایران قبل از ورود آریا، ایران قبل از اسلام دوره هخامنشی، دوره مقدونی و سلوکی، دوره اشکانی، دوره ساسانی، زبانهای باستانی و دورنمای ایران باستان و خدمات ایرانیان به تمدن جهانی در عهد باستان را مشروحاً بررسی و تبیین می‌کند. در دانشگاه‌های شبه قاره در سطح کارشناسی ارشد زبان و ادب فارسی، یک ورقه امتحانی در زمینه تاریخ و تمدن ایران باستان در برنامه آموزش گنجانده شده و اطلاعات گسترده‌ای که در این کتاب آمده، برای دانشجویان و عموم علاقه‌مندان سودمند است.

۳ - تذکره مجمع النفایس تألیف سراج الدین علی خان آرزو (فارسی)

جلد اول به کوشش خانم دکتر زین النساء علی خان (سلطان علی). این کتاب با دو مقدمه مصحح و مولف در ۶۷ صفحه و متن صص ۶۸ - ۴۹۴، با سخن مدیر مرکز آقای دکتر نعمت الله ایران زاده از طرف مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد ۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۴ م به طبع رسیده است. در مقدمه این کتاب مصحح در شش فصل اجمالاً اوضاع ادبی، احوال خان آرزو، معاصرین خان آرزو، آثار منظوم و منثور خان آرزو، اهمیت تذکره مجمع النفایس، کیفیت تألیف مجمع النفایس را تبیین نموده است. مصحح در پیشگفتار تصریح نموده: «تذکره مجمع النفایس بعد از عرفات العاشقین تقی اوحدی و خلاصه الاشعار تقی کاشانی یکی از مفصل‌ترین تذکرهاى فارسی است.

آرزو تراجم شعرا را نسبتاً مختصر و منتخبات کلامشان را مفصل‌تر آورده است. گرچه به علت عدم ضبط تاریخها و سنوات از ارزش تاریخی این تذکره کاسته شده است ولی در تراجم معاصرین که قسمت اصیل و مهم این تذکره است به تفصیل بحث شده است».

یکی از ویژگیهای تدوین تذکره مجمع النفایس التزام خان آرزو به تبیین تراجم شاعران دقیقاً به ترتیب الفبایی می‌باشد. در جلد اول در یازده باب از باب الالف تا باب الزاء المعجمه درج گردیده. در سخن مدیر می‌خوانیم: «تذکره مجمع النفایس در دوره روتق فارسی گویی در شبه قاره به سال ۱۱۶۴ هـ ق / ۱۱۳۰ هـ ش / ۱۷۵۱ م تألیف شده است. در این تذکره شرح حال ۱۷۵۰ شاعر از ابویزید بسطامی تا محمد اشرف یکتایی کشمیری به ترتیب الفبایی آمده است. مجمع النفایس به سبب اشتغال بر حدود چهل هزار بیت منتخب و برخوردارى از دیدگاه تحلیلی مولف درباره مقام و پایه شعر شاعران، از حیث سخن سنجی، تذکره‌ای است انتقادی و

از جهت شواهد و امثال، جُنگی است خواندنی که در آن بر خلاف سایر تذکره‌ها، شرح حال شعرا، تکراری و ملال آور نمی‌نماید و توجه خواننده بیشتر از شاعر به شعر معطوف می‌گردد» در نظر است که جلدهای بعدی با همکاری دو تن از پژوهشگران دیگر با سرکار خانم زیب النسا، در آینده نزدیک نشر یابد. جلد اول در شمارگان ۵۰۰ نسخه با کاغذ خوب، صحافی مرغوب، به قیمت ۹۵۰ روپیه در اختیار دوستداران شعر و ادب قرار دارد.

۴ - دادو سندجی دل (سندهی) (= شهر ما دادو دل سنده است).

از نواز رکنائی، ناشر شمس پبلیکیشن، مورو، سنده، تاریخ چاپ ۲۰۰۴م، صفحات ۲۴۴، بها ۱۵۰ روپیه، شمارگان ۱۰۰۰ جلد، موضوع کتاب تاریخ شهر دادو و تذکره مشروح شخصیات علمی و ادبی است. این کتاب برای کسانی که به تاریخ علم و فرهنگ علاقه دارند مآخذ ارزنده است. کوششهای گرد آورنده محترم آقای نواز رکنائی شایسته تحسین است.

۵ - دها دات دتی (سندهی) (= دانایان علم و قلم)

از بشیر سیتائی، ناشر سرجنهار پبلیکیشن دادو، معاونت فنی سندهیکا آکادمی کراچی، سال چاپ ۲۰۰۴م، شمارگان ۱۰۰۰ جلد، ۳۳۶ ص، بها با جلد محکم ۱۶۰ روپیه، موضوع این کتاب راهنمای الفبایی نامها و آثار علما، ادبا و شعراء بخش دادو (سنده) میباشد. این اثر محققانه برای پژوهشگران ادب سندهی بسیار ارزنده است.

۶ - زبان فارسی در جهان :

دبیر خانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهران در سالهای اخیر کتابهای جداگانه‌ای درباره وضع زبان فارسی در کشورهای مختلف دنیا چاپ و نشر نموده که مجلداتی از آن در ذیل معرفی می‌گردد.

الف: زبان فارسی در جهان: هلند، جلد ۳

تهیه شده در واحد پژوهش، تعداد ۱۰۰۰ جلد، سال چاپ ۱۳۷۶، با مقدمه ناشر و شش فصل بقرار ذیل اول زمینه تاریخی زبان و ادب فارسی در هلند صص ۱ - ۴۰، دوم ایرانشناسان و استادان زبان و ادب فارسی صص ۴۱ - ۸۴، ایرانیان مقیم هلند و زبان فارسی صص ۸۵ - ۹۶، پنجم وضعیت کنونی زبان و ادب فارسی صص ۹۷ - ۱۰۶، ششم سخن آخر و چند پیشنهاد

صص ۱۰۷-۱۱۶، فهرست اعلام صص ۱۱۷-۱۳۸، گزیده منابع و مأخذ صص ۱۳۹-۱۴۱.

ب: زبان فارسی در جهان: یونان، جلد ۹

پژوهشگر کیومرث امیری، تعداد ۱۰۰۰ جلد، سال چاپ ۱۳۷۸، ۳۵۱ ص، بامقدمه سید کمال حاج سید جوادی. این کتاب دارای هفت فصل بدین شرح: اول روابط باستانی ایران و یونان صص ۱۱-۷۲، دوم روابط فرهنگی ایران و یونان تا اواخر اشکانیان صص ۷۹-۱۰۲ عهد باستان صص ۱۰۳-۱۲۲، چهارم روابط ایران و یونان از ساسانیان تا دوران معاصر صص ۱۲۳-۲۱۰، پنجم تأثیر ادبیات فارسی و یونانی بر یکدیگر صص ۲۱۱-۲۶۴، ششم ایران‌شناسان و استادان زبان فارسی صص ۲۶۵-۲۷۲، هفتم روابط فرهنگی ایران و یونان پس از پیروزی انقلاب اسلامی صص ۲۷۳-۳۱۴ فهرست اعلام صص ۳۱۵-۳۴۶، گزیده منابع و مأخذ صص ۳۴۷-۳۵۱.

ج: زبان فارسی در جهان: چین، جلد ۱۰

پژوهشگر کیومرث امیری، تعداد ۱۰۰۰ جلد، تاریخ چاپ ۱۳۷۸، ۳۱۵ ص با مقدمه دکتر سید کمال حاج سید جوادی. این کتاب دارای هفت فصل است بدین شرح: اول روابط ایران و چین در دوران باستان صص ۱۱-۵۶، دوم روابط ایران و چین در دوران اسلامی صص ۵۷-۱۵۴، سوم جایگاه زبان و ادب فارسی در چین صص ۱۵۵-۲۱۰، چهارم ایران‌شناسان و استادان زبان فارسی صص ۲۱۱-۲۲۵، پنجم مراکز ایران‌شناسی و زبان فارسی صص ۲۲۷-۲۴۰، ششم کارنامه ایران پژوهشی در چین صص ۲۴۱-۲۶۰ هفتم روابط دو کشور در دوران معاصر صص ۲۶۱-۲۷۰، سخن آخر و چند پیشنهاد صص ۲۷۱-۲۷۴، فهرست اعلام صص ۲۷۵-۳۰۸، گزیده منابع و مأخذ صص ۳۰۹-۳۱۵.

د: زبان فارسی در جهان: رومانی، جلد ۱۱

پژوهشگر کیومرث امیری، تعداد ۱۰۰۰ جلد، سال چاپ ۱۳۷۸، ۱۳۰ ص با مقدمه دکتر سید کمال حاج سید جوادی و دارای پنج فصل به شرح زیر:
اول رومانی در یک نگاه صص ۱۱-۲۰، دوم پیشینه روابط ایران و رومانی صص ۲۱-۵۶، سوم کارنامه ایران‌شناسی در رومانی صص ۵۷-۸۰، چهارم ایران‌شناسان و استادان زبان فارسی

صص ۸۱ - ۹۰، پنجم مراکز ایرانشناسی و آموزش زبان فارسی در رومانی صص ۹۱ - ۱۰۲، سخن آخر و چند پیشنهاد صص ۱۰۳ - ۱۰۸، فهرست اعلام صص ۱۰۹ - ۱۲۸، گزیده منابع و مأخذ صص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۵: زبان فارسی در جهان: گرجستان، جلد ۱۲

پژوهشگر کیومرث امیری، تعداد ۲۰۰۰، تاریخ چاپ ۱۳۷۹ ش، ۳۴۴ ص، با مقدمه دبیر شورا و دارای نه فصل بقرار زیر:

اول زبان و ادب فارسی در گرجستان صص ۱۵ - ۲۲، دوم روابط ایران و گرجستان در دوران اسلامی صص ۲۳ - ۱۰۶، سوم روابط ایران و گرجستان در دوران معاصر صص ۱۰۷ - ۱۲۲، چهارم روابط فرهنگی و ادبی ایران و گرجستان صص ۱۲۳ - ۱۸۲، پنجم ایرانشناسان گرجستان از آغاز تا دوران معاصر صص ۱۸۳ - ۲۲۶، ششم مراکز مطالعات ایرانشناسی صص ۲۰۹ - ۲۲۶، هفتم حوزه‌های مطالعات ایرانشناسی در گرجستان صص ۲۲۷ - ۲۵۴، هشتم روابط ادبی و فرهنگی ایران و گرجستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی صص ۲۵۵ - ۲۹۰، نهم سخن آخر و چند پیشنهاد صص ۲۹۱ - ۲۹۶، فهرست اعلام صص ۲۹۷ - ۳۳۸، منابع و مأخذ صص ۳۳۹ - ۳۴۴.

۶: زبان فارسی در جهان: ارمنستان، جلد ۱۴

پژوهشگر کیومرث امیری، تعداد ۲۰۰۰، سال چاپ ۱۳۷۹، ۳۴۶ ص با مقدمه دکتر سید کمال حاج سید جوادی. این کتاب فصولی بدین شرح را دارد اول روابط ایران و ارمنستان در عهد باستان صص ۱۳ - ۶۴، دوم روابط ایران و ارمنستان در دوره اسلامی صص ۶۵ - ۹۶، سوم روابط ایران و ارمنستان از عصر نادر شاه تا دوران معاصر صص ۹۷ - ۱۲۲، چهارم ایرانشناسان و استادان زبان و ادب فارسی صص ۱۲۳ - ۱۷۴، پنجم مراکز مطالعات ایرانی و آموزش زبان فارسی صص ۱۷۵ - ۲۰۴، ششم کارنامه ایران پژوهشی در ارمنستان صص ۲۰۵ - ۲۶۸، روابط فرهنگی دو کشور پس از استقلال ارمنستان صص ۲۶۹ - ۲۹۰، فهرست اعلام صص ۲۹۱ - ۳۴۲، منابع و مأخذ صص ۳۴۳ - ۳۴۶.

۷: زبان فارسی در جهان: ژاپن، جلد ۱۵

پژوهشگر کیومرث امیری، تعداد ۳۰۰۰، سال چاپ ۱۳۷۹، ۴۰۸ ص با مقدمه

دکتر سید کمال حاج سید جوادی و دارای هشت فصل به شرح زیر است:

اول پیشینه روابط دو کشور صص ۱۳ - ۶۰، دوم روابط فرهنگی ایران و ژاپن پس از انقلاب صص ۶۱ - ۸۶، سوم پیوندهای فرهنگی ایران و ژاپن صص ۸۷ - ۱۴۰، چهارم کارنامهٔ ایرانشناسی در ژاپن صص ۱۴۱ - ۲۱۲، پنجم مراکز ایرانشناسی در ژاپن صص ۲۱۳ - ۲۴۲، ششم معرفی و ترجمهٔ شاهکارهای ادب فارسی صص ۲۴۳ - ۲۸۶، هفتم ایرانشناسان و استادان زبان و ادب فارسی صص ۲۸۷ - ۳۴۰، هشتم موقعیت کنونی تدریس زبان فارسی در ژاپن صص ۳۴۱ - ۳۵۱، فهرست اعلام صص ۳۵۲ - ۴۰۲، منابع و مأخذ صص ۴۰۳ - ۴۰۸.

ح: زبان فارسی در جهان: مصر، جلد ۱۶

پژوهشگر کیومرث امیری، تعداد ۳۰۰۰ جلد، سال چاپ ۱۳۸۰، ۲۹۹ ص، با مقدمهٔ دکتر سید کمال حاج سید جوادی بافصول نه گانه به شرح زیر:

اول روابط ایران و مصر در عهد باستان صص ۱۳ - ۳۸، دوم روابط فرهنگی ایران و مصر از آغاز اسلام تا صفویه صص ۳۱ - ۸۲، سوم تاریخ روابط ایران و مصر از نادر شاه تا پهلوی صص ۸۳ - ۱۲۴، چهارم روابط ایران و مصر از ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ ش، پنجم ایرانشناسی و استادان زبان فارسی صص ۱۶۱ - ۲۰۲، ششم مراکز آموزشی زبان و ادبیات فارسی صص ۲۰۳ - ۲۱۶، هفتم جلوه‌های فرهنگی و ادبی ایران در مصر صص ۲۱۷ - ۲۳۲، هشتم روابط ایران و مصر از پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون صص ۲۳۲ - ۲۴۲، نهم سخن آخر و چند پیشنهاد صص ۲۴۵ - ۲۵۲، فهرست اعلام صص ۲۵۲ - ۲۹۴، گزیدهٔ منابع و مأخذ صص ۲۹۵ - ۲۹۹.

ط: زبان فارسی در جهان: سوریه، جلد ۱۷

پژوهشگر کیومرث امیری، تعداد ۳۰۰۰ جلد، سال چاپ ۱۳۸۱، ۲۴۸ ص، با مقدمهٔ دبیرخانهٔ شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی. این کتاب دارای ده فصل بقرار زیر است:

اول پیشینهٔ روابط دو کشور در عهد باستان صص ۱۱ - ۳۸، دوم روابط ایران و سوریه از امویان تا عباسیان صص ۳۹ - ۸۲، سوم روابط ایران و سوریه در دورهٔ ایلخانان صص ۸۳ - ۱۰۲، چهارم پیوندهای ایران و سوریه از صفویه تا قاجاریهٔ صص ۱۰۳ - ۱۲۴، پنجم روابط ایران و سوریه از استقلال تا پیروزی انقلاب اسلامی صص ۱۲۵ - ۱۳۸، ششم روابط فرهنگی ایران و سوریه از ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۰ ش صص ۱۲۵ - ۱۷۰، هفتم استادان زبان و ادبیات فارسی صص ۱۷۱ - ۱۸۰، هشتم مراکز آموزش زبان فارسی و ایرانشناسی صص ۱۸۱ - ۱۹۴، نهم کارنامهٔ

ایرانشناسی در سوریه صص ۱۹۵ - ۲۰۴، نمایه صص ۲۱۵ - ۲۴۲ گزیده منابع و مأخذ
صص ۲۴۳ - ۲۴۸.

دبیر خانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با نشر
کتابهای جداگانه درباره موقعیت زبان و ادب فارسی و مطالعات ایرانشناسی کشورهای مختلف
جهان، خدمت ارزنده‌ای در پیشبرد شناخت استادان زبان و ادب و مراکز ایرانشناسی انجام داده
است. تمام کتابها با کاغذ خوب و جلد شمیسی و در قطع جیبی منتشر گردیده. همین که
مجلداتی مربوط به سایر کشورهای جهان بویژه کشورهای منطقه جنوب آسیا دریافت نمودیم،
برای آگاهی و استحضار خوانندگان عزیز مان معرفی شایسته به دست خواهیم داد.

۷ - سومین ره آورد: گزارش سومین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات فارسی (فارسی)

بادیباچه تهران سلیمانی مسئول سومین مجمع بین المللی استادان زبان و ادبیات
فارسی، ناشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دبیر خانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی،
تهران، ۱۳۸۱، ۶۱۴ص، مجمع مزبور از تاریخ اول تا سوم آبان ماه ۱۳۸۰ در دانشکده ادبیات
و علوم انسانی برگزار شد و استادان و مروجان فارسی از چهارده کشور جهان از جمله پاکستان،
بنگلادش و هند، شرکت کردند. آقای احمد مسجد جامعی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی پس از
عرض خیرمقدم و تقدیر از استادان برای شرکت در مجمع اظهار داشت: جمع امروز که
نمودهای فرهنگ ایران زمین هستند بر این نکته توف دارند که دگرگونی‌ها و تحولات جدید
برنامه ریزی تازه می‌طلبند. سه موضوع این مجمع بین المللی عبارت بود از زبان فارسی و
گفت و گوی تمدن‌ها، آموزش زبان فارسی و زبان فارسی در جهان. استادان ایرانی و خارجی
درباره موضوع اول ۱۸ مقاله، پیرامون موضوع دوم ۱۷ مقاله و در مورد موضوع سوم ۲۱ مقاله
در سه بخشهای مربوطه مجمع ارایه نمودند. از سخنرانان برجسته ایرانی آقای احمد مسجد
جامعی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، آقای حسن حبیبی رئیس بنیاد ایران‌شناسی و دکتر غلام
علی حداد عادل رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی بوده‌اند. این مجموعه مقاله‌ها در شناخت
وضع آموزشی زبان و ادبیات فارسی در سطح جهان فارسی کمک بسیار می‌کند.

۸ - فاتح قلوب: حضرت داتا گنج بخش (اردو)

مؤلف میان محمد سلیم حماد هجویری قادری، ناشر هجویری فاؤنڈیشن لاهور، سال

چاپ ۲۰۰۳م ۲۲۴ ص شمارگان ۱۰۰۰ جلد بها با کاغذ خوب و جلد محکم در دو رقم ۶۰ یا ۸۰ روبیه، توزیع و فروش، کتابفروشی های مختلف لاهور از جمله ضیاء القرآن پبلی کیشنز، گنج بخش رود لاهور. این کتاب با انتساب، حروف سپاس، عرض مولف، پیشگفتار و تقدیم، آغاز و حاوی یازده باب درباره احوال، آرامگاه، وجه تسمیة کشف المحجوب، دوره زندگانی، تحقیق وازاله روایات اشتباهی، خلیفه و سجاده نشین، تبرکات و امور شایسته، توجه می باشد. مولف کتاب در اخلاف مرید خاص و سجاده نشین داتا گنج بخش، عبدالله ملقب با شیخ هندی در ترویج افکار سید علی هجویری خدمت شایسته ای انجام داده است.

۹ - فارسی شاعری مین هجانویسی (اردو)

(هجو نویسی در شعر فارسی) از دکتر محمد شرف عالم، ناشر، کتابخانه عمومی خاورشناسی خدابخش، پتنا ۴، سال چاپ ۲۰۰۳، ۱۴ + ۴۰۸ ص بها با کاغذ خوب و جلد محکم ۲۰۰ روبیه هندی. این کتاب در واقع پایان نامه دکترای زبان و ادب فارسی است که به راهنمایی پرفسور دکتر سید حسن در سال ۱۹۷۰م به دانشگاه پتنه ارایه گردیده است. حرف آغاز نوشته دکتر محمد ضیاء الدین انصاری مدیر سابق کتابخانه خدابخش است. با پیشگفتار مولف، ابواز تشکر و تمهید در تعریف چگونگی هجو، این کتاب حاوی سه باب، با عنوان نفوذ هجوگویی عربی و آغاز هجوگویی در شعر فارسی، هجوگویی از اوائل قرن پنجم تا قرن هفتم هجری، هجوگویی از اواسط قرن هفتم تا آغاز قرن دهم هجری، هجوگویی از اواسط قرن دهم تا اوایل قرن چهاردهم، هجوگویی از اواسط قرن سیزدهم هجری، هجوگویی از اواسط قرن سیزدهم تا اواسط قرن چهاردهم، هجو نگاران عصر حاضر، روایت هجو سرایی در شعر فارسی شبه قاره، موضوعات هجوگویی، ملاحظات انتقادی در باب هجو سرایی فارسی می باشد. موضوع پژوهش از آغاز شعر فارسی در دوره سامانی تا قرن چهاردهم هجری احتواء می کند و از این حیث زحماتی که نویسنده در حدود ۳۵ سال پیش در تهیه و تدوین این رساله متحمل گردیده، در خور ستایش است. در منابع و مآخذ از ۹۷ کتاب فارسی و اردو از جمله ۱۲ نسخه خطی و ۳۵ کتاب انگلیسی اسم برده شده است.

۱۰ - مثلها و حکمتها در آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری

تألیف دکتر رحیم عقیفی، ۲۵ + ۸۹۸ ص ناشر سروش (انتشارات صدا و سیما) جمهوری اسلامی ایران)، چاپ دوم ۱۳۷۹، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه، با کاغذ و چاپ مرغوب و

جلدمحکم وزیبا، در پیشگفتار (هفت - بیست و پنج ص) درباره سخن فصیح، تأثیر مثل در سخن، نظرات استاد احمد بهمنیار و علامه دهخدا درباره مثل و حکمت، چگونگی به کار رفتن سخن به طور مثل، پند و اندرز، اخبار و موعظه و حکمت، معنی مثل و حکمت در فرهنگهای فارسی، کتابهای امثال و حکم در دوران معاصر، کتاب حاضر و روش تألیف آن مجملاً بحث شده است.

مؤلف روش تألیف را بدین گونه تبیین نموده است. «برای هر یک از بیتها عنوان (مدخلی) متناسب با مفاد هر بیت انتخاب گردید. چنانچه مطلب آن بیت به گونه مثل سایر است عین مثل در عنوان آمده است و چنانچه به گونه پند و اندرز و حکمت و یا جمله اصطلاحی است جمله کوتاهی از همان بیت انتخاب شده». گرد آورنده بالغ بر یازده هزار عنوان را از دواوین و آثار شاعران و جمعاً از آثار یکصد و شش شاعر متقدم و متوسط بهره گیری کرده و در فهرست مآخذ از ۲۰۲ کتاب اسم برده که اغلب آنها در خود ایران طی ۷۰، ۸۰ سال اخیر چاپ و منتشر گردیده اند.

مؤلف از سخنوران نامور و کم شناخته شده از آثار هر دو، استشهاد نموده، از آغاجی بخارایی در مورد یک مدخل استناد کرده اما از سعدی، مولوی، نظامی، امیر خسرو، حافظ، و دیگر شعرای برجسته فارسی در صدها مدخل استفاده کرده است. نمونه هایی چند جهت آشنایی با روش کار:

آب حیوان درون تاریکی است

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار که آب چشمه حیوان درون تاریکی است
(سعدی کلیات ش، ۹۵)

برو این دام بر مرغی دگر نه

ز ساقی کمان ابرو شنیدم که ای تیر ملامت را نشانه
نبندی زان میان طرفی کمروار اگر خود را ببینی درمیانه
برو این دام بر مرغی دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

(حافظ، دیوان ۲۹۷)

هر کسی را بهرکاری ساختند

هر کسی را بهرکاری ساختند میل آن را در دلش انداختند

(مولوی مثنوی ۳: ۹۲)

هر که را این دهند آن ندهند

مگسان را دهند شکر و قند
عقل گفت این حدیث نشیدی

به همایان جز استخوان ندهند
هر که را این دهند آن ندهند

(ابن یمن، دیوان، ۳۷۳)

یاد ایامی که باهم آشنا بودیم

یاد ایامی که باهم آشنا بودیم ما
هم خیال وهم صغیر وهم نوا بودیم ما

(صائب، کلیات، ۱۰۷)

ملاحظات چند :

۱- در امثال و حکم معمولاً از گفته‌های متقدمین که در دوره متوسطین و متأخرین مورد تقلید قرار گرفته باشند آن را در وهله اول اقتباس می‌نماییم. گرد آورنده برای مثل خشت اول چون کج گذاشته شود... بیت صائب را درج کرده که بدین قرار است.

چون گذارد خشت اول بر زمین معمار کج
صائب این بیت را به پیروی از سعدی سروده :

خشت اول چون نهاد معمار کج
تا شریا می‌رود دیوار کج

گرد آورنده محترم بیت سعدی را درج نکرده‌اند.

۲- بیت معروف حافظ جنبه مثل پیدا کرده است

خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی
مگر بنای محبت که خالی از خلل است

یا بیت سعدی

یا مکن با فیلبانان دوستی
یا بنا کن خانه‌ای در خورد فیل

دهها و صدها از این گونه ابیات مثل گونه در این مجموعه منعکس نگردیده .

۳- امثال و حکمی که در شعر چندین سخنور طی هزار سال اخیر بازتاب داشته و در نوشته‌ها و گفته‌ها اقتباس می‌شود، در مرحله اول باید به آنها توجه داشت. مطلبی را که در شعر و سخن قدما آمده و به علت به چاپ نرسیدن صدها دیوان و کلیات تا سالهای اخیر، چنانچه استفاده نوشتاری و گفتاری امکان‌پذیر نبوده باشد، نمی‌توان جنبه عمومی داد.

با این وصف زحمات گردآورنده محترم در تدوین و تهیه چنین کتاب ابتکارآمیز درخور

تمجید است.

۱۱ - مجموعه‌های شعری قیصر امین پور

- ۱ - مثل چشمه، مثل رود (شعر برای نوجوانان) انتشارات سروش، شمارگان ده هزار نسخه، قطع جیبی ۳۵ ص چاپ سوم، ۱۳۷۶ ش حاوی ۲۰ قطعه شعر.
- ۲ - به قول پرستو (برای نوجوانان) چاپ آبان، شمارگان ۵۰۰۰ نسخه قطع جیبی، ۴۸ ص چاپ اول ۱۳۸۰ ش، حاوی ۱۶ قطعه شعر.
- ۳ - تنفس صبح (گزیده دو دفتر شعر تنفس صبح و در کوچه آفتاب)، سروش، شمارگان دو هزار نسخه، قطع جیبی ۷۶ ص، چاپ سوم ۱۳۷۹ ش حاوی ۳۲ قطعه شعر.
- ۴ - گلها همه آفتابگردانند، انتشارات مروارید شمارگان ۳۳۰۰ جلد، ۱۳۰ ص، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ ش، ۸۹ قطعه شعر.
- ۵ - آیین‌های ناگهان، نشر افق، شمارگان ۳۰۰۰ نسخه، چاپ چهارم، ۱۳۸۱ ش، دفتر اول حاوی ۴۰ قطعه، دفتر دوم دارای ۳۰ قطعه شعر.
- ۶ - گزینۀ اشعار قیصر امین پور، انتشارات مروارید شمارگان ۳۳۰۰ نسخه، چاپ ششم ۱۳۸۲ ش، ۸۰ قطعه شعر برگزیده از ۶ مجموعه مختلف.

نشریات تازه

۱ - الاقربا (فصلنامه اردو) جلد ۷، شماره ۱ ژانویه - مارس ۲۰۰۴ م سردبیر: سید منصور عاقل هیأت تحریریه ناصر الدین، شهلا احمد، محمود اختر سعید و ناشر موسسه الاقربا اسلام آباد، ۱۶۰ صفحه، مندرجات: اهل قلم در صحنه ادب و روزنامه نویسی (سر مقاله) اقبال و سید احمد خان (مؤسس دانشگاه اسلامی علیگر) (پرفسور فتح محمد ملک) بدیهه گوئی فارسی دکتر عندلیب شادانی (دکتر محمد معز الدین) حافظ شناسی در شبه قاره پاکستان و هند (سید مرتضی موسوی) حضرت ابوالحسن امیر خسرو (محمد شفیق عارف دهلوی) زوایای فکری اقبال و متفکران باختری (سیده نغمه زیدی) اوچ: سرزمین امانتدار گذشته (دکتر شاهد حسن رضوی) جامعیت و انفرادیت تصور ملت اقبال (شاهد اقبال کامران) جام جهان نما (محمود اختر سعید) گرایشهای فکری در شعر ابتدایی اقبال (محمد عمران هاشمی) دیدنیهای دره کاغان و در ناحیه سیف الملوک (نوید ظفر) تصویر گونه مولانا عبدالقادر (عبدالحمید اعظمی) علاج (داستان کوتاه / پرفسور سهیل اختر) پرندۀ خواننده (قصه: خانم اختر بیگانه) حمد و نعت، قطعات و رباعیات و غزلیات شاعران معاصر، معرفی کتابهای تازه نشر یافته و نامه های خوانندگان، خبرهایی درباره همکاران الاقربا. فصلنامه الاقربا با مطالب خواندنی در مجله های علمی ادبی جای خود را باز کرده است.

۱ - الف: اورینتل کالج میگزین

(مجله دانشکده خاورشناسی) لاهور، (عربی، اردو، پنجابی) جلد ۷۹، شماره ۱ - ۲ (شماره پیاپی ۲۹۱ - ۲۹۲)، ۲۰۰۴ م / ۵ - ۱۴۲۴ هـ ق سردبیر دکتر مظهر معین، هیئت مدیره شامل برخی استادان گروه های آموزشی عربی، اردو، پنجابی فارسی و کشمیری دانشکده، غیر از حرف مدیر. این شماره سه بخش دارد ۱ - بخش عربی صص ۱۱ - ۱۸۲، ۲ - بخش اردو صص ۱۸۳ - ۱۸۸، ۳ - بخش پنجابی صص ۱۸۹ - ۲۳۲.

ب: اورینتل کالج میگزین

(مجله دانشکده خاورشناسی) لاهور، (عربی، اردو و انگلیسی) جلد ۷۹ شماره ۳ - ۴ (شماره پیاپی ۲۹۳ - ۲۹۴) ۲۰۰۴ م / ۱۴۲۵ هـ ق هیأت تحریریه همانند شماره ما قبل. علاوه بر حرف مدیر مقالاتی به شرح زیر در این شماره درج گردیده به عربی (صص ۱۱ - ۱۲۰) (ترجمه) جایگاه کعب بن زهیر در ادبیات عربی (دکتر آقا محمد سلیم اختر) منازعه کشمیر در شعر حضیری (دکتر محمد قمر علی). شعر اسلامی ابو احمد بن حجاج صحابی (حامد اشرف همدانی) موقف دکتر محمد حمید الله پیرامون شرقشناسی و شرقشناسان (ثناء الله حسین) به اردو (صص ۱۰۳ - ۲۲۴) (ترجمه) مطالعه «درویش گنج بخش» (دکتر معین نظامی) تاریخ و فرهنگ کیش هندویی در آسیای جنوبی (دکتر محمد جهانگیر تمیمی) ویژگیهای پژوهش و لوازم اساسی آن (عبدالحمید عباسی) احمد علی و «آشپاره» (دکتر محمد کامران) ستون نویسی ادبی در پاکستان (وحید الرحمان خان) بررسی خدمات علمی امارت نشین بهاولپور (دکتر آفتاب حسین گیلانی). به انگلیسی (۳۰ - ۱) (ترجمه) نفوذ تحولات لغوی عربی بر واژه سازی اردوی قدیم (دکتر شفقت الله) رؤیای شبانه نیمه تابستان شکسپیر: اعجاز پرواز تخیل (دکتر شاهده منظور) مطالب مجله جالب و خواندنی است.

۲ - تخلیقی ادب (مجله اردو)

شماره یک، مارس ۲۰۰۴ م سردبیر سرتیپ دکتر عزیز احمد خان ریاست دانشگاه ملی زبانهای نوین، هیأت ادارت دکتر رشید امجد و عابد سیال، ناشر و چاپ نیومل اسلام آباد، ۴۰۴ ص. بخش اول صص ۱۰ - ۱۸۴ اشتمال بر مقالات ادبی است از جمله ۳ عنوان ارتباط به ادب فارسی دارد مناسبات فرهنگی شرق و غرب و بازتاب آن در شعر اقبال، دکتر سعید بزرگ بیگدلی ترجمه دکتر گوهر نوشاهی، تأثیر فارسی بر لهجه کهوار (پادشاه منیربخاری)، نفوذ فارسی بر زبان اردو (محمد کیومرثی)، بخش دوم قطعات شعری صص ۱۸۵ - ۲۲۲، بخش سوم داستان گونه‌های کوتاه صص ۲۲۳ - ۳۳۴، بخش چهارم تراجم داستان کوتاه خارجی صص ۳۳۵ - ۳۴۴، بخش پنجم منظومه‌ها صص ۳۴۵ - ۳۷۰، بخش ششم ارزیابی شخصیات صص ۳۷۱ - ۳۹۸، همکاران اهل قلم صص ۳۹۹ - ۴۰۳.

۳ - الف: خدا بخش لائبریری جرنل

(فصلنامه کتابخانه خدا بخش - پتنه) اردو، هندی، انگلیسی شماره ۱۳۳ سردبیر دکتر محمد ضیاء الدین انصاری، ژوئیه - سپتامبر ۲۰۰۳ چاپ و نشر دکتر سلیم الدین احمد ۲۲۸ ص (اردو)، ۸۶ ص (نگلیسی و هندی) حرف آغاز به قلم سردبیر درباره درگذشت پرفسور علی محمد خسرو (م اوت ۲۰۰۳) رئیس سابق دانشگاه علیگره است که شخصیت چند بُعدی و منشاء اثر در سمتهای مختلف بوده است. رفتار و روش اورنگ زیب عالمگیر نسبت به پدر و برادرانش بر محک سیاست و شریعت (فیصل احمد بهتکلی ندوی)، فاسق در نزد علماء اصول چگونگی و مقام روایات (پرفسور محمد باقر خان خاکوانی)، افادات میمنی (پرفسور عبدالعزیز میمن) (دکتر ظفر احمد صدیقی)، تصانیف شاه اسمعیل شهید (محمد عالم مختار حق)، دکتر محمد حمید الله عالم و مبلغ اسلام (دکتر مه جبین اختر)، هنر رضا واهی (دکتر همایون اشرف)، جمالیات مولانا رومی (دکتر ممتاز احمد خان)، در بخش مخطوطه شناسی برخی نسخ خطی عربی و اردو، داروهای مفرد متذکره در اختیارات قاسمی معرفی شده. در بخش انگلیسی سهم کتیبه های پنجاب در ترویج زبان و ادب فارسی و کالنگا در دوره اشوکا مورد استفاده می باشد. در ضمن راهیان ابدیت تجلیلی از پرفسور دکتر محمد حمید الله (دکتر ای، آر. مومن) پرفسور فیاض الدین حیدر (انوار الحق تبسم) بعمل آمده است در بخش هندی مورخان درگذشته بهار و آثارشان از دکتر امتیاز احمد جلب توجه می کند.

ب: خدا بخش لائبریری جرنل

(فصلنامه کتابخانه خدا بخش پتنه) اردو، فارسی انگلیسی و هندی، شماره ۱۳۴، اکتبر - دسامبر ۲۰۰۳ م، هیئت مدیره همانند شماره قبل. حرف آغاز به قلم سردبیر درباره اوضاع وخیم عراق بر اثر تهاجم و تجاوز بیرحمانه امریکائیان می باشد. در مقالات این شماره سهم مدارس دینی در نهضت استقلال هند (دکتر محمد ضیاء الدین انصاری)، هنر و سبک متنو (شهاب ظفر اعظمی)، حلقه گمشده روزنامه نویسی اردو - مجله دیش پرکاش لاهور (دکتر معین الدین شاهین)، محسن الزمان نواب حکیم خیر اندیش خان (پرفسور سید محمد کمال الدین همدانی)، مصاحبه ادبی با رضا واهی (دکتر همایون اشرف) برخی از کتابخانه های مهم شرقی (ثروت خان)، در بخش نسخ خطی کتاب المحبر (دکتر نگار سجاد ظهیر) شعر فارسی افضل

گوپال از دیدگاه نسخه خطی علیگروه (عبدالسلام جیلانی)، چند نسخ خطی مهم عربی خدابخش لائبریری (دکتر محمد حبیب الرحمن) در بخش ادب فارسی نظری به احوال و آثار مولوی (دکتر سید کلیم اصغر) بازتاب احادیث مصطفوی در مثنوی معنوی (پرفسور دکتر صفری بانوشکفته) این دو مقاله از ویژه نامه مولوی فصلنامه دانش اسلام آباد شماره پیاپی ۷۱-۷۰ (پاییز و زمستان ۱۳۸۱ ش) برگرفته شده است. معرفی کتابها در بخش انگلیسی مطالب عمده شامل روهیلکهند از نگاه کتیبه ها (دکتر محمد الیاس قدوسی)، نهضت سنوسی: نشأة ثانیة اسلامی و نفوذ آن (پرفسور عبدالباری)، حیثیت اجتماعی زنان هند در دوره وسطی (دکتر گلشاه خان)، پاتلی پتر در ادبیات (دکتر پرشانت گرو)، خدمات اجتماعی و مذهبی اسلام در تاریخ هند (عمرو رولف بیرون)، سهم مسلمانان در ارتقاء افکار علمی (رضی الدین صدیقی)، در بخش هندی علم نجوم و علم قیافه در برهت سنهتا.

ج: خدابخش لائبریری جرنل

(فصلنامه کتابخانه خدابخش پتنه) اردو - انگلیسی، فارسی شماره ۱۳۵ ژانویه - مارس ۲۰۰۴، سردبیر دکتر امتیاز احمد، زیر نظر مجلس ادارات پیش گفتار به قلم سردبیر پیرامون مطالب منتشره در این شماره، فعالیت‌های علمی و ادبی کتابخانه خدابخش در مقالات اردو (ترجمه) عظمت شعری رام بانو سکسینه از دیدگاه اوراق پریشان (دکتر معین الدین شاهین)، متون نامه (دکتر همایون اشرف) مجلات ادبی اردوی ملتان (اسد فیض) اولین شرح‌های احوال خود نوشت اردو (دکتر معین الدین عقیل)، تراجم فارسی داستانهای هند در دوره مغلیه (دکتر شمس عارف)، شاهجهان نامه (عمل صالح) تاریخ جامع و مستند دوره شاهجهان (فخر عالم)، در نسخ خطی شناسی شرح مکاتبات علامی (دکتر سید اختیار جعفری)، چرا نسخ خطی بخوانیم (دکتر عتیق الرحمن)، معرفی داستان عربی اولاد حارثنا (برنده جایزه نوبل) (فیضان بیگ) راهنمایی مقالات پژوهشی بخش مداوای دانشکده طبیه اجمل خان (شمیم ارشاد اعظمی). معرفی دو کتاب در بخش فارسی یک مقاله مثنوی در صفت آئینه خانه شاهزاده عالم (دکتر آصف نعیم صدیقی) در بخش انگلیسی تاریخ نویسی هند در دوره وسطی: مطالعه طبقات ناصری از حیث کتاب تاریخ (محمد رضوان) در معرفی کتاب‌های انگلیسی کتابی «ایده پاکستان و اقبال: رفع کننده ادعای مسئولیت از پرفسور س. حسن احمد توسط ونی ک کاتیا معرفی شده

و نویسنده کتاب با نشر چند نامه اقبال به پرفسور ای. جی تھامپسن انگلیسی باین امر تأکید کرده است که اقبال از طرح و ابتکار ایده تاسیس پاکستان دوری جسته و در مکاتبات خود با نامبرده از موضع معروف تبری جسته است. اصل کتاب نویسنده که رؤیت نشده ولی با معرفی، آنچه که به دست آورده ایم این است که تمام خطابه‌ها، سخنرانیها و مکاتبه های اقبال را با کشف چند نامه به اسم یک نفر انگلیسی باید منسوخ و کاغذهای باطله به شمار بیاوریم. کتاب دوم خاندیش در عهد مغلیه توسط دکتر امتیاز احمد معرفی گردیده. در بخش هندی سهم بیهار در نهضت عدم اطاعت احکام دولتی (دکتر راجیو کمار) جلب توجه می‌کند.

د: خدابخش لائبریری جرنل

(فصلنامه کتابخانه خدابخش پتنه) شماره ۱۳۶ آوریل - ژوئن ۲۰۰۴ هیأت مدیره همانند شماره قبل. پیش گفتار از سردبیر راجع به مطالب منتشره در شماره حاضر، فعالیت‌های علمی و ادبی کتابخانه خدابخش، در مقالات اردو (ترجمه) مبارزه استقلال طلبی، نهضت و هابیت و علمای صادقپور (پرفسور قیام الدین احمد)، ترجمه احوال تصویرگونه به اردو: فن و روایت (شهاب ظفر اعظمی)، عناصر داستانی غالب و شکیل الرحمن (ارشاد مسعود هاشمی)، غزلگوئی محمد علی جوهر (آفتاب احمد آفاقی)، اهمیت وافادیت بیاض (پرفسور غلام مجتبیٰ انصاری)، مولانا ابوالکلام آزاد و فن موسیقی (دکتر حنا آفرین) معرفی نسخه خطی کمیاب (دکتر نور السعید اختر)، تذکرة الشعراء اندرام مخلص (دکتر صولت علی خان) مقالات طبی در مجله‌های اردو (دکتر رضی الاسلام ندوی)، معرفی کتب، بخش فارسی: مزارها و زیارتگاه‌ها در تاجیکستان (حمزه کمال) بخش انگلیسی: انزجار مسلمانان هندوستانی از دولت انگلیس پیش از جنگ جهانی اول (پرفسور یوراج دیویرشاد) جنبه‌های تاریخی و ثقافتی مسلمانان سورد جاپوری منطقه کوسی (محمد انوار الحق تبسم) فلسفه، اخلاق و سرمایه ارزشمند تاریخی فردوسی (دکتر مهرانساء خان) در بخش معرفی و نقد و نظر کتب در این شماره نیز پرفسور نظر احسن و ال دیال پیرامون کتاب «ایده پاکستان و اقبال: رفع کننده ادعای مسئولیت» مؤلفه پرفسور حسن احمد را از دیدگاه خود بررسی کرده‌اند. در بخش هندی نیز مطالبی درج گردیده است.

۴ - الف: سخن عشق (فارسی)

شماره پیاپی ۱۸ تازه‌های تحقیقات زبان و ادبیات فارسی (ویژه فراگیران، دانشجویان و محققان کشورهای مختلف) صاحب امتیاز: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، تهران، مدیر مسئول عبدالرحیم نیکخواه، سردبیر دکتر احمد تمیم داری، مدیر داخلی آریتا همدانی، مطالب این شماره علاوه بر سخن سردبیر، گفتگو با دکتر ورژ پارسادانیان استاد ارمنستان (آریتا همدانی) مقاله‌هایی با عنوان ادبیات تطبیقی در ادبیات معاصر فارسی (دکتر ابوالقاسم رادفر)، تحلیل تطبیقی فتوت و عیاری (خاچیک گشورگیان) تاریخ و تحول روزنامه نویسی فارسی در ایران (دکتر سید غلام نبی احمد) مروری بر چگونگی مبادلات ادبی بین ادبیات فارسی و اویغوری (اسد سلیمان) کلمات مأخذ از زبان فارسی در زبان قرقیزی (عالم بیکیف) نفوذ ادبیات فارسی در جهان (سخنرانی دکتر احمد تمیم داری) مضافاً بر این گزارشها، خلاصه‌جات، معرفی پایان نامه‌ها، سایت و خبرها را در بر می‌گیرد.

ب: سخن عشق (فارسی)

شماره پیاپی ۱۹ مشخصات همانند شماره قبل، غیر از سخن سردبیر گفتگو با دکتر ولادیمیر ایوانف استاد روسیه، مقاله‌های با عنوان مشترکات بودیسم و جینزم در عرفان و تصوف اسلامی (پلیناپولوا) عرفان اسلامی و زمینه‌های فکری آن در ادیان پیش از اسلام (دیولیاپراسیل)، عبدالله عبیدی فارسیگویی از دیار بنگال (دکتر محمد شمیم خان)، قند پارسی در بنگال (دکتر محمد نور الهدی)، دستنویسهای فارسی در کتابخانه دانشگاه سوتوزار مارکوویچ بلگراد (دکتر محمود فتوحی) ایرانشناسی در آذربایجان (دکتر مهدی کاظم اف) بقیه موضوعات مثل شماره قبل.

ج: سخن عشق (فارسی)

شماره پیاپی ۲۰، مدیر مسئول دکتر مهدی سنایی، سخن سردبیر و گفتگو با دکتر کامران تلمطف، مقاله‌هایی با عنوان طریقت‌های عرفانی و میراث شعر فارسی در ماوراء النهر (دکتر ابراهیم خدایار) ایرانشناسان یوگوسلاوی (دکتر محمود فتوحی) نظری بر شرایط و احتیاجات آموزشی زبان فارسی در سین کیانگ چین (دکتر ضمیر سعد الله زاده) تدریس زبان

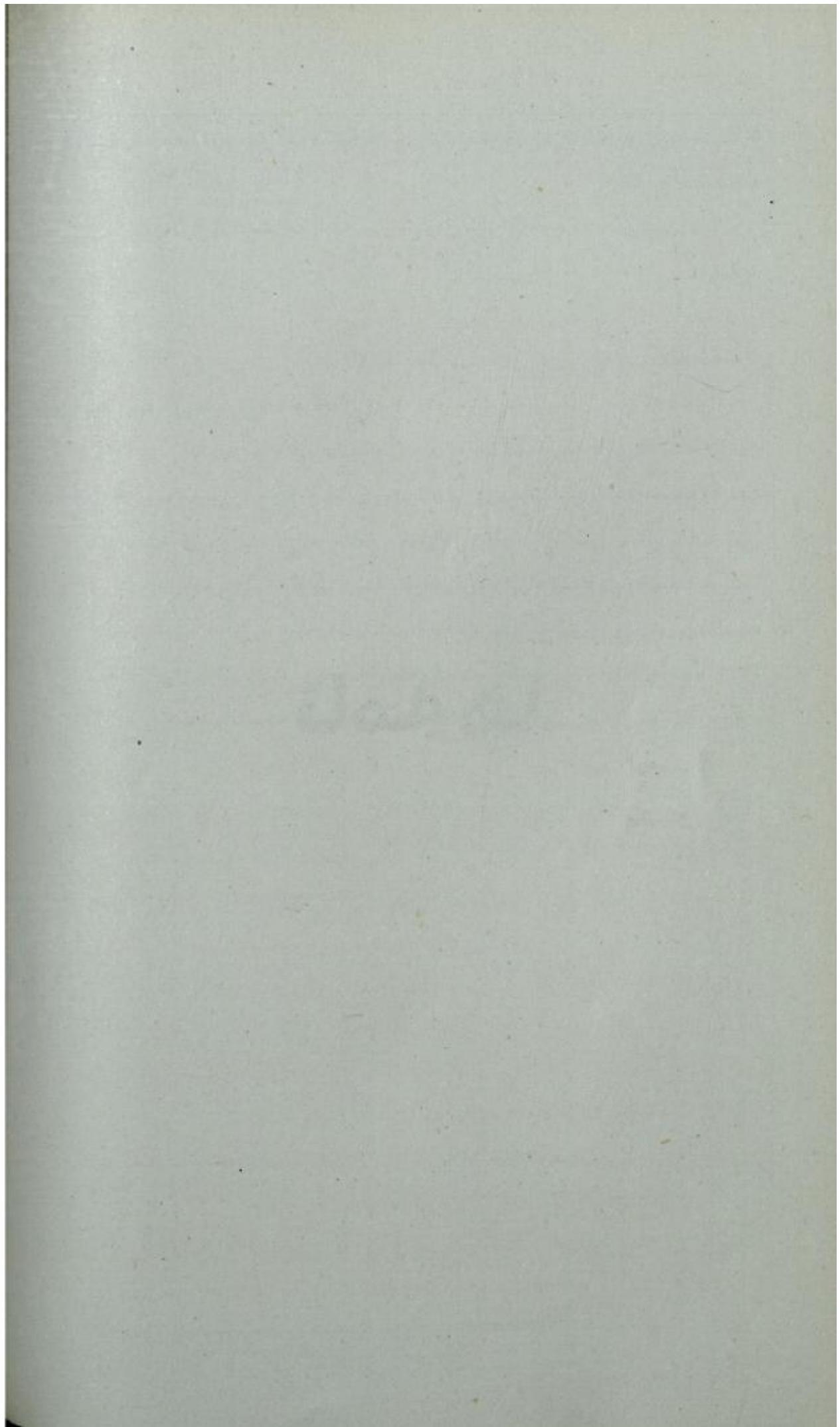
فارسی به فارسی آموزان اوکراینی و تألیف کتابها برای خارجیان (اودلناماره پو)، بقیه موضوعات همانند شماره‌ها قبل.

شماره‌های مختلف مجله آگاهی‌های ارزنده‌ای در اختیار علاقه‌مندان زبان و ادب فارسی می‌گذارد.

۵ - مجله ششماهی تاریخ و ثقافت پاکستان (اردو)

جلد ۱۴ شماره ۱، آوریل تا سپتامبر ۲۰۰۳م (ویژه فاطمه جناح) سردبیر پرفسور دکتر ریاض احمد، ناشر مرکز ملی تحقیق تاریخ و فرهنگ پاکستان اسلام آباد، برخی از مقالات شماره (ترجمه) انتخاب ریاست جمهوری، کاندیداتوری فاطمه جناح در مقابل ایوب خان (خان عبدالولی خان) برادر من (به انگلیسی) اثر منفرد فاطمه جناح (پرفسور شریف المجاهد)، محترمه فاطمه جناح و کشمیر (ثریا خورشید)، مادر ملت و بلوچستان (دکتر انعام الحق کوثر) میراث مادر ملت (پرفسور فتح محمد ملک)، خدمات فاطمه جناح در صحنه آموزش (عذرا وقار)، محترمه فاطمه جناح: دست راست قائداعظم (قطب الدین عزیز)، شب و روز فاطمه جناح (دکتر ریاض احمد) و سایر مطالب آگاهی‌های ارزنده‌ای را به دست می‌دهد.

نامه ها



پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعددی از خوانندگان محترم از سراسر پاکستان، ایران، هند، و سایر کشورها به دفتر دانش واصل گردید. اینک اقتباساتی چند از نامه های مهرآمیز دوستداران ادب شناس «دانش» و پاسخ مختصری به هر یک از آنها:

۱ - آقای بشیر سیتایی نویسنده و کارشناس امور قضایی از دادو، اُستان سند بر طبق شیوه دیرینه شان طی نامه ای به فارسی مرقوم فرمودند:

«باسلام و نیاز گزارش این که فصلنامه دانش ۷۲-۷۳ بهار و تابستان با محبت نامه جناب عالی دریافت گردید. برای کرم و التفاتی که می فرمایید خیلی ممنون و متشکرم. این جا به هیچ وسیله مجله فارسی نمی رسد، دانش برای ما دوستداران فارسی برای استفاده مغنیم است و از طرف جناب عالی تحفه مهر و محبت می باشد.

این فصلنامه نه تنها برای ترقی و ترویج فارسی بسیار مهم و مؤثر است بلکه برای پژوهشگران و استادان و دانشجویان سامان علم و آگاهی فراهم می کند و بسیار ارزنده و جالب است. در فصلنامه تازه همه مطالب خواندنی و محققانه نوشته اند بخصوص مضامین سیمای سمرقند در ادب پارسی از دکتر رضا مصطفوی، فردوسی و ویژگیهای شاهنامه او از دکتر کلثوم ابوالبشر و نگاهی به موسیقی شعر حافظ شیرازی از دکتر نجم الرشید بسیار معلومات افزا است. در مجله، بخش فارسی شبه گاره برای استفاده دانشمندان و دانش جویان ادب سودمند است. بخش شعر و سخن هم خوب است و همچنین توسط گزارشهای برنامه های علمی و ادبی و فرهنگی و معرفی کتابها و نشریات در دانش آگاهیهای مفید به ما می رسد.

با احترام عرض مزید که من دو کتاب برای نقد و نظر به حضور تان ارسال داشته بودم تاکنون در دانش معرفی آن نیافته ام چنانچه در کنج فصلنامه جای داده شود، خیلی شکرگزار می شوم.»

ابراز نظر دقیق جنابعالی درباره مطالب شماره ۷۳-۷۲ نشانگر علاقه مندی فراوان تان به زبان و ادب غنی فارسی طی قرون متمادی می باشد. موجب خوشوقتی است که آثاری گونه گونه به زبان ثروتمند سندهی تهیه، تدوین و منتشر می کنید. اما از سرچشمه فیوض ادب فارسی که اهالی شبه قاره و به طور کلی مردم این منطقه طی هزار و صد سال اخیر سهم شایانی داشته اند، بهره سرشاری برمی دارید. ضمناً دو کتاب از جنابعالی در شماره ۷۵-۷۴ فصلنامه (صص ۴۷-۲۴۶) معرفی شده که بی گمان از لحاظ تان گذشته است.

۲ - پرفسور دکتر اشرف الحسینی از لاهور ابراز عنایت نموده، نوشته اند:

«شماره ۷۲-۷۳ فصلنامه دانش دریافت گردید. از طرف خاکسار خیلی امتنان و تشکر برای ترسیل آن قبول کنید. این فصلنامه جهت ارتقای زبان فارسی و استحکام دوستی و رفالت میان دو کشور یعنی ایران و پاکستان مؤثر می باشد.»

خوشوقتم که نامه مهرآمیزی به فارسی و لو مختصر نوشته اید. یکی از اهداف نشر فصلنامه دانش که از پنج سال پیش به طور یک زبانه در آمده، ترویج فارسی نوشتاری امروزی است اما از نویسندگان و پژوهشگران محترم منطقه که به عللی نمی توانند به شیوه نوشتاری معاصر مطالب منثور و پژوهشی تهیه بکنند تشویق می نمایم که آثار خود را عرضه نمایند و ما حاضریم با ویراستاری شایسته در صفحات فصلنامه منعکس نمایم.

۳ - آقای دکتر محمد ظفر خان استاد و رئیس اسبق گروه فارسی، دانشکده دولتی جهنگ از جهنگ صدر عنایتی فرموده نگاشته اند: (ترجمه)

«فصلنامه دانش شماره ۷۲-۷۳ دریافت گردید. جهت نشر مقاله سپاسگزارم و امیدوارم که در آینده هم مشمول عنایات خواهم بود. مضافاً بر این نامه اینجانب را با قطعه شعر بالبداهه نیز نشر فرمودید. کوشهای پیگیری که جهت پیشبرد زبان و ادب فارسی مبدول داشته اید بدون اغراق شایسته داد و سزاوار تحسین است. این بر اثر سعی مستمر و زحمات خستگی ناپذیر جنابعالی است که اشتیاق به فارسی نویسی در پاکستان برقرار است و فارسی نویسان مقالات علمی برای فصلنامه دانش تهیه و تدوین می نمایند. حتی مرا در این پیرانه سالی تشویق و مهروان وامی دارد که مطالبی گونه گونه تهیه کنم. از درگاه احدیت مسألت دارم که مساعی جنابعالی در این زمینه شرف قبولیت یابد و بامدیریت آن جناب این فصلنامه با شکوه روز افزون، نشر و اشاعه خود را ادامه بدهد.»

با ابراز تشکرات عمیق امیدواریم که شماره مشترک ۷۵-۷۴ فصلنامه دست آن جناب را بوسیده باشد. از خوانندگان انتظار داریم که درباره مندرجات شماره‌های مختلف فصلنامه دیدگاه‌های صایب خود را کتباً اعلام فرمایند. در ضمن برخی از گیرندگان فصلنامه حتی در مورد اعلام وصول هم کم لطفی از خود نشان می‌دهند. خوشوقتیم که جنابعالی باوصف کسالت، سروقت اعلام وصول و ابراز نظر شایسته می‌فرمایید. از درگاه قادر متعال سلامتی و تندرستی آن جناب را که یکی از قدیمی‌ترین فارسی نویسان این سرزمین می‌باشید، خواستاریم.

۴ - آقای دکتر احمد حسین احمد قریشی قلعه داری، فارسی دان نامور از گجرات (پاکستان) بذل لطف نموده مرقوم فرمودند (ترجمه)

«جهت نشر مقاله اینجانب ترجمه مختصر اثر حاجیه جانان بانو در شماره ۷۲-۷۳ فصلنامه دانش تشکر می‌کنم. من از اوائل با مجله همکاری داشته‌ام و کلیه شماره‌های آن در کتابخانه من موجود است. مطالب و مندرجات آن را گنجینه بیش بهای علم و ادب و دانش فارسی قلمداد می‌کنم. فعلاً به همین مختصر اکتفاء نموده، به خواست خداوند در آینده ابراز نظر مفصلی کتباً تقدیم خواهم کرد»

کلمات تمجیدآمیز جنابعالی تشویق کننده است. با مطالعات گسترده در زبان و ادبیات اردو عربی و فارسی و خدمات آموزشی طولانی وجود آنجناب در شهرستان گجرات (پاکستان) برای معلمان و پژوهشگران نسل جوان بمنزله نمونه می‌باشد. برای همکاریهای سالهای متمادی بافصلنامه صمیمانه سپاسگزاریم.

۵ - آقای علی کمیل قزلباش مدرّس دانشکده دولتی کوئته از کوئته نوشته‌اند: (ترجمه)

«با کمال سپاس جهت چاپ مقاله ام در شماره ۷۲-۷۳ فصلنامه باید به عرض برسانم که این عنایت مرا وادار کرده است که به فارسی نویسی و تهیه مقالات ادامه بدهم. البته این روزها در تهیه و تدوین پایان نامه مشغولم. در نظر است که در آینده پیرامون شعر فارسی خوشحال خان ختک مقاله‌ای تدوین و ارسال کنم. آیا در فصلنامه دانش انتشار آن امکان پذیر خواهد بود؟»

فصلنامه دانش یگانه مجله پژوهشی علمی فارسی است که وارد بیستمین سال چاپ نسبتاً مرتب گردیده و در سراسر کشورهای منطقه مورد توجه محافل دانشگاهی، مؤسسه‌های علمی، حوزه‌های ایرانشناسی و شیفتگان فارسی قرار گرفته. فارسی و پشتو هر دو زبانهای آریایی بوده و

خوشحال خان ختک گل سرسبد شعر پشتو می‌باشد. از لحاظ کمیّت، شعر فارسی او نسبت به شعر پشتو محدود است اما مظهر نبوغ اوست. انتظار داریم که در مقاله مزبور خواهید کوشید که دریا را در کوزه جای بدهید و مقاله را در سطح پژوهشی علمی تدوین نمایید.

۶ - پرفسور محمد اقبال جسکانی استاد فارسی دانشکده دولتی راجن پور (پنجاب) بذل عنایت کرده مرقوم فرمودند:

«دانش شماره ۷۲-۷۳ به دستم رسید. خورسندم که مرکز تحقیقات فارسی نام بنده را در فهرست مشتاقان زبان و ادب ثبت کرده. همین که نگاهم به اسم گرامی استاد محترم دکتر نعمت الله ایران زاده افتاد، شادمانی من از حد افزون گردید زیرا در مرداد ۱۳۷۷ ش در دانشگاه شهید بهشتی (تهران) در دوره دانش افزایی زبان و ادبیات فارسی به مدت ۱۱۰ ساعت شاگرد ایشان بوده‌ام و باموفقیت به دریافت گواهینامه نائل آمدم. استاد محترم خوش آمدید. چشم ما روشن دل ما شاد.

همه مقالات شماره اخیر بسیار ارزنده بود بویژه انیس العشاق، بخش ویژه مقالات سمینار علمی سی امین سالگرد مرکز، بررسی متون آموزشی فارسی، نامه‌ها و پاسخ به نامه‌ها و کتابها و نشریات تازه رسیده به مرکز. نشانی برای خرید کتاب یا نشریه در بعضی موارد ننوشته شده لطفاً در آینده، نشانی دقیق هم در ضمن معرفی درج شود تا علاقه‌مندان بتوانند به راحتی اقدام به خرید کنند.»

برای عرض خیر مقدم صمیمانه به مدیر محترم جدید مرکز و مدیر مسئول ارجمند فصلنامه سپاسگزاریم. کوششهای جنابعالی جهت ترویج زبان و ادب فارسی در راجن پور و حومه آن در خور ستایش است. در شماره ۷۴-۷۵ تذکر شایسته‌ای از انجمن به میان آمده. به خواست خداوند در آینده نام و نشانی ناشران کتابها و نشریات تازه را نیز درج خواهیم کرد.

۷ - آقای محمد عبدالحکیم شرف قادری از لاهور عنایتی فرموده نگاشته‌اند: (ترجمه)
«شماره ۷۲-۷۳ فصلنامه دانش واصل گردید. جهت این «مهربانی» متشکرم. در این شماره مقاله‌های متعدد علمی خواندنی می‌باشد. نشر متن انیس العشاق خدمت بزرگ علم و ادب است. آقای دکتر احمد حسین احمد قریشی نسخه نادری را معرفی کرده‌اند، در مقاله آقای سید مرتضی موسوی خدمات و کارایی مرکز تحقیقات فارسی با جامعیت تبیین گردیده است. یکی از

مزایای این مجله بهره‌مندی از زبان معاصر ایران می‌باشد.

علاقه‌مندی عمیق جنابعالی به مطالب منتشره در فصلنامه موجب خوشوقتی ماست. بذل سعی می‌شود که در هر شماره مطالب متنوع علمی و ادبی را طوری بگنجانیم که مورد استفاده خوانندگان محترم از طبقات مختلف مردم بخصوص استادان زبان و ادب، محققان، ادیبان و هنرمندان و به طور کلی عموم فارسی دانان منطقه قرار بگیرد.

۸ - آقای حق نواز خان از پیرزئی برآسته سامان بخش اتک مثل گذشته التفات نموده، نوشته‌اند.

«دانش شماره ۲۳-۲۲ را دریافت داشتیم سپاسگزارم (بیت اردو ترجمه‌اش)

من بیچاره کجا و این نکبت گل کجا نسیم صبح آیین از لطف توست

خدا کند که دانش مدام بر راه انتخاب کرده خود موفق و روان باشد»

دعا گو هستیم و امیدواریم که جراحتهای قوزک پا بهبود پیدا کرده باشد. کتاب معرفی شده مورد نظر جنابعالی بایشگفتار سرپرست سابق مرکز را ناشر دیگری چاپ کرده بود و از انتشارات مرکز نبوده است و گرنه نسخه‌ای از آن تقدیم می‌شد. علاقه‌مندی مداوم جنابعالی به مطالب علمی موجب خوشوقتی است.

۹ - آقای محمد منور نورانی از دیپال پور بخش اوکاره بذل لطف نموده مرقوم داشتند: (ترجمه)

«فصلنامه دانش را به طور مرتب دریافت می‌کنم و برای این عنایت از «ته دل» ممنونم و در آینده هم ارسال مجله را ادامه بدهید. من پس از مطالعه «دانش» - که یک مجله معیاری است - آن را به کتابخانه جامعه مصباح القرآن ساهیوال می‌سپرم؛ زیرا من با جامعه همکاری دارم. من اخیراً ترجمه تصنیف فارسی «تذکره مقیمیه» اثر حضرت میان محمد بخش عارف کهری شریف را به اردو ترجمه کرده‌ام که به خواست خداوند چند ماه دیگر از چاپ در می‌آید. فارسی دارای سرمایه بزرگ دینی و روحانی ماست، خدمات سرشاری که به این «زبان مقدس» دارید انجام می‌دهید، هر قدر سپاسگزار باشیم، از عهده آن بر نمی‌آییم. قادر متعال درهای بیشتر الطاف خود را بر روی جنابعالی باز فرماید.»

قدر گوهر و قدر گل به گوهری و بلبل و سایرین منسوب است و قدر ادب نیز در پیشگاه کسانی که پرچمدار ارزشهای اخلاقی و انسانی باشند حایز اهمیت است. از یکی از علوم دانان برجسته معاصر در مصاحبه‌ای پرسیدند شما با دارا بودن به تخصص در علوم، چگونه به ادب فارسی و اردو علاقه دارید؟ گفتش: علوم طبیعی آدم را به علوم دان مبدل می‌کند اما ادب است که آدم را به صورت انسان تحویل جامعه می‌دهد! برای ذوق سلیمی که دارید قلباً تحسین می‌کنیم.

۱۰ - آقای امانت علی جاوید از ننکانه صاحب بخش شیخوپوره (پنجاب) التفات نموده، مرقوم داشتند: (ترجمه)

«شماره ۷۲-۷۳ فصلنامه دانش واصل گردید. مطالعه آن موجب فزونی اطلاعات به طور کلی است. مقاله‌هایی درباره موسیقی در شعر حافظ، متن نسخه خطی انیس العشاق و مودة اهل قریبی و فارسیگویان پهلواری شریف هر کدام ارزنده و خواندنی است اما مقاله اتحاد بین المسلمین در پر توکلام الله مجید مهم‌ترین عنوان دوره معاصر را احتواء می‌کند و شایسته است که نشریه‌ای ترجمه اردوی آن را چاپ و منتشر نماید.»

عنایت خاص خوانندگان ارجمند از جمله جنابعالی به مطالب چاپ شده در شماره‌های مختلف مجله، به نویسندگان، سخنسرایان و دست اندرکاران وامی‌دارد که مطالب پژوهشی، اشعار بدیع و مطالب علمی را عرضه نمایند. دیدگاه شما در مورد ترویج زبان فارسی از حیطة مشترکات تاریخی و فرهنگی کشورهای منطقه بیرون است و اغلب جنبه داخلی داشته و هیچ یک از مؤسسه‌های علمی نمی‌تواند گردونه جبر زمان را به تنهایی وارونه بچرخاند!

۱۱ - آقای سید هاشم علی نظامی مدرس فارسی از شیخوپوره مرقوم فرمودند: (ترجمه)
«توزیع شماره ۷۲-۷۳ فصلنامه دانش شش ماه پس از توزیع شماره ما قبل صورت گرفت. این وسوسه داشتیم که قبلاً این قدر وقفه ایجاد نمی‌شد مثل اینکه ما از «یاد» برده‌اید، بسیار سپاسگزارم.»

به علت جا به جایی مرکز تحقیقات در مدت ۳، ۴ برج توجه به تنظیم و ترتیب بالغ بر ۱۷ هزار نسخه خطی و ۴۰ هزار کتاب چاپی در محل جدید معطوف بوده، زیرا در چنین اوضاع توزیع مثل همیشه امکان نداشت صورت بگیرد. در عوض طی ماههای قبل شماره ۷۴-۷۵ در اسرع وقت دست گیرندگان محترم را بوسیده و هم اکنون شماره ۷۶-۷۷ از لحاظ تان می‌گذرد.

۱۲ - سرکار خانم نیمل شعیب از منزل رئیس دانشکده دولتی پسرانه ساهیوال بذل عنایت کرده، نوشته‌اند: (با اندک ویراستاری)

«دانش شماره ۷۲-۷۳ به دست آمد و خیلی «شادکام» شدم. شوهر من مرا دستور می‌دهد که برای او ترجمه نعتها بکنم که از آن محفوظ می‌شود. هر دو نعت (چاپ شده در این شماره) به غایت زیبا و با معنی است و حلاوت زبان و بیان آنها دل و جان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

جناب من از دوره طفلی عاشق زبان فارسی هستم ولی بخت یاری نکرد، فرصت از دست رفت و نمی‌توانم ممتع شوم. برای شما و یاران شما دعا گو هستم و «غلطی‌های زبان و بیانم را نظر انداز بفرمایید که من ناآشنای شناوری هستم».

سعی بلیغ شما جهت نگارش نامه به فارسی بی‌گمان مشکور است. شما با مداومت در ضمن مطالعه مطالب فارسی می‌توانید سطح فارسی دانی خود را تا سطح مطلوب بالا ببرید. یکی از اهداف فصلنامه دانش ترویج هرچه بیشتر میراث مشترک ادبی کشورهای منطقه به زبان شیرین و دلنشین فارسی است. از این که پرسیده‌اید که کتاب فارسی که در اختیار دارید آیا ما علاقه داریم که به ما اهدا کنید؟ عرض می‌شود: نه خیر پیش خود نگهدارید و گاه گاهی هم مرور کنید که قرائت داستان در یادگیری لغات کمک می‌کند.

۱۳ - آقای سید شاکر القادری از اتک (پنجاب) عنایتی کرده مرقوم فرمودند:

«مجله دانش شماره ۷۲-۷۳ ارسال شما دریافت نمودم، خیلی ممنون و متشکرم. قلباً سپاسگزارم که قطعه شعری از من با عنوان نعت رسول مقبول «ص» و بر دو کتابهای من تبصره (معرفی) و قیعی چاپ فرمودید. در ضمن معرفی کتاب «چشمه فیض» می‌خواهم عرض کنم که در آخر اسم مبارک شیر رسول حضرت خواجه فضل داد بهرام رنیال سهواً «رینان» تحریر شده و اسم ناشر این کتاب از سهو به جای «ن و القلم» روح قلم چاپ شده»

باعرض معذرت از دو اشتباه فوق، از علاقه‌مندان درخواست داریم که تصحیح لازم را در نسخه‌های مجله (ص ۲۵۴) انجام بدهند. از باریک بینی و نکته‌سنجی و محبت شما سپاسگزاریم. دست مریزاد.

۱۴ - آقای میان حماد هجویری از اسلام پوره لاهور ابراز لطف نموده مرقوم داشتند :
(ترجمه)

«شماره ۷۲-۷۳ دانش» دریافت گردید. برحسب سنوات، مجله دانش مرقع زیبای علم و ادب و تحقیق می باشد. برای تسکین ذوق خوانندگان جدی یک فصلنامه آینده آل بشمار می رود. یک نسخه از کتاب خود را جهت معرفی در شماره آتی دانش تقدیم می نماید و موجب امتنان می باشد.

دقت نظر جناب عالی درباره مطالب منتشره فصلنامه در خور تقدیر است. معرفی اثر نام برده را در بخش مربوط ملاحظه فرمایید.

۱۵ - آقای ظفر عباس از بهنگر (پنجاب) التفات نموده نوشته اند :

«فصلنامه دانش شماره مشترک ۷۲-۷۳ «نظر نواز» شد و در بسته دل من باز شد. این حقیقت واقعی است که مطالعه دانش دلها را گشاده، نگاه مردم را روشن و راه زندگانی را درخشان می سازد. موضوعات متنوع ادبی و اخلاقی این مجله انسان را از تنگ دلی و کوتاه نظری آزاد می نمایند، بخصوص در این دوره خونریز و پر عداوت و کینه، خدمات مجله دانش را شایسته صد ستایش و آفرین می دانم و از خداوند بزرگ و برتر برای همه مسئولان ارجمند دانش صله ای بیکران می خواهم. یک شعر تازه نیز می فرستم، گر قبول افتد.»

مدتی بود که از شما خبری نداشتیم در حالیکه مرتب شماره های مختلف ارسال می گردید. نظرات تان در واقع بازتاب عمق اکتساب مفاهیم و مطالب نثر و نظم مجله را نشان می دهد. گروهی که سطحی و سرسری تلقی می کنند درباره آنان حافظ قرنها پیش گفته بود.

تو و طوبی و ما وقامت یار فکر هرکس به قدر همت اوست

۱۶ - آقای اکرام حسین سیکری از بیت الاحسان میرپور خاص (سندھ) مرقوم داشتند
(ترجمه)

«ما فصلنامه دانش را مرتب دریافت می نمایم و ازین بابت نهایت سپاسگزاریم. انتظار داریم که در آینده هم به همین نحو عنایت خواهید کرد. این مجله برای کتابخانه ما یک سرمایه ارزشمند و برای خوانندگان رضایت بخش است.»

سپاس فراوان ما را پذیرا باشید که خبر خوش ارسال برخی کتب را نیز داده‌اید. همین که دریافت کردیم اعلام وصول خواهیم کرد. دانش برای خوانندگان صدیق ما در دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و استادان با نظم خاصی فرستاده می‌شود. بخواست خداوند هیچ وقفه‌ای ایجاد نخواهد شد.

۱۷ - استاد گرامی آقای دکتر محمد ظفر خان از جهنگ صدر (پنجاب) ابراز لطف همیشگی نموده در نامه‌ای دیگر نوشته‌اند (ترجمه)

«دو سه روز پیش شماره ۷۵-۷۴ فصلنامه دانش زیارت گردید. تحیرم توأم باشادمانی بود، زیرا شماره ۷۳-۷۲ تقریباً یکماه ونیم پیش به دستم رسیده بود و در این مدت کوتاه شماره بعدی هم به دستم رسیده. شادمانی من به این دلیل بوده که پس آفت چند ساله را توانسته‌اید برطرف نمایید. چنانچه یکی دو شماره دیگر در سال جاری منتشر شود، ان شاء الله فصلنامه بروز خواهد رسید. و سپس به هر فصل به منصفه شهود رسیده در افق ادب جلوه‌گر خواهد شد.

من این قدر می‌دانم که جنابعالی در سن عنفوان جوانی نیستید اما از سهم شایان شما که در هر شماره فصلنامه آثار گسترده آن مبرهن است، این واقعیت اظهر من الشمس است که بدون تردید «جوان همت» هستید و سرچشمه این جوان همتی در عشق و دل‌بستگی بی حد و حصر جنابعالی به زبان و ادب فارسی قرار می‌گیرد. طی ۳۵ سال اخیر در این عشق و شیفتگی هیچگونه کم و کسری صورت نپذیرفته حتی روز افزون بوده است. «هلال» و «پاکستان مصور» در بدو و آغاز انتشار فصلنامه و دو ماهه بود و با سعی مستمر تان به زودی به نشریه ماهانه مبدل گردیده و با مدیریت طولانی جنابعالی پیشرفت و ارتقاء نموده، بدون هیچ وقفه‌ای چاپ و منتشر می‌گردید. این حقایق نمایانگر این است که توفیق خداوندی و تأیید ایزدی نیز همواره رفیق راه شما بوده و اکنون هم هست و در آینده هم ان شاء الله خواهد بود. در حال حاضر موفقیت جنابعالی را در برطرف ساختن پس آفت فصلنامه دانش در مدت کوتاهی تبریک و تهنیت می‌گوییم. از درگاه باری تعالی تندرستی و سلامتی مسألت می‌نمایم، او یار و یاور تان باد. آمین.

سیاس بی نهایت به این عنایت که مقاله نسبتاً مفصل بنده را چاپ و نشر فرمودید، امیدوارم که به خواست خداوند در آینده هم این التفات را خواهید فرمود.

مثلی اینکه جنابعالی در تمجید و ستایش فراوان تان زحمات همه نویسندگان، محققان، پژوهشگران و سخنوران کشورهای منطقه به خصوص سرتاسر پاکستان را به حساب بنده مشمول

فرمودید. این فارسی دوستی استادان زبان و ادب فارسی و علاقه‌مندان به ایرانشناسی بود که اینجانب در حین مدیریت مجله‌های فارسی زبان که در نامه جنابعالی تذکر آن رفته، توانسته‌ام هر شماره از شماره‌های گوناگون بخصوص ویژه نامه‌ها را پُر بارتر تحویل جامعه علمی نمایم. این موفقیت در واقع موفقیت یکایک همکاران صدیق هلال، پاکستان مصوّر و دانش است؛ زیرا مقاله‌های پژوهشی را نمی‌توان «قلم برداشته» تدوین نمود، منابع و مآخذ باید تهیه کرد. انتظار بنده این است که همکاران جدید به ویژه معلمان دانش‌آموخته جوان فقط به امر آموزش سرکلاس اکتفا نکنند، به طریق تحقیق و پژوهش روی بیاورند، مقالات تهیه شده را با پانوشته‌های دقیق، منابع و مآخذ، و چنانچه در توانایی باشد چکیده‌های فارسی و انگلیسی هم تهیه بکنند که دیگر نوشته آنان سنگ تمام عیار باشد. در این رهگذر مسئولیت فارغ التحصیلان دانشگاه‌های ایران شاغل در کشورهای منطقه نسبت به دیگران سنگین‌تر است؛ زیرا آنها فرصتی به دست آوردند که در محیط زبان فارسی، از محضر استادان ایرانی بهره‌هایی ببرند. بدون شک «هیچ کس در پیش خود چیزی نه شد.» تا زمانی که ما خود را در محک آزمایش قرار ندهیم هیچ پیشرفتی نمی‌توانیم داشته‌باشیم. اگر جنابعالی که دانش‌آموخته دوره دکتری دانشگاه پنجاب در دهه پنجاه میلادی - زمانیکه پایان نامه‌های انگشت شماری به فارسی تهیه می‌شد - توانسته‌اید بالغ بر یک صد مقاله علمی و همگی به فارسی تدوین و منتشر نمایید، در حالیکه شاید هیچ دیداری از ایران عزیز هم نداشته‌اید، آنهایی که از امکانات تحصیلات عالی در ایران و نوشتن پایان نامه به فارسی استفاده کرده‌اند، چگونه می‌توانند از درس پس دادن شانه خالی کنند!

قدر گوهر شاه داند یا بداند گوهری
قدر گل بلبل بداند قدر دلدل را علی

۱۸ - آقای عاشق خواجه جهانگرد از لاهور نوشته‌اند:

«الحمد لله فصلنامه عزیز دانش (که حقیقتاً اسم بامسئنی است) شماره ۷۵-۷۴ با محبت نامه

شما واصل شده و موجب زیارت و امتنان گردید. خیلی متشکرم که با کمال لطف بنده را که یکی از دانشجویان فارسی است «دانش» ارسال فرمودید»

از دریافت نامه مهر آمیزتان خوشوقت شدیم. با تعلیمات دین مبین موظفیم که از مهد تا لحد دانش بجویم. «دانش» دریایی است ناپیداکنار بنا بر این همیشه باید کوشا باشیم که هرچه بیشتر به فراگیری «دانش» وقت عزیز خود را اختصاص بدهیم. بحمده تعالی دست اندرکاران فصلنامه همین هدف عالی را در نظر داشته‌اند.

۱۹ - پرفسور دکتر محمد صابر استاد زبان ترکی دانشگاه کراچی از کراچی مرقوم فرمودند:
(ترجمه)

«شماره‌های ۷۲-۷۳ و ۷۴-۷۵ فصلنامه دانش پیایی دریافت داشتیم. در وسط دو شماره‌های مشترک گرامینامه تان درباره برنامه تهیه و تدوین ویژه نامه امیر خسرو زیارت گردید. به علت کسالت فعلاً از تدوین مقاله پژوهشی معذور هستیم. زیرا بر اثر زمین خوردگی دست راست من مصدوم و پانسمان گردیده و این نامه را هم دارم دیکته می‌دهم. از قول من خدمت آقای دکتر ایران زاده سلام صمیمانه ابلاغ نماید.»

اتفاق بدی که پیش آمده مایه نگرانی و ناراحتی است. از درگاه احدیت بهبود و سلامت کامل جنابعالی را مسألت داریم. تخصص جنابعالی در احوال و آثار امیر علی شیر نوایی است. امیر خسرو (م ۷۲۵ هـ ق) اشتراکات متعددی بانوایی (م ۹۰۶ هـ ق) دارد که هر دو خمسه سرایان برجسته ادب و در عین حال ترکان پارسی گو و طبیعتاً بخشندگان عمرند. در نظر است که طی چند ماه آینده به مناسبت هفتصدمین سال به ابدیت پیوستن نابغه کم نظیر شبه قاره، یکی از شماره‌ها را به این موضوع اختصاص بدهیم. به شرط بهبود کامل جنابعالی در این خیر شریک و سهم شوید که موجب تشکر است.

۲۰ - آقای دکتر خان محمد عامر وابسته پژوهشی بخش فارسی دانشگاه لکهنو (هند) نوشته‌اند: (ترجمه)

«باکمال سپاس دریافت پیایی شماره‌های مشترک ۷۲-۷۳ و ۷۴-۷۵ فصلنامه وزین دانش» را اعلام می‌دارد. همچنین برای چاپ و نشر دو مقاله از من بنده در شماره ۶۴-۶۵ و در شماره ۷۴-۷۵ نهایت تشکرات را تقدیم می‌نماید.»

باسپاس از همکاری باید متذکر شویم که جنابعالی که «دانش آموخته» تهران هستید نامه‌هایی را که به ما - که نشر و مدیریت مجله فارسی زبان دانش را به عهده داریم - التزاماً به انگلیسی می‌نویسید، به قول معروف: «چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی؟! اگر صلاح بدانید در آینده سعی کنید حداقل با ما به زبان شیرین فارسی نامه نگاری کنید! ضمناً پرسشی که در نامه خود مطرح کرده‌اید پاسخش نه خیر است.

۲۱ - آقای حاج عبدالغنی مروت ناظم «دعوة الحق» دهکده زنگی خیل، بخش لکی مروت، استان مرزی شمال غربی بذرل عنایت کرده، مرقوم داشتند:

«خیلی متشکرم که فصلنامه دانش شماره‌های ۷۲-۷۳ و ۷۴-۷۵ به دست این بنده ناچیز رسیدند. در این شماره‌ها، مقاله‌های «مشابهت در عروج و زوال خانواده‌های پرامکه، نظام الملک و جویی» «جلال الدین مخدوم جهانیان و آثار روبروی» موده اهل قریب و فارسی گوینان پهلواری شریف، «مثنوی ابرگه‌بار غالب»، «حافظ‌شناسی در شبه قاره» و اشعار فارسی را بسیار

پسندیدم بخصوص شعر علامه اقبال «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» به خط سخاوت خوشنویس معاصر ایران را بارها خواندم. علامه اقبال در شعر مزبور به ملت مسلمان پیغام بیداری می دهد.

باعرض سپاس جهت ارسال نامهٔ محبت آمیز و اظهار نظر پیرامون برخی از مطالب منتشر شده، ما کوشش می کنیم که در هر شمارهٔ فصلنامه مطالب علمی پژوهشی متنوع و گونه گون را که مورد توجه طبقات مختلف اهل علم و فضل و دانش در جهان فارسی است، بگنجانیم. این امر بدون همکاری و مشارکت فارسی نویسان محترم کشورهای مختلف منطقه عملی نیست. از این بابت تقریباً در هر شماره از استادان زبان و ادب فارسی، فرهنگیان و دانشمندان فارسی دان، مجدداً تقاضا می کنیم، که چنانچه فکری مبتکر، مطالعاتی وسیع، قلمی رسا، و اندیشه های توانایی دارید، صفحات فصلنامهٔ دانش را جهت عرضهٔ مقالات علمی پژوهشی تان از آن خویش بدانید، پس بقول حکیم طوس: «این گوی و این میدان».

۲۲ - آقای صدیق تأثیر از شیخوپوره (پنجاب) نوشته اند: (ترجمه)

«دو قطعه شعر تقدیم است. امیدوارم مثل گذشته مرا سرفراز خواهید کرد. من کلماتی ندارم که سپاس را ابراز بدارم. مثل اینکه نویسندگان و سخنوران اهل اسلام آباد بیشتر در بارگاه دانش بار می یابند ولی استحقاق دور افتادگان نیز باید در نظر جنابعالی باشد».

از مدتها یادی از ما نکرده بودید. سپاسگزاریم که شعر تازه ارسال داشتید ولی شکوه تان شاید روا نباشد، زیرا هر وقت شعری از شما در دست بود ما در چاپ آن کوتاهی نکرده ایم. غالب در شعر اردوی خود جهت نامه نویسی مضمون جالبی دارد: (ترجمه)

چه فریبهایی که به دل در اضطراب داده ایم

از طرف او، در پاسخ، خود مکاتیب نوشته ایم

اما فکر سخن به نیابت دوستان سخنور از طبع سخن سنج و سخن فهم ما ساخته نیست!

۲۳ - قاری شریف الدین اویسی معلم فارسی و عربی یکی از دبیرستان عمومی از چیچه وطنی (پنجاب) ابراز محبت کرده نوشته اند:

«فصلنامهٔ دانش» شماره های مشترک ۷۰-۷۱ و ۷۲-۷۳ هر دو به دستم رسید. وقتی که همهٔ مقالات دربارهٔ مولانا (رومی) علامه اقبال و موضوعات دیگر خواندم خیلی مسرور شدم. این هر دو شماره نسخه هایی از علم و ادب است. هر چند که پنجایی (زبان) هستم اما من یکی از عاشقان زبان شیرین فارسی می باشم».

باسپاس، ما مدتی قبل شمارهٔ ۷۴-۷۵ هم توزیع نمودیم اما در نامهٔ شما تذکری از آن نیست شاید بعد از ارسال نامه دریافت داشته باشید. یکی از ویژگیهای مردم شبه قاره به طور عموم و اهالی پنجاب بخصوص چند زبانه بودن است. شاعر متفکر اقبال بهترین نمونه به شمار می رود که

زبان مادری اش پنجابی اما زبان شعری اش اردو و فارسی بود. در حالیکه از لحاظ حرفه‌ای وکیل دادگستری و با داشتن تحصیلات عالی در آلمان و انگلیس به دو زبان مزبور اروپایی آشنایی کافی داشته است. از طرفی زبان فارسی در میراث فرهنگی ما جایگاه ویژه‌ای دارد و با داشتن ۶۰ الی ۶۵ درصد لغات و ترکیبات و اصطلاحات فارسی به زبان اردو ما ناخودآگاه آشنایی به فارسی داریم. تنها توجه مختصری می‌خواهد که اردو زبانان بتوانند به زبان کتابی (مکتوب) فارسی بهره ببرند. البته فارسی گفتاری امروزی نیاز به داشتن محیط گفتگو و تکلم به فارسی است.

۲۴ - قاری شکور علی نور خطیب خانقاه شاه همدان گلگت (مناطق شمالی پاکستان) بذل لطف نموده، نوشته‌اند:

«فصلنامه دانش شماره‌های مشترک ۲۳-۲۲ و ۲۵-۲۴ و اصل گردید و اعلام وصول و شکرگزاری ضروری دانستم. از مطالعه آن «دلهم فردوس نما» شد و از آثار علمی و عرفانی و مقالات و نظرات بلند مستفید و مستفیض گشتم و از زحمات شبانه روزی شما درباره دانش زبان و ادب فارسی آگاه شدم. این بیت احساسات دلم را ترجمانی می‌کند.

این دیده‌ها از روی تو روشن شده این بوستان از بوی تو گلشن شده»

در آخرین شماره مشترک مطالبی درباره میر سید علی همدانی هم داشته‌ایم که بدون تردید جلب توجه دوستان شاه همدان در جهان فارسی کرده است. مناطق شمالی پاکستان میراث ادبی زبان فارسی را طی قرون متمادی حفظ نموده است. چقدر خوشحال می‌شدیم که فارسی دوستان منطقه می‌توانستند مطالب علمی درباره موضوعات میراث علمی در رابطه با مناطق شمالی به فارسی تهیه و ارسال می‌داشتند تا ما با ویرایش مورد نیاز برای عموم علاقه‌مندان عرضه می‌نمودیم.

۲۵ - پرفسور فتح محمد ملک رئیس فرهنگستان زبان ملی، اسلام آباد بذل التفات فرموده مرقوم داشتند:

«احتراماً ضمن تشکر بدین وسیله وصول مجله دانش شماره مشترک ۲۵-۲۴ اعلام می‌گردد. از زحمات شما و همکاران گرامی سپاسگزارم. امید می‌رود که همکاری‌های علمی و فرهنگی میان این دو موسسه (علمی) در آینده نیز بیش از پیش ادامه خواهد داشت.»

با کمال امتنان از دانشگاهیان و فرهنگیان کشورهای منطقه بخصوص نویسندگان محترم فارسی دان پاکستان تقاضای همکاری علمی داریم و مخصوصاً هرگاه ویژه‌نامه‌هایی به مناسبت‌هایی در نظر باشد حتی کتباً هم تقاضای همکاری می‌کنیم. حافظ شاید حسب حال فرموده است:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند؟

همچنین با ابراز تشکر نامه‌ها و یا پیام‌های الکترونیک محبت‌آمیز خوانندگان محترم به شرح زیر نیز به دفتر دانش رسید:

ایران

بابلسو: معاون کتابخانه مرکزی دانشگاه مازنداران، **تبریز:** دکتر سید محمد تقی علوی رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز، **تهران:** دکتر بهادر باقری رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تربیت معلم، **رشت:** دکتر ربیحه سریری رئیس کتابخانه دانشگاه گیلان، **شیراز:** دکتر نمازی، دانشگاه شیراز **قم:** دکتر مبارکی معاون پژوهشی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم.

بنگلادش:

راجشاهی: دکتر محمد نور الهدی، دانشگاه راجشاهی.

پاکستان:

اسلام آباد: جناب آقای دکتر عین الله مدتلی سفیر محترم جمهوری آذربایجان، آقای دکتر محمود احمد غازی رئیس دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد، آقایان شاهد مسعود، دکتر اکرام اعظم رئیس بنیاد آینده پژوهشی، پرفسور دکتر ریاض احمد مدیر انستیتو تحقیقات تاریخی و فرهنگی، محمد انور، **ایبیت آباد:** محمد حسین قیصرانی، **بهاولپور:** پرفسور دکتر سید عبدالرحمن همدانی، **تندو جام:** دکتر گل حسن لغاری، **جامشورو:** آقای شوکت حسین شورو مدیر انستیتو سنده پژوهشی، **چهوریت (مناطق شمالی):** سجاد حسین مدرس، **خپلو (مناطق شمالی):** پرفسور جی. ایم. خان رئیس دانشکده دولتی فدرال، **دودهوچک (بخش ناروال):** پرفسور عطا محمد، **دیپه اسماعیل خان:** عبدالغفار مسئول کتابخانه مرکزی دانشگاه گومل، **راولپندی:** ملک محمد صدیق وکیل دادگستری، **سرگودها:** دکتر هارون الرشید تبسم با ابراز تشکر جهت اهدای چند اثر، **شهداد کوت:** (لارکانه) عمران حیدر مگسی، **شیخوپوره:** محمد هاشم علی نظامی **صادق آباد:** سید انیس شاه جیلانی **صوابی:** شاهد اسرار، **فیصل آباد:** کتابدار دانشکده دولتی میونسپل، **کواچی:** ایچ. ام عباس لاشاری **گجرات:** سید کفایت حسین، **گوجرانواله:** محمد حسین سیدی، **لاهور:** ضیاء ملک، محمد عبد الحکیم شرف قادری، محمد منشاء تابش **قصور:** **نودپرو:** (لارکانه) غلام الله چنه **هری پور (هزاره):** پرفسور صوفی عبدالرشید،

هند:

کاشی نات پانڈینا

پتنا: پرفسور دکتر محمد شرف عالم رئیس دانشگاه فارسی عربی مولانا مظہر الحق، آقای محمد سعید احمد شمسی، **لکهنؤ:** دکتر عبدالله عباس ندوی دبیر ندوة العلماء،

چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents
in English*

Abstracts of contents
in English

impediments has painted his own thinking in this mathnavi . The tale of young farmer and his old aged mother and father as described by Ghalib has been analysed in this article .

18 - Mir Ghulam Ali Azad Bilgerami in the light of his multiple journeys. Ramazam Bameri

Mir Ghulam Ali Azad Bilgerami had a personality of multifarious dimensions. He was simultaneously a prominent scholar, Historian, poet and literatuer of 12th Century Hijra in the Sub-Continent. His valuable works **Khazana-e-Aamera**, **Sarv-e-Azad** and **Maather-al-Keraam** are mostly referred to and quoted in scholastic and literary circles of Persian Studies. In this article his mutiple journeys within the Sub-Continent and abroad aimed at seeking knowledge and mastery over contemporary sciences, have been discussed.

Syed Murtaza Moosvi

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

were included in courses of studies of educational institutions . First Arabic book translated into Persian by Ali bin Abu Bakr Kufi was "**Minhajul Masalik Wal Momalik** . During the periods of Soomro, Samma , Kalhura and Talpur dynasties, the influence of Persian Language and literature was noticeable on language and literature of Sindhi. Teaching of Persian was prescribed right from primary to higher education. On the pattern of **Khamsa**, Masnavis regarding local folk tales were composed in Persian . As per estimate about 40 percent vocabulary and diction in Sindhi are derived from Persian. In 1982 A.D it was decided that from Middle School onward, students in Sindh shall have an option to study Agriculture or Persian. As Agriculture caters to their necessities of life, they are more interested to study it, hence teaching of Persian has faced a setback.

16 - Contemporary Iranian Literature

Various modes of literature encompass and manifest the events taking shape in any period of time. The short story "Zareeh-e- Chashmha-e- Tou" by a young writer Syed Mehdi Shojaie was penned by him in first decade after Islamic revolution in Iran, which has been selected from Selections of short stories of Ten years of Islamic Revolution compiled by Ibrahim Hasan Begi.

17 - Mathnavi "Dard wa Daagh " of Ghalib

Prof. Dr. Mohammad Zafar Khan

The theme of Ghalib Dehlavi's (D 1869 AD) Mathnavi "**Dard Wa Daagh**" revolves around common belief , that what ever is written in one's fate remains unchanged how much one may make efforts. This poetic tale is based on three unlucky persons and one "Darvesh". Looking into this tale one may conclude that Ghalib who had struggled throughout his life against odds and

made valued efforts for preservation of Cultural heritage of Persian, with support of the Institute. This paper gives an account of published works of writer and other scholars from Baluchistan in books, articles, magazines and other forms in Persian and other languages, during last few decades.

14 - Importance of Persian Language and Literature in the region.

Dr. Shafaqat Jahan

Persians' rich common heritage has strengthened the bonds of understanding among people of Iran and the Sub-Continent and other countries of the region. Persian as official language and in some other countries as lingua franca and correspondence medium enjoys a special place from Medes, Achaemenians to post Islamic period. Iran and present North Western Frontier Province in various times were governed by a single administration, which resulted in influence of Persian in Pushtu language and old inscriptions are testimony to it. During post Islamic period this solidarity was further cemented. Similarities of tenses and diction have been pinpointed. Pushtu poetry has also been influenced and some Pushtu poets have also composed poetry in Persian and Khushhal Khan Khattak was on their top. He initiated a form of poetry in which first line was in Persian and second one in Pushtu, which indicate the depth of Persian's influence.

15 - Role of Persian Language and Literature in Cultural affinities.

Dr. Gul Hasan Leghari

Prof. Saeed Nafisi had opined that Civilisations of Iran and peoples of the Sub- Continent enjoyed commonalities even seven thousand years ago. Iran and Indus valley during Achaemenian and Sasanid periods were part of the same administration . Persian Language and its classical literature

12 - Role of Institute of Persian Studies in preservation of Common Heritage in Past and Future.

Dr. Arif Naushahi

Three major objectives of Iran Pakistan Institute of Persian Studies have been, collecting of written heritage in Ganjbaksh Library, Cataloguing of manuscripts of Persian and other languages and publication of texts consonant to the Institutes' objectives. It has been able to achieve a number of laurels including collection of 15811 volumes of manuscripts - Surely containing even greater number of titles - till 1380 , Cataloguing of manuscripts since establishment of Library upto 1378 has been completed and published .The number of books published by the Institute are above 170 , which include at least 50 texts published for the first time. It is suggested that Institute may continue to purchase manuscripts and Catalogues should also be published in continuation of volumes already produced. It would be in fitness of things, if cataloguing of manuscripts in Arabic and other languages may also be taken in hand for publication. For printing of texts, a permanent policy may be evolved and pursued so that in coming years the output of the Institute may achieve desired momentum.

13 - Contribution of Institute of Persian Studies in Revitalisation of Persian language and literature in the region particularly in Baluchistan (Pakistan)

Prof. Dr. Inamul Haq Kausar

Languages and dialects spoken in Baluchistan province of Pakistan have adopted large number of Persian vocabulary and diction being neighbouring to Iran. Contribution of Institute of Persian studies in Cataloguing of Persian Manuscripts available in Baluchistan are manifested in 14 volumes of Union Catalogue of Persian Manuscripts in Pakistan . Dr. Inamul Haq Kausar has

10 - Powerfulness and coquettishness in Persian poetry of Iqbal (Iqbals' standpoint on attributes of glory and beauty of Almighty)

Dr.S.M.Jawwad Hamadani

The terms of **Qaaheri** wa **Delbari** (powerfulness and coquettishness) in Persian poetry of Allama Iqbal has been used in the meaning of glory and beauty of Almighty and religious reflection of the attributes on the subject . From Iqbal's view, **Arif** (Gnostic) should have Almighty's both attributes of glory and beauty and Gnostic's devoidness in anyone of the two, shall be considered as a defect . But as Allah's beauty outweighs His glory, Arif should follow Him, and have attributes of coquettishness more than those of powerfulness.

11 - Influence of Iranian Language, Arts and Crafts in Sind.

Dr. Shehla Saleem Noori.

The ancient civilisation and Culture of Sind valley may be reviewed as per Mujmel-ut-Tawarikh, which testifies that Ham son of Nuh and his descendents were first to habitate this land. Relations, between people of Iran and Sind, right from Achaemenian and Sasanid periods to post Islamic era existed so happily todate. The first Arabic book translated here in Persian by Ali bin Hamed Kufi was "**Fathnama-e- Sind**" generally known as "**Chachnameh**" which indicates Persian languages' popularity. Likewise, first Tazkera of Persian poets "**Lubab-ul-Albab**" was compiled by Mohammad Afi in Sind. Chieftains, governors and local ruling dynasties like **soomra, Samma, Arghun, Tarkhaan, Kalhoro** and **Talpur** had been showing deep interest in extension and currency of Iran's language, literature, Arts and Crafts in lands under their dominion.

poetry of Iqbal have been surveyed in this article.

8 - Gul Mohammad Nateq Makrani and his attachment and devotion to Hazrat Ali(A.S). Prof. Dr. Reza Mostafavi

Gul Mohammad Nateq Makrani (D. 1264 AH / 1848 AD)- Thirteenth Century AH Persian poet of Baluchistan has composed poetry in various forms. In elegies one of the topics of his interest has been **Manqabat** (Poetic Praise) of Hazrat Ali, which has a rich heritage in Persian poetry. The style and tenor of each and every **Manqabat** poet in describing the exalted place of Hazrat Ali in this world and hereafter attracts the attention of reader. Nateq Makrani has brought to the core some delicate points in his elegies which are remarkable.

9 - Moral and Human Values in Persian Literature.

Syed Murtaza Moosvi

Abu Ali Maskveh, Abdullah bin Moqaffa, Zakaria Razi, Mohammad Ghazali, Naseeruddin Toosi, Sheikh Saadi, Jalaluddin Dawani and Waiz Kashfi have made concerted efforts to promote moral and human values both in their Arabic and Persian works during 2nd to 10th Century A.H. But earliest moral elements in Persian Poetry including counselling and advice are found in poetic works of Abu Shakoor Balkhi, Shaheed Balkhi, Ferdousi and many other poets of their times. But composing of poems meant for moral training and social reformation had actually been started by Saadi. He had so much inclination to moral topics that his works have been termed as encyclopedia of good morals. Maulana has also derived moral lessons from various stories narrated in Masnavi -e- Maanavi. Upto 8th Century A.H many other poets had also entered this particular field but Hafiz Shirazi has been recognised superior to them both in quantity and quality.

paid less attention to Administration of Fine Arts in the period of Kamaluddin Behzad and influence of Amir Ali Sheer Nawaie in shaping of the Herat School of Painting . The writer has made an effort to discuss above subjects by investigating Iranian, Turkish, Afghan , Sub-Continental and Western sources in this paper.

6 - Brief life events : Analysis of prophecy oriented elegy of Neamatullah Wali.

Dr. Qasim Saafi

The Prophecy oriented elegy is attributed to Shah Neamatullah Wali (D 834 AH) since long in the Sub-Continent. Divan or selections of his poetry may not carry it , but it has been in circulation in booklet form with or without translation among Persian knowing people of the Sub- Continent.

An analysis of above elegy containing 59 couplets with some printing mistakes, and printed 99 years ago, has been corrected and analysed. In the backdrop of events of last few centuries, any one can judge it as per his comprehension and understanding .

7 - Allama Iqbal and Khushhal Khan Khattak.

Dr. Ghazan Khattak

Commonalities of poetic topics and similarities of thought among prominent poets have always been attracted attention in scholarly and literary circles . Khushhal Khan Khattak lived two hundred years before of Iqbal, during the reign of Mughal dynasty in North Western regions of the Sub-Continent. He had governmental and Armed Force's appointments for quite some time but he is considered most prominent Pushtu language poet. He has also been quoted as man of valour and bravery, hence Iqbal has praised him in some couplets. Topics of common nature in Pushtu poetry of Khushhal and Urdu and Persian

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

Arabic in *ghazals* of various periods particularly those of Saadi and Hafez can be seen. Prominent Persian poets in *Masnavi* form excepting Ferdousi like Sinai, Nizami, Attar, Maulana and Jami are also no exception. Translations of Pahlavi and Parsi books into Arabic show bilateral influence of Persian on Arabic which resulted in appearance of *Shaoobia* in later centuries. The said movement had national renaissance and national superiority as goal. The works of Al-Beiruni, Hamza Isfahani and many other scholars of Iranian origin can be named in this regard.

4 - Tools and Sources of Knowledge in Persian Poetry.

Dr. S.H.Reza Alavi

The main goal of this research is the investigation and analysis of Persian Poems concerning knowledge. In this connection, the importance of knowledge and its results has been extracted from Persian Poems and then the means of knowledge have been explained. Extraction and explanation of knowledge resources are the next subject of this paper. Knowledge principles and knowledge obstacles are the final topics of this article. The results of this research show that the Persian poems are full of philosophical and educational points which can be a real factor for the happiness and success of the individual and society.

5 - Administration of Fine Arts in the period of Kamaluddin Behzad and Influence of Amir Ali Sheer Nawaie in shaping the Herat School of painting.

Prof. Dr. Sughra Bano Shaguffa

During last five centuries, historians, *Tazkera* writers and critics of Miniature Paintings and other fine arts have paid rich tributes to Kamaluddin Behzad for his mastery but they have

his poetry reminds us praise of Mazandaran in the poetry of Ferdousi and Malikushshoara Bahar. Also We come across with title of "Iran -e- Sagheer"(Iran Minor) for Kashmir given by him. Iqbal in his poetry has repeatedly referred to the unhappy plight of Kashmiris and their land , Need for determination and bravery, charm of freedom and free living and fruits of unity and oneness. It is gathered from his works that Iqbal at the first step was attached to his motherland, then he loves his country , next he thinks deep about problems of Muslim world and at the last ponders for human society.

3 -The Influence of Arabic Language and Literature on Persian.

Dr. Mehrun Nisa Khan

Before advent of Islam, the whole region of Iran and Central Asia, overwhelmingly enjoyed Iranian language and Culture. Arrival of Arabic vocabulary in the then Iranian language occurred after Arab Conquest of Iran and the Central Asia . The growth of Arabic elements had peculiar stages. Till Ferdousi's times, the language was called "**Parsi**" as himself, claimed to have revived the **Ajam** by this **Parsi** . The initial impact of Arabic had occurred in the spheres of jurisprudence and administrative terms and dictions. During Omayyid and Abbasi periods, Arabic language in Iran had recognition as official , religious, diplomatic and literary language. But after emergence of national and regional dynasties in Iran and transoxiana upto Ghaznavids, Persian works both in poetry and prose had been compiled. At the same time , scholars, philosophers, geographers, travellers and researchers of Iranian origin had produced various works in Arabic . Earliest masterpieces in Persian prose were **Maqamat** , **Chahar Maqaleh**, **Qaboos nameh**, and **Siasat nameh**.

Early court poets had flair for elegy composition including Abul-Maali Razi , Amir Moezzi, Abdul wase Jebelli. The influence of

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

1 - Two Manuscripts of Brief entitled " Jazeera -e- Mathnavi" (of Maulana) by Yousuf Seeneh Chak (D.953 A.H)

Ganjbaksh library of Iran Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad have got following two manuscripts of brief entitled Jazeera-e- Mathnavi(of Maulana):

First Manuscript is part of collection numbering 16880 pp72-97. Preceding to it contains treatise of Shah Neamatullah Wali titled Sharh-e- Asma (Alsagheer). It has been penned down in Gulshani in 1013 AH by Calligrapher named Darvesh Yousaf Al Hafiz Al Mousali.

Second one numbering 15646 has been entered in Alphabetical Catalogue as Jazeera-e- Mathnavi. Both consist of selected briefs of Mathnavi -e-Maulana. Dr. Neamatullah Iranzadeh has compiled these manuscripts by comparing the text of Mathnavi edited by R.J. Nicholson. It contain 366 couplets selected subject wise from all the six volumes. This valuable selected brief of Mathnavi is being reproduced in view of deep interest of Islamic mystic and literary circles and lovers of Maulana.

2 - Iqbal and concept of motherland.

Dr. M. Baqaie Makan

In Iqbals' works, concept of motherland form an axiliary part of his thought. one of the key words to understand, It is - Kasheer or Kashmir - his mother country . Praise of Kashmir in

NOTE

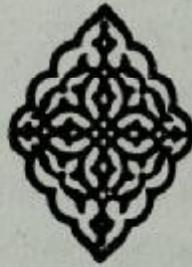
*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

*President & Editor-in-Chief : Dr. Neamatollah
Iranzadeh*

Editor : Syed Murtaza Moosvi



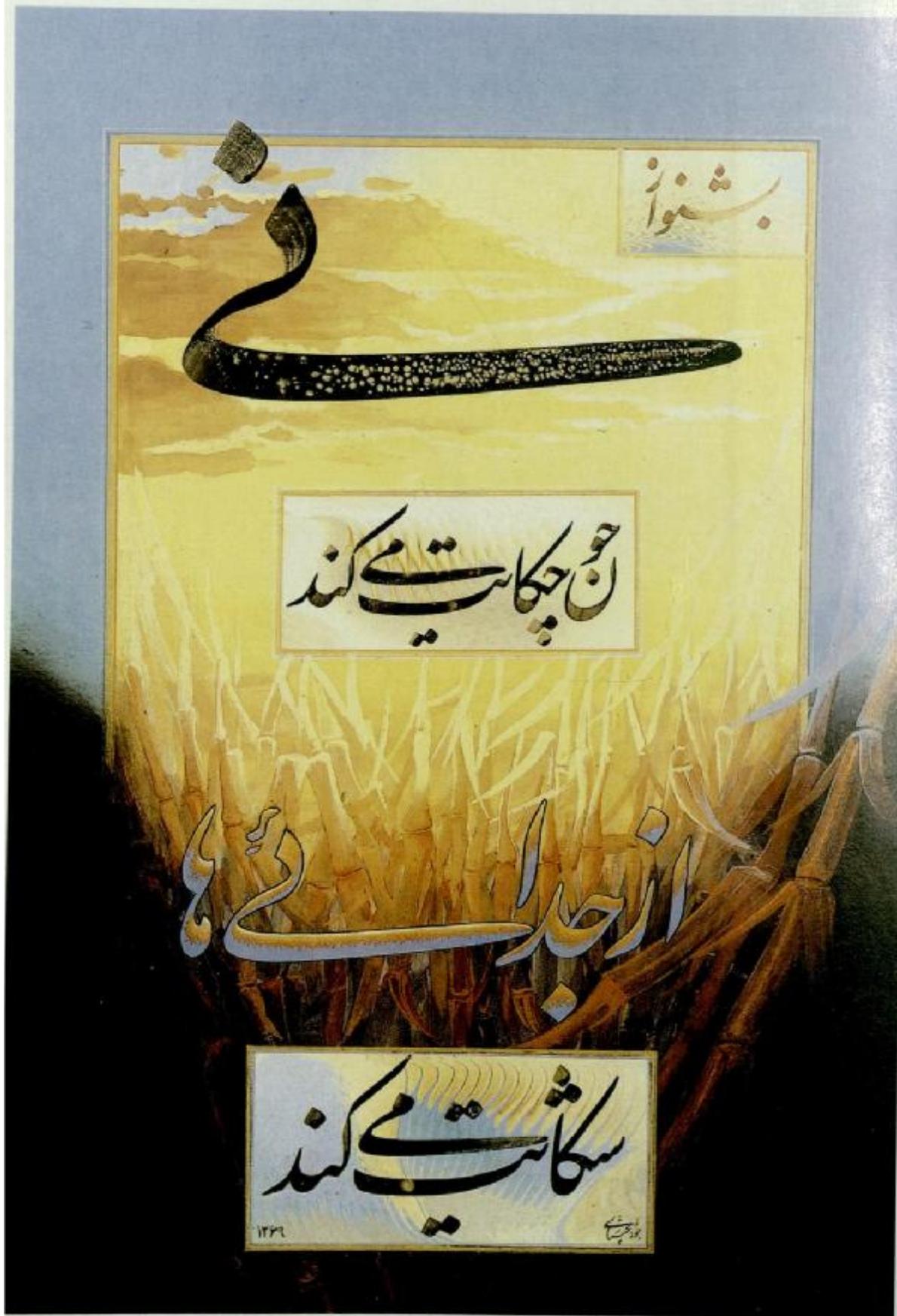
Address:

*IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
House No.4, Street 47, Sector F-8/1
Islamabad 44000, PAKISTAN.*

Ph : 2263191-92 Fax : 2263193

Email: IranPakistan1969@yahoo.com

daneshper@yahoo.com



بشنو

ن چکا تے کند

ان خدا کے لئے

سکا تے کند

نخستین بیت مثنوی معنوی
پدید آورنده: استاد جواد بختیاری

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

SPRING & SUMMER 2004

(SERIAL No. 76-77)

A Collection of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent